



# فرہنگ

از گان نشراتی وزارت اطلاعات و کتب

مجله دو ماہہ علمی - ادبی - تہذیبی

Accession Number

124803

Date 30.8.95

## فهرست سندجات این شماره

یادداشت مدیر مسؤول

مقامات

استاد احمد علی کهزاد

تاریخ فرهنگ

فیضی وجدان

چهره فرهنگی و سیاسی سیدجمال الدین افغانی

دانشمندی شیرازی تاریخی پس منظر معاون سر مطلق زامن عیوادیل

نکات رحیمی

نگاهی به شیوه نگارگری تاریخ طبری و مسعودی

دکتور فرهادی

چهره امیر خسرو بلخی فرزندان امیر سیدالدین بلخی

چهارده حدیثی

حدیث فرهنگی

چهارده حدیثی غنی نگار

حدیث از یاد

تاریخ حدیثی

یادداشت از حدیث های باغ

# مرا م ما

پژوهش های دامنۀ دار اخیر ، مبین این حقیقت است که معیار های مردم شناسی و معیار های نژاد شناسی ، بر پایه یی اندیشه فرهنگی و تجربه های زنده گی فرهنگی اجتماعات بشری استوار بوده و همین شناخت هاست که راه را برای وصول به شناخت فرهنگ ملت ها هموار می سازد .

« لسانی وایت » راعقیده براین است که شناخت فرهنگ ها بر نماد ستکی بوده و بدون وجود نماد فرهنگی زاده نمیشود و استفاده از نماد است که فرهنگ را جاو یلانه می سازد برای آنکه فرهنگ مافوق انسان است و بیش از تولد یک انسان وجود داشته و بعد از مرگ او هم وجود خواهد داشت و این افراد یک اجتماعی هستند که درون هستی فرهنگی پرورش می یابند و شکل می گیرند .

بره پنا ی این استشهاد ، بیدریغ می توان گفت ، فرهنگ یکی از مفاهیم اساسی معنوی ادیان با اجتماعات بشریست که از لحاظ کلی حکم خمیرمایه را دارد . با به افادۀ دیگر ، فرهنگ چون درخت تنومند است که انشعابات و شاخ و برگ های آن هر یک با بگاهی برای یک پدیده معنویست .

به همین اساس که فرهنگ همیشه در اجتماع جلوه می کند و با اجتماع حمل می شود و هیچ فردی قادر به فهم و دانستن تمام خصوصیات آن نخواهد بود با وصف آنکه جامعه مردم است و فرهنگ .  
شجره های اعمال آنهاست .



دانشمندی اظهار عقیده می‌کند که: فرهنگ از لحاظ شناخت و تعبیر اشخاص کاملاً یکسان نیست. فرهنگی که مردم شناس. از آن سخن می‌گویند با فرهنگی که سید نظر یک فیلسوف و بایک هنرمند است و فرهنگی که دستگاه‌های اداری برای آن طراحی‌هایی دارند به ظاهر فرق بسیار زیاد دارد و هدف هر یک از آنها، نمایان‌دن جنبه‌های خاصی از زنده‌گی اجتماعی انسان بود. هر یک در تحمیل تعریف خود از فرهنگ، می‌کوشد و تمایل به قبول تعریف دیگری ندارد. به نظر یک مردم شناس، جامعه انسانی بدون فرهنگ وجود ندارد و انسان بودن مترادف فرهنگ داشتن است. در حالیکه فیلسوف رسیدن به مدنیهائی پرورش روانی را دارا بودن فرهنگ می‌داند و دستگاه‌های اداری تو سعه آنچه را که قابل عرضه باشد فرهنگ می‌خوانند.

مختصر اینکه، جامعه گوله تعابیر و تعریفات خود فرهنگ، سیمایی واقعی زنده‌گی جوامع بشری است، قسمتی از محیطیست که سازنده آن انسان است که درازای نهاد های اجتماعی و باروری ها تحت تاثیر قرار گرفته است.

بازر نظر داشت آنچه که گفته آمد در پادی همین مطالب، ما مجله را زیر عنوان فرهنگ در دست چاپ داریم که آرزوست این مجله، تکیه به صیغاتی داشته باشد که بازتابی از فرهنگ جامعه پر از شنای فرهنگی ما باشد.

ما به این باور استیم که چنانچه نشین کردن کلمات و آوردن ترکیبات پر از تعقیدات و خواص در یک مقاله فرهنگی، به هیچ وجه اعتباری به مقاله نمیدهد آنچه درخور تأمل و تعمق است همانا مایه ها نیست. بدون آزمون و باطلاب های مدرسه‌ای که رویهمرفته جامع، تحقیقی، علمی و بحث انگیز باشد.

التهجالی ما از فرهنگیان آگاه ، در زمینه فرهنگ به ناز می‌خیزد  
ما این است که در بادی آسکان ها و اولویت‌ها ما را یاری برسانند.  
در غیر صورت هر قدر که ما در بر نامه ریزی و طرح مسائل  
فرهنگی موفق و پربار باشیم به دلیل توقع روز افزون و بیش از حدی  
که معمول پیشرفت های کشور و اعتقاد مردم به توانستن هاست،  
قدرت است نخواهیم بود .

ما میدانیم که راه دشوار و صعب العبوری پیش روی داریم .  
ما در بحر بیکران فرهنگ ملی ، به روی قایق نیمه شکسته و بی  
سکانی قرار داریم که با وجود این ، باید در این بحر بی پهنه  
راه خود را با رکنم ، بهوئیم و بجوئیم و حاصل آنرا به عنوان  
دست آورد فرهنگی به جا بیاوریم به طوری که ایحان صل  
نار و دست آورد ، نزد اهل خرد و دانش و فرهنگ ، نازل ، نم  
سطح و بی بها جلوه نکند .

ولی ما این راه دشوار را در پرتو دانایی و آگاهی فرهنگیان  
می‌جوئیم . سکان ما قلم های خاصه بدستان توانا و اهل خرد دانش  
است .

ما مطمئن داریم اگر این نیروهای عظیم و فرهنگیان فرهیخته  
کشور ، ما را نیرو دهند و یاری رسانند از ژورهای این بحر عظیم و بیکر  
انه ، داشته ها و دست آورد هایی خواهیم داشت سرشار از نکته  
سنجی های لطیف و ظریف و عینی و لای خواه بود گویا که فرهنگ  
به ناز خفته کشور ما را ، با مهارت و استادی از خواب ناز بیدار کنند  
و چهره فروغنده و تابان آن را از پرده استعاره برون کشند به طریقی  
که از یک طرف چشم جهانیان در آن خبره بماند و از جانب دیگر ، در  
نویسه بی این فراخ راه ما را از اقصا رو سرافکننده گی در امان دارد ،

# فروغ فرنگ

استاد احمد علی کهنه

خاک افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی در دل آسیا افتاد  
و نویسنده گمان آرد پایی غالباً حقیقت را با صفت «بهار» راه آرد  
تعبیر کرده اند.

شبهه‌ها بی نیست نه جریانهای فکری که از شرق و غرب و  
شمال و جنوب از اینجا گذشته و ازین جا بهم تناس کرده و  
بر خورد پایکد یگر و با آنچه از خود این سرزمین بوده جرقه  
تولید شده که گاه بگاه تابش آن از سرزمینهای ما گذشته و تا دو  
ها رفته است.

در صفحه بی نه بعد این میاید کوشش شده تا جایی که مقد  
باشد خطوط بزرگ این جریانهای فکری و مدنی را بصورت ای  
ترسیم کنیم و از پیرایه های سیاسی و تعصبات کثیف و جدل های لاف  
و مناقشه های نظامی بکلی دوری جویم. باشد که فروغ آن ج  
های فرهنگ این سرزمین که سال با تعلقاتی که روز کاران با  
بامدنیتهای خاکهای همجوار داشته روشن تر شود.

\* \* \*

تاین بی : معروف معاصر انگلیسی که اینجا در  
ما هم آمده و مستطرائی ها کرده و کتابی هم در مورد افغانستان

عنوان (بین اکسوس و جمنا) نوشته و در تحلیل مطالب تاریخی نظر خاصی دارد. به نظر این مورخ معمر انگلیسی تاریخ فقط همان تحول ذهنی و فرهنگی و مدنی بشر است که در اثر آن وضع فرد و جامعه و سرزمین از مرحله به مرحله بهتری میگراید. فرانسوی ها سلسله ای مفصل از تاریخ جهانی دارند که زیر عنوان عمومی (ارتقای بشریت) نشر شده و در ذیل آن برای هر ملت و کشوری جملدهای وضع کرده و هر جلد را یک یادویا چند نفر دانشمند به نام آن سرزمین نوشته و روی هم رفته علاوه بر وقایع تاریخی که شکل تحلیلی دارد هدف نهایی این دوره تاریخی معرفت نقش فرهنگی و سهم مدنی و اجتماعی هر ملتی است در خانواده بشری که همه یکسان از آن مستفید میشوند.

\* \* \*

آیا میشود ماسم ولو بصورت ابتدایی باشد خطوط عمومی جلوه های مدنی و فرهنگی و ادبی سرزمین های دیار خود را در روزگاران باستان (این مطالبه تحلیلی محدود به دوره پیش از اسلام است) رسم کنیم؟ این کار هر قدر مختصر هم باشد، خالی از اشکال نیست و اسنادی که سخنان ما بدان تکیه کند، بسیار محدود اند و آنهم در اکثر موارد فقط از روی پژوهش های باستان شناسی و کاوش جای کم و بیش، بدست آمده میتواند.

\* \* \*

درین کوه ها درین غارها، در کرانه های این رودخانه ها درین قهدها و دشتهای درین دره ها و بیشه ها و وادی ها نه پیرامون همه ما گسترش یافته چه وقت مرا تب شعوری بشری آغاز و چه سان تحول یافته است؟

سوالی است که از وضع حاضر هیچکس بدان پاسخ نمیتواند در آق کهر که و در برخی دیگر از راسنه های کوه ها، درواخان، و بدخشان

و پامیر، در نزدیکی های دره صوف و در (قره کمر) در نزدیکی سمنگان  
 باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیویری) (کارلنتن کون)  
 در تپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) دژرنج قدیم هیرمند سفلی  
 علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حوره ارغنداب در (د)  
 مراسی هندی (مندگلاک) و (ششمیرغار) باستان شناسان امریکایی  
 و فرانسوی (پیر سرویس) (لوی دیویری) و (ژان هاری کزال)  
 کاوش ها کردند این چند جای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور  
 پیش از چند نقطه ای نیست و بدان میماند که در صدها جریب زمین دور  
 ضرب کلند زده شود معدن الکک چاره نیست جز آنیکه عجالت به هم  
 چند ضرب کنند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه  
 به دست آید.

\* \* \*

دانشمندانی که ذکر کردم، در جاهایی که یاد آوری نمود  
 میخواستند سرب اولی و قدم های اولیه زنده گانی شعوری بش  
 را تمهین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن پیش پای خود را به  
 قرار یک در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی ازها  
 های سنگ چقماق دیده و دیده بشر را روشن کرده. اگر به اف  
 های اختراع آتش گوش دهیم باقیمانده های ساختن ابزار سنگی  
 بخوانیم همه جاسر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یاد دوره حجر شر  
 میشود پیش از اینکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن  
 تولید آتش و برای بدست آوردن آله و ابزار کار بگیرد خود طبیعت  
 شکستاده و پارچه های لیمه دار و پرنده و نیز نوک ساخته  
 در (آق کهرک) و نقاط دیگری از دامنه های کوهسار طبیعت  
 کاو را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن ابزار طبیعی،  
 بردن و سوراخ کردن کار گرفته آنسانیکه در غارهای طبیع  
 آق کهرک یا در غار قره کمر سنگان یا در شمشیر غار در نزدیکی

قندهار بین ۳۰ هزار سال قبل زنده گئی میکردند (صرف نظر از مراتب اولی آقی که کهرک که طبیعت یا عوامل طبیعی خود هزاران پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) در راه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشتند و از ابزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غارنشینان هندو کش قاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چاقا به هم آتش می افروختند و از آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و معتقلاها تبر های خشن سنگی حیوانات وحشی، بیشتر قوچ های کوهی را میکشیدند و این چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهاست زنده گانی، شعوری غارنشینان هندو کش است که بیشتر در پناه گاهای طبیعی سلسل جبال افغانستان زنده گانی مینمودند.

\* \* \*

انسان بعد از هزاران سال در که کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود، مجاد یک دوره جدید ارتقای فکر بشری شد که آثار در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.

بد سجدی که انسان دارای ابزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان درفش وار سنگی و غیره) از غار های پرآلود در کرانه های رودخانه های بزرگ به خصوص رودخانه های که سواحل آن آب و هوای سلامت داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمر مراتب زنده گانی قدیم را به ما معرفی میکند، «مندیگلیک» در ۲۰ کیلومتری شمال غرب قندهار و نواحی از غنای آب و هوای بسیار در آنجا که گاهی جدید حجر را

و پاسیر، در نزدیکی های دره صوف و در (قره کمر) در نزدیکی سنگان  
 باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیویری) (کارلنتن کون)  
 در تپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) دژ رنج قدیم هیر مند سفلی  
 علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حومه ارغنداب در (ده  
 مراسی شندی) (مندیکلک) و (ششمیرغار) باستان شناسان امریکایی  
 و فرانسوی (فیر سرویس) (لوی دیویری) و (گران هاری کزال)  
 کاوش ها کردند این چند جای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور  
 پیش از چند نقطه ای نیست و بدان میماند که در صند ها چرب و تر است و صند  
 ضرب کنند زده شود سعد الکک چاره نیست جز آنکه عبادت کنند  
 چند ضرب کنند که به زمین خورده آکتفا شود و از حاصل آن نیت بکنند  
 به دست آید»

\* \* \*

دانشمندانی که ذکر کردم، درجا هایی که یاد آوری نمودم  
 میخواستند مراتب اولی و قدم های اولیه زنده گانی شعوری بشری  
 را همین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن پیش پای خود را به پیشند  
 قرار بکند در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی از پارچه  
 های سنگ که چقماق دیده و دیده بشر را روشن کرده. اگرچه افسانه  
 های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن ابزار سنگی را  
 بخوانیم همه جاسر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یادوره حجر شروع  
 میشود. پیش از آنکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن برای  
 تولید آتش و یا برای بدست آوردن آله و ابزار کار بگیرد خود طبیعت آنرا  
 شکسته اند و پارچه های لجه دار و پرنده و تیز نوک ساخته است  
 در (آق کهرک) و نقاط دیگری از دامنه های کوهسار طبیعت این  
 کار را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن ابزار طبیعی، برای  
 بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنرا تکه در غارهای طبیعی در  
 آق کهرک یا در غار قره کمر سنگان یا در شمشیر غار در نزدیکی پنجواپی

قندها ر بین ۵۰ هزار سال قبل زنده گی میکردند (عبری نظر از مراتب اولی آتی کهک که طبیعت با عوامل طبیعی خود هزاران پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) در راه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشته اند و از هزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غارنشینان هندو کش قاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چاقا به هم آتش می افروختند و از آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و معمولا با تبر های خشن سنگی حیوانات وحشی، بیشتر قوچ های کوهی را میکشیدند و این چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهاست. زنده گانی، شعوری غارنشینان هندو کش است که بیشتر در پناه گاهای طبیعی سلسل جبال افغانستان زنده گانی نمیشودند.

\* \* \*

انسان بعد از هزاران سال در که کرد که سنگ را به سنگد پگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود، پدیده یک دوره جدید ارتقای فکر بشری است که آنرا در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.

به مجردی که انسان دارای ابزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان درفش و اره سنگی و غیره) از غار های پر ایدو در کرانه های رودخانه های بزرگ به خصوص رودخانه های که سواحل آن آب و هوای ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمر مراتب زنده گی قدیم حجر را به ما معرفی میکند، «مندیگلاک» در ۵۰ کیلومتری شمال غرب هندوستان وادی ارغنداب و هیرمندندارچ قعول زنده گانی جدید حجر را با



مراتب مختلفه آن طی دوره (کلکو لی تیکه) ، (دوره ایست از دوره های حجر کسه طی آن انظار سنگی صیقلی و ظروف سفالینی یکجا مسورد استعمال قرار داشت) دوره پروتو نیا مفرغ راد رحد و دسه هزار سال ق.م. آشکارا میسازد .

اینجا مند یگلک (تهه) یاد کردم . در حقیقت اینجا کدام تهه بی طبیعی نبوده بلکه آنچه که شکل تهه را بخود گرفته نتیجه تراکم گل و خاک و خشت و سنگ تسلسل آبادی ها و یرانی ها است که اقلا آذر طی ۳ هزار سال ق.م. و ه هزار سال قبل از امروز میزده مرتبه تکرار شده است .

اگر تسلسل آبادی و و یرانی (مند یگلک) و تهه های سرخ و داغ و (سفید داغ) زرنج را در حاشیه سیستان شمالی برای نشان دادن مراتب تحول دوره جدید حجر در تمام افغانستان بگیریم عملی به گزاره نکرده ایم بلکه ساحه تطبیقی آن از چو کات مرزی افغانستان کنونی وسیعتر است زیرا عین همین تحول زنده گانی که در حوزه ارغنداب و هیرمند نمودار شده در ساحول خاک های افغانستان چه در حوزه (اندوس) سندچه در حوزه (اکسوس) (تهه ها و نورگان های سواحل راست آمودریا در خاک از بکستان و تاجکستان شوروی) و چه در تهه های ایران (سیالک) و (جیان) مشاهده شده است و دانشمندان ازین تشابهات چنین استنتاج کرده اند که یک موج تمدنی وسیعی سراسر خاک های افغانستان و ایران و هند و پاکستان و ماورالنهر و خوارزم را فرا گرفته بود و عین این تحول قرار یک خود دهم در ماورای گوئی در ساحول بیکن در خاک های بهنا و رچین هم مشهود است .

\* \* \*

مند یگلک :- با نشان میدهد که باهنده گان پنج هزار سال قبل از امروز که حیوانات اهلی در اختیار خود داشتند و به کرانه های رودخانه های بزرگ چون (اندوس) و (اکسوس) منجمد میهن

سند که (نیل افغانستان) است و در قسمت های وسطی و سفلی خود هوای معتدل دارد ، فرود آمده و به گله داری مشغول بود و دواز سالداری و زمین داری و شکار اسرار حیات میکردند ایشان هنوز ساختن سربناه را از گل و خشت بلد نبودند بلکه در چپری هایی بر نمب از ساقه و شاخسار درختان زنده گی میکردند ، ساقه های درختان را به اصطلاح امروز میسازند چپری در نقاطی دایره شکل در زمین گور میکردند و نوك های سراساقه های درختان را بهم با شاخه های دیگری بستند و روی آن خس و خاشاك و برگ و بوته انبار میکردند و بدین ترتیب چپری بدست می آمدند نه سربناه و بنیل آنها بود در آغاز هزاره سوم ق م خانه سازی با گل پخته در بند یکمک شروع شد و شبیه بی نیست که در سرز (ایران) و در جلگه بن النهرین (عراق) مراقب ساختن سربناه از گل و خشت خام قدامت دارد و به ۴-۵ هزار سال ق م میرسد ) یکنوع ظروف گلی بسیار ساده و لطیف و خشن ایجاد کردند از حوالی دو نیم هزار سال ق م . در مرحله سوم اشغال تپه آبادی با خشت خام به در آفتاب خشک میکردند شروع شد دیوار های خشتی نمودار گردید ، ظروف گلی نازک تر و خمیره آن بهتر شد ادوات و افزار سنگ صیقلی بخصوص سرهای پیکان دندان دار بسیار ظریف از پاچه های سنگ چقماق که در تپه های (شاه مقصود) و (شکک نخود) به رنگ های قشنگ زرد و سرخ سوسود است میساختند با این سرهای پیکان دندانه دار سنگی صیقلی شده که بسترهای نی و چوبی می بستند به سهولت حیوانات و مرغ های دشتی و پرند گان را شکار میکردند

در همین وقت اقزار مرغی هم نمودار شد و نمونه های آن مانند تارد ، چاقو ، درفش ، تیر ، جوال دوز (استخوانی) هویدا گردید به نحوی که در مرحله سوم اشغال مند یکمک به بعد قمریله سیزده ام در تمام طبقات زنده گانی آثار و شواهد مشهود است و

سیتو ان گفت که دوره پرونز (مغرخ) در افغانستان بسیار طولانی و در حد سه هزار سال دوام کرده است

از مرحله چهارم آبادی به بعد از استخوان توسط دست و پا و قبرغه حیوانات برای اقرار سنگی و مغرخی خود دسته می ساخته اند که

\* \* \*

از نظر معماری هنری در جریان هزاره دوم و هزاره اول ق. م. در زنده گانی مردم دروادی های ارغنداب و هیرمند تحول شایسته می نمودار شد.

از نظر معماری یکک آبادی نسبتاً بزرگ و یکک دست با قیل پایه نماها ظاهراً هر شده است. از نظر ساختن ظروف سفالی مراتب را پیمودند که چگونه کی مهارت ایشان در اشکال قشنگ آب خوره ها قدح ها و ذوق هنری آنها در نقوش نباتی و حیوانی نمودار است. تبارز الهام از محیط طبیعی را در آثار حیرت انگیز (مار لیک) روی فیلی در گنگره ایران شناسی در تهران دادم (مار لیک) تپه بیست در جنوب غرب سواحل خزر در استان کیلان. (در میان آثار مکشوفه غیر از ظروف سفالی نفیس، اشیای طلایی زیبایی هم موجود است که به هزاره اول ق. م. مربوط میباشد) روح الهام از طبیعت در نقوش و تزئینات ظروف سفالی «بند یکمکه» یکمال وضاحت منعکس گردیده است. در قندهار امروز پتله های گل و چمکه در هر باغ و کنار هر جویاری دیده میشود. اشکال برگها و پیاره های قشنگ این گل و برگ روی قدح ها و آب خوره های بند یکمکه با کمال زیبایی ترسیم شده که معرف ذوق هنریست. هکذا روی جدار این آب خوره ها، اشکال یکنوع قوچ کوهی؟ باد شتی؟ یا بدن نسبتاً طویل و شاخ های بزرگ و یکنوع مرغ دشتی شبیه قیل مرغ وحشی یا اهلی نقش گردیده اند. نسل این

حیوانات و پرندگان امروز در وادی ارغنداب و هیرمند از میان رفته ولی در دوره پرونز (مفرغ بکثرت دیده میشدو سردم آنها را شکار میکردند ، سیگیر فتند و تریه میکردند . (روی ظروف سفالی تپه های سیالک ، جیان « ایران » عین نقوش پرگهای پیچک و قوچ به سبک واستیل مند یگلمک دیده میشود )

مقصود از تذکار این مطالب معرفی تریه هنری مردمان دوره مفرغ در وادی هیرمند و ارغنداب است و اسناد تذکره نشان میدهد که مردمان این رمان در وادی های رودخانه های بزرگ افغانستان چه در شرق و چه در غرب چه در شمال چسی در جنوب علاوه به مهارت در شکار و تربیه حیوانات و رسم داری و گله داری و کشت و کار و زمین داری از نظر تریه و ذوق هنری هم سراتبی خوبی را پیموده بودند و همان طوری که پیش اشاره کردم ، دامنه این مدنیت در ساحه های بسیار وسیعی در شرق گسترش داشت و شباهت های نزدیک قرآن را در شرق و غرب فلات ایران مشاهده میکنیم از اتاق قبل التاریخ سوزه کابل سرا نسالی حجاری شده در سنگ (مکشوف از سند یگلمک ) دیده میشود که علمی العجا له اند قدیم ترین نمونه پیکر سازی در افغانستان پنداشته میتوانیم . این اثرات بت میسازد که باشد گمان حوزه ارغنداب در طی سه و نیم یاسه هزار سال قبل از امروز نه تنها در نقاشی بلکه در هیكل تراشی و حجاری هم مهارت حاصل نموده بودند

در (ده مورا سی غندی ) که تپه بیست در ( پنجوا بی جنوب قندهار ) هیكل کوچکی از گل پخته پیدا شده است . البته پیدا شدن این پیکره ( که اصلا رب النوع زمین و حاصل خیزی را نشان میدهد و آن را الهه مادر یا د پخ بانو « یا «انا هیتا» یا ناهید » و همچنان به نام های دیگر میخواندند ) از نقاط مختلف آسیا از ما

ما و رای صحرای گوبی تا سو اهل بحیره روم از همه جا چه از هند  
به از با کستان چه از افغانستان و چه از ایران و چه عراق و چین -  
لنهر و چه از شام و لبنان و جزیره قیصر پیدا شده و چیزی متعارف  
ست و نشان دهمزده قسمتی از تشابه معتقلات مرد سنان این ساحه  
جمع در روزگار آن قبل التا ریخ میا شد . ولی وجود آن در  
افغانستان بخصوص در وادی ارغنداب (عین نمونه آن در وادی  
هند از مو هینجودید دهره پروا به بلوچستان از نال و چاله وان  
پیدا شده) نمایان می سازد نه زراعت و کشت و نثار و زمین داری  
ر غنداب و هیر هند که اراضی آن تا امروز نهایت حاصل خیز است  
موب متد اول شده بود و از هالی مندیگنگ وده مسو راسی غندی  
باشنده گان سرخ داغ و سفید داغ ( زرنج قدیم ) از وادی های  
ین دو رود خانه در طی سه هزار سال ق. م علاوه از ما لداری  
زمین داری و کشت و زراعت توجه بسیار داشتند و حاصل  
زمین داری و مال داری ایشان را نسبتا آسوده ساخته بود و در  
وره مفرغ ذوق قریحه هنری به خوبی پیدا کردند.

تا بلوچی که تا اینجا رسم کردم متکی بر اسناد باستان  
شناسیت که در اتاق قبل التار یخ در موزه کابل جمع شده است  
بررسی ها به صورت رسایل و کتب در دیار غرب انتشار یافته است  
ر بلوچی اسناد متد کوره ادبیات شفاهی نیمه داستانانی هم  
اریم البته مقصودم عبارت از سرود های ویدی و او دستا دست  
که مدتی شکل شفاهی داشت و بعد هم شکل تحریری بخود گرفت  
لی چه شفاهی و چه تحریری فرق بار زو محسوس میکند . جز حرف  
یچن شعر و جز داستان نشانه های مادی که تا بت کشف آن همه  
سخن باشد تا حال از جایی د متگیری نکرده یعنی ذره می از آنچه  
سرود ویدی و او ستایی میگوید عملا از دل خاک ما و خاک های

کشورهای مجاور ما کشف نشده. سنتها در بعضی از جاها یا در ایران یا در ماورالنهر یا در نیم قاره هند و پاکستان بعضی لجام نهفته سفرغی اسپ یا استخوان پندی اسپ یا برخی چیزهای دیگر را یافته و استناد میکنند که این اسبها را آریاها اهلی کرده اند و با خود آورده اند البته تا جایی در این سخنها حقا یقی هست ولی مقصودم اینجا از آریاها عصر ویدی و اوستایی و داستانها است که در ادب این دودوره و دوسنج پشتم میخورد و بهگوش میرسد. پیش از اینکه آریاها از «اران و ج» یعنی شمالی آمودریا از حوالی فرغانه بر ساحه وسیعی بن سردریا و دریای مارندران (خوازم به معنی وسع) پراکنده شوند و به خاکهای کنونی افغانستان و ایران پایان شوند چه در وادی سند و چه در کرانه های جنوبی حیرةخرمدنیت های عالی و پیشرفته وجود داشت که مدنیت «سوهنجویدو» و «هره به» از یکسو و مدنیت های «سیالک» و «جیانی» از سوی دیگر و مدنیت «سند یکک» در نفس افغانستان مراتب آنرا نشان میدهند و آثار تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» و «کلار دشت» در وزکاران نزدیکتر در حوالی یازده قرن تا هزارق. م. کمال وق و نفاست هنری پیش از ظهور قبایل «اماری» و «پارسوا» را در ن حدود ظاهر میسازد.

متاسفانه مقارن ظهور قبایل آریای بی در افغانستان نظیر آنچه ز تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» از گیلان و سازندران و کلار دشت نزدیک چالوس پیدا شده هنوز ظاهر نگردیده پس عجالتا از نام آنچه سرود های ویدا و اوستا بشکل داستان از روزگاران بیم آریاها نقل میکنند، میگذریم و بدان نمی پیچیم.

شکی نیست که پیش از «مادها» و «پارسیها» یعنی از عناصر دیگر ربای در غرب ایران ظهور کرده که شرح جزئیات آن، که را این مختصر نیست. مگذا به اوایل ظهور قبایل «مادی» و «پارسی» را

حواشی جنوب غربی بحیره خزر و برخورد آنها بطرف غرب با عناصر  
سامی کاری نداریم.

\* \* \*

در حوالی قرنهای ۷ - ۶ ق. م. قبایل آریایی «ماد» «پارسه»  
در غرب ایران روی صحنه می آیند و به قدرت می رسند. قلمرو سلطنت  
ماد هادر نیمه غربی خاک ایران کنونی محدود می ماند، ولی  
قلمروی دولت «پارسه» (هخامنشی) از خاک ایران کنونی و از  
آنچه که در اصطلاح جغرافیای طبیعی فلات ایران گویند، همواره  
بیشتر می شود و از سیحون و جیحون تا دانیوب و نیل در سه قاره آسیا و  
اروپا و آفریقا گسترش پیدا می کند و طوریکه در صحنه های بعدی مختصراً  
خواهیم دید در طی دو صد سال (قرنهای ۵ و ۶ ق. م) تحول اوضاع  
فرهنگی و هنری وادی خاک های انسانستان یا خاک ایران پیوست  
و مربوط است.

مقصود من اینجا نشان دادن ساحت و وسعت قلمرو و امپراتوری هخامنشی نیست بلکه باروش که در این اثر تعقیب می کنیم، شرح تحول است  
که در زنده کانی بشری مخصوص در محیط خود مادی و فرهنگی و هنر  
به عمل می آید.

امپراتوری هخامنشی همدست دو صد سال دوام کرد. در پس  
سلط طولانی در مراکز و ایالات باختر پیش (باختر به مفهوم تمام  
صنعات شمال هندو کش) ها ریوه (حوزه هری رود) ماراوتی (حوزه  
ارغنداب و ترنگ (زرنک' حوزه سفلی هیرمند و سیستان) گندارا (نگر  
مار به معنای وسیع کلمه که از کابل تا تاگز بلا تمام دره رود کابل  
را در بر می گرفت) تا تا کوش یا دوت کوش یا کوهساران مرکزی افغان-  
نستان نامه های بزرگ با هاره و بروج برای رهایش «خشترهاون»  
یا «شهربان» یا «استان بان» یا «ایالت حکومت» که یونانیان «اساتراپ»  
میگفتند، به شیوه معماری هخامنشی یاد بود و آنها کنگره در ویرانه های

ه های در «پرسه» تخت جمشید دیده میشود ساخته شده بود  
 به خشت خام و سنگ تراشیده و فیل پایه های حجاری شده در  
 شهود است. شبیه بی نیست که هخامنشی ها، رسم الخط را نه از بابلی  
 گرفته اند ولی اصلاحات فراوانی در آن کردند و بجای صدها  
 میخی و «ایدواگرام» الفبای ساده بی فقط با ۳۶ حرف برای  
 بارش فارسی باستان اختراع کرده بود نند معذالك  
 یسوان و دفتر و سر اود و مسکاتیه مسورد استعمال  
 داشت بیشتر در کتیبه های آبشار و عمیرات و بکار  
 ت و زبان اداری و دفتری و مسکاتیه زبان و رسم الخط آرامی بود  
 و نهایت هخامنشی و در افکار قلمروی مربوطه، بهیث زبان  
 و واسطه مفاهم بین اقوامی بسیار میرفت و چون این زبان  
 بزرگ در فرهنگ افغانستان بازی کرده و کتیبه های  
 زبان از دیار ما پیدا شده از آن مفصل تر صحبت میکنیم.

\* \* \*

آرام ها، قومی بودند سامی نژاد که خویشاوندی قریب با  
 ها داشتند. ایشان مانند اغلب اقوام سامی نژاد در واسط  
 دوم ق. م. از صحرای عربستان شمال برخاسته به شمال سوریه  
 نجابه خاك های بین النهرین پراکنده شدند و بعد از يك سده  
 ها با کلدانی ها و آسوری ها و غیره در حوالی قرن دهم ق. م.  
 وج قدرت رسیدند و بعضی مراکز سیاسی هم پیدا کردند و  
 ان قدرتهای بزرگ بابلی و آسوری کسب سیادت نتوانستند و  
 زم - قرن (از حوالی قرن ۱۳ ق م تا ۸ ق م) همه جا استقلال  
 ی خویش را از دست دادند اما در ساحه بی که پراکنده شده بودند  
 و رسم الخط ایشان موجودیت خود را حفظ کرد و تقریباً هزار  
 دیگر دوام نمود که زبان و رسم الخط عربی جانشین آن شد.  
 زبان آرامی مانند زبان آسوری و بابلی و فنیقی و عبرانی و عربی



نزد یکتر است. مبدأ اصلی رسم الخط آرامی به فنیقی ها میرسد که در حوالی هزاره دوم ق. م. که الفبای ۲۲ حرفی را اختراع کردند و آرامی ها قوری آنرا اتخاذ نمودند و چند حرف علت بدان افزودند. و باز هم از حروف الفبای زبان خود آن را اصلاح و تکمیل نمودند و در اواخر قرن ۸ ق. م.

رسم الخطه ایشان برتری خویش را به رسم الخط های سیخی آشوری و غیره ثابت کرد و به علت سهولت طوری در میان ملات دفتری و داد و ستد بازرگانی وارد شد که در اواخر قرن ۷ ق. م. شکل زبان سیاسی بین المللی را بخود گرفت و تکیه «کروش» مؤسس سلاله هخامنشی بابل و خاک های طیلارا متصرف شد زبان را سی در دستگاه اداری ایرانی وارد شد و با روی کار شدن داریوش اول (۳۸۵ و ۴۲۱ ق م) در قلمرو وسیعی بین قیل و سند گسترش یافت چون امپراتوری هخامنشی مرکب از خاک های گوناگون ایالات متعدد و اقوام و ملل ستا می بود و زبان های مختلفی در آن به کار میرفتند. برای استقرار روابط باهمی احتیاج به زبان و رسم الخط واحدی احساس می شد و زبان و رسم الخط آرامی این احتیاج را رفع کرد. هخامنشی ها در تمام ایالات مربوط حتی در داخل پادشاهی خود از نشی های آرامی کار می گرفتند و بدین ترتیب آرامی زبان بین الاقوام و بین الملل داخل قلمروی ایشان شد چنانی که انگلیسی امروز زبان مشترک «کامن ولت» است.

زبان و رسم الخط آرامی طی قرن های ۵، ۴، ۳ ق م در تمام افغانستان از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب معمول شد و کتیبه های که از «درون ته» ولایت ننگرهار و از «سرپوزه» قندهار کشف شده و احکام اخلاقی «آشو کا» امپراتور بزرگ سوریای هند را در نیمه اول قرن سوم قدم به مردم گوشزد میکنند به زبان و رسم الخط آرامی نوشته شده نشاندهند که آنست که این زبان و رسم الخط

که ارسفان ادبی عصر هخامنشی بشمار می رود، در دره های یونانی و سوریایی باقی بوده و دوم داشته و با انتشار زبان و رسم الخط یونانی (بعد از فتوحات اسکندر در ۳۳۰ ق م) همان در بهلوی آن موجودیت خود را حفظ کرد. این زبان و این دورسم الخط طوریکه بعدها خواهم دید قرنهای دیگر باقی میمانند و از آراسی رسم الخط دیگری در افغانستان میماند که نام «خروشتی» شهرت دارد و در جایش از آن صحبت خواهم نمود و خود رسم الخط آراسی علی العموم تا ظهور رسم الخط عربی دوام میبخشد. عصر هخامنشی (قرنهای ۵ - ۳ ق م) از دوره های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است مایه های سذنی و فرهنگی آن به سراث مشترک این دو کشور و دوسرزمین است. یکی از افتخارات این دوره نشیده شدن راه های سراسری شرقیست که از درانه های بهر روم «شوش» «پاساگارد» «پرسه» (تخت جمشید) را بهم وصل میکرد و از طریق «هکیتاته» (مدان پایتخت قدیم مادها) و «ری» - و گرگان بکشورما میرسید و بعد از هرات (مرکز هراویه) شاخه شمالی بطرف سرلش باختریش (بلخ) میرفت شاخه جنوب به «ژرنکا» (ژرنج قدیم مرکز سیستان) و از آنجا به سرلش هرا ویتی حوزه ارغنداب و (معتدلا به شهر قندهار) وصل میشد و سپس بطرف «گندارا» ولایت ننگرهار امروز و «پاراشاپورا» یعنی پشاور و «تاکزیلا» میرفت به حوزه سند وصل میشد

این شاهراه ناروان رود در ارتباط ایالات مختلف هند و مغا منشی در ارتباط سواحل دریای مدیترانه به سرزمین افسانهای هندوستان نقش مهمی داشت و داریوش کبیر یک نفر از سلاخان یونانی موسوم به «سیلاس» را مامور ساخته بود تا از طریق همین راه به گندار رفته مصیب رودخانه ای اندوس (سند) و راه رسیدن به دریای هند را کشف کند و امتداد این راه منزلگاه ها ساخته شده بود و

سواران بسته ر سان منزل به منزل باعوض کردن اسپاين فاصله  
های دو رو در از راطی میکردند و پیام های رسمی و سر کاری  
را از يك نقطه به نقطه ديگر می بردند و راه سروا دات تجارتي و باز  
ر گانی در خشكه همین راه بود

شبهه بی نیست آنكه قبل از هخامنشی ها در مجمع الجزاير  
يونان قديم و در سواحل آسيايی در «لیدی» سكه ایجاد شده بود  
وقارون و لنج او كه قصه هایش سر زبانها است همان «نره سوس  
باد شاهی ثروتمند» لیدی» است. در شهرهای مختلف يونان قديم  
مثل «آتن» «ل سی»، «اکانت»، جزایره اژه و جزیره قبرس سكه های  
زیبایی با نموش قشنگ ضرب میزدند.

هخامنشی ها ضرب مسکونات را از لیدی ها تقلید کردند و سكه های  
طلایی داشتند و هم نقره بی مسکونات طلایی آنها را «دوری» و  
سكه های نقره ئی ایشان را «سیکل» میگفتند و ۲ سكه نقره بی  
معادل يك سكه طلایی میشد سكه های آنها فقط در يك روی خود  
نقش داشتند و شخصی را نشان میداد آنكه يك زانوی خود را  
به زمین زده و تیسری را در چپش لسان گذاشته است چون  
مسکونات خود هخامنشی ها برای دادوستد و معاملات با زرگانی  
و سیمی اسهرا توری کفایت نمیکرد قهر آ مسکونات قديم ترا و عصر  
خود و معاصر خود را كه در شهرهای يونان و جزایر حوزه شرقی دریای  
مدیترانه و خاك های غربی آسيا بضررب رسیده بودند، متداول  
ساختند.

البته مسکونات یونان و هخامنشی از نقاط مختلف آسیای  
صغیر و از خاك های ایران (سلاير نزدیک نهاوند) و از خود تخت  
جمشید کشف شده ولی گنجینه مسکونات کول چمن حضوری كه  
در سال ۱۹۳۴ از حصص شرقی شهر کابل بدست آمده و روشنی  
بزرگی به وضع مسکونات اصیل هخامنشی و مسکوناتی كه در عصر ایشان

در داد و ستد رایج بودند، می اندازد. از روی تناسب تعداد مثلاً در مقابل (۶۴) سکه یونان قدیم قرن ۶-۵ ق م وجود فقط ۸ عدد سکه نقره‌ای هخامنشی ناچیز است. یکسال بعد از انکشاف گنجینه نابل از ملایر نزدیک نهاوند (ایران) مجموعه پیدا شده ۱ فقط (۳۰۶) عدد آن به سوزه ایران باستان رسیده و تقریباً همه آنها مسکوبات یونانیست. بین محتویات مجموعه نابل و ملایر شباهت هایی موجود است و قسمت اعظم مسکوبات هر دو مجموعه به قرن ۵ و ۶ ق ازم به ضرب رسیده از افغانستان مجموعه دیگری مسکوبات باعده زیادی زیور-آلات از گراندهای آسودریادر حوالی ۱۸۸۰ الی ۱۸۸۱ پیدا شده به بنام گنجینه (ا لسوس) شهرت دارد از روی مجموعه مسکوبات افغانستان ایران و آسیای صغیر معلوم میشود که در عصر هخامنشی مسکوبات ضرب خاک های غربی آسیا و شهرهای مختلف یونان بکسرت وجود داشت. در میان مسکوبات نولچمن حضوری نابل روی یک پارچه کوچک نقره‌دو سه حرفی دیده میشود که به اساس نظریه «سوسیوایات» ارتباط به الفبای سبخی فیلانی دارد. گنجینه مسکوبات افغانستان بقلم «نوریل» و «شلموم برژه» ( چاپ ۱۹۵۳ پاریس ) البته در مجموعه مسکوبات نولچمن حضوری نابل عده ای از مسکوبات محلی هم است که عموماً عبارت از مقطوعات نقره‌ای دراز رخ و مدور نما سیاه شند و بزرگ روی آن اشکال برگ و گل های مختلف نقش است ازین نوع مسکوبات به تعداد زیاد از گردیز (مجموعه مسکوبات تات سرز که مشکوفه سال ۱۹۴۷) و بسیاری هم از تازیلا پیدا شده در اوایل این نوع سکه هارا «هندی» میخواندند، ولی از روی محل پیدایی (نابل - گردیز - تازیلا) شلموم برژه معتقد است که باید جزء مسکوبات محلی ایالات شرقی هخامنشی محسوب شوند

مقصد اساسی در اینجا شرح چگونه گی خود مسکوبات نسبت  
 بلکه یا دآوری مطلبی است که در عصر هخامنشی مسکوبات خود  
 آنها کمتر و مسکوبات یونانی قدیم و سکه های غرب آسیا بیشتر  
 طی قرن های سه- چهارم در سلسلات پارزگانی دخیل بود و دود رسایه  
 اینست آن عصر در استادراهای ناروان رو که بد آن اشاره کرده  
 ، روابط تجارتی بین خلك های غرب آسیا و خاکهای کشور ما ادایه داشت  
 روی همین راه های ناروان رو محصولات نباتی و معدنی از  
 گوشه یی به گوشه یی بگر آسیا میرفت و در داخل خاکهای مابین باختریش  
 (بلخ) و (گندار) نابل و ننگرهار و «هاریوه» (هرات) و حوزه  
 هری رود و (هاراویتی) وادی ارغنداب و (ژرنکا) وادی هیرمند  
 و سیستان و (تاقا لوش) نهستانهای مرزی مراد و اسوال و اجناس  
 قایم بود و ناروان های اشتر بخدی (اشتر بلخی) از يك سو به  
 سوی دیگر بین ترازه های دریای مدیترانه و قلمب آسیا حرکت  
 میکردند و در بازارهای داخلی مسکوبات محلی چنانچه داشتند  
 و ما نمونه هایی از آنها را که در نابل و ننگرهار و بکتیا به ضرب  
 برسدند ، می شناسیم .

در تعمیر و تزئین مزارات سلطنتی تخت جمشید چوبهای درختان  
 سرو ولایت ننگرهار و عاچ ولایت ارغنداب و لاجورد بدخشان  
 بکار رفته و يك سر زیبا که مثل سبک پیکر سازی هخامنشی  
 است و از لاجورد ساخته شده از خرابه های تخت جمشید بدست  
 آمده است . این مواد و مصالح علی العموم ذریعه ناروان های  
 بزرگ اشترود ووهانه یا اشتر بلخی حمل و نقل میشد . این اشتر  
 نیز مانند قوی که در اروپا به صفت «اشتر بکتریان» شهرت  
 دارد ، از روزگاران باستان که تعیین مراقب قدامت آن آسان  
 نیست در حوزه آکروس (امودریا) و علی الخصوص در (باختریش)

معروف بود و در سایر ولایات غربی جنوب غربی از حوزة هری رود گرفته تا حوزة ارغنداب بکثرت دیده میشد .

در پلکان ناخ «پارانا» یا ناخ بار یابی و تشریفاتی تخت جمشید هئیت های نماینده گئی این نقاط یعنی بلخی ها، هراتی ها و قندهاری های قرن ه - ه ق م صحرای که شتر دو نوا هانده بلخی با خود دارند به استثنای اهالی «زرنکا» (حوزة سفلی ه - ر - مند و - - - - - ) و گندارا (ولایت) زنگرهار موجود ، که به معنی و - - - - - (با خود هر دسته گاوی آورده اند و این گاوها هم بن خود فرق دارند چنانچه گاوسستان نوهان بزرگی دارد و گاو گندارا دارای شاخ های بلند می باشد .

\* \* \*

مردم دیار ماد و قرن های ه - ق م - علی و عموم لیبیاهای شبیه بهم می پوشیدند . لباس هم تفاوت زیاد نداشت قبای بلخی ها هراتی ها ، قندهاری ها ، زرنجی ها گنداری ها و هراتی ها کوس ها تهری ها شبیه بهم بودند و تاسرزانو یا لمر یا یان تر از آن می آمد تا آزاد تر حرکت بتوانند . علی و عموم لمری ها می پوشیدند قبای اهالی گندها رای (زنگرهار) ثوباء تربود . همه شلواری می پوشیدند و شلواری بعضی نقاط مثل بلخ (باختریش) شادتر می نمود .

کلاه و عمامه در هیچ جا رسم نبود چون سوهای سر را علی و عموم دراز بعضی اوقات تا شانه می پوشیدند و برای اینکه بریشان نشود بدور سر خود بکنوع (پتی) یا نوار می بستند چون موضوع سلاطین چکوزه گئی لباس مسئله است بسیار مهم و خوبست تا نه در میان نماینده گان ملل در تخت جمشید بکره های اهالی نقاط مختلف وطن خویش را مشاهده می کنیم چه بهتر نه مختصر بزمینیات هر کدام را شرح دهیم .

هراقی‌ها قبایلی می‌پوشیدند که با کمر بند به بدن می‌چسبید پاچه‌های شلوار نسبتاً گشاد بود و نوک پاچه را داخل پا پوش می‌کردند بدور سر نواری پیچیده اند که قسمی از بغل روی و زنج را دره می‌پوشانید و احياناً در مقابل پاد گوش‌ها را محافظه می‌کرد.

باشنده گان حوزه ارغنداب قبایلی داشتند کمر بند دار، شلوار آنها چاک داشت و لبه آن داخل سوز می‌شد آنها از پا پوش‌ها اهل لی‌ری رود بلند تربود و به‌نجه سوز می‌بند چموس رو به پا برگشته معلوم می‌شد. به عبارت دیگر به چموس‌های از یکی شجاعت زیبا داشت. بدور سر خود نواری می‌پیچیدند و کوسی یا چین نمی‌سمول بود که در این دو نیم هزار سال که آنان باقی مانده ا حال کنند را (ننگرها) طبعاً به علت گرمی هوا قبایلی دوتا هت‌رسی پوشید با آستین‌های نیمه‌ولی کمر بند آنها پهن تربود. روی قبایلی‌کنوع بالا درازی داشتند و پا پوش آنها چلی‌بو. که هنوز هم متداول است بلخی‌ها یا باختری‌ها قبایلی کمر بند دار و شلوار گشاد می‌پوشید سوز نیمه‌ساق به پا می‌کردند گو شواره‌های دراز و به گوش‌های سوز برای جمع نگه داشتن سوبه دور سر هتی می‌بستند که انتهای آن درست راست سر محکم می‌شد.

اهالی زرنج و سیستان قبایلی داشتند کمر بند دار با آستین‌ها دراز روی قبایلی‌کنوع شال نازک حمل می‌کردند که در سنتها خود پوپک داشت و به‌شانه چپ می‌افتد و نوار ساده به سر می‌بست این لباس‌ها علی‌العموم از پارچه‌های پنبه‌یی و پشمی ساخته می‌شدند که در خود محل می‌بافتند و می‌دوختند گاهی به صف پگمان کاخ «ا پارانا» در تخت‌جمشید و صفوی هیت‌های نماینده

نقاط مختلف در حالیکه سهار اشترهای خویش را در دست دارند و بسا گاوهای خود را همراهی میکنند یا بعضی ظرفهای تعایف و اسلحه را حمل میکنند مانند سورها و مدور و نیزه‌های بلند اهالی سیستان همه چون فیلمی در نظر میگذرد و اهالی دونیم هزار سال قبل وطن را یکایک به ما معرفی میکنند.

\* \* \*

افغانستان در عصر هخامنشی آباد و اهالی در سنتهای آراسی و سعادت برسی بودند. زمین آباد و باغ بسیار بود. باغهای شکار نه آنرا «فردوس» میگفتند درجاهاى مختلف وجود داشت و سیستم آبیاری باجوى ها و ناریزها و نثرزمینها را اسب و خرما ساخته وزیر نشت و زراعت آورده بود و شهرهای چند در شمال و جنوب و تفرق و غرب بصورت دژهای مستحکم بادبازارهای بلند و باره و بروج ننگره در جانب نظر سکردند و از آنجمله یکی شهر «ارته کانا» بود که ناخ بلند» معنی داشت در حوزه‌های رود و احتمالاً در حوالی همین جایی واقع بود که قلمه اختیارالدین در نقش هرات موجود است. اشغال کرده است.

این قلمه حتماً در عصر هخامنشی آباد شده و حتماً قرارگاه — خشتراپاون» با ساتراپ یا (استان بان) یا حکمران زمان بریکی یا بلندی‌های آن اعمار شده بود متأسفانه ازین قلمه میشد و شهر — مستحکم آن اثری موجود نیست و اگر هم باشد زیرآبادی‌های هرات موجوده مدفون است و جز نام نه از منابع یونانی بهمانسیده خبردیگر از آن نداریم. مثل این قلمه و این شهر قلمه و شهرهای دیگر هم داشتیم چه در بلخ مانند «ازپاسیده» چه در حوزه قرا و رود مانند



«فراد» چه در حوزه سفلی هیرمند مانند «درنگه» یاد رنج چه در گندارا چه در حوزه ارغنداب نه شاید روزی مانند شهر یونانی «ای خانم» سروصدای آن از زیر خاک و آوازه‌ها پراید و بلند شود.

در تعمیر و پلان این قلعه‌ها و شهرها حتماً سبک و روش معماری و هنری هخامنشی مراعات میشد. همین قسم در حجاری و پیکر سازی تا حال از خاک‌های افغانستان از قلعه‌ها و شهرهایی که در عصر هخامنشی‌ها آباد شده نشانی بدست نیامده. تا حال در دو جا یکی در شمال در «آی خانم» در محل تلاقی دو لجه و آودریا و دیگری در جنوب غرب دریای کوه «قیطول» در شهر لهنه قندهار سواجه باقیای شهرهایی هستیم که حتماً در جریان قرن سوم ق. م آباد بوده یا قلابی گذاری شده. در صورتیکه اسکندر خود آی خانم را بعنوان «اسکندریه اولیان» یا «اسکندریه آودریا» بنا نهاده باشد تا ریخ بنای آن به سال‌های ۳۲۹ تا ۳۲۸ ق. م تصادف میکند.

ر شهر لهنه قندهار نتیجه‌هایی به دوزبان (آراسی) و (یونانی) داریم که در عصر «اشونا» پادشاه سوریای هندی مقارن ۲۰۰ ق. م در سنگ حک شده. میان تاریخ احتمالی بنای شهر (آی خانم) و تاریخ احتمالی قرین به حقیقت نتیجه اشو که هشتاد سال فاصله است. آیا درین دو شهر احتمال پیدا شدن آثار آبادی عصر هخامنشی نمیرود؟ جواب این سوال را عجالتاً در قید احتیاط نگه میدارم در آی خانم بعضی بارچه سنگ‌های تراشیده شده مکرر در آبادی را استعمال شده ولی احتمال دارد تمام سراقب تکرار مربوط به دوره‌های مختلف یونانی باشد که از زمان بودن خود اسکندر در باختر تا حوالی ۱۳۰ تا ۱۲۰ ق. م (سقوط دولت یونانی باختری در شمال هند و کش بدست اسکائی‌ها) را در بر میگیرد چون حفاریات این شهر تازه آغاز شده و قلاً ۲ یا ۳ سال دوام خواهد کرد انتظار باید کشید

ناری مقدم بر دوره یونانی از آن پیدا میشود بانی. بهر حال  
 و روش معماری هخامنشی که شکل سنت محلی بخود گرفته بود،  
 ط، باطرز معماری یونانی در آنجا ثابت است.  
 اب شهر که نه قندها هم جو اب عجالتاً در قید احتیاط است  
 ترین نشانه‌ی که در دست داریم همان طور که گفتیم، کتیبه  
 «ک» است که در حوالی ۵۰ ق ۲ به دو زبان (یونانی) و -  
 (ب) نقر شده است.

در ست است که زبان و رسم الخط (آری) چنان که گفته آمد  
 به هخامنشی هادر حوزه ارغنداب و در سایر نقاط افغانستان معمول  
 و، و تیکه اشو کا کتیبه خود را به زبان و به رسم الخط یونانی  
 بان و به رسم الخط «آری» می نویسد معلوم میشود که مردمان  
 کهنه قندهار هم (آری) و هم (یونانی) یعنی زبان های رایج  
 بتدوین خوانند که در دوره هخامنشی و یونانی (سلوسی) (در  
 ۳ ق بین سلوکوس اول یونانی شاسی و «چندرا گوپتا» موریان  
 سلاله موریای هندی بعد از تعدادی در کرانه های «اندوس»  
 ن قرار دادی عقد شد) و مطایق آن جنوب هندو کش تا حوالی  
 نداب و هیرمند بدست موریان افتاد و محتملاً این نفوذ نهجاء  
 وام کرد. بهر حال بر شهر کهنه قندهار هم عجالتاً شواهد  
 سادی در دست نیست که سارا ده به آبادی های عصر هخامنشی  
 نی کند. آنچه تا حال مسلم معلوم میشود آبادی های است که  
 بر موریان در آنجا صورت گرفته است. سال ها انتظار کشید  
 ایک شهر یونان ای خانم در شمال کشور کشف شد شاید سا-  
 ۱ سال های دیگر بگذرد تا گوشه یی شهر عصر هخامنشی منکشف  
 ایا لت شرقی قلعد هخامنشی آباد بوده روزی شواهد آبادی  
 ری آن را هم خواهیم دید.

## مقدمه

در مورد سید جمال الدین افغانی کتب و رسائل زیادی تا کنون نوشته شده است. شاید نوشتن اثر جدیدی در این باره هاری از مشکلات نباشد. با این معنی که ممکن اثر جدید تکرار مطالب گذشته باشد و یا فاقد مطالب جدید تلقی گردد اما از اینکه هر نویسنده و مؤلف در مورد زنده گی و تاریخ نامه های سید، برداشت مخصوص دارد، بناء هر اثر جدید، ولو فاقد مطالب تازه بی هم باشد. شاید لااقل برداشت نویسنده دران سراغ شده بتواند و چنین برداشتها بدون شك برای ار باب که یکی برای شناخت بیشتر او باشد من درین رساله کوشش کرده ام که این روش را تعقیب کنم و در ابراز کار نامه های سید قسما وظیفه يك کار تو نیست را انجام دهم و مطالب ذکر شده در کتب و آثار را، در قالب دیگری و با تعبیری دیگر عرضه دارم و ضمناً درباره بعضی کار نامه های علامه افغان برداشتها بی داشته باشیم که معنی سوا لهای بطور حسه را در مورد شخصیت سید، بطور غیر مستقیم جواب گفته باشیم. بطور مثال برخی از نویسنده گان نظر به تما های سید با بعضی معارف غربی، او را شخصیت مرموزی میدانند. لیکن من درین مقاله که گنجایش چرو بحث بیشتر را ندارد، بدون اینکه باصل موضوع اشاره کرده باشم. این مطالب را تبارز داده ام که زنده گی و کار نامه های سید روشن. هدفمند بوده. غبار چنین اتهامات انرا نمیتواند کافیت بگویم که سید پیر نبود و هرگز چنین ادعایی نداشته است اما بدون شك شکوه و جلال وی در برابر مستبدان معروف تاریخ به شکوه و جلال يک پیرمیانند امید وارم این تلاش ناچیزم را جع به معرفی سید مورد توجه خواننده. گان محترم واقع شود.

محمد شفیع وجدان

کابل ۱۳۶۷

# چهره‌فرهنگی و سیاسی سید جمال الدین افغانی

نخستین مجلد

در معرفی شخصیت های بزرگ و دانشمندان معروف ، با این که دانش شان به همه انسانها تعلق میگیرد و دانش برزو سرحدی انحصاری ندارد ، به نخستین سوال پاسخها ، طبق اصول ژورنالیزم ، پاسخ داده میشود :

ما وقتی از سید جمال الدین افغانی نام میبریم کسی که او را نوب نمی شناسد بیدرنگ می پرسد که او هر کی و از کجا بود ؟ نگارنده این سطور ، که خود عضو مطبوعات کشور خود هستم ، معرفی دانشمند و علاقه مند بزرگ کشور و جهان شرق سید جمال الدین افغانی ، در آغاز باین پرسشها پاسخ میدهم :

سید جمال الدین افغانی پسر سید صفدر (۱) است که در دهم شعبان سال ۱۲۵۴ ، دسامبر ۱۸۳۸ ، در ده کده شیر گریا یا اسد آباد کنر افغانستان به دنیا آمده است .

---

(۱) سید صفدر نواده جهان مصطفی پسر سید علی ترمزی (پهرا) ای پهنری) متوفای ۱۹۹۱ و همعصر همایون پهریا بود که از کندی به هند رفته بود .

از رساله « تلاشهای سیاسی سید جمال الدین » نوشته دکتر طیبی به نقل از کتاب « حیات سید جمال الدین اسد آبادی » تألیف محمد مین جوگانی ، ۱۳۱۸ .

او بنا بر نوشته اکثر تذکره نویسان و مورخان از ذکاوت  
سرشاری برخوردار بوده و علوم سروج آن وقت را از استادان داخلی  
و خارجی فرا گرفته بود .

سید جمال الدین افغانی به حیث نیک عالم دین :

سید جمال الدین افغانی در خانوادۀ پرو رده شده بود که از  
دانش دینی برخوردار بود . در عصر سید به خصوص در منطق  
کثرت و قریه اسد آباد مکتبی ، به مفهوم اسروزی ، وجود نداشت .  
مردان دانشمند و علم پرور ، معمولاً ، فرزندان خود را نزد اسامیان  
مساجد و مفرستادند تا دانش را از قاعده بغدادی و پنج سوره آغاز و با  
ختم قرآن کریم به فراگیری علوم فقه ، صرف و نحو و منطق بپردازند .  
این دانش آموزان در بهلولی آن علوم ، به آموختن خط و انشاء  
نویسی پرداختند . این نوع آموزش در مساجد کشور و جهانی  
بود . و پسران دارا و نادر یکسان از آن بهره می گرفتند .

اما خانواده های ثروتمند و ستاد دانش در روستا ها به این  
نوع آموزش اکتفا ن نمود ، جهت تعلیم و تربیت فرزندان شای  
نزد استادان خصوصی استخدام میکردند .

بدون شک سید جمال الدین افغانی از همین نوع فرزندان بود  
که دانش سروج را نزد علمای چید و قمت ، فرا گرفت و در سن هجده  
سالگی اجازه تدریس این علوم را ، طبق معمول آن زمان ، حاصل کرد .  
سید جمال الدین بعد از فرا گرفتن علوم سروج در کشورش  
سفرهایی به هند ، حجاز و ایران نمود و درین سفرها از دانشندان  
بزرگ اسلامی استفاده نموده ، برداش و تجارت خود افزود .

در بازگشت به وطن ، در جلال آباد با اسیر دو بیت محمد خا  
ملقات نمود و اسیر از صحبتش در بافت کدوی استاد و سرخی خوبی برای  
فرزندان اسیر شده میتواند . سید به حیث نیک عالم و دانشمند از

فرصت و ازین قیاس با حلقه قدرت ، استفاده برد و موقف خودش را تثبیت نمود .

يك عالم دین در جامعه اسلامی ، طبق اصول و اساسهای شریعت اسلام ، چی خصوصیات و مشخصاتی را دارا است ؟

يك عالم دین در جامعه اسلام باید دارای اخلاق و سجایایی باشد که پیامبر اسلام از آن برخوردار بود . زیرا خود پیامبر این دانشمندان را ورنه انبیاء گفته است : « السلفاء ورثاء الانبیاء » روی این اصل ، يك عالم دین در پهلوی دانش عمیق دینی ، باید از عقیده راسخ ، شجاعت کافی ، صراحت لهجه ، تقوی ، گذشت آسان گیری ، سادگرا ، تواضع ، الحق نظر و سمع و غنا بی نفس برخوردار باشد تا بتواند رسالت دینی خود را در فضای عاری از تعصب بی ضرورت ، و آزادی کامل انجام دهد .

این صفات شاید ، برای هرا انسان دانشمند ، ضرور باشد ، اما ذکر آن به طور مشخص در اینجا بغایر است که در دین اسلام بر آن تاءکید به عمل آمده است .

يك دانشمند دین اگر نیازهای خود را هنگام ضرورت ، زیر پا کرده نتواند و قدرت رهایی از برده گمی نیاز را نداشته باشد از اظهار حق ، مخصوصا در برابر مستمکران عاجز میماند اگر صراحت لهجه و شجاعت نداشته باشد ، حق گرفته ، بروی دشوار میگردد .

اگر عالم دین تعصب را کنار نگذاشته و از سبکسری بهره یزد ، از عقیده خود و حقایق دفاع کرده نمیتواند . به همین منوال وجود صفات دیگری نیز در ادای رسالتش نقش سازنده دارد .

علاوه بر آن ، يك دانشمند دین باید ، در کنار آنند و خنثی های دینی خویش با دانش عصر آشنایی پیدا کند و واقعیت ها و

شوار بهای ساهیل روز را درك نمایند تا بتوانند ، باد بگران  
يك جا در عصر خود زنده گي كند .

سید جمال الدین افغانی ، به حدیث يك دانشمند دینی ، ازین  
جایا کاملاً برخوردار بود . او بدین اسلام عقیده راسخ داشت و تطبیق  
ساسات آن را بدون تردد باعث سعادت مسلمانان و بشر میدانست .

او میگفت : که دین اسلام ، در کنار ادیان دیگر ، بر صفای  
قل و خرد تأکید میکند و او هام و خرافات را سابع انکشاف و صفادی  
مرد میدانست او عقیده بروحدانیت خداوند و توانایی عالم شمول آن  
ات تسوانا را در صیقل کردن عقل و رهایی آن از بنده خرافات فوق العاده  
و ثریبیدانست که او عقیده راسخ بر این داشت اسلام به شرافت و کرامت  
را انسان احترام دارد .

در حالی که در دین برهمنی و عقاید گذشته یهودی در جامعه  
به بعضی از فرقه ها و گروه ها استوازا قبی قابل بودند و همچنان در  
ردین مسیحی همه چیز در انحصار علمای دین مسیح و کلیسا قرار  
اشت و این چیز در جواسع مذکور باعث رکود فکرو تاریکی ذهن  
ر يك مرحله گردید تا این که مصلحین در زمینه قلم کردند  
این انحصار را در دین یهود و مسیح درهم شکستند .

از نوشته های سید برسی آید که وی از عقیده راسخ درین  
که شایسته يك مسلمان دانشمند است ، برخوردار بود .

شجاعت و صراحت لهجه یی سید جمال الدین افغانی به حد يك عالم دین  
ر لایه آثاری که راجع به او نوشته شده ، ذکر گردیده است . او از  
ظهار حقیقت در برابرین گترین مستبدان معاصر خود چون ناصرالدین  
ناه در ایران ، قزار روس و سلطان عبدالحمید در ترکیه هراسی به خود  
اه نداد و از شرکت مردم ، در قدرت دولت ، با انها صمیمت ها کرد ( ۱ )

( ۱ ) « تلاش های » جمال الدین دکتور طیبی

« سید جمال الدین افغانی » پوریه .

زیرا او از جسد پسر گواش می‌دانست که «بزرگترین گناه ترس است». تقوا و غنا ی نفسی او را می‌توان در رویداد های زنده گی او جستجو نمود او بزرگترین متعصب رادرد وری از وطن رد کرد. بمال نا سوس کسی دست درازی ننمود. و حتی از گرفتن پول های کمکمی بعضی اشخاص نهز ابآور زید و بالاخره در مسایل اساسی دین به مخالفت و تعصب متهم نیست اما جهان بینی سید و دانش معاصرش همیشه مورد حمله متعصبان و تنگ نظران قرار گرفته است او دوستانی از هر کیش و این در شرق و غرب، داشت و برای ادای رسالت خود آن را ضروری می‌دانست.

سباده های شغاهی و کتبی هستند. لوی بادان نشندان غرب بر دانش واقعی نظری دلالت دارند. او در هند، ایران، مصر، ترکیه و کشورهای غربی، با تعصب به جای مذهبی مردمان مبارزه کرد رنجها و آلامی رادردین راه تحمل نمود.

اوازی خبری سالما نان بخصوص در کشور خودش رنج بی برد و قاجایی که در توانش بود، بار کود ذهنی و بی خبری از اسلام بازبان و الممش و باهر و صیله مشروح مبارزه میکردود را در بال معرف و انسهی المنکر که خاصه و وجیهه دانشندان مسلمان است، کوتاهی ننمود.

اینها همه، گواه بر آن است که سید جمال الدین افغانی بهیث يك عالم دین از اخلاق و سجایی بهما میزان بهره داشت و به حق یکی از وارثان پیایران است که در ادای رسالت دینی خود با نقشانی هانمود.

**سید جمال الدین بهیث يك مبار زد لیرد برابر استبداد و استعمار**

سید جمال الدین افغانی روزی که مسوولیت تعلیم پسران سر دوست محمد خان را بنابر توصیه او، به دوش گرفت به این ند. پشه افتاد که جامعه اسلامی چه در افغانستان و چه در جوامع



بگر، با اسراض مزمن بی خبری، رکود ذهنی و عدم اعتماد به خود  
لرزان است و در برابر استبداد و استعمار در ساندیده است و باید  
زان راهی باشد. او به حیث يك دانشمند و سالتمند و وظیفه  
مسود میسند است تنها به مقتضای ارشادات قرآن به حیث  
لك تسن از وارثان انبیای کرام (ع) جنبشی را برای  
امم بین این هدف راه اندازد طوری که از قلماتها پیش بر میاید  
را بنده با این فکر بود که این کار را از راه اصلاحات دردستگاه و یا  
ستگاه های سیاسی و قدرت ها که انجام دهد و يك کشور و جامعه  
حونه را به وجود آورد و از راه ایجاد جاز به این کشور و جامعه  
پیش خود را در سایر جوامع اسلامی گسترش و سازمان دهد و به  
ین وسيله در کشور های اسلامی و حتی شرقی به استعمار و نالدانی  
نما تمدد هد.

نظمت این پروگرام را در کشور خود آغاز کرد و از خصال  
نچربه درسی و تماس با شاگردانش دریافت که محمد اعظم خان  
چسور و با شهادت، در میان پسران امیر، شا بسته آن است که بعد  
از سرگ پدر جانشین وی گردد، ولی این کار صورت نگرفت و امیر  
شهر علمه خان جانشین پدر شد. باز هم سید اسیدو ار بود که روزی  
محمد اعظم خان به کمک عبدالرحمان خان برادر زاده دلیرش زمام  
امسور را به دست گیرد. سید بهد ازین واقعه، از افغانستان  
بهرون رفت و به سفر مکه و عراق مصروف بود که خبر شکست امیر  
شهر علمه خان و به قدرت رسیدن امیر محمد افضل خان را شنید  
و در سال خود را به شهر هرات رسانید و از آن جا به کندهار، نزد  
محمد اعظم خان رفت.

در سال محمد افضل خان در گذشت و امیر محمد اعظم  
خان زمام قدرت را به دست گرفت. وی مردی بود که سید به گفت  
دکتر طیبی میخواست چون ارستو، از او اسکندری بسازد و بر

نامه جنبش خود را در سایه قدرت او به پیش برد ولی امیر محمد اعظم خان بیشتر از یک سال دوام نکرد و در اثر رقابت پسران دوست محمد خان برای کسب قدرت و دسایس انگلیس سلطنت او خاتمه یافت. سید با نوعی از ناامیدی از نقشه ها و ارزوهاى دامنه دارش وطن را ترك گفت تا در محیط مناسبی را برای دوام مبارزه خویش در یابد. دانش و تجربه بشری نشان میدهد كه يك شخصیت مبارز باید دارای چنان او صفاتی باشد كه بهار گران مبارزه را در دشوارترین اعطالات آن به دوش کشیده بتواند. يك مرد مبارز قبل از همه باید به قدسیت هدفهای مبارزه خود ایمان قوی داشته باشد، در برابر زور گویان قاجاری كه ايجاب میکنند، شجاع باشد. از دانش معاصر و بخصوص از دانش مربوط به مبارزه بر خور دار باشد از تاریخ فرهنگ و تمایلات فکری جامعه با خبر باشد، وسایل مبارزه را تشخیص داده بتواند و بالاخره از تقوای سیاسی و اجتماعی بهره کافی داشته باشد.

سید جمال الدین افغانی این همه او صفات را داشت و به حیث يك مرد مبارز در برابر بزرگترین مستبدان معاصر خود و بر ضد نیرومندترین قدرت های استعمار گر و قوسمه طلب و در دشوارترین دوره های تاریخ جهان به مبارزه پرداخت و سادری سطور آینده نمونه بی از مبارزه سالست آموخت يك شخصیت آواره ولی مجهز با دانش معاصر و هنر سیاست را كه هر لحظه با سرگم اهانت، آزار و تبعید دست به گریبان بود بررسی خواهم كرد.

سید در نخستین روزهای مبارزه خود با دسایس درباریان فرزندان امیر دوست محمد خان روبرو گردید. چنان كه قبلا ذكر نمودیم او برای تأسیس يك دولت نمونه بی اساسی برنا شده بود داشت و به خواست در سایه قدرت امیر محمد اعظم به تطبیق این برنامه پرداخت. اما شكست محمد اعظم خان و به قدرت رسیدن امیرشهر علی-

خان، سوانعی دربر این برنامه ایجاد کرد و در پاریان حسود و تنگ نظرها و قایمهای مینی بر تقرب به ذر بار، که غالباً باشیوه های زشت جورت میگرفت، این موانع را قوت بخشید و همکاران نزدیک عسید با امیر محمد اعظم خان کافی بود که روابط او را با امیرشیر علیخان به تهره گی کشاند. این کار در جواب مع عقب مانده و بی خبر از تعلیم و دانش اسیست طبیعی، و لازم دیده نمیشود، در مورد همچو قضایاء دلایل بیشتری ارائه گردد.

با اینهم سید جمال الدین افغانی باشجاعتی که داشت، به خاطر امانت علم و وفا داریش بوطن و جامعه این برنامه را به امیرشیر علیخان ارائه داشت (۱) اما حامدان در بارور قیای قدرت طلب این راه را نپسند کردند و سید باذکاء و در که عهتش بود و باش خویش را در کشور با خطر همراه دید. لذا تصمیم گرفت که وطن عزیز خویش را با مرارت و ناسیدی ترک گوید. این مرارت و تأثر سید در کلیات نامه بی روشتر منعکس شده است که عنوانی ریاض اشای مصری از پورت سعید فرستاده است :

«اگر به ملك خود برگردم باچشان پراز اشك، صدای پراز شکایت و قلب پراز سوژ و آتش است. در انجا مسلمانی پیدا نمیشود که به مصیبت من دلخون شود، زیرا مسلمانان در برابر استبداد مقاومه نمیکنند و به حال مظلومان وقعی نمیگذارند. ازین باعث است که من بدون دارایی دینا بر زمینهای سردی مبروم که فکر عالم گوش شنوا دل پراز عاطفه دارند و میتوانم بایشان شرح هم که در شرق با انسان حاجه نوع معامله را روا میدارند. پس

---

(حمات سید جمال الدین افغانی تألیف امین خوکمانی) ص ۱۳.

از شرح حال و اتش درد و مصیبتی که در وجود من شعله وراست  
یقین دارم که پارسنگین من سبک خواهد گردید» (۱)

سید باوصف این که مثل هروطن دوست کشور خود را دوست  
داشت. اما هدف، مقصود و آرزوی خویش را که عبارت از اتحاد  
کشورهای اسلامی، ایجاد یک کشور نمونه اسلامی که در آن اسلام  
حقیقی حکمفرما باشد و مبارزه در برابر استعمار بود، چون دل  
جان دوست داشت.

سید برای رسیدن باین هدف، در دشوارترین شرایط، دلیرانه  
و سرسختانه مبارزه کرده، از کلیه وسایل که برای مبارزه درین  
راه ضروری بود، استفاده نمود. رهنمای او درین راه نبوغ،  
دانش و تجارب او از سفرهایش و تماس وی با معارف و حلقه های  
پادانش جوامع دیگر بود.

او به هند وستان سفر کرد و از بسا مناطق نیم قاره دیدن  
نمود و با دانشمندان آن جا تماسهایی داشت. بعد در سال  
در سوم حج به مکه معظمه مسافرت کرد. سید درین سفرها با حلقه  
های مختلف این جوامع از قبیل دانشمندان، آزاد بخوانان،  
سیاستمداران و دیگر اقشار صحبت ها کرد و این یکی ازان تجارب  
و وسایلی است که یک انسان مبارز و صاحب پیدا، برای تحقق  
اهداف و مبارزه خود ازان استفاده می کند.

ناگفته نماند که مبارزه فردی در هر عصر و زمان یک مبارزه  
فوق العاده دشوار است و نمیتوان یک عقیده و یک پیدا را به تنهایی  
با آسانی در جوامع رسوخ داد

بنابراین سید راجع به یک وسیله فوق العاده مؤثر دیگر مبارزه که  
عبارت از تشکله جمعیت و حزب است فکر کرد. نخستین جمعیتی

به سید به تأسیس آن پرداخت، در مکه مکرمه پنجم «ام القری» بود. وجود  
این جمعیت در مکه معظمه، از نظر سید فوق العاده با ارزش بود. زیرا  
ای اعضای این جمعیت مؤثر بود که همه ساله با هزاران تن از  
ججاج تماس گرفته افکار و اهداف خود را از راه ایشان به مسلمانان  
همان برسانند. سید چنین جمعیتها و احزاب را در کشور های هند  
ایران، مصر و ترکیه نیز بطور مستقیم و غیر مستقیم بنیاد گذاشت که  
نشانهای ریشخند دعوت سید و قضایای سیاسی و ملی آن کشورها فوق-  
عاده با ارزش بود و در پیداری مسلمانان سهم پر ازنده می داشت.

سید برای پیروزی مبارزه سیاسی و نشر افکار خود به تأسیس  
راید و روز نامه ها نیز پرداخت و این کار را برای پیروزی  
مبارزه و پیچ افکار عامه و نشر دعوت و اندیشه ها سوء اثر تشخیص  
اده بود سید عملاً ازین وسیله در شرق و غرب به صورت اعظمی  
استفاده میکرد و وجوه مقاله ها و نوشته های او در جراید و روز  
اسه های شرق و غرب و بخصوص در جریده «عروة الوثقی» شاهد این مدعا  
ست سید از راه این وسایل، منا برقهوه خانه ها حلقه های تدریس  
سخنرانیها، در برابر استیلا و استعمار تا آخرین رمق زنده گی  
مود به مبارزه پرداخت. حقایق را پوست کفنده و با صراحت لهجه  
در حضور بزرگترین مستبدان زمان خود بیان داشته است و درین

راه هراسی را به خود راه نمیداد. من در این زمینه چند مثال از  
جرات و صراحت سید که در اکثر نوشته های مربوط به بیعت وی ذکر  
گردیده است، اکتفا میکنم و قبیل از آن لازم به تکرار سید/ انم  
که سید باین کار وقتی ببادرت ورزیده است که از اهل و دین  
خود دور بود و یا وری به جز ایمان و خدای خود در کف  
خود نمیدید و از همین لحاظ میتوان جرات و صراحت او را واق  
پنداشت زیرا او در آن لحظات دور از هر نوع احتیاطی بود و

خدا، حقیقت جوینی و ضمیر زنده خود، هیچ کس و هیچ چیز از تکلیف نداشت.

سید هنگامی که وطن را با نوعی قاطعکامی و ناسیدی ترک گفت وارد هند بریتانیایی شد و در آن جا خلاف انتظارش با پذیرایی گرم رسمی روبه رو گشت و در اثر اصرار بر سران هند بریتانیایی ناگزیر به مهمانخانه دولتی رفت. در آن سنجارفت و آمد مردم زیاده شد این اسلو شده های شخصیت های بزرگ زیر سراقبت ماسورین انگلیس قرار داشت. در جمله این اشخاص کسانی هم بودند که حکومت آنها را از رفتن نزد سید منع شده نسبتوا نیست و از ثبت جریان چنین ملاقاتها عاجز نبودند. بنا بر حکومت وقت یک نفر ماسور عا لستر تبه را نزد وی امر ستاد قانوا قبل از موعد معین له دو ماه بود به ترک هند مجبور سازد این ماسور هنگامی نزد سید آمد له عده پی از راجه ها و انبشندان هند در مجلس او نشسته بودند. ماسور مذکور به وی گفت: «حکومت هند به شما اجازه داده تاد و ماه در این جا اقامت نماید اما حالا مجبور گردید به شما بگوید له اوضاع جاری اجازه نمیدهد شما پیش ازین در هند بمانید.»

این تهدید و اخطار نامه مذکور حاضران مجلس را برافروخت و خواستند احتجاج نمایند. اما سید میان ماسور و آنان حایل گردیده زانان خواهش نمود له سالت باشند.

سید در پاسخ به ماسور گفت:

«من برای این به هند نیامده ام که حکومت بریتانیای بزرگ

تهدید نماید یا مردم را به خدا نان تحریک نماید و یا بر کارهای آن

تاد کنم. لیکن از مسافروسیاحی چون من رسیدن و حتی بر رفت

مسافران ضعیفتر از من قید و شرط گذاشتن پرستی عزم حکومت

انگلیس ضعیف شوکت، بی عدالتی و باور نداشتن بر اداره آن

است میکنند و در تاریخ حکومت بریتانها ثبت میشود و این حقیقت  
به اثبات میرساند که قدرت حکومت در خاک پهناور هند نسبت به  
دولت مردم این سرزمین به مراتب کمتر است»

بعد خطا به حاضران اظهار داشت «ای مردم هند !  
عزت و عدالت خداوند قسم که اگر شمار حالی که تعداد قاب  
را به دایونها شما میکنند مگس می بودید و بر ضد حاکمان  
نسلگایها) و آن فرزندان خود که تعداد آنان از ده هزار نفر تجاوز  
می کنند و آزادی شما را باز و رشمشیر از بدن می-  
برند و ثروت تا نرا به بهرون میفرستند . قیام میکردید پشنگی شما  
سوشهای بریتانها را گرمیکرد و نهروی شنوایی رهبر بزرگ آن  
گلاد ستون) را از میان می برد .

و یا اگر خداوند شمارا بسخ میکرد و به قالب سنگ هشت در  
آورد و شما از راه بحر وارد جزیره بریتانیای سی شدید حتماً  
توانستید آن جزیره را در آب غرق کنید و خود آزاد و پس برگردید»  
سید هنوز کلمات خود را پایمان نداده بود که گریه و فغان  
مردم بلند شد. در این هنگام سید به آواز بلند گفت :

« گریه محصلت زنان است . سلطان محمود غزنوی با گریه به  
ند نیامده بود ، بلکه با شمشیر به هند داخل گردید . شما باید  
با نود ، قوسی زنده گفته نمیشود که در راه آزادی خود با سینه  
راخ به استقبال سرگ نروند . »

بعد سید با سرعت برخاست تا به هر جایی که ما مور خواسته  
باشید بروید . با مور گفت « کتون صبر کنید . فردا خواهید رفت . )  
بد . گفت : شما چی میخواهید به کجا بروم ؟

او با سخ داد « بعد از این که از هند بهرون میشوید ، بهرجایی  
که خواسته باشید میتوانید بروید . »

کلمات آتشین سید قبل از هر چه ز بر جرأت بی نظیر وی بعید يك انسان مبارز دلالیت دارد . و مبرسانند که او يك انسان عبادی نبود و بانووغ و ذکای خود درك میکرد که درجی مقامی چی نوع تعبیر رابه کار برد .

اودر بی تحقیق مبداء و ثا بمن اهداف عالی خود ، درین اندیشه نبود که مسافر است و دور از وطن ، بدون یار و یاور زنده گیء میکند . او هر جا که پاسوگر ذلت ، از انسان ظالموم دفاع میکرد و استبداد و استعمار را شدید آبه یاد آنتقاد میکرد . سید این کار را از راه جرأید ، منابر و مجالس در شرق و غرب انجام میداد و از همین لحاظ مستبدان و استعمار گران آن زمان در صدد آن بودند که در برابر زبان ، قلم و تدبیر سید به وسایلی دست زنند .

انگلیس ها بارها خواستند او را مصروف سازند و قلمروهای استعماری آنان جنبشهای ضد استعماری را به باد گذارد . از این روشها شاید نبالش میکردند . و در هر جا که از وی احساس خطر میکردند ، او را از آنجا بهرون میراندند . زمانی خواستند او را پادشاه سودان بسازند تا جلوه فعالیت های ضد استعماری او را باین وسیله بگیرند ، اما سید که هیچ گاه در پی جاه و جلال نبود ، این پیشنهاد را با لهجه بی آلوده باخشونت ، رد کرد و بدلارد سالزبری گفت :

داین تکالیف عجیبست ! و يك غلطی و بی خبری دیگر سیاست شما را مبرسانند . اجازه بدهید از شما بهر شم آید و دان سرزمین شماست که میخواهید سید پادشاهی را به آنجا بفرستید ؟ انگلیسها که درین راه موفق نشدند و نتوانستند سید را مصروف سازند تا از مبارزه دست کشد ، خواستند او را به جنگ یکی از مستبدان شرق



زیر نفوذ بریتانیا پیدا نگند و درین تلاش خود موفق نوزشیدند .  
 سید در سال ۱۸۸۲ میلادی پاریس بوده که تلگرافی از ناصرالدین  
 شاه پادشاه ایران بدست آورد . ناصرالدین شاه او را به تهران  
 دعوت کرد . سید این دعوت را پذیرفت و در آن جا با اعزاز  
 و اکرام استقبال شد و بیعت و وزیر دفاع مقرر گردید . اما دیری  
 نگذشت که سید طرحهای اصلاحی خود را با ناصرالدین شاه در میان  
 گذاشت نه اساس آنرا پیداری مردم و شرکت آنان در قدرت تشکیل  
 میداد . از طرف دیگر نفوذ سید در میان رجال دولت ، دانشمندان  
 و سرشناسان رسوخ پیدا کرد و آنان همه طرفدار آن بودند که سید به سرعت  
 مفکوره های اصلاحی خود را تطبیق نماید .

اما سید به آنان میگفت که چنین اصلاحات باید به تدریج صورت گیرد  
 اما چون ناصرالدین شاه ازین برنامه سید که مردم در قدرت شریک شوند  
 ، دل خوشی نداشت ، وضع او در برابر سید تغییر کرد . سید سیاست شا  
 رادرك کرده از وی اجازه سفر خواست .

او این پیشنهاد را قبول نمود . سید از ایران جانب روسیه رفت  
 مردم در اینجا از شهرتش در جامعه بین المللی آگاهی داشتند . بنا  
 از وی پذیرایی گریسی به عمل آوردند و قیصر روسی نیز او را به حضور  
 پذیرفت و به طور مفصل با وی صحبت نمود و در خلال آن از وی پرسید  
 که مخالفت او با ناصرالدین شاه چیست .

سید راجع به حکومت مشروطه با وی صحبت نمود و به ضرورت آن  
 اشاره کرد و افزود که ناصرالدین شاه ازین نوع حکومت نفرت  
 داشت .

قیصر بدوی گفت : .

« من شاه راحی به جانب سیدانم زیرا هیچ يك از شاهان  
 هنوز راضی نیستند که دهقان کشورش بر وی حاکم باشد .

سید با صراحت و جرأت تمام جواب داد : « اعلی حضرت قیصر !  
 به عقیده دارم نه برای بقا و دوام تخت و تاج به تر است که سوار آنها  
 زارع کشورش دوستان و مغضبان او باشند نه دشمنان او نه  
 بادل های پراز کینه در انتظار فرصت انتقام بنشینند . »  
 آنگاه در سیمای قیصر آثار غضب هویدا گشت و صحبت را با وی  
 قطع کرد با سردی با وی خدا حافظی نمود و بلافاصله به پولیس  
 خود دستور داد تا هر چه زودتر او را از خاکشرو سیه بیرون بکشند .  
 حال میرویم به دربار یکی از مستبدان دیگر تاریخ آن زمان  
 و سیه پنجم که سید در برابر این مستبد یعنی سلطان عبدالحمید ترکی  
 در سپارزه بود و چطور بهرام او را در برابر حقایق قرار داد ؟  
 سلطان عبدالحمید سیدانست نه سید در هر گوشه و کنار جهان بر  
 خداستبداد و استعمار سپارزه میکنند و در ضمن نوشته های خود ، در روز  
 نامه ها و جراید به اصطلاح هیچ کس را زیر سر نمیگذارد . و همچنان  
 از مخالفت سید با ناصر الدین شاه پادشاه ایران بیخبر نبود .  
 براین اساس ، سلطان عبدالحمید سیکوشید نه سید را از راه لطف  
 به ترکیه فرا خوانده و در قفس طلائی نگاهش کند ! سلطان ترک  
 این کار را کرد و او را با اصرار از اروپا فراخواند و از وی استقبال  
 گری به عمل آورد نزدیک قصر یولدوز منلی برای او تهیه دید  
 و معاش خوبی برایش تعیین نمود و حتی خواست دختر را به نگاهش  
 در آورد ، اما سید که برنامه بی را برای وحدت مسلمانان در پیش  
 داشت و میخواست این شیوه را به استعمارچیان پایان بخشد و  
 با طرح نظام مشروطه به استبداد چارمعه مسلمانان  
 پایان دهد گاهی این اسید را در وجود سردار محمد اعظم  
 خان میپرورید ، گاهی در چو کات اسیرا طوری ایران ( ناصر الدین شاه )  
 و زمانی در خلافت سلطان عبدالحمید از مابعد ترک و خلیفه مسلمانان .  
 اما این آرزوی وی در آن وقت برآورده نشد ، ولی این جنبش

فکری که معقولیت آن در آن زمان ، قابل ستایش نبود ، زنده ماند و پیهم از طرف شاگردان و روشنفکران دیار اسلام دنبال گردید. و بالاخره به استعمار خاتمه داده شد و نظامهای مشروطه و سرزمین‌هایی که سید آرزو داشت جای نظامهای استبدادی را گرفت در واقع مبارزه سید ادامه دارد و تا هنگامی که استثمار انسان توسط انسان قاحل ممکن ، محدود گردد ، آزادی‌های مدنی و حیاتی انسانها قائم نمیشود ، ادامه خواهد داشت و در هر مرحله روح پسر گرسنه خواهد گشت سید همان گونه که استبداد را در قلمرو ناصرالدین شاه مجسم میدید ، برنامهای برای اصلاحات اساسی در آن جاذب طرح کرد و با صراحت به شاه ایران گفت که وجود دهقان ، تاجر و پیشه‌ور سودمند تر از عظمت او و دربار پادشاه است ، سلطان عبدالحمید را نیز به چنین اصلاحات تشویق میکرد . اما استبداد در هر جا استبداد است و سرخود قدرت طلبی بیچون و چرا در همه جا و هر زمان همان است و همان .

برخی از دانشمندان میگویند که مستبدان پس از این که در قیافه دایران زنده گسی میکنند در حقیقت بزدلان اند ، زیرا اگر مستبد قهرمند ، کسی را بی‌موجب بندی نمیکند ، شکنجه و آزار نمیدهد و نمی‌کشد . سید با این که این حقیقت را میدانست با جرات بی‌نظیر بزدلان را در برابر حقایق قرار میداد و مستبدان نمی‌توانستند ، بلکه مستبدان بودند که از وی هراس داشتند ثبوت این ادعا در آن است که سلطان عبدالحمید نامه‌ای از ناصرالدین شاه به دست آورده تا سید را از بند گویی بازدارد . سلطان از وی خواست که این آرزوی شاه ایران را پسر آورده سازد ولی سید در جواب گفت : «بخواستم او را روانه قبرستان کنم اما حالا به خاطر شما او را عفو میکنم . سلطان گفت :

تا هوای قعماً از شما بسیار هراس دارد .

سلطان عبدالحمید بنا بر این که سید را مورد هر نوع نوازش  
را ر سید داد و لسی این نوازشها برای آن نبود که سید انسانی بهمار  
در شناسان بود ، به مکلفیتهای دینی و بشری خود بسیار پایبندی داشت  
هیچ چیز او را ازین راه منحرف ساخته نمیتوانست يك وقت او در مورد  
یکی از دوستان مصری خود به سلطان عبدالحمید سفارش نمود و او  
پده داد که آن کار را انجام خواهد داد لیکن مدتی گذشت و ام سلطان  
را آن مورد صادر نشد . او بار دوم موضوع را طی نامه بی یاد اوری  
مودولی باز هم آن کار صورت نگرفت . این وضع سید را بر آشفت و به وی  
محببت دست داد که سلطان چرابه و عده خود وفا نمیکند .

آنوقت از سلطان درخواست ملاقات نمود (این اولین بار بود  
که از سلطان وعده ملاقات خواسته بود) و او این درخواست را  
نه یرفت و به وی اجازه ملاقات نداد . سید درین اثنا فوق العاده قهر  
نمود و بهم آن میرفت که مناسباتش در يك ساله کوچک با سلطان  
ر هم خورد . سلطان به هنگام ملاقاتش همیشه با گرسی از وی  
ستقبال می کرد و گفت «خیر باشد ، چی پیش آمده است ؟»

سید جواب داد : چیزی واقع نشده است فقط میخواهم با اجازه  
سلطان بیعت خود را پس بگیرم و من از بیعت خود با شما بشیمان استم  
سلطان از شنیدن این سخن تکان خورد و گفت : «سید ، سیدانی  
ی سیدگویی سید گفت بلی ، من به شما بیعت کرده ام و سلطان را  
با پشته نیست که به وعده خود وفا نکند . . . چند روز قبل من  
ر مورد شخصی سفارشی کرده بودم و شما وعده کرده بودید که آن  
نار را انجام میدید اما بوعده خود وفا نکردید .»

سلطان درین اثنا حالت طبیعی خود را بازیافت و گفت : شما بر  
را این چنین موضوعات کوچک میخواهید بیعت را نقض کنید ؟ لازم

بود با فضل خود سوقف و مبر و فوتهای سرادرك میکردند. ممکن است  
من بعضی چیزها را فراموش کنم. شما باید به من بازهم تذکر بدهید  
آن گاه سلطان امر کرد تا آن کس را انجام شود و بعد با خوش  
طبعی با سید صحبت نمود و سید نیز بنوبه خود اعتراف کرد: حقیقت  
این است که من اشتباه و عجله کرده‌ام و لطف شما مرا به این امر و  
داشت.

سید جمال الدین بدون هراس بارها به سلطان میگفت که ماحول  
خود را از خائنان و ظالمان پاک کنند و با مردم آسینرش نمایند تا  
خو استهای آنان را از نزد یک بیدارند از جسد خود سلطان  
محمود پیروی کنند. اجل انسان یک لحظه به تاخیر نمی  
افتد. سلطان عیدالاحمد معنای کلمات سید را خود  
درک میکرد ولی میگفت که اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد  
و وقتی باید به آن سیادت شود که خطر دسائس کشورهای اروپایی  
برطرف شده باشد.

سید با این جرأت و بی نیازی به خاطر وحدت و آزادی مسلمانان  
به دور یک سر کز مبارزه کرد و این مرکز را بعد از این که در دربار  
سردار محمد اعظم خان و ناصرالدین شاه بدشواریهایی مواجهه  
گردید، در دربار سلطان محمد احمد جستجو کرد. ولی در زنده گی  
خود به این روزی نرسید. اما بعد از مرگ او گلیم ستم آهسته  
آهسته بر چیده شد و این مبارزه بازهم در شرق ادامه یافت.

### سید به حیث یک زورنالیست

گرچه سید جمال الدین افغانی را «زور نالیست» پنداشتند و در  
این راه او را یک شخصیت زور نالیستیک حرقه می گفتند تغییر است  
که شاید دقیق نباشد، اما چون او عملاً در این ساحت فعالیت  
داشته و به تأسیس جراید به طور مستقیم و غیر مستقیم پرداخته و

مقالاتی را به نشر سپرد ، لذا او را «ژورنالیست» گفتن بی‌مورد نخواهد بود . علاوه بر آن او خود را «ژورنالیست» گفته است . لذا در انتساب او به «خانواده ژورنالیستان» تردیدی وجود ندارد . يك وقت دا نشمنه از شام بنام شیخ حسین جسر را جمع به به موضوع مطبوعات از وی پرسش نمود و خواهش کرد که در ارائه جواب صدای خود را بلند نکند تا دیگران احساس نکنند که ژورنالیست هستیم سید با تعجب پرسید که چرا از انتساب به سلسله ژورنالیسم اجتناب می‌ورزد و افزود :

«این يك شغل شریف است . من خود ژورنالیست هستم . د هاریس جریده می داشتم و در آن می نوشتم .» (مقصدش جریده العروة الوثقی است ) .

به هر حال ، انتساب سید به خانواده ژورنالیستان از عظمت دانش او چیزی را کم نمی‌کند . حقیقت این است که دانش او عمیقتر از دانش يك ژورنالیست بود و شکوه و جلال او بیشتر يك علامه و فیلسوف میماند تا به يك ژورنالیست .

سید جمال الدین افغانی مردی بود رسالتمند و یکی از وساطتی که توسط آن این رسالت را انجام میداد ، مطبوعات بود . سید با تشفیص این راه در هر جایی که قدم گذاشته با جرایدها روزنامه‌ها سروکار داشته به طور مستقیم و غیر مستقیم در تقاسیم جراید سهم گرفته است . در این سلسله جرایدها «العروة الوثقی» جریده می است که خود آن را تأسیس نمود و از راه نوشتن مقالات در آن شور و هیجانی در جوامع انروز بخصوص نشورهای اسلامی ایجاد کرد . اما جرایدی هم در آن زمان وجود داشت که سید به طور غیر مستقیم در تأسیس آنها سهم داشت . جریده «کابل» ، «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلایخان ، جریده «ام القری» در مکه معظمه که او در گان جمعیت «ام القری» بشمار میرفت ، جراید «ابونظاره» «مصری»

الشرق» و «التجاره» هم در مصر به کوشش سيد قاسم شدند.  
 ن حساب ، سيد جمال الدين افغانی پدر مطبوعات مصر پنداشته  
 د . شاگردان مخلص او چون يعقوب بن صنوع ، ابراهيم  
 هودالله ندیم ، ادیب اسحاق ، سليم العنوری وغيره ، همه در  
 مطبوعات آن وقت مصر به رهنمائی او درخشیدند . بناء سيد  
 ها ژور نالستی بود که به نوشتن مقالات سی پرداخت بلکه  
 چنان که در بالا به آن اشاره شد ، در انکشاف ژورنالیزم  
 هم خود را اداء کرده است . او برای این کار کشور بخصوص  
 نگزید ، بلکه این خدمت را در هر جای که میزیست ، انجام  
 د . او در فرانسه جریده قاسم نمود ، در کشور خود افغانستان  
 به این کار سجاد رت کرد و با لآخر این خدمت را در هند و  
 نیز انجام داد .

بعد علاوه بر جرایدی که خود به مورت مستقیم و یا غیر مستقیم در قاسم  
 سهم داشت در سایر جراید و روزنامه های کشور ها نیز مقالاتی  
 ، ، سیاسی ، اجتماعی و فلسفی می نوشت و به نشر افکار خود  
 پرداخت و با ژورنالیستان ، نویسنده گان ، سیاستمداران و  
 شمشدان کشورهای جهان سرو کار داشت . بناء با این تجربه  
 طولانی در ساحه مطبوعات ، در بهلولی دانش عمیق فلسفی ،  
 بی ، دینی ، وغيره ، از دانش ژورنالیستیک نیز برخوردار بود  
 همین نوع بررسی او را درین رساله به حدیث ژورنالیست هم  
 یاد کرده ام .

### سيد جمال الدين به حدیث يك اندیشمند و سیاستمدار

سيد جمال الدين با فراگیری علوم سروج زمان خود ، از استادان  
 نامور وقت ، ادر بر تو استمداد و نبوغ فطری . و در اثر تمامین بهاد ان شمشدان  
 کشورهای جهان به حدیث يك اندیشمند زمان خود عرض وجود کرد

و در باره مسائل حادث زمان اظهار نظر نمود . دانشمند آن ، ناسوران و سیاستمداران معاصرش به این مقام وی اعتباری داشته‌اند . او با بررسی اوضاع مسلمانان و شرقیان ، به صورت عموم که در آن زمان در زیر سلطه مستقیم و یا غیر مستقیم استعمار قرار داشتند ، نظریات خورا درباره کلمه مسائلی سهم مظهر وحده ، در طول قرن نوزده عیسوی ، تار و زوفاش ( ۹ مارچ ۱۸۹۷ ) ابراز نظر کرده است . سید درباره ادیان و اتحاد اهل ادیان ، درباره الحاد و ملحدان ، درباره دولت ، وظیفه علما ، انحطاط مسلمانان ، تعصب احزاب سیاسی ، شرق و شرقیان سوسیالیزم ربا ، ازدواج ، حجاب و حقوق زنان ، استثمار ، تربیه ، اصلاح وضع مسلمان ، زبان و غیره نظریاتی مشخص دارد که شرح و تفصیل آن در این رساله کوچک گنجایش ندارد .

علاوه بر آن سید در ادای رسالت خود به حدیث یک سیاستمدار نیز قید علم کرد . زیرا سید شخصیتی بود رسالتمند و مردی بود مبارز و این دو چیز بدون دانش و اندیشه سیاسی میسر نشده نمی‌تواند . لب و لباب مبارزه او این بود نه کشورهای اسلامی و جوامع شرقی با اصلاح دانش مجهز شوند و در هر تو اتحاد و اتفاق ، عوشتن را از بند استثمار و هابی بخشند تا یک نمونه عالی دولت اسلامی به میان آید و دیگر مسلمانان از آن پیروی نمایند . او برای این کار مستعدان را دعوت می‌نمود تا اکثریت جامعه را در قدرت شریک سازند و سطح دانش را در جوامع خود گسترش دهند . این نوع مبارزه قبل از هر چیز به دانش و بصیرت سیاسی نیاز داشت و سید از این صفات برخوردار بود .

پروفسور بیرون موهلف کتاب « تاریخ انقلاب معاصر ایران » می‌گوید : « . . . سید از سال دنیا به جز زبان و قلم فصیح و علم و وسعت



لروئهم سیاسی واقف از روضاع و عشق خالصانه و پرشور برای  
سلام چیز دیگری نداشت . . . پادشاهان را روی تخت شان به  
زده درآورده و نقشه های دول ارو پای را بهم زد و قو تهای  
معلومی را بکار انداخت . . .

سید بعد از اینکه از راه مسافرتها به کشور های جهان تماشای  
رد باشخصیتهای سیاسی واجتماعی و معانی و ملامی و از راه  
بهتن مقاله ها بمالیم مطبوعات معرفی گردید شهرتی اکتساب نمود  
سردم جهان او را شناختند ، به نفع اهداف و مقاصد سیاسی خود که  
صورت عمومی به دور جنبش ازاد یخواهی در کشور های اسلامی  
شرقی و ایجاد اصلاحات سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی در آن  
بهر خیمه ، به یک سلسله فعالیت های سیاسی پرداخت اودرین  
نالیتهای خود بادر کاین مقوله که « سیاست هنر بررسی اسكانات  
ست » ، به تا کتکهای خاص دست میزد و بمنظور تحقق اهداف خود  
دوست و دشمن نگار میامد .

به طور مثال او بآداناش ، تجربه و درک سیاسی به این نتیجه رسیده  
ید که قدرتهای بزرگ استعماری وقت ، باو صف این نه در میان  
ودشان بر سر مستعمرات و تاهین مصالح استعماری رقابت دارند ،  
گاهی در مورد مصالح مشترک خود سازش مینماید . بناه کوشش  
ن کرد که از یک طرف در مورد کشورهای اسلامی و شرقی جلوساؤش  
نهارا بگیرد و از طرف دیگر قایتهار در میان آنان دامن ژند .  
به جان همه دیگر افتاده نیروهای نظامی و اقتصادی آنان به تحلیل  
ود تا کشور های اسلامی و شرقی بتوانند بچار ذات ضد استعماری  
ودر شدت بخشند و فرصتی برای اصلاحات پیدا کنند . بناه سید  
وی این تشخص گاهی با انگلیس گاهی با فرانسه گاهی با آلمان  
گاهی با روسیه تزاری کنار میامد و از این راه اهداف سیاسی خود  
اتجایی که میسر بود برآورده مینمود .

در خلال سالهای نیمه دوم قرن ۱۹ عیسوی، دو قدرت استعماری  
 با یعنی انگلیس و روسیه تزاری بر سر تقسیم مستعمرات و راه‌های  
 رقی شرق و غربی در رقابت بودند بعدتر فرانسه و آلمان وارد  
 می‌شدند. چون کشورهای شرق بیشتر تحت اسارت دو قدرت اولی  
 ر داشته‌اند سید در پی آزادی این کشورها و اتحاد مسلمانان تلاش  
 کرد. لذا اهمیت ازین رقابت‌ها به سود جنبش و مبارزه خود استفاده  
 نمود. اما بعضی اوقات کشورهای رقیب برای حفظ مصالح  
 دوحده زدن به مصالح رقیب دیگر با یکی از رقبای خود کنار  
 آمدند و سازش می‌کردند. چنان‌که وقتئهِ انگلیسها و روسها بر سر  
 این مرزهای میان افغانستان و روسیه تزاری در قسمت دهانه  
 القار مرو و پنجاه اختلاف پیدا کردند، انگلیسها و آلمان  
 اضای حکمیت کردند. درست در فرصتی که انگلیسها و روسها  
 بیات جنگ را گرفته بودند، و آرزوی سید نیز همین بود. نه  
 ن این دو کشور برخوردی صورت گیرد. آلمان برخلاف توقع  
 طرفدار جنگ میان این دو کشور بر سر موضوع سرحدات هندو  
 د (۱) همچنان سید تلاش داشت تا انگلیس از مصدست بردار  
 د و به ترکیه نزدیک شود. و توقع داشت آلمان ازین طرح  
 پشتیبانی نماید. اما آلمان برخلاف توقع او مایل نبود انگلیسها  
 را ترک گویند و فرانسه را بعد از این که تونس را اشغال کرده  
 در آفریقا فکه قازمیدان سازند. بدین وسیله نگذارند توازن  
 به نفع فرانسه برهم‌خورد. سید با درک این نوع سازشها  
 ن قدرتهای استعماری تلاش داشت از راه تماس با دانشمندان  
 متداریان وقت فرانسه از قدرت فرانسه که با انگلیس و آلمان در  
 بت بود استفاده کند. چنانچه جریده «عروه الوثقی» را به همین

(۱) تلاشهای سیاسی سید جمال الدین افغانی تألیف دکتر طیبی

منظور در پاریس تأسیس و نشر نمود . ولی بدبختانه که فرانسه نیز از برنامه «اتحاد اسلامی» سیددل خوشی نداشت . زیرا این کارها مصالح آن، در کشورهای مسلمان شمال آفریقا خدیت داشت (۲) .

خلاصه ، سید به حیث يك سياستمدار زیرك و با درك ، به منظور رسیدن به دودهای عمده (آزادی کشورهای شرقی و اتحاد مسلمانان) از قدرت دوستان و دشمنان هر دو استفاده میکرد و یگانه کوشش او چنان که قبلاً تذکار یافت این بود که جلوسازش کشورهای توسعه طلب را در مورد کشورهای شرقی و مسلمان بگیرد . و نظریه ایجاب از یکی از این قدرتها برضد دیگری استفاده کند . او برای همین منظور دوستانی در انگلستان ، روسیه ، فرانسه و سایر کشورها داشت که عندالضرورت از این اشخاص که برخی ژورنالیست و ادیب و برخی دیگر دانشمندان فیلسوف و سیاستمدار بودند ، با مسغولان اسرار کشورهای تمام برقرار میکرد . و این جمله می توان و لفرد بلنت سیاستمدار انگلیس را نست ربان فیلسوف فرانسوی و کتکوف ژورنالیست روسی را نام برد . سید در کشورهای شرقی نیز دوستان زیادی داشت که در وقت ضرورت او را یاری میکردند . این شیوه کار سید ناملاهی شیوه کار يك سیاستمدار زیرك بی تعصب ، بردبار ، صاحب نظرو وسیع و فرصت شناس است . اگر سیاستمداری چنین اوصاف را نداشته باشد ، به یار اسکان دارد نه در راه تأمین اهداف سیاسی خود با نا کامی مواجه گردد .

**سید به حیث سفیر سیار و غیر رسمی کشورها**

وظیفه يك سفیر و دیپلمات چو کات محدودی دارد که میتواند در آن محدوده به فعالیت های دیپلماتیک خود بپردازد . این وظیفه قبل از همه به در و این نقطه میبهرد که مناسبات کشورش را با

کشوری که در آن وظیفه اجرا میکنند ، با نظر داشت مصالح ملی خود ، بهبودی بخشد و معمول خوبی برای کشورش باشد. از وظایف مهم دیگر يك سفیر این است که امکانات تجارتي اقتصادی و فرهنگی طرف استفاده کشورش را در کشوری که کار میکند مطالعه کند و برعکس چنین امکانات را در کشور خود نیز بررسی نماید . تا به این وسیله بتواند روابط تجارتي ، اقتصادی و فرهنگی را به نفع مردمان هر دو کشور بهبود بخشد و گسترش دهد .

روی این اساس سید روزی که از روی مجبوریت کشورش را ترک گفت ، در بهلولی دیگر وظایف برای کشور عزیز خود بهیث يك سفیر غیر رسمی و بسیار عمل میکرد . چون او يك شخصیت نمونه کشورش بود ، شکی وجود ندارد که احترام به شخصیت سید در ساحه چهارمی در حقیقت احترام به کشور و هویت ملی است .

گویند « که نعام پاشا در مراسم تاج پوشی جارج ششم به سفیر کبیر افغانستان در لندن این مطلب را یاد آور شده بود که مصر بدون افغانستان است ، زیرا افغانستان جمال الدین را و سید جمال الدین ، سعد زغلول را به مصر بخشیده است . و او بود که به مصر آزادی بخشید . » (۱)

ایا بالا تر از این افتخاری هست که آزادی مصر برهون اندیشه و تلاش سید جمال الدین باشد ؟

او نه تنها مصر را آزاد کرد ، بلکه مکتب فکری و ما گردان او را آزادی هند و اکثر کشورهای شرقی هم پرازنده داشته اند . وقتی سید تلاش میکرد که مسلمانان متحد گردند و به پای خود بایستند ، قبل از همه در فکر کشورش بود و آنرا از این اتحاد فکر میکرد . هنگامی که موضوع سرحدات کشورش میان کشورهای

اسپرهای لیستی وقت مطرح میگردد ، سید پلاوقسفه دست بکار میشد تا تعیین سرحدات به نفع کشورش انجام شود و در این راه چنان که قبلا گفته آمد ، گاهی با روسیه تزاری در تماس میشد و گاهی با المان و فرانسه و انگلیس . هنگامی که سید شنید ایرانیها سردار محمد ایوب خان فاتح میوندرا تسلیم انگلیس مینمایند ، فوراً (۲۰ گشت ۱۸۸۷) در «نیو تاینز» و «سکوگزیت» چاپ روسیه حکومت ایران را نکوهش کرد و از روسیه تقاضا نمود نگذارد این شخصیت ملی افغانستان ، که دشمن بیرسخت انگلیس است ، به انگلیسها سپرده شود .

علاوه بر آن سید نقاط قوت و ضعف انگلیس را تشخیص داده بود و هر وقت که سیاستمداران انگلیس روی قضیه یی پای کسار نمیآمدند ، ایشان را تهدید میکرد که با افغانستان خواهد رفت و مشکلاتی برای شان خلق خواهد کرد .

گذشته ازین ، سید در نامه های خویش در مورد اتحاد اسلام به سلطان عبدالعزیز و سلطان عبدالحمید تاکید کرده بود که افغانان در میان مردم مبارزه با استعمار و اتکای بخلافت میباشد . بطوری او همیشه به افغانستان و دلیبراناش و مردم افغانستان و به دانشش افتخار داشته اند و قایم بر روی افتخار خواهند داشت . از همین لحاظ است که امروز بنای مرقدش ، چون فکر و قامت رسای خودش در کانون دانش یعنی پوهنتون کابل قد برافراشته است .

آری ، مردم ما به شخصیت وی ، براندیشه والای وی ، بردانش و حافظه علمی وی ، برصراحت لهجه و دلیری وی ، بر مبارزه وی و بالاخره بر سفارت وی سی بالند ، زیرا او بود که به حیث سفیر سیار و غیر رسمی کشور و مردم مادر هرجا و هر نقطه دنیا از دفاع افغانستان نیک دفاع کرده است .

# د پښتو متن خپرنی تاریخی پس منظر او پر مختیایي بهیر ونه

معاون سړمق زلمی هوادمل

کله چې موږ د تحقیقې متن اصطلاح کاروو، نو د انځر په بڼه  
خبر ور سره وشی، چې پدې غېږنه کې زموږ کار له هغو متونو سره  
دی، چې په تحقیقې ډول د پوهانو له خوا پراخ شوی دی، او بیا  
په داخل او خارج کې د علمي موسسو او نورو خپرونو لیکوالو له خوا چاپ  
او خپاره شوی دی.

دا انځر هم د هېرولو نه ده چې د پښتو په زیاته پیمانه ستونزې کتار  
پونو د تا جرانوله خوا هم چاپ شوی دی، مګر موږ هغه ډول ستونزې  
پدې لړۍ کې نه شو حسابولای، او دا لیکه چې دا ډول ستونزې زیاتره  
د یوې واحدې نسخې له مخې پرته له کومه اهتمامه او علمي دسه واری  
په وازې د کتبي او تجاری مقاصد وپراخه کړي، چاپ او خپاره  
شوی دی. لږنۍ متن پوهان دا ډول ستونزې بازارۍ ستونزې هم بولي،  
خو کله چې موږ د تحقیقې متن نوم واخیست، نو بیا پدې صورت کې  
دغه بازارۍ ستونزې د مطالعې له ساحې لرې شوې، او موږ کولای شو،  
په وازې پر هغو متونو خبرې وکړو، چې د یوې واحدې او غونډې لیکواله  
مخې معاصرې متن غېږنې له اساسا توره پراخه کړي شوي دي.

پردی ششمنه موضوع د تحقیق په مهال باید سوږ د اخیږه هم هیږه نه کړو، چی زموږ مقصد په دی برخه کی برسیږه پردی چی بازاری متون نه دی، د معاصرو شاعرانو او لیکوالو د ایجاد یا تومجموعی هم نه دی. سره له دی چی د متن د تعریف له مخی (۱) وروستی کتیکوری آثارو ته هم متن ویل کیږی، خود لته مقصد یو ازی هغه زاړه متون دی، چی په تحقیقی ډول تهیه شوی دی.

کله چې سړی په پښتو کلي د زړو ستونډو د تحقیق پر سايو او د ستون  
غیرني پر پر اېلمونو بحث کوي، په عام ډول د ری ساءلی سړی ته د مخی  
کیږي.

د پښتونو تحقيقي غېږنه او پلټنه کله پیل شوه؟ چا پیل کړه؟ څنګه پیل شوه او غه ډول یې د هر سخته چا وړاونه وهل او د چار په کومه طریقه تر څه راوړسیده؟

۲- ستون‌نویس تحقیق او هم چاپ‌دهد. یوه قدیم متن په برابر و لول کی  
 ژورې مشرانو او باسماصرانو د تصحیح له کومو ر و شو نوځنډه کتله  
 اخيستې ده؟

۳- د پښتو ټين غيړني هام پراېلمونه كوم دي.  
د غوږر پوسته لور ته په ها ملارنه سړي كولای شي په عام ډول په  
پښتو كې ټين غيړنه و غيړي او كره كتنه پري و كړي.

دلته دیوی پلې خپری یادونه هم لازمه ایسی، چې په دغسې غږ  
نوکی د پراړ شوو تنو پر تورو تنو او ناسمو بحث نه کیږي، بلکه  
پنځوسن غږنې پر روښو افتقادی بحث ټاپې وشي.

د پښتون غيږني د پرمختيايي بهيرونود غيږني لپاره چې مالور  
کوم دري عنوانه وټاکل دا هر عنوان د يوې خاص نکرې مقالې د ليکني  
ايجاب کوي، او په يوه مقاله کې پر ټولو موضوعاتو بحث اوږدېږي  
او د مجلې او مقالې له حوصلې د پاندي وځي، نو ځکه زه د دې غيږني  
لوسړني مقاله د پښتون غيږني له قلمرو نه مننه نه کوم:

کله چې موږ د موضوع پر هر منظر خبرې کوو، نو تر ټولو د مټن په وړاندې د پښتو تحقیقي مټونو د ترتیب کارونه کله پیل شول؟ ځنګه یې پراختیا او پرمختیا ورسوئدله؟ ماچي کله په ۱۳۵۹ هـ ش کال کې د اسماء الحسنی د مټن په توګه پدې مټن کومه سرچینه کېلې وه، نومی په دې سرچینه کې د هغه کار له شرایطو سره سم د پښتو تحقیقي مټو نوږتېس منظر هم څه خبرې لري وی (۲) او هم مې د (په پښتو څووا کې د علمي او ادبي غږونو رښتیا ئې یون) نومی رساله ډوله مقاله کې په اجمالی ډول د پښتو څووا د سیمود مټن غږ نوږت کار وټولئ د لاندې لاندې خبرې لري دی (۳) اضره لیکنه له هغو دواړو لیکنو سره اړتیا طه نه لري، او غږنی دروش او پر موضوع د احوالو له امله له هغو یاد شو بود په نونو مټن توپیر لري، او دا پوه بله غږنه ده، چې د مټن د مټن غږنی د پښتو نو ټاپو یو مکمل جاج اخلي .

وه چې په دې غږنه کې د پښتو مټن غږ نوږت تاریخي یس منظر کار کوم، نوی په عام ډول په ساحو وېشم، او د ساحو وېشله څی موږ د مټن غږنی کارونه په درېو څو څنګی ساحو کې مطالعه کولای شو:

۱ د ختیځ پوهانو ساحه ۲ افغانستان ۳ پښتونخوا .

اوس په زه د مټن غږنی په برخه کې د دې هری ساحې کارونه وروږ وروږ وږم.

### د ختیځ پوهانو ساحه :

کله چې موږ د پښتو مټن غږنی پر تاریخي یس منظر خبرې کوو نو په دې لړۍ کې د ختیځ پوهانو کارونه تر هرچا د مټن مخې ته ځي.

لسمې پېړۍ د لومړۍ نیما یې په وروسته لسیزه کې د ختیځ لودی څووا ته توجه وکړه. په دې لړۍ کې اکاډمیکه پرنهاد



دورن (۱۸۰۵-۱۸۸۱ع) ترټولو دمنځه دی. خواته منځه کړه، او په ۱۸۳۵ع کال کې یې د پښتو آثار وپوه، دمنځته مجموعه ته په کړه، چې لوړې یې د سنت پتر زبور که داسپړيال اکاډمۍ په علمي بولتن (۳) کې نشر کړه، او بیا یې د لمانځنې مجموعه په ډول هم ترتیب کړه، اوله یوې کوچنۍ آلماني مقدمې سره د اروپا فرهنګي د پلوه وړاندې کړه (۵).

دی مجموعه (وړې خوبه تنو، اتی) ترنشر وکاله وروسته نو سوری دورن (پښتولو په لویه خړبه توماتی) پشور کړه ستون یې پکې متنوع او ډیر کړل. د مجموعه په پای کې یې (پښتو انګریزي) فرهنګ هم ورسره مل کړ، او په انګریزي ژبه یې یوه مقدمه هم ورسره راوړه. دا مجموعه په ۱۸۴۷ع کال په سنت پتر زبور کې لیک چاپ شوه، او په ۱۳۵۶ هـ ش کال د و هم محل په کابل کې د پښتو ټولنې له خوا چاپ شوه، او مقدمه یې کاندید اکاډمیسین روهی په پښتو ترجمه کړه. د پروفسور دورن د منلو په انتخاب، ترتیب او اوډله کې تر نومه لمانځه چې له یوه ختیځ پوهه توقع کیدې شي زیار اړینلی دی. د رحمان باپاد د یوان منځته یې د دوو نسخو له منځه تپه کړې دی او د متن اختلافی برخی یې په لمن لیکنو کې هم ښوولی دی. (۶)

تر پرنهارد دورن وروسته بل ختیځ پوه چې د پښتو متنونو نشر ته یې توجه کړې ده هغه هانری جارج راوتی (۱۸۲۵-۱۹۰۶م) دی. دده گلشن روه په نامه د پښتو منظمو او منثور و آثار وپوه مجموعه ته په کړه، چې لوړې محل په ۱۸۶۰ع کال د و هم محل په ۱۸۶۲ع کال په لندن کې او دریم محل د فاضل استاد اکاډمیسین رشاد په زیار په کابل کې چاپ شوه.

تر هېجر هانری جارج راوتی وروسته دا کتر پیلود خورشید حال د کلیات یوه نسخه چاپ ته آماده کړه، چې په دوو برخو کې ټوپه

شوی ده، لومړۍ برخه یې ۸۹ مخه په ۱۸۶۹ ع کال او دوهمه برخه یې ۶۰۶ مخه په ۱۸۷۰ ع کال د پښور د جیل په مطبعه کې د سلطان بخش دارو له په اتمام چاپ شوی، او د وړې برخې یې په یوه مجله کې صفای او نشر شوی دی.

په ۱۸۷۲ ع کال د ادري هیوژد د ابد افغانی بحیثیت مجموعه په لاهور کې چاپ کړه، او په ۱۸۹۳ ع کال کې دوهم لږل یې په لاهور کې او په ۱۳۰۶ هـ ش کال دریم لږل لپاره په نابل کې چاپ شوه، چې سره د حق عبدالله پښتاني پری تعلیق چاپ وایکل.

په ۱۸۸۸ ع کال چې د دار مستتر (۱۸۳۸ - ۱۸۹۳ ع) د پښتو د اولس ادبیاتو بیلایل ضبط کړی ستون سره راولړ او (د پښتو نڅواد هار وېهار) مجموعه یې په پاریس کې چاپ کړه، چې په ۱۳۰۶ هـ ش کال دریم لږل لپاره په نابل کې چاپ شوه.

س. بېلف په ۱۸۹۰ ع کال د خوشحال منتغیات لسه انگریزي ترجمې او کراسری غږګندو نو سره په لندن کې چاپ کړل (۷). تر بېلف وروسته هاول او لیرو، د خوشحال د اشعارو منتغیات له انگریزي ترجمې، سرایزی، او نور ټولو سره چاپ ته آماده کړل، او په ۱۹۶۳ ع کال د پښور د پښتو نادیمي له خوا چاپ شول، ددی منتخب په یوې لسی پښتو متن او په بلې لسی انگریزي ترجمه راغلې ده. (۸).

په مسامره دوره کې جوړښتونه د خوشحال د نلام له برخې له دښار کې ترجمې سره (۹) او د عید الرحمن په لاسو منډ پنځوس غزلې یې له انگریزي ترجمې سره چاپ کړې دي (۱۰) او اوس اوس د لینګراد د ختیځ پوهنې د انستیتوت علمي کار کوونکي ولا دیمیر واسلوویچ کوشیک د علی البرور تزی د کلشن افغان پښتو متن چاپ ته آماده کړې دي د ختیځ پوهانو د متن غږونې په کار وټو کې مایوای هغه کارونه یاد کړل، چې د پښتو ادبیاتو

زاده ستون بی چاپ ته پکی اما ده کړی دی ، او دلته ما هغه مذهبي ستون او نور ستون یاد نه کړل ، چې د نوو لسمې پېړۍ له دوهمې لسیزې را پدې خوا د محفو د ختیځ پوهانو له خوا په پښتو ترجمه شوی ، او د عیسوی مذهبي قولونو له خوا په آسیا او اروپا کې چاپ شوی دی ، لکه د ژېو تورات ، انجیل ، او د نور آسماني صحیفو ترجمې پکې شاملې دي ، چې دا انجیل په ترجمو کې تر ټولو قدیمه چاپ شوی ترجمه د د لئو جان لیډن (۱۷۸۵-۱۸۲۱ ع) ده چې په ۱۸۱۸ ع کال (دخدای قسامی خیري) (۱۱) په ناسه د هندوستان په سیرا پور کې چاپ شوی ده .

دغه رنگه دها نری چا رج را ورتی له ترجمه شوی (دایسپ حکیم قصی) د ۱۸۷۱ ع کال د لندن چاپ او نور ترجمه شوی آثار لکه : سیرالما لکین او نور د ختیځ پوهانو له خوا د پښتو ترجمو پکاره نمونې دي . که څه هم دغه آثار ستون دي ، خو ما د ستون شمېرنې په پس منظر کې ونه ښوول او تشی می یاد کړل .

ددغسې ترجمو ترڅنګه د پښتو د لږنو آلا رو متفرقې ترجمې هم لږنو اړو پایي لیکوالو لري دي ، چې په هغو کې د الفستون (۱۷۷۹-۱۸۰۹ ع) د خوشحال د لږنو پښتو نو ترجمې کتابو ، ۱۸۰۰ لمانه سابقه لري (۱۶) په ۱۸۳۳ هـ ش کال منشی موهن لال په خپل کتاب د پنجاب ، افغانستان او... روز نامه کې درحمان بابا له دیوان څخه یوه غزله چاپ کړې ده ، او ورسره یې انګریزي ترجمه هم ورته راوړې ده (۱۳) دغه رنگه په ۱۸۳۶ ع کال د کتر پرنهار- د دورن درحمان بابا غزلي له آلمان ترجمې سره د امپریال اکاډمۍ په علمی بورلتن کې چاپ کړې ، او هم په ۱۸۳۹ ع کال کې د میجر لېچ له خوا درحمان بابا د غزلي څپل او ترجمه د

د ترجمو د لړۍ پخوانۍ بولگۍ دي .

خو د مټن غږېزنی په پا ب د ختيځ پوهانو اساسي کارو نه هغه دي ،  
چې ياد دې ليکنې په لومړيو برخو کې ياد کړل ، ترجمو اجمالي بحث  
سې په دې اساس په دې مخې لې راوړل ، چې پخپلې ژباړې او ژباړنې  
چې د مټن غږېزنی له اساسي نارونده مخه پخپلې نو رهم شته ، چې پخپلې پي  
د مټونو له ساحې وقلې نه شي ، خو په اساسي بحث دې نه شي دا پيدا ي .  
له د ختيځ پوهانو د مټن غږېزنی کارونه او ژباړې کړو ، بايد  
دواړو چې په نولسمه پېړۍ لې د ختيځ پوهانو په حلقو تو لې د پښتو  
مټونو د نشر خوا ته توجه ژباړه ليدل شي ، په سلطه پېړۍ لې  
پي سره له دې چې پرمختيا نه ده کړې ، مخ په مخوړه ، روان شوی دي .  
د ختيځ پوهانو د نولسمې پېړۍ د مټن غږېزنی کارونه په ژبه  
پورې دي ، په خاص ډول هغه علومو مجموعې ، لکه : پښتو د پښتو  
کامېد انگاني ، کلشن روه . او د پښتو د خوا د شمرا رو بهار خورا  
مهمې دي . هغه وخت چې زموږ مشرانو فرهنگيانو نو پرمختياد پاتو  
تعلقات پېل کړل ، نو د ژباړو ماخذو د نشتوالي له امله پي له دې  
مجموعو مخه ژباړه کړه او چته کړه . نه غم غم دغه مجموعې او  
د ختيځ پوهانو دې ساحې نور کارونه مټنې غلطې ضرور لري ، خو د  
چې د پښتو پخپلې ډير کړا نښه آثار پي خوندي لري دي ، نو لکه  
د پښتو ادبياتو لپاره د پوي منځ او ژبت لرلای شي ، اوسو د قدر  
په ستر کد ورته کورو .

### افغانستان:

په افغانستان کې د پښتو کلاسيکو مټونو د نشر لړۍ په ۱۳۱۰  
هسې کال پېل شوې ده ، اولو مړني پښتو ژور مټن په کابل کې چاپ شوی  
دي ، هغه د عبدالقادر خان خټک يوسف ذليخاده ، چې په هاشم لور  
ياد شوی کال د کابل د دار اسطفي په مطبعه کې چاپ شوه .  
اما زموږ په هېواد کې مټن غږېز نه په اوسني علمي معنې د روانې همې

غور لسمی پیری همدوهمه لسیزه کی به کندهار کی دلولی استاد  
 مرحوم علامه عبدالحی حبیبی له خوا پیل شوه. لوی استاد په ۱۳۱۷  
 هـش کال خوشحال سرغلاری له یوی مفصلی مقدمی سره چاپ کړی،  
 چی متن یی له غلوړو خطی او یوی چا یی نسخی له مخی تهیه شوی و  
 (۱۳) په ۱۳۲۸ هـش کال نوموړی لوی استاد، د عبدالقادر خان  
 دیوان چاپ ته آماده اوله غلوړو غوړنو سره یی چاپ کړ. د ابنت  
 استاد د دوو نسخوله مخی تهیه کړی و (۱۵) داد وړه تحقیقی متنه  
 د کندهار د طلوع افغان په مطبعه کی چاپ شوه.

په ۱۳۱۶ هـش کال په کابل کی د پښتو ټولنی ټاوه میسر لږغونو  
 متونو د تحقیق او نشر لپاره ژمنه مساعده کړه. په ۱۳۱۹ هـش  
 کال لوی استاد مرحوم حبیبی د پښتو ټولنی مشر شو، استاد د پښتو  
 ژبی او ادبیاتو په باب د نورو اساسی تحقیقی کارونو د دستن  
 غوړنی هغه کار چی یی به کندهار کی پیل کړی و، دلسی یی پسی  
 تعقیب کړ، او په همدی ۱۳۱۹ هـش کال کی یی د لوی احمد شاه بابا  
 (۱۱۶۰-۱۱۸۶ هـق) دیوان له پلانو علمی غوړنو سره چاپ کړ،  
 چی متن یی د دریو خطی نسخوله مخی برابر شوی و (۱۶) استاد حبیبی  
 په ۱۳۲۳ هـش کال د پښتو ادبیاتو غوره تذکره پتسه خزانسه په  
 تحقیقی ډول چاپ کړه، او د متن غوړنی کارونه په دی ډول د استاد حبیبی  
 له خوا پیل شول، د پښتو ادبیاتو نورو استادانو پس تعقیب کړه.  
 مرحوم استاد پښتو (۱۲۹۲-۱۳۶۳ هـش) په دی لړ کی کتور  
 کارونه وکړل، په ۱۳۲۵ هـش) کال کی یی د پیر محمد کا کړ  
 دیوان د دریو خطی او یوی زری چاپی نسخی له مخی (۱۷) او په  
 ۱۳۲۸ هـش کال کی یی د رحمان بابا دیوان د دریو نسخوله مخی  
 (۱۸) په ۱۳۳۱ هـش کال کی یی د شیدا (۱۱۹۳ هـق) دیوان د  
 دریو خطی نسخوله مخی آماده (۱۹) او د پښتو ټولنی له لپاری  
 چاپ کړل.

تراستاد بیتون و روسته داستاد رښتون د پښتو ټولنې  
 د مشرۍ په دورو کې د پښتونود نشر په لړ کې ډېر کارونه  
 و شول ، په دې لړ کې دده خپل کارونه یادونې وړ دي .  
 ده په ۱۳۳۰ هـ ش کال د عبدالحمید مومند دیوان ، په ۱۳۳۲ هـ ش کال  
 د خوشحال بازنامه چاپ ته آماده کړل ، اود د هغه څیرنو سره پښتو  
 ټولنې چاپ کړل ، استاد رښتون د پښتو ټولنې د مشرۍ په لړ کې  
 دوره کې د شمس الدین نالې ( ۱۲۳۸ هـ ش کال ژوندی ) دیوان  
 هم پښتو ټولنې چاپ کړ ، چې یوه تحقیقي سربزه پرې ښاغلی واصفی  
 لښلی ده . داستاد رښتون د تصدی په دوهمه دوره کې پښتو ټولنې  
 د پښتون نشر کړل ، چې پخوانی داستاد رښتون په خپل زيار ته په شوی  
 دی ، اولخینی د دې موسسې د ادبیاتو د ځانګې د علمي غړوله خوا پرې  
 شوی دی ، خواستاد رښتون کتلی او سریزې یې هم پرې لښلی دی . د دې  
 دورې نشر شوی ستون دادی : پښتو عروض ، د ستار نامه طب نامه ، د  
 خوشحال رباعیات او نږنګه عشق . یاد شوی ستون کړده په تحقیقي  
 ډول چاپ ته آماده شوی دی .

داستاد رښتون د تصدی د وړ و دورو تر مېنځ استاد السفت  
 ( ۱۲۸۸ - ۱۳۵۶ هـ ش ) د پښتو ټولنې مشر و . په دې دوره کې د  
 پښتونود نشر ته پښتان توجه نه ده شوی ، او یوازې د سیراز  
 عبدالعنان باز کړی دیوان دغه مهال چاپ شوی دی . په ۱۳۵۲  
 هـ ش کې پښتو ټولنه کې تحول راغی ، د دې تحول په نتیجه کې د  
 پښتونود څیرنې کارونه هم توجه وشوه . د خوشحال د کلیات د  
 تېمې په کار کې چټکتیا راغله . په ۱۳۵۳ هـ ش کال د دولت دیوان  
 اود واصل خوشهر ونه چاپ شول ، په ۱۳۵۴ هـ ش کال د سیراز  
 دیوان په ۱۳۵۵ هـ ش کال روښانی رساله ، په ۱۳۵۶ هـ ش کال د  
 رحمان بابا دیوان اود قلندر دیوان چاپ شول . د دې دورې کړده  
 ستون په تحقیقي ډول یا په کولو لکتیفي ډول او یاد یوه یاد و کولو

علمی گروه مرسته تهیه شوی او چاپ شوی دی .

د پښتو ټولنې په دې دوره کې داوړ وپادو شو وپوستو نو د چاپ  
ترڅنګه د څو څو روښانو نو د ټولنې او ترتیب لپاره مهم اساسی کار و  
پیل شول ، او ډیر ځله ستون چې له ۱۳۰۷ هـ ش کال را وروسته  
د دې - موسسې له خوا چاپ شوی دی ، زیاتره د پښتو ټولنې د ۱۳۰۲  
۱۳۰۶ هـ ش کلو نو په دوران کې تهیه شوی دی .

په ۱۳۰۷ هـ ش کال د افغانستان د علمو سوا کادیمی جوړه شوه  
او پښتو ټولنه پکې د پوهانګړې علمي واحد په توګه د ژبو او ادبیاتو  
د مرکز په چوکاټ کې پاتې شوه ، چې د همدې پښتو ټولنې د اد  
بیا تود - ځانګړي له خوا د ۱۳۰۷ هـ ش کال نه تر اوسه دغه لاندې  
ستون چاپ شوی دی : د سره غره ، کلونه ، د سکندر لیلی و سجنون ،  
د صدیق دیوان ، سوات نامه ، د خوشحال کلیات لوسړی ټوک ، د کامکار  
دیوان ، د رحمت لای و سجنون ، د حاجی جمعه یار کزې دیوان ،  
د حبیب الله دیوان ، تذکرة الاولیا د ځانګړل خلیل غو شعر و نه حسن  
و دل ، دمید الحمید سینه دیوان ، د واصل دیوان ، دست منتخبات ،  
کلزار روه ، د سکندر ځمایل نامه او پند نامه د خوشحال با ژ نامه د علم  
رساله او د ملال شاه دیوان . دغه رنګه له لوړ و چاپ شوو ستونو  
سربېره دا کادیمی د ژبو او ادب بیا تود مرکز د پښتو ادبیا تو په  
د بهار تمدت کې ځینې نور ستون هم چاپ ته آماده شول ، چې ځینې یې  
چاپ ته آماده او ځینې یې تر چاپ لاندې دي ، لکه : د پېدا لقا در  
خان خټک کلیات ( دیوان ، کلامه او یوسف زلیخا ) د خوشحال  
کلیات دوهم ټوک ، د خوشحال دستا ر نامه ، فضل نامه ، طب نامه  
او سوات نامه بیا چاپ ته آماده شوی دی . دجا نان غنوی کلیات ،  
د جدید توغی دیوان ، او د عبد النبی پوتنی دیوان چاپ ته آماده  
کړی .

دا کادیمی له نورو مراکز و څخه د پښتو څېړنو ټولنه لاندې

مرکز هم دوه مټنه په آفیسټی ډول چاپ کړی دی، چې یو پکې  
د احمد شاه بابا غورچاڼ، او بل شرعۍ الاسلامی دی، د ادو مټنه  
غیځنی غیځنی هم لری.

په افغانستان کی بل مرکز چې د پښتو متونو د نشر خواته یی  
توجه کړی ده، هغه د کابل پوهنتون د ژبو او ادبیاتو پوهنځی  
دی. دغه پوهنځی دغه لاندی متن چاپ کړی دی: د شمس الد  
غلیجی سخلاصۍ المریدین، دېا یزید روچان خیرالبيان، د میا  
فقیر الله اسماء العسلی او قواید فقیر الله، د غو شعال خان قراغانه  
اونور... د افغانستان د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د سرپوټو  
ساستو او پیاوړو مټه له دغه وزارت څخه د جوړ وهو یو کټوله  
خوادلغه لاندی متون چاپ دی: پښتو مثنوی، د احمد شاه بابا  
دا شعارو پښتو شرح، معرفۍ الافغانی، د پونس غیځی دیوان، د رب  
حمان بابا دیوان، د نور محمد غلیجی زافع المسلمین او نور... په  
۱۳۶۸ ش کال د سرحد ونوچا رو وزارت د نشر کټوله لیاړی  
د هجری منتخبات چاپ شول، او سو کال د اسلامی پوهنتون له لیاړی  
د پښتو متونو د چاپ خواته توجه وشوه، چې ددی موسسې چاپ کړ-  
وستو یو څخه یا قوت السیر او کیهیای سعادت د توجه وړدی. اوس-  
ددی موسسې په غوڅه مټه د حاجی زبردست روضۍ التعمیم او د دوست  
محمد خټک په راالعلوم هم چاپ ته آماده لیری.

په افغانستان کی د متن غیځنی په لړ کی دا کادیمین استاد  
رشاد نارونه د توجه وړدی. ده د خپلی پوهاندی لپاره په کلشن  
روه کی د پوچان منتخبات تنقیح او چاپ ته آماده کړل، اوله  
دی سر پیره ددی وی تر نظر لاندی پوهنمل بحرین د نیر لکه عشق  
انتقادی متن او پنا غلی جلال الدین د شاه وکدا متن تیار کړل،  
دغه رتکه استاد رشاد خپله د معزن الاسلام بیلابیل رسایل په  
تحقیقی ډول چاپ ته آماده کړی دی، چې تراوسه لانه دی چاپ شوی.



حمد اول د انشمه حبیب الله رفیع درخت داوی او عبدالرحیم هوتک مستغنی هزلی داخوند احمد بیلابیل رسایل ، ورک ژوی لښکره پیدا او د ژوی قربانی ، دواصل الفنا سی ، د خوشحال خان قال نامه ، معرفه الاتفاقی او نور چاپ ته آماده کړی دی ، چې د کتابل مجلی او نور نشر بوله لپاری چاپ شوی دی . ژسود په هیواد کې وروستی تهیه شوی د متن د محمد رسول د یوان دی ، چې باغلی مهیم د خپلی ماستری تیزس لپاره تهیه کړی دی .

ژسود په هیواد کې چې پښتو متن غیږ نه په نوم شون او ذوق شروع شوی وه ، بلکه کله نا کله یی بازار لیر سوړ شوی دی . خواوس یی پرستیا یی یون په دسی مخ په بره روان دی . اما د احتیاط او د متن - صحت لپاره د عاقله وهغی له پلوه د متن غیږنی لومړنی دروی په زړه پوری . دی ژسود سترانو ، لکه : استاد حبیبي ، استاد رشا داواستاد پختین په دی برخو یی دیر زیارونه کاللی دی . د سر معقنی دوست شینواری او عینونو رو کا رو نه هم په زړه پوری دی ، اما په اوسنی دوره کې عیننی متن غیږونکی دمتونو په صحت یی ډیر دقت نه کوی .

ژسود د متن غیږنی په دی پنځوس کلنه دوره کې ډیر په زړه وږی دمتون هم چاپ شول ، چې عیننی یی پکې ژسود د ادبی تاریخ لپاره د متنوار ژبته اری .

### پښتو لغوا

په پښتو لغوا دمتونو چاپ کا پر یو نیم سل کلنه سابقه لری او دغه ډول دمتون پښتو لغوا د کتابونو جبران اوس هم کا پوی . خو سو دلی پری بحث نه کوو ، اوله هدف - سه اصلی موضوع ته ورد اخلو . په پښتو لغوا کې د متن غیږنی کار د مولوی احمد (۱۲۶۱) ۱۳۰۰ هـ .

د لکلی دی . د درحمان باهاد یوان دغو نسخو له مخی تهیه کړی دی .

داستن یادری هیوزیه ۱۸۷۷ع به لار هور 'ی خور نه' (۲۰) اوله  
 نویسی چاپ نه سل لاله وروسته نه ۱۹۷۷ع لاله د سپدر رسول رساله  
 ۷۸۰مخزی به قدسی سره در یو نورستی بک ابجنسی له خو اباجاپ شو. نه  
 دوهم داستن دخو نسخو له یخې نه به سوی دی، خود نسخو وربا نته  
 نه بی پکې د نه دی ښوونې.

تړلو نوی احمد وروسته بل سېتی چې لارو نه بی مور به منن هم نه  
 'ی برطالامی لاندی نولای شوه نه به رحوم قاضی عبدالسلام زبارتی دی.  
 ده د علمی خان او حافظانموری د لوانونه جاب نه آماده شپې، شروع  
 بی پری لیکلې اوچاب شپې دی.

د منن خبرنی له دغو نویسو لارو نوجی تړنو د ښمو نخوا به  
 شمال مغربی سرحدی صوبه (پېښور نخوا) نې د منن خپنی اساسی لار  
 ونه دروانی عسوی تپری د دوو معنی نه لویو لارو لالو 'ی بېل  
 سوی دی او نه دوو نسخو ساحو 'ی بی انکشاف تپری دی چې یوه  
 پکې د تفرده وانشخا سود نار ساحده او بله ددی به د درسمی اودا لاله  
 د منی د لاله ساحه ده. د منن خپنی دغه لارو نه به دی به به 'ی  
 نویسی، انده خا صوله خوا بېل نول او نویسی شخصچی به دی لار نې  
 بی اسوار اویتن لاسونه او جب لاله به رحوم اسناد دوست محمد  
 خان لایل (۱۹۸۱ع) وده نه ۱۹۵۲ع لاله دخو نحال لایات چاپ  
 لاله. چې د منن بی در یو نسخو له یخې نه به نوی و. دا لایات بی دوهم  
 لاله به ۱۹۹۰ع لاله اباجاپ شو. نه ۱۹۵۲ع لاله 'ی بی د سکن در دیوان  
 چاپ ته آماده نه، اودا اداره انعام سرحد له خوا خور شو. دوهم لاله  
 به هم چاپ شو. دا ستاد لایل د منن خپنی تړلو مهم لار د تاریخ  
 مرصع ترتیب اوچاپ ته آماده لول دی. چې داستن بی د سپر ونه مخو  
 له یخې چاپ ته آماده شپې و، او نه ۱۹۷۳ع لاله یو نور ستی بک  
 ابجنسی له خوا چاپ شو. د نویسی استاد لایل د منن خپنی وروستی  
 لار د رحمان باباد لایات چاپ ته نیاورل و، چې داستاد قلندر سمنند

اوسر حوم نا لاجی صنو برحسین بهرسته پی قهییه لپی ، اودده  
ترسپینی وروسته چاپ شو.

دستن غیپنی په لپی شی په همدی دوران کی دسرحوم نصرالله  
خان نصر ناروبه دیادونه پی وردی. ده معرفه القرآن (۲۱) دجهاندار  
قصه اودعبدالعظم رانیزی دیوان چاپ ته آماده کړل. دسرحوم  
نصراواستاد نایل په لار پوونه اومرسته دستونو د نشر او تحقیق په  
لپ کی دیادونی وړ نارونه شاغلی همیش خلیل لپی دی. ده دسرزا  
دیوان، دهجری دیوان، دعبدالقادر دیوان، د شهاب دیوان،  
د سعید دیوان، د معزالله دیوان، دبیدل ایوان، درحمت داوی دیوان،  
د قنبر علمی دیوان، د حسین دیوان، شاهو خدا، خوشحال بازنامه،  
طرب نامه، سواتنامه، قرطنامه او خوشحال ته سنسو به اخلافتنامه، او  
د فدا دیوان چاپ ته آماده لری اوچاپ لپی دی دی، اوورسره پی  
دور نی خزانې په واروتو کی هم دیر متون خوندی لپی دی.

داستاد نایل د نارونو سره سوازی په ۱۹۵۲ع کال کی د پېښور  
سوزیم دهغه وخت منتظم محمد عبدالشکور د خوشحال دستار نامه، لوی  
فضل نامه چاپ ته آماده کړل اوهمغه کال دادره اشاعت سرحد پېښور  
له خوا چاپ شول.

د محمد ایوب له خوا د محمد بیاض ندانه د دیوان ترتیب په دی  
سیمه کی ددی لپی بل لاری. د دانتور الحق له خوا دعبد  
لقادر، عبدالحمید اوشیداد دیوانو ترتیب اوچاپ ته سپارل، هم ددی  
سبحی دستن غیپنی په نارونو کی نه شی هیریدای. د پرو فیسور تقویم  
الحق نا نا خیل له خوا د علمی خان د دیوان ترتیب اود خوشحال  
د طب نامه چاپ ته آماده کول اوهم د تنیم الحق نا نا خیل له خوا  
د ناکار د دیوان ترتیب، اود سید رسول رسا له خوا د ارمان  
خوشحال ترتیب د پښتو نخوا په سیمو کی دستن غیپنی په عمومی  
بهر کی داستاد قلندر مومند متن غیپنی کارونود پښتو نخوا د غیپنی

نارونو ته خاص رنگور لري دی. ده د محمدی دیوان، د ابوالقاسم دیوان او د بایزید خیرالبیان په تحقیقی ډول چاپ ته آماده لري، چې په وروستیو کلونو کې د چاپ شوی له لباری چاپ شوی دی.

د ښاغلي قاسم بنوی له خوا د خبرالبیان دیوی برخې، د سرزاد یوان، د عبدا لحد دیوان او د علمی خان دیوان له چاپ ډلو څوړولو څخه هم نه سو ټولای ددی لري په نارونو کې سترگې پټې شو. د مټن څېړنې د منفرد و نارونو پیل نار د پوره طح المهدد دیوان چاپ نه آماده کول دي، چې ښاغلي اقبال قناده نار لري دی. او داسې نه ده ۱۹۸۶ع کال چاپ شوی دی.

د منفردو او خاصو تر څنګه په پښتو نڅو کې د پښتو د محقق په لاره کې منظم کار له ۱۹۵۵ع کال د پښتو د پښتو ادبي کمی له تاسیس سره ددی ا تادیمې د علمی او نوونکو له خوا پیل شو. ددی تادیمې له خوا دغه لاندې ستون چاپ شوی دی: خیرالبیان، مغزن، توارېخ حافظ رحمت خانی، د خوشحال منځنځات، د عبدا الرحمن موسند دیوان، د سسری خان، د نجیب دیوان، د احمد شاه بابا دیوان، احمد شاهي شاهنامه، د خواجه محمد ښکېښ دیوان، د لریما د دیوان، د مهزله دیوان، دل و منو پر بهرام گلنداسه، آدم خان درخانی، دلی او شهي، گلده سته، مناقب جمیل بک، سمدس حالی، دیما نهم سترگی دیوان، د شاد محمد خان دیوان، او همدارنګه ددی ا تادیمې د خوشحال ریسرجسل له لباری، د خوشحال طب نامه، بازنامه، فالنامه او نور چاپ شوی دی. په دغو لویو یادو شویو ستونو کې نوموړی اکا دیمې مخینې ستون بیا چاپ لري دی، لکه خیرا لبیان، مغزن، د عبدا الرحمن دیوان توارېخ حافظ رحمت خانی، آدم درخانی، بهرام گلنداسه، گلده سته او گل و منو پر.

د پښتو اکاډمۍ د ستونو د تحقیق په برخه کې سر حوټ  
 سولانا عبدالقا در، پروفیسور تقویم الحق، پروفیسور عبدالقدوس  
 قاسمی، پروفیسور محمد نور طایر، پروفیسور پریشان خټک، د نشر  
 خیال بخاری د نشر راج ولی شاه خټک او نورو پرمخه اخیستی ده.  
 د پښتو نځوا په بله سیمه (کوټه) کې د ستونو نشر او تحقیق ته  
 چندان توجه نه ده شوی، په دې سیمه کې نشر شوی درې متنونه باقی  
 معلوم دي، لکه: خبرالدوام د لوتی پښتو اکاډمۍ له خوا، د علامه  
 غبدا لملي شاخ گل، د گلستان د مجلې د ادارې له خوا، او حافظ  
 خان محمد دیوان دده د زوی له خوا.

له چیرې د پښتو نځوا په سیمو کې سوډستن غېړنۍ او د تحقیقې  
 ستونو د براولو او چاپواو بهیر ته یوه لټنه و لټو، نور اښکاره په  
 شپې په شمال مغربی سرحدی صوبه کې دغه نارمخ په بره روان ویځو  
 پښتو نځوا په بله سیمه (کوټه) کې یې چندان د ستونود نشر خیال نه دی  
 ساتلی په دې نشر لټو ستونو کې لږښی ډیر نایاب ستون هم دی، چې ژموز  
 ادبي محققین قری هیڅ خبر نه وو، لکه: مسری دیوان، دیوان،  
 د بیدل دیوان، د سعید دیوان، د قنبر علمي دیوان (۲۲) د محمدی  
 دیوان او لښی نور. خوددی ترڅنگه د تکراری ستونو د چاپ او  
 هغود کاراکو لوڅه کمی هم پکې نشته.

ددې سیمې د ستون غېړنۍ د کارونو په باب بله عمده خبره داده،  
 چې لښو مخدود وکسانو، لکه: استاد کامل، پروفیسور تقویم  
 الحق، قلندر او بودوه نورو د ستون غېړنۍ له روشونو سره سم کارونه  
 کړي دي. د نورو کارونه زیاتره د معاصرې متن غېړنۍ له روشونو  
 سره سمون لري.

### ماخذونه

- ۱- هیواد مل، زلمی، فرهنگ ادبیات پښتو جلد دوم، کمیته  
 دولتی طبع و نشر، کابل مطبعه دولتی، ۱۳۶۶ هـ ش ص ۱۸۵.

- ۲- هېواد دىل، زلمى، داسېا لحنى د متن لارښور د، نابل-  
 بوهندون، د نورو، سلطې، بحه، الاقوسطېعه، ۱۳۵۹ هـ، القاصص، مخونه.
- ۳- هېواد دىل، زلمى به بښدونخوا، دى د علمى اوادى خپرونو، پر-  
 دختما بى بون، جرگه (مجله) د ۱۳۶۷ هـ، ال اگنه ۳۵-۳۶ مخونه.
- ۴- د دى دىال ا نادى، علمى بولتن، سب پتر زبور، ۱۸۵۵ د،  
 ع ال دىارح، ۵۸۱-۶۴۲ مخونه.
- ۵- هېواد دىل، زلمى، بښتو دىخبات، سباوون، د ۱۳۶۶ هـ، ال  
 ه ۵۳، ۵۴-۵۵ مخونه.
- ۶- دورن، د شېر نهار د، خريسو مانى، سب دىر زبور، ۱۸۳۷  
 ع، ۲۸۵-۳۵۳ مخونه.
- ۷- سى بدلف، افغان پوريتري لندن، ۸۹ ع، ۷۴-۷۵ مخونه.
- ۸- نورو واول، دى پو دىز آف خوندحال خان خټک، دښور  
 ا نادى، ۱۹۶۳-۱۶-۱۷ مخونه.
- ۹- طارېر، دوقه سور محمد نوآز، روښى دى، دوهم ټوك، دښور،  
 بښتو ا نادى، سېن زور دىس ۱۹۷۸ ع، ال ۱۹۳۱ بخ.
- ۱۰- انولدين، جون، عبدالرحمن، پدنى دىمى، د نهار ټوك ۱۹۷۷  
 ع، د بښتو متن.
- ۱۱- رساد، ا نادى، سېن غې-السكرور، ددا، دىر جان لندن...  
 نابل مجله د ۱۳۵۹ هـ، ال ۹ گند، ۱-۶ مخونه.
- ۱۲- رساد، ا نادى، سېن عبدالسكرور، ۱۷۰۰، ال دىخوا دىخيشال  
 د نظمونو انگريزى ترجمه، آرناتا، ۱۳۵۸ هـ، ال ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴،  
 ۷۰، ۸۲، مخونه.
- ۱۳- موهن لال (منش) د پنجاب، افغانستان، د... دىر ورونا...  
 لندن ۱۸۳۴ ع-۴۳-۴۴ مخونه.
- ۱۴- دىيى، پوها دىعبدالحي، دىخوشحال مرغلى، د طلوع افغان  
 اداره، كندهار، د طلوع مطبعه ۱۳۱۷ هـ، ۳-۴ مخونه.

۵- حبیبی، پوهاند عبدالحی، د عبدالقادر خټک دیوان، د طلوع

افغان اداره، کندهار د طلوع، مطبعه، ۱۳۱۸ هـ ش، ۱ مخ

۶- حبیبی، پوهاند عبدالحی، لوی احمد شاه بابا، پښتو ټولنه

کابل، عموسی مطبعه، ۱۳۱۹ هـ ش، ص - ف مخونه .

۷- پښتو، عبدالروف، د پیر محمد نانا، دیوان، پښتو ټولنه،

کابل، عموسی مطبعه، ۱۳۲۰ هـ ش، ۲ مخ، ۱۳۱ مخ

۸- پښتو، عبدالروف، درحمان بابا دیوان، پښتو ټولنه، کابل

عموسی مطبعه، ۱۳۲۸ هـ ش، ط مخ.

۹- پښتو، عبدالروف، د شیداد یوان، پښتو ټولنه، کابل، عموسی

مطبعه، ۱۳۳۱ هـ ش، رمخ.

۲- میکټزی، د پریټانیا پښتو خطی نسخو فهرست، لندن، ۱۹۶۰، ۷۳ مخ

۱- ماد اسماء الحسنی دمتن لارښود، په (ف) مخ کې معرفته

القرآن د پښاغلی همیش په کارونو کې شمیرلې دی، د یوه تیروتنه

ده، د کار باید د مرحوم نصر په کارونو کې حساب شي .

۲۲- د قنبر علمی خان اور کزی ( ۱۲۰۷ هـ ق م ) یو بل

اثر اشک قنبر د سید حسین نوسی په زیار په ۱۷۱ مخو نوکی په

۱۹۶۴ع کال په پښور کې چاپ شوی، چې دمتن څېړنې په بهیر کې

بې یاد ضروری دی.

# کتابخانه تاریخ نگاری طبری و مسعودی

نویسنده: محمد

تاریخ بیان روشنی از کار درد های انسان هویا و هوئده در روند تکامل هستی است و وثیقه ی راجع بهت که انسان و دستانورد ها یش را برای آینده گان معرفی میکند و ایشان را برای شدن در مسیر حرکت جهان هستی تنویر و تشویق مینماید . نظر به همین ویژه ای های سازنده است نه هر جامعه در هر حالتی که بوده از داشتن و شناختن ، نگرش و نگارش تاریخ ، خود را ناگزیر یافته است . چون تاریخ نقش آموز گاری را سادام در سر نوشت جوامع بشری روشن ساخته است بنا بران اقرار بشر به ویژه کسانی که کار بدهای شان در سر نوشت یک جامعه تعیین کننده بود ، برای فرا گیری شیوه ی پیشرفت و سوز اعمال ز فرهنگ ، سیاسی و اجتماعی به تاریخ استناد کرده اند . (۱)

نگارش تاریخ در حلقه های علمی جوامع انسانی بهینه چشم گیری دارد و این شیوه در قدیم ترین جامعه کار برد مثبت داشته است . در اوراق کشف شده سو مری و مصری و السواح بابل و آشور تاریخ نگاری به روشنی دیده میشود . هیردوت را پدر تاریخ میگویند و این بدان سبب است که وی به تالیف تاریخ بدون دربارۀ مراکز متمدن روز گارش توفیق یافت . در عرب پیش از روم نوعی ملت



تا ریخ نگاری بنام «ایام العرب» موجود بود، بگفته اشهر لرجز نبات واقعی بزودی میان دو یا چند قبیله و اقد ابات قهرمانانه رهبران شان در آن توصیف می شد (۲). در دوره اسلامی تاریخ نگاری به نحوه بهتر و تکامل یافته تری طرف توجه قرار گرفت. قرآن کریم ملائک روشنی برای شناخت ارزشهای تاریخی نگاری می باشد که بخاطر تحکیم بخشیدن و مستند گردانیدن رسالت حضرت پیغمبر بزگوار اسلام (صلعم) از تاریخ، استفاده مزید صورت گرفته است.

دوره حیات بنام سیر اسلام و خلفای را شدن تا بنات ترین و درخشانترین دوره اسلام است اما هر قدر که روزگار حضرت پیامبر برحق اسلام و یاران یا انبیا و با امانش زمان فاصله می گرفت به همان پیمانه به شناختن اوضاع و احوال آن زمان و نحوه مبارزه پیغمبر و جانبازی و فداکاری یا را نش احساس ضرورت می شد. زیرا در دوران خلافت اموی به همه ارزشهای اخلاقی و اجتماعی خلافت اسلامی پشت پا زده شد و طرح های نوین حکومت داری که بر دانتی از نحوه سلطنت با رس و روم بود، پی ریزی گردید، این بدعت سیاسی پررو حیه تعدادی از دانشوران و عاقبت نگران گران زده و آنان را به سبها نگاری زمان حضرت پیامبر و یاران نش واداشت. همان بود که حمله از آگاهان و پنهانیان دست به نگارش سیره حضرت پیغمبر اسلام و اصحابش بازیدند و بدین وسیله مصبان خود را علیه خلافت بدعت گذار اموی اظهار نمودند. چون اسلام نبرد میان حق و باطل است و همیشه از مستضعفین در برابر مستکبرین حمایت میکند، لذا گروهی از سالتمدان هوشمند برای تحقق بخشیدن اهداف اسلام، دست اندر کار مبارزه شد ندو تعدادی از مهم ترین افراد جامعه رایه پیروی از پیرثا مؤسازنده و مشی انسانی خود کشا نیدند، رهروان راستین راه حضرت پیغمبر

نیز صاحب دقانه آن روش را که معتوای رسالت حضرت رسول اکرم را تشکیل میداد در عمل پیاده کردند و در توفیق یابی آن از دل و جان کوشیدند. بخاطر جلو گیری از تخییر راه و رسم اسلامی و نادیده گرفتن آداب و رسوم صدر اسلام، هد قلمندانه برای پیدار کردن مردم تلاش کردند و به سیما نگاری زمان حضرت پیغمبر و پادشاه پرداختند. از همانیکه درین راه چسورانه گام برداشتند و دایره پهلوانی رفتند. ابان بن عثمان بن عفان (متوفی ۵۸۶) - عروه بن زبیر بن عوام (متوفی ۵۹۳) - و هب بن مسنیه (متوفی سال ۵۱۰) و محمد بن اسحاق (متوفی سال ۱۰۲ هـ) میباشند. (۴) ایشان قلمزنان باشماست روزگار خویش اند و برای حمایتی رادر آثار خویش روشن کردند. ندهد پیرش آنان برای خلفای اموی و عباسی سخت دشوار بود. ایشان در نسبتن سوره و مغازی لعل همت به خرج داده راه را برای سوره خان بعد از خویش هموار نمودند. سوسی بن عقیقه بن ابی العیاش که به لقب امام السغازی شهرت دارد کتاب خود را در اواخر خلافت اموی نوشت. (۴) نظر به روزهای نادانانه دانشمندان، اثر وی در سوره و مغازی متکی بر حقایق میباشد.

پس از اینکه قلمرو اسلام وسعت پیدا کرد و اعراب بر سر زمین های زرخیز خراسان و هند و پارس و روم و مصر دست یافتند و قاصد در اثر بروز حوادث و رویداد های نظامی و سیاسی و فرهنگی روز قارو الزونی گرفت، جنگهای بزرگ و جنبشهای سترگ زد و بند ملل را افزایند و دگرگوئیهای قابل توجهی را سبب گردید همه این رویداد ها منجر به بروز تحولات عظیم سیاسی و اجتماعی شد و مورخان نوشتند پش و هش گیری را به ناوش و نگارش تاریخ در تمدن اسلامی پرا نگه داشت و در رخان بزرگی چون محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۵۱۴) - عوانه بن الحکم (متوفی

۸۱۴۷) - ابومعقل (متوفی ۱۰۵۷ هـ) - سیف بن عمر اسدی (متوفی ۸۱۷۰ هـ) - قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ هـ) - هشام بن محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۲۰۶ هـ) - محمد بن عمر لواتدی (متوفی ۲۰۷ هـ) - ابومحمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸ هـ) - ابوالحسن علی بن محمد عبدالله الحمد اثنی (متوفی ۲۲۰ هـ) - ابومحمد عبدالله بن قتیبه دینوای (متوفی ۲۷۶ هـ) احمد بن یحیی یلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) ابوحنفه احمد بن داوود دینوری (متوفی ۲۸۲ هـ) و ده ها نویسنده دیگر با تالیفات گرانقدری در نگارش تاریخ جهانمایی کردند و نام ناسی خویش را در تاریخ نرنگ و دانش اسلامی مسجل و مغلد گردانیدند.

هر قدر که عمر خلافت عباسی طول کشید به همان پیمان رویداد ها و حوادث، گسترده تر و خونین تر گردید. ضعف روز افزون خلفا روز بروز از وسعت قلمرو خلافت میکاست و ساحه آنرا بیشتر از پیش محدودتر میکرداند تا اینکه قرن سوم هجری فرا رسید و این زمانی بود که سهل حوادث در بنیامین خلافت عباسی رخسند کرد و مردمان در بخت گرفتن سر رشته امور خویش کوشیدند. دودمان طاهریان که اوضاع خراسان را بصورت کج دار و مریزه نفع حاکمیت بغداد حفظ کرده بود از حکومت خراسان کنار رفت و ابرمرد شمشیر و سواست یعقوب لپت صفار مرد مردانه ای که در پرقوه ها متودر - ایت خود از کوخ به کاخ رسیده نخستین ضربت نورو مندان را بر پیکر خلافت عباس وارد آورد. و روی هم رفته در اثر کاربرد های خود سرانه و رقابت های دژخیم منشا ند تر کان تسلط بر امور شیرازه سیاسی و اداری خلافت از هم میپاشید و از ارزش و حیثیت خلفا که دست نشانده گان همین ترکان بودند بصورت چشمگیری کاسته می شد.

تأسیس دولت مستقل صفاری به سال ۲۴۴ در سیستان و خراسان و ایجاد حکومت سامانی به سال ۲۴۳ در سوادانهر، ظهیر دولتی

لهاوند در طبرستان تحکیم یافتن حکومت قراستبه سال ۸۲۸ در  
 برین - اساس گرفتن دولت قاطبی بسال ۸۲۹ در شمال افریقا  
 استقرار حکومت نبی طولون بسال ۸۳۰ در مصر و دیگر دومان  
 ای مستقل که ذکر کلیه آنها به تطویل کلام می افزاید (۵) از یک  
 یل در تضعیف خلافت عباسی نقش و مالانها بازی کرد و زجانب دیگر  
 ردها، شورشها، قحط و قازها، تاجگذاری ها، خلع شدن از ستا...  
 با، کشتار ها و به شهادت رساندن هازندانی کردنها، میل نشید...  
 با، قاراج کردنها و دها حادثه خونین دیگر در در قاهره سرزمین  
 ی خلافت شرقی، مصر و عراق و شبه جزیره عربستان و آسیای صغیر  
 سب گردید. قیام با نژده ساله برده کان در نواحی خلیج فارس به  
 ادت صاحب الزنج، قیام حسن بن زید در طبرستان از جمله وقایع  
 امل همین قرن است (۶) این گرو دارها و زد و بندها و تهمیز به  
 نها، همه و همه انکیزه های نیرومندی رنشتن تاریخ های طولانی  
 بزر که بود ند که طبری و مسعودی از لیا بنده کان با اصلاحیت این  
 بخت به شمار میروند و مادر این مقاله میکوشیم که به شیوه تاریخ  
 کاری هردو سورخ بزرگ نگاهی گذارایا فکنیم و تاریخت دار  
 شان را در پویه فرهنگ و تمدن اسلامی مورد ازمایی قرار دهیم  
 رنزه گی های کار آنان را تا حد مقدور نمایان سازیم.

ابوجعفر محمد بن جرید طبری بدون هر گونه تردیدی از دانشمندان  
 ها و مورخان ایران باید و بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی است، بنایه  
 گفته صمانی او و تجرباتی بود هیچ یک از معاصر نبش و دست ماسی  
 را دارا نبود. این بزرگمرد تاریخ فرهنگ و اندیشه سال ۸۲۳  
 رآمل از توابع طبرستان بریضا طهتی یا نهاد و علوم متداول روز...  
 اوش را فرا گرفت، قرآن را حفظ کرد و در قرائت و تفسیر استاد...  
 کالایی زمان خویش شد. در علم حدیث و شیوه دستی خود را در نظر معار  
 ان خویش روشن کرد، احادیث را بر طبق مواضع آنها تصدیق نمود

او شخصیت پر تلاش داشت و راه فراگیری دانش مناعی حیرت انگیز  
 به خرج داد (۷) آنگاه که باوج شهرت علمی رسید، وارد بغداد شد و در  
 آن جا به تدریس علوم پویژه فقه و حدیث پرداخت. و در فقه قاضی  
 اجتماع و تاسیس مذهب هبت کماشت. این ندیم هفتده اثر را در  
 رشته های تفسیر، حدیث فقه تاریخ و فنون ادبی به وی نسبت میدهند  
 و او را علامه باعمل و امام عمرو دورران می خوانند. (۸) او پس از  
 هشتاد و هفت سال کار و بیکار در عرصه دانش و فرهنگ اسلامی و قلم  
 فرسایی در علوم مختلف روزگارش به روز پنجشنبه ۲۶ شوال سال  
 ۳۱۰ هجری از جهان فروست و بمجاویدان پیوست. (۹)

طبری از دانشمندان بزرگ در علوم سده اول زمان است، حوادث خوانین  
 بغداد، از یک طرف و روشن کردن پیشینه بشریت از جانب دیگر وی را بر  
 آن داشت که به نگارش تاریخ دست یازیده و نام میرودت اسلام  
 را برای خود گماهی نماید و بدون تردید سزاوار شهرت است که  
 نسب کرده است تاریخ بزرگ او را از جستار بیشتر در شخصیت  
 علمی اش بی نیاز میسازد. فضایل و کمالات جهان شمول طبری در قرن  
 سوم و (چهارم) هجری سر تاسر خراسان را فرا گرفت و تا آنجا  
 که تیرش پیدا کرد که پادشاه داتق پرور و فرهنگ دوست سامانی  
 ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد (۳۰۰ - ۳۶۵ هـ)  
 را، که خون اصل ارفائی در عروق و شریانش جریان داشت،  
 بدان داشت که تاریخ بزرگ او را بزبان دری ترجمه نماید چنانکه  
 در مقدمه ترجمه تاریخ طبری در باره این جریان چنین میخوانیم:  
 «بدانکه این تاریخ بختنامه بزرگی است که گرد آورده بی ابی محمد محمد  
 بن جرید طبری رحمت الله که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن نوح  
 فرمان داد دستور خویش ابوعلی محمد بن محمد ابوالحسن را که این  
 تاریخ نامه را که از ان پسر جرید است با زبانی که آن هر چه نمیکند  
 در چنانکه اندک و عاقلان و ...

کردم و به دیدم اندروی مله‌های بی‌سار و حجت‌ها و آیه‌های قرآن و شعور  
 های نیکو و اسثال خوب و سرگذشتهای پیغمبران و ملوک ماضی و دارای  
 فوائد بسیار. «(۱) مهم ترین اثر طبری که نفوذ شخصیت  
 او را در حلقه‌های علمی افزایش داد کتاب «تاریخ الاسم  
 و الملوك» است نه بنام‌های «اخبار الرسل و الملوك» - «تاریخ  
 جعفری» و «تاریخ طبری» هم شهرت دارد. «این کتاب از اسهات  
 کتب تاریخی به شمار است و منبع گرانمای برای مورخان همه  
 اعصار و قرون بعد از وی بود است مخصوصاً ابوعلی ابن مسکویه و  
 ابن اثیر بیشترین استفاده را ازین شاهکار هیرودت اسلام در آثار  
 خود برده اند. این کتاب دربرگیرنده رخدادها و وقایع جهان  
 از خلقت آدم تا سال ۴۰۲ هجری است. این کتاب شاهد روشنی  
 از اطلاعات وسیع و معلومات گسترده و آگاهی‌های مربوط و علمی  
 بطبع و تلاشی بشر این جرید در گردآوری و ضبط و تسایع و حوادث  
 تاریخی میباشد. طبری با سادگی و سادگی و علم و اسلام و سوره با بصیرتی  
 است که رسالت خود را با نگارش تاریخ بزرگش در برابر آیندگان  
 ادا کرده است و مسودی سوره بزرگ دیگری نه در همین مقاله  
 روی شخصیت علمی و اثر بزرگ تاریخی‌اش سخن خواهیم زد، آنجا که  
 از مورخان پیش از خود نام میبرد و آثارشان را نقدانه مورد از  
 یا پس فرار سید هد در باره ابو جعفر طبری چنین میگوید: «تاریخ  
 ابو جعفر محمد بن جرید طبری از همه کتابها و تالیفات دیگر سراسر است که  
 اقسام حوادث و سرگذشتهای گوناگون را فراهم آورده و از علوم  
 مختلف سخن دارد و کتابی بسیار سودمند و نافع است و چرا باشد که  
 که مولف آن فقیه عصر و زاهد و زاهد بود که فقیهان بلاد و داناها  
 سنت و اخبار، علم از او گرفتند.» (۱) پژوهنده گان اتحاد شوروی  
 باین باور اند که طبری در تاریخ خویش از بسیاری منابع اصیل  
 و دست اول و از آن جمله آثار مدائنی و هم چنین تاریخ بغداد

که در قرق نهم میلادی بزبان عربی بقلم مردی از خراسان بنام  
اجمیر بن ابوطاهر طغور نوشته شده و کتب فراوان دیگر که از آ  
از دست رفته و پدید آمده ، استفاده کرد است . طهری بدون  
تغییر و تحریف اطلاعات فراوان و مهمی را که در منابع مفقود وجود  
داشته در آثار خویش با کمال امانت نقل کرده است و معمولاً این  
اطلاعات را با کمال بیغرضی بدون اینکه تغییری در آن بدهد و حتی  
در رفع تناقض میان منابع دست اول بکوشد نقل کرده است . اثر طهری  
از لحاظ فراوانی مطالب و دقت آنها بخصوص شرح تاریخ داخلی  
بعضی از نواحی ، در میان تاریخهای عربی آغاز قرون وسطی نظیر  
ندارد و از لحاظ تاریخ اسلام منبع مهمی شمرده میشود « (۱۲) در  
باره شخصیت علمی و توانمندی او در علوم متداول روزگارش همه  
مفسران علوم و نقادان و تذکره نگاران یکسان نظر تأییدی دارند  
مورخ دیگری که بدون هرگونه تردید بعد از طهری مقام  
والای را در زمره مورخان بزرگ اسلام داراست ، مسعودی میباشد  
مسعودی در آغاز التمهید والاشراف و پایان کتاب مروج الذهب ،  
نام و کلمی خود را چنین یاد آورده شود : « ابوالحسن علی بن حسین  
بن علی مسعودی » (۱۳) این مورخ بزرگ که او را از جاه نگردان  
معروف نیز به حساب آورده اند ، در عرصه های مختلف علوم روز  
گارش ، بویژه تاریخ وارد گردیده و از آمو نگاه آن سوفی و سایر فر-  
از بهرون شده است . وی به منظور اندوختن معلومات و شناخت قلمرو  
اسلام ، به پیگردی در کشورهای اسلامی مبادرت کرد . از ایران ، سوریه  
مصر و عربستان و هند بدین نمود . او سیروسفر خود را در قاره آسیا تا  
سیلون و در افریقا تا سواحل غربی آن ادامه داد و مطالب سودمندی  
در جریان این سیروسفر فراچنگ آورده . وی نسبت به مورخان روزگار  
دوامه تا زید را بود ، یکی دست معلومات او در باره تاریخ و  
جغرافیای کشورهای زمانش بود و دیگری زبانی قالیقات و معلومات

قانون مختلف آن روزگار. از ۲۸ اثر وی آثار خودش و تألیفات دیگران ذکر شده است.

مرحوم سعید قسروی را با سمودی مروزی اولین شاهنامه - و در تاریخ حمایه سرایی خراسان اشتباه کرده است. وی ایاتی را که بطهرین طاهره قدسی در آغاز پادشاهی کیومرث و پایان سلاله ساسانی در اثر خود البرز و تاریخ آورد از سمودی صاحب مروج الذهب دانسته است (۱۴) در حالی که نظریه جستار ذبح الله صفا اشعار مذکور از سمودی مروزی می باشد (۱۵) و این نظر درست می نماید زیرا سمودی سورخ عرب گمان نمی آورد که بزبان دری تا حد سیرایش شعر تسلط می داشت.

سمودی کتاب مروج الذهب را از خلعت جهان آغاز می کند و تا سال ۳۲۹ هجری می رسد و چون می گوید: «وهم چنان تا سال سیصد و سی و پنج عمر بن حسن با مردم حج می کرد و هم اکنون نه حمادی الاخری سال سیصد و سی و ششم است عهده دار قضای می که است و قضای مصر و ولایتهای دیگر نیز با او است.» (۱۶) پروفیسور پارتولد این کتاب سمودی را به نظر قدرنگریسته و از آن به نیکی یاد کرده می گوید: «فهرست اسامی سورخان عرب را در دائرة المعارف شهر سمودی مروج الذهب می توان یافت. سمودی نامهای چندی را که در الفهرست این ندیم وجود ندارد. بدست می دهد.» (۱۷) سمودی خورا از اعیان عبد الله بن سمود (رض) صحابه به بزرگت حضرت رسول (کرم صلی الله علیه و سلم معرفی می نماید و به همین منظور تخلص سمودی را انتخاب کرده است.

سمودی این سورخ پر تلاش پس از شهری کردن عمری با ورو تمیزش در جمادی الاخر سال ۳۴۰ هجری با کشته شد. وی در تاریخ نگاری زهره داستان روز به حساب می آید و اولین نویسنده و مورخی است که آثار سورخان پیش از خود را نقد آنده ارزیابی



سینما و نحوه کار کرد آنان را ژرفنگرانه به بررسی میگیرد. این شیوه کار را فقط در روزگار ما مشرقان، به ویژه دانشمندان بزرگ و پر مایه پروفسور بار تولد در ترنستاننامه عالمانه و آگاهانه رعایت کرده است. اما سعودی نخستین سوره خست که باین بار بار چ دست باز و ژرف نگری و تعمق کافی را درین مورد بکاربرد.

این بود مختصر بروری بر ترجمه حال هر دو سوره نامدار همه شده ها و اعطاسار فرهنگ و تمدن اسلامی پیش از آنکه به ویژه گی های شیوه تاریخ نگاری طبری و سعودی به برد ازیم لازم است که گفته بکی از دانشمندان صاحب نظر و آگاه از رموز علوم اجتماعی معاصر را بیاوریم که در باره شیوه تاریخ نگاری ابراز نمود و میگوید: «تاریخ شمرست نه سوره سی سراید، نه واقعیتی در خارج که آنرا کشف کند لذا من بگو نهی سیر ایم و دیگری بگو نه ای دیگر. هر کس آنچنانکه بخواهد و بتواند، «شبهه این حرف را رومن رولان بطور جدی تر میگوید: «تاریخ عبارت است از کوهستانی که من مانند هر کس دیگر، برای بنای ساختمانی نه طرحش را با خود دارم در آن به سنگ تراشی می پردازم، یعنی به گذشته میروم و هر چه دلم خواست و به هر شکلی که میل داشتم از آن انتخاب میکنم و بر میدارم و بعد می تراشم و تغییرش میدهم. پس این قطعات انتخاب شده و تراشیده را در یک بنای تاریخی، که خود بانی و معمار آنم و نیز طراح شکل و اسیتل بکار میبرم.» از نظرات عالمانه بالا این نتیجه بدست میاید که بیکه نگارش تاریخ پیوند بلا فصلی به چگونگی برداشت سوره از قضا یا حوادث دارد.

در شیوه تاریخ نویسی مسلمین مخصوصا مورخان بطح نظر ما دو شرط عمده همیشه رعایت گردیده که آن عدالت و ضبط است (۱۸) طوریکه از یک طرف از جانب داری و کرایش بیکه چانه

رد داری میکنند و از سوی دیگر همه وقایع و رویداد ها و روایات با حوصله مدنی هر چه فراختر ضبط مینمایند. در سبک تاریخ ناری طبری ازین نحوه کار بیشتر از مسعودی رعایت شده است و ظمان در تحقیقی که در باره ارباب این اثر و طبری بعمل رده با این نتیجه دست یافته است که هدف طبری گردآوری این اطلاعات اعراب در تالیفش بوده است و غالباً به نقل مطالب ابع خویش اکتفا کرده و از نقد و ارزیابی روایات خود ذاری رده است (۱۹) اما برعکس مسعودی در گردآوری مطالب شیوه نقاد را سرعی داشته و حتی مدار که دست داشته اش را نیز دانه بررسی نموده است. چنانکه طبری در باره خلقت و هیبوط برت آدم همه روایاتی را که بدست آورده بدون داور ی ضبط ده و در صحت و سقم آنها هیچگونه نظری اظهار نکرده است. اما مودی مطالب فراهم شده اثر طبری را مورد مذاکره قرار داده عده ای که فکره تر به نظرش رسیده اقتباس نموده در تالیفش درج رده است. طوری که طبری نامهای «تین قاسمین و قاتین» را برای هل پسر آدم (ع) آورده است که از جمله فقط مسعودی به ضبط این تفاه نموده است.

چون طبری مردی فقهه، مجتهد و صاحب مکتب است، ازانرو در دروایات چنان احتیاط را بیشتر مراعات مینماید و به این باور است. شناخت اخبار گذشته گان برای کسی که زمان آنها را در که ده است. جز از راه نقل و خبر ممکن نیست. چنانکه از راه فکر و بیاط نمی توان به شناخت اخبار گذشته دست یافت و خاطر ن میکنند که منشای تاریخ روایات است و به خاطر آنکه در صحت بات تردیدی باقی نماند به شیوه مدشان میگردانند نحوه کار آنان را باین تالیف خویش قرار میدهند و به پیروی از روایان حدیث من تاریخ خویش را پیروی مینمایند و به کار و رویداد تاریخی

را از زبان چند راوی میاورد و به تاریخ خود ارزش تشریحی می‌دهد. تاریخ طبری در برگیرنده جزئیات مطالب در باره وقایع و حوادث است او در تبیین رویداد های که در قید زمان و مکان معینی به قوانین هستی در ساختار پیوندهای جوامع انسانی پدید آمده‌اند طبعی اثر داشته‌اند، نوتاهی نگرفته است معیار های که در نظر طبری اعتبار بیشتر دارند قرآن کریم و حدیث حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم است. چنانکه میگوید: « گفتار درست به نزد ما این است که خدای تعالی... » (۲۰)

و در جای دیگر با و ر خود را در این باره، روشنتر می‌سازد و میگوید: « گفتار درست به نزد ما همانست که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت زدیم. » این شیوه طبری مارک به یاد گفته انداز گیسیون نگارنده « تاریخ سقوط و انحطاط امپراطوری روم » می‌اندازد که نحوه تارش چنین می نماید: « سعی کرده ام همیشه آب را از سر چشمه بردارم حتی شجکاوای و هم چنین احساس وظیفه من همواره مرا وادارسته است که آثار اصلی را مطالعه کنم. » (۲۲) مطالعه آثار اصلی در نزد طبری منابع اصلی دینی است و مسعودی نیز در نگارش تاریخ خویش به عقاید وادمان بیشتر توجه می‌پذیر کرده است. « (۲۳) طبری در تاریخ خویش سلسله روایات را به طریق علمای حدیث دنبال و در شرح وقایع توالی سنین را رعایت نموده و حوادث را که از آغاز آفرینش تا پایان تالیفش بر حسب سنین متوالی ذکر کرده است. اما مسعودی وقایع تاریخی را به سنین ذوره ها بیان داشته است، مثل عهد ساسانی عهد اسوی و عباسی و غوره و سعت معلومات مسعودی در باره سلسله جهان محصول پیگردی ها و مسافرت های بود که به نقاط مختلف به عمل آورد و اندوخته های فراوانی را در زمینه های تاریخی، جغرافیای، اقتصادی نوادشناسی از جوامع بشری جمع نمود و به تاریخ پهلوانان و پهلوان

یهودی، مسیحی و هندی توجه وافر به بذول کرد (۲۴) مسعودی در تدوین تاریخ خویش بویژه سروج الذهب نه بیشتر جستارهای تاریخی نگارنده گان از آن مایه نگیرند. در باره دوره اشکانیان ساسانیان از مباحثی چون آیین نامک و گاهنامک بابه عقیده لرستن ستی، فهرست رجال ساسانی، بهره برده است و راجع به آئین نامک نه این سقذ از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود چنین میگوید: «این کتاب سرب از چند هزار صفحه بوده، نسخه کامل آن جز در نزد پادشاهان و سایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آید.» (۲۵) ازین گفته بخوبی پیداست که وی در ستون پهلوی که به عربی برگردانده شده بودند، مطالعات مبسوطی داشته است. حقیقتی را که بایست بدون تردید بپذیریم این است که هر داندیشندی در نمادی سده ها بادم بدسه امر بزرگ زنده گی نه عیار قند از حقیقت بایی حق طلایی ورستگاری از روزگار و نسب فضیلت و سعادت توجه عمیق می بذول کرده است. هر انسان آگاه پیرو هر مذهب و مشرب و هر مکتب و فلسفه ای که بوده نوشیده است نه در نوشتار و گفتار این سه اسر بزرگ راه مشا به میثا و معرر همه خوان ستها و آرماتهایش تبار زده شد. طبری و مسعودی نه مردان آگاه و داندمنند فرهنگ و تمدن اسلامی اند درین راه و بختا طری ایدای دین بزرگ و رسالت مترکک انسانی نه آگاهی جامع از گذشته و حال بشریت اند دست اندر دارن پشتن تاریخ شدند و نار مایه های شان برای قلم زنان بعد از آنان قاحدا زنده ای پیرا ج و تعیین کننده است. آنان از فرهیخته مردان روزگار خود و بعد از خودشان به حساب اند، آن هردو بروفق این حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام عمل کردند که گفته دعلم راه به نوشتن سهار نیند.» (۲۶) و اگر

ایشان از بعضی روان این ریه پر خیم و هیچ و دشوار نمی بودند امروز  
 با از آن همه روایات و نظرات و از آن همه رویداد ها و حوادث آید تا  
 آگاه میبودیم . این است که چراغ پر فروغ زنده گی به بار هر دو مورخ  
 تاریخ ساز خیز قرار داده اند و هر دو قرار خواهد داشت و در دانش و پیش  
 تاریخ را به ایشان را روشن خواهد کرد . وفات روایات در  
 تاریخ طبری و نقد آن ها در اثر مسعودی مورخ روزگار ما را اگر بخوانیم  
 این تاریخ بشریت را پس از تاریخ اجتماعی بنگارد باری می نماید .  
 زیرا هر دو مورخ به مثابه درختان کهن پیشی اند که نه تنها میوه  
 بلکه سایه و شاخ و برگ آنان نیز در روان راه تحقیق و پژوهش را در  
 مواقع لازم به کار می آید .

در واپسین بخش این مقاله یکبار دیگر میگویم که شیوه  
 تاریخ نگاری طبری به شیوه محدثان بوده و همه روایات تاریخی  
 را از زبان اشخاص نقل کرده و بدون آنکه سر و ناسره  
 آنرا تفکیک نماید برای خواننده عرضه می دارد و زمینه را برای  
 داور خواننده مساعد می سازد و حوادث و قضایا را در هر سال که  
 واقع شده اند بیان می دارد مسعودی قضا یا را نقد اندر از یابی  
 میکند و آن چه را که صحتش بیشتر طریقی قایدش قرار میگیرد در  
 تاریخ خویش ضبط می نماید . شیوه تاریخ نویسی مسعودی بنا بر نقد  
 ارزشها به سبب نگاران روزگار ما نزد یک تر است نسبت به  
 شیوه طبری اما تاریخ طبری از لحاظ داشتن مواد و ز غنی ترین  
 آثاری است که تا حال در فرهنگ نقدن اسلام عرض وجود کرده  
 اند . و روی هم رفته از هر دو مورخ از آثار غنیست و بهر آنکه تاریخ  
 اند و در نزد اهل فرهنگ و دانش برای همی سلام و لا و بر او نه  
 شان محفوظ خواهد بود .

۱- داکتر زرین کوب، تاریخ در ترازو، طبع تهران، سال ۱۳۵۴ ش، ص ۶۶

۲- شهولر، تکامل تاریخ نگاری در ایران، مجله سخن، شماره دوم دی ماه سال ۱۴۰۲، ص ۲۱۲

۳- داکتر مشکور - مقدمه ترجمه تاریخ طبری، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش، ص اول

۴- مجله دانش، سال اول، شماره پنجم، مرداد ماه ۱۳۳۸ ش، ص ۲۷۷

۵- بوسورث - سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش، ص ۷۶ تا ۱۶۲

۶- مهنوسکی، ایران در سده ها نزد هم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، تابستان سال ۱۳۵۱ ش

۷- مجله دانش - شماره ۸، سال ۱۳۲۸ ه - طبع تهران ۸ - این ندیم، الفهرست - ترجمه رضا تجدد، طبع تهران ص ۴۴

۹- مجله دانش، شماره ۹، سال ۱۳۲۸ ش، ص ۴۹۶

۱۰- طبری، ترجمه تاریخ الرسل والملو که، مترجم ابوالحسن محمد باقری، با اهتمام داکتر مشکور، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش، ص ۲-۲

۱۱- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، طبع تهران سال ۱۳۴۴ ش، ج ۱ ص ۶

۱۲- تعدادی از نویسندگان - تاریخ ایران از اوان باستان قاسم مؤدبه - ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۶۶

۱۳- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، طبع تهران سال ۱۳۴۷ ش، ص ۷۲ - انجبه والاشراف

۱۴ - مجله دانشکده ادبیات تهران ، هماره اول ، بهار

۱۳۳۷ ش ، ص ۲

۱۵ - دکتر صفای تاریخ ادبیات ایران . چاپ هفتم تهران

سال ۱۳۶۶ ش ، ج ۱ ، ص ۳۶۹

۱۶ - رگه مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۷۷۱

۱۷ - بار تولد - ترنماینامه ، ترجمه نریم کشاورز ، طبع

تهران سال ۱۳۵۲ ش ، ج ۱ ، ص ۴۰

۱۸ - رگه ، تاریخ در تراژو ص ۶۸

۱۹ - رگه ، ترنماینامه ج ۱ ص ۳۶ - ۳۷

۲۰ - تاریخ طبری ج ۱ ، ص ۴۹

۲۱ - رگه ، تاریخ در تراژو ، ص ۶۲

۲۲ - رگه تاریخ ایران ، از نویسنده گان شوروی ، ج ۱ ص ۱۰۸ - ۱۰۹

## امیر خسرو بلخی فرزند امیر سیف الدین بلخی

به قلم: د. ر. ی.

امیر خسرو و بلخی شاعر بزرگ زبان دری به حساب شمس ۷۲ سال زیست، مگر این مدت دراز را در بسبب ادب، نگارش، شعر سرایی، اطاعت به مادر، ادای خدمت رسی، و پابندی به عرفان و ارادت به سرشد، و استادی و توجه به حال فرزندانش و خانواده خود، و خدمت خدای و خلق خدای سهری کرد.

وی در گلزار سخن و ادب چون باغبانی بود، نه تحمل و شکنجایی مرد خار کشی را داشت، و هرگز به تن پروری نردن نهاد، و این بیت مصداق حال خود اوست:

زان تن ناهل نه گل نازک است      خار کش سوخته صد بار به  
ببین الدین امیر خسرو، نه در ۲۲ سال زنده گی او، حال و سامی بهوده گذشته نمی یابیم، این صفات نیکو را، از جد سادری خویش حماد الملک (یکی از سران سپاه دربار دهلی) و پدر خویش، امیر سیف الدین محمود لاچین، به میراث گرفته بود. پدرش به همراهِ «هفت اقلیم» (اثر امین احمد رازی) و شهادت «گلزار ابراهیم»، و «سفینه الاولیاء» دار اشکوه، و «خزانه عاصره» آزاد بلگرامی از اهل بلخ بود، و برای رهایی از محلات چنگیزیان، از خراسان به



ندیده بود. دولت‌شاه سمرقندی، در «تذکرۃ الشعراء» و وی او، لطف‌نمای آذر، در «آتشکده» پدر او را از اهل کیش ماوراءالنهر پیدا کند.

سلاطین الهی قزوینی، صاحب تذکره میخانه (۱۰۲۸ هـ) با اله به کتابی ده اکنون ناشناس است (بنام «مخزن الاخبار») نگارد که تولد امیر خسرو، بعد از مهاجرت پدرش از شمال، در رهند که از اعمال ناپل است واقع شده است، اما حقیقت را امیر رو خود در «نه سپهر» که یکی از مثنوی‌های اوست بعد از وصف گفته است:

«هست مرا مولد و ماوای و وطن» (سپهر سوم). البته دیگر نکات سن تذکره میخانه قابل توجه و شایسته قبول است مینگارند که شاعر امیر محمود از حدود قرشی به ولایت بلخ آمده در «سان چارک» نگه چارک (سروزی) اقامت اختیار کرده بود، و از آنجا به قبیله کوچ نموده در غور رهند قوطن کرد و بعد از حمله چنگیز خان بی هند رفت.

استاد محمد وحید میرزا، دانشمند هندی صاحب تحقیقات عمده نده گانی و آثار و عصر تاریخی امیر خسرو و اظهار عقیده میکنند که ش از اهل بلخ بود. و شاید چه او از کیش به قرشی و از قرشی به بلخ آمده بود و از آنجا به هند سفر کرده است و امیر خسرو در هند به آن آمده. درین مختصر، سندها را به هجری قمری آورده ایم تا ابق ذهن خواننده امروزها شد.

### نخستین ثمره شاعری

امیر خسرو و تاریخ ۵۶۵۱ ق (مطابق ۱۱۶۳ م) در تیمالی به جهان ده است و آن از توابع «آگره» در ناحیتی بود که نام مؤمن اد را نیز داشته و از کراغه رود گنگه دور نبود.

پدرش سابقا در خدمت سلطان شمس الدین التمش بود و از نام سلطان لقب و شهرت شمس و سلطان را نیز گرفت. در سپاه م پو گزیده داشت. مرد دلاور و جوانمرد بود. وی خود، از ادب بردری، بهره‌ی نداشت بلکه اسی بود (رجوع به مقدمه ص ۸۴ حال). مگر قدر دانش و هنر را میدانست، و کودک را به مکتب نهاد. مادر امیر خسرو «دولت ناز» دختر یکی از بزرگان هند اب عماد الملک بود که مقام «راوت عرض» را داشت (میانند بر سپاه) و صاحب ثروت و سکنت و سخاوت بود. از اینرو، مادر و خسرو، در خانواده یکی از اهل دانش تربیت شده از آداب تربیگانه نبود، و امیر خسرو نقش او را در تربیت خویش میسرود به پایوسی او خود را سرافراز میدانست.

امیر خسرو، در هفت سالگی، از پدر یتیم ماند. تربیت او را جد پدرش به عهده گرفتند (سنه ۶۵۸ هـ). درین زمان، بر تخت دهلی، برالدین محمود (فرزند رکن الدین فیروز شاه) نشسته بود. سرد سپاهان و یارسانش و شایق خط خوش و شعر داری (مگر فاقد به وضبط و ربط) بود. در زمان او غیاث الدین بلبن (الخ قتلخ) عهده دار همه امور کشور بود، بعدی که، بعد از ولایت برالدین (۶۶۳ هـ) غیاث الدین بلبن بر تخت دهلی نشست. این بلبن دهلی، با اهمیت و شایق عظمت، و زرق و برق بود، بعد بکه و افغان سیستانی پیشاپیش موکب او با شمشیر برهنه میرفتند. امیر خسرو، از آغاز کودکی، شوقمند شعر بود. چنان بنظر آمد که از آغاز، نظامی گنجوی (متوفی در حدود ۶۷۰ هـ) را چ گذاشته، نسخه او را بارها خوانده و اشعار آنرا از بر کرده است. درین زمان غزلیات سعدی شیرازی (متولد ۶۰۵ تا ۶۱۰ هـ) دست بدست استادان و ادبا و آموزنده گان شعر بود و معلوم بود که امیر خسرو آنرا دوست میداشت چنانکه تا ثیر آن در

اولین دیوان شعر او مشهود است. امیر خسرو، اشعار خاقانی (متوفی ۵۹۰ هـ) و ظهیر قاریایی (متوفی ۵۹۸ هـ) را نیز خوانده بود چنانکه از اینها ذکر کرده است. بعدها امیر خسرو از اشعار فردوسی (متوفی ۴۱۶ هـ) و سنایی (متوفی ۵۰۴ هـ) نیز ذکر میکند. رویهم رفته از نبشته های امیر خسرو آشکار میشود که در غزل از سعدی، در مثنوی از نظامی، و در قصاید از رضی الدین نیشابوری (متوفی ۵۹۸ هـ) و در مواعظ و حکم از سنائی و خاقانی به روی میکند این همه در اشعار سالیان مابعد زنده گئی و آشکار میگردد. هیچکس در تاریخ ادب دری، قدرت جمع آوردن همه این تاثیرات را در شعر خویش نداشته است. شعر امیر خسرو مانتقای معاصر همه اشعار گذشتگان شعرای زبان دری است.

دوازده ساله بود که استادش خواجه اسدالدین را اشعارش پست آمد، خواجه اسدالدین (یا سعدالدین یا علام الدین چنان که در نسخه های خطی آمده است) ادیب و خطا ط بود و با سربلندی، شاگرد خود را در مجالس بزرگان به اهل ادب معرفی میکرد. امیر خسرو در مقدمه اولین دیوان خود «تحفة الصغرة» حکایت میکند، که روزی استادش خواجه اسدالدین او را برای نوشتن نامه ای نزد خواجه اصیل احضار کرده بود. آنجا، خواجه عزالدین نیز حاضر بود و کتاب شعر به دست داشت. خواجه اسدالدین باو گفت کتاب شعر را به کودک بدهد، تا بخواند. کودک آنرا با فصاحت خواند. خواجه اسدالدین گفت: شاگردم، شعر نیز میگوید، و حاضر است امتحان بگذراند. خواجه عزالدین از روی تقدیر و تامل باوری گفت: يك رباعی بگوی که در آن نام زلف و تخم سربخ و غریزه و تیر همه بیاید! کودک قلم برداشت و پس از ساعتی این شعر را تقدیم کرد:

هر موی که درد و زلفه آن صنم است

صد پشه عنبرین بر آن موی صنم است

چون تیر، مدان راست دلفی را، زیرا

چون خرپزه، دندانهای میان شکم است !

حاضریان متعجب شدند، و استاد اوسر اقرار کرد بد. پرسیدند: ناست

چیست ؟ گفت خسرو. پرسیدند: بدرت چیست ؟ گفت مرحوم امیر-

سپه الدین سلطانی شمس. گفتند: تخلص تو هم سلطانی باشد (و در

آغاز تخلص او چنین بود).

امیر خسرو گرچه زبان عربی، و شعر عربی، و صرف و نحو آموخت

مگر همیشه اعتراف میکرد که اوزان و بحرهای شعر را از روی علم

نمی شناخت میگوید که چون تحصیل معلوم را میکرد، ذهن او قافیه

می شنید.

می نویسند که هانزده ساله بود و مفتی شعر الدین عربی هنوز

زنده بود. امیر خسرو این بیت را به پیروی کمال اصفهانی سروده

به مفتی داد. وی پس پسندید:

در خنده چو چشم مست تو نا ز کند

از روی تو گل ریختن آغاز کند:

یکی از دوستان مخلصوی تاج الدین زاهد، پیوسته امیر را میکرد

تا امیر خسرو، اوراق اشعار خود را گرد آورد و از مجموع آن

دیوانی بسازد.

در بیست سالگی دریاات که مجموع اشعارش کتابی شده است.

(فایده پیروی از سعدی)، خواست اولین کتاب را به شکل دیوان

مردم در صفات بسازد. این کار را اجر نکرد. و نام آنرا «تطه-

الصفر» نهاد و در آن اشعار ۱۶ تا ۱۹ سالگی را جمع کرد. (تطهقی

علی نشان میدهد بعضی از اشعار را بعد خود را بیژر همین دیوان

اول خود شامل کرده است).

در اینجا غزلی را از «تذکره الصغری» نمونه می‌آوریم ، تا خواننده از  
روی آن بر نفیستون اشعار او حکم بکند :

شمع ملک برآمد ، با آتشین زبانه

ساقی نامسلحان ، درده می‌مغانه !

کشتی من روان کن ، ما تا کناره یابم

دریای هم ندارد ، چون هیچ جا کرانه

نی نی که از رخ خود ، بیهوش کن که باری

یکدم خلاص یابم ، از سخت زمانه

روتا رویم بیرون ، دستم بگردن تو

تو به خود صیوحی ، من بیهوش زمانه .

ای به غلام حسنت ، چون درخمار باشی

نی روی خوا ب فست ، نه سوی کرده شبانه

مطرب ، هرود خود زنی ، دستی با هر باران

وین زهد خشک سارا ، تر کن بیک ترانه

خسرو خراب مطرب ، تو مست ناز و سرخوش

هان در چنین نشاطی ، یک رقص عاشقانه

این بار چه غزل مشهور سعدی را از بخش «طبایع» او به خاطر می‌آوریم :

هد که امیر خسرو از آن پیروی کرده است :

بر می زند ز مشرق ، شمع ملک زبانه

ای ساقی صیوحی ، در ده می شبانه !

امیر خسرو خود گفته بود :

جلد ستمم دارد ، شیراز شیرازی !

## ۲- آغاز جوانی قاسی سالگی

امیر خسرو ، درد پیاچه «مهره الکمال» می‌نگارد ، که چون خود

بیست ساله بود ، چشمداد الملک (د رعد و سیزده سالگی) از جهان

ت. امیر خسرو نزدیکی از اعیان، یعنی برادرزاده سلطان دهلی ۳۵  
م خان معظم کیشلو خان (یا کیشلی خان)، معروف به جهجو (بضم  
: وجیم) مقرب شد، و دو سال شاعری ندیم او بود (چنانکه قصایدی در  
ح او سروده است). میتوانست که در خانه خان معظم، مجلس  
ود (البته مخفی از سلطان پارسا پیش) برپا بود و شاهزاده خورد  
. اخان (ابن عم خان معظم) نیز (نهان از پدر) آمده بود. در آن  
لمس همش و انبساط، و ادیب بزرگ آن زمان، شمس الدین دیورو  
نی اثر (هر دو دوستان مهربان امیر خسرو) نیز حاضر بودند. امیر  
سرو، اشعار خود را بخواند، و همه را پسند آمد. شهزاده بفرا  
ان (که سهمان بود)، به وی يك سکه سیم بخشش داد. امیر  
سرو بنگاردار که خان در مزاج به غایت خجور بود، و در سیاهی  
اثر رجعی نمایان گشت، و پس از آن شب، امیر خسرو در خانه خویش  
نهاد. امیر خسرو ترسیده از کیشلو خان آسیب د بگری پوی برسد، و عازم  
سارسانه (واقع ناحیه ملتان) شد و بخدمت شهزاده بفرا خان  
(که به امر پدر در آنجا سپر حمله همه ساله مغولان به فی  
بلاف چنگز شده بود) رسید.

واقعۀ دیگر سبب حوادث نوین در زنده گانی امیر خسرو شد. در  
رقی القمرو هند، والی بنگال برچم استقلال بلند کرد، و خود را به نام  
خیت الدین ملقب ساخت (۸۷۶). سلطان خود، از دهلی برای  
او شمالی و با سپاه گران رفت، و شهزاده بفرا خان فرزند خود را  
بزاز سارسانه طلب کرد.

امیر خسرو جوان ۲۹ ساله در کتاب شهزاده بفرا خان، عازم  
بنگال شد از آن سفر، و دشواری گذشته ازابهای بنگال حکایت.  
یکند. سلطان، طفل را شکست داد. طفل در جنگ کشته شد.  
ملطان، بیای وی، فرزند خود بفرا خان را والی بنگال مقرر کرد.  
ه این گونه، امیر خسرو در محضر بفرا خان، مدتی مقام سرو سون بنگال

شد. یارین او، ملک شمس الدین دیرو قاضی اثیر، اصرار داشتند تا آنکه در بنگال با ایشان بماند. مگر امیر خسرو را (چنانکه خود می نویسد) «فراق عزیزان» گریبانگیر بود. رخصت گرفت، و به دہلی سفر کرد. یکی از این عزیزان، مادرش بود: «دولت ناز»، دختر مرحوم هما در ملک. دوبرادر اورا نیز از روی آثار امیر خسرو می شناسیم: یکی برادر بزرگ او که جانشین پدر خود، بنام عزالدین علی شاه، و دیگر امیر حسام الدین قتلغ مبارک، برادر کھتر او که در سپاه قاسمی یالت. از آثار امیر خسرو در نیافته ایم که ازین سالهای بیست و شش و بیست و هفت سالگی، زوجه بی (بازوجدها) و کود کان داشت و داشت قافراق ایشان نیز اورا گریبان گیر باشد!

و سال «عزیزان» بسیار دوام نکرد، زیرا، امیر خسرو در خدمت سلطانزاده پسر که محمد قان، به سلطان رفت. سلطان ثبات الدین بلخ، ولیعهد خود محمد آقا آن را به سلطان فرستاده بود، تا تنظیم امور را بکنی گرفته، سلطنت را از حملات بیهم مغولان، یعنی اخلاف چنگیز نگهبان خود. در محضر شاهزاده محمد قان در سلطان، شاعران و ادبا بسیار بودند. محمد قان یک رساله چنگک (مجموعه) اشعار دری حاصل بیست هزار بیت داشت. شاعران چندند نجم الدین حسن سجزی که ناسی را معمولاً سجزی نوشته اند) یار و دوست امیر خسرو، نیز آنجا بود. خسرو «مصحف دار» و حسن «دواستدار» سلطانزاده بود این دو «معاون لقب های اهل دیوان و انشا و امور دبیری بود.

این اقامت سلطان چهار سال دوام کرد. امیر خسرو، در رکاب سلطانزاده محمد قان، در آن حوالی، و بسوی پنجاب، سفرها کرد. در این کشت و کژاردستی های افغانان را، که دو قلمه حاجا یگزین بود، سلطنت هند را از حرات مغولان پاسبانی میکردند، ملایکی گردید. آنان که از روی گمان، ملایک سعدی شیرازی و امیر خسرو را ممکن شمرده اند (بشمول جامی هروی و دولت شاه تبریزی، و لطفعلی

آذردر «آتشکده» صاحب جواهرالا وار) باشد، این ملاقات را در این عهد قرار دهند. در این صورت عمر سعدی شیرزای، در حدود هفتاد سال باز یاده میشد. اما چنان که استادو حید سیرزا، بعد از تحقیق تاریخی شرح میدهد، وقوع این ملاقات صحت تاریخی ندارد، امیر خسرو، سر تاسر زنده کی از سعدی تمجید کرد مگر او که وقایع کوچک را درج میکرد گاهی نفوخته است که بدیدار سعدی رسیده است در اواخر ۶۸۳ هـ، حمله مغولان، از جانب خراسان تکرار شد. ایشان، از نهم قرن به آنسو بلغ، بدششان، بادشوس هور، هری، باسیان غزنین و کابل را بدست داشتند، چنگک بزرگ در نزدیکی آب لاهور واقع شد در آغاز سپاه مغول حمله نکرد. مگر در اثر یک تصادم ناگهانی و غیر مترقب سلطان زاده محمد قاتان، پشاهان رسید. امیر خسرو که در رکاب شاهزاده بود، بدست دشمن اسیر شد. در طی راه، باسیان مغلی او، که او را در تجارت سی داشت، در اترزمان قاپش شدید خورشید و تشنگی و ناگهان آب یافتن و زیاد نوشیدن، بسرد. امیر خسرو، با همه عطش اند کسی لب تر کرد و ننوشید زنده ماند و فرار کرد. (این حکایه را بعدها دره مثنوی خضرخانی آورده است) شاعر جوان که از هلاک نجات یافته بود، بدیدار عزیزان بدلی و هتایی برگشت.

این ایام گوشه نشینی را، برای گرد آوردن دیوان دوم غنیمت شمرده باشد، چنانکه در ۶۸۳ یا ۶۸۴ یعنی (۳۱ سالگی) دیوان خود را به نام «وسط الحیاء» جمع کرد. اینکه از آن دیوان، که دارای دیباچه و مقدمه، حدود نعت و قصیده هاست، چندیتی را از یک شعر آن می گزینیم، قلمونه هروا تندیسه ازین زمان جوانی او خواننده شود و رک گردد که عقاید او چون خردستان جهان دیده موسید بود :

اهل خرد که از همه عالم بریده اند

دانند خرد که از چه بکنج آوریده اند



داننده گمان که وقت جهان خوش بدیده اند  
 خوش و آتشان که گوشه عزلت گزیده اند  
 برتر جهان جفازه هست که کاهلند  
 آن بختیان که سدره وطوبی چریده اند  
 جان نیز نیست با دگران این گروه را  
 کز بهر عزم عالم وحدت چریده اند  
 نافرسته ره رفته به جای نمی رسد  
 ناچار رفته اند ره آنکه رسید ه اند  
 و آن جان کنان که در غم مالست جا نشان  
 جان داده اند و پاره خاکی خریده اند  
 خسرو مگوی بد که درین کنید از صدا  
 خلق آنچه گفته اند همان را شنیده اند

اینکه نمونه دیگر ازین دیوان :  
 ماو عشق یار اگر در قبله و در میکده  
 عاشقان دوست را با کفر و ایمان کار نیست  
 یکقدم بر جان خود نه یکدلام بر دو جهان  
 زین نکوتر، رهروان عشق را در فتار نیست

۳ کمال جوانی تا چهل سالگی

آغاز مثنوی نگاری

شهادت سلطان زاده محمد تا آن سبب اندوه بیکران سلطان نجات  
 الدین بلبن گردید. خود به یار سالخورده بود نواده خود، پسر  
 سلطان زاد شهید را و لیموسد ساخت (و نه پسر) بیکر خود  
 پسر اخان والسی بنکال را که با سلوک و مصلوب پادشاه آزرده کی  
 او شده بود.

دره ۶۸ سلطان وفات یافت. ملک الایرا که در دربار قدرت داشت وصیت سلطان را رعایت نکرد و کیکاووس پسر پسران خان نواد شاه متوفی را بر تخت دهللی نشاند وی جوانی ۱۸ ساله و میاهاش بود. در عهد او مردم ناقابل اعتماد در دربار دهللی غلبه یافتند. امیر خسرو به پدر عزیزان خود در دهللی و بتیالی رسیده بود سلطان او را پدر بار خود خواست مگر وی شانه خالی کرد و به خدمت ملک اخیترالدین علی بن ایبک ملقب به حاتم خان رفت که سرچا ندار بود.

پسراخان در بنگال و ناز وفات پدر و از جلوس پسر نوجوان بی تجربه و تن پرور خویش باخبر شد قیام کرد. وی خود را وارث پدر می شمرد.

سپاه پدر از بنگال و سپاه پسر از دهللی به حرکت افتاد. هر دو سپاه در کنار رود گهاگره (از معان و نان رود گنگک) بهم رو برو شدند. مگر پدر و پسر از جنگ دست گرفته، مصالحه نمودند. ند که پسر در دهللی و پدر مستقل در بنگال بر تخت حکمرانی برقرار باشند. شمس الدین دیر از همسران پسران خان بود و در عملی شدن این موافقت مصلحت آمیز خودش سودمند کرد. امیر خسرو به دعوت حاتم خان جز سپاه دهللی بود. و با کمال هادمانی دوستان مهربان و ادب خود ملکه شمس الدین دیر و قاضی الایرا در جمله همراهان پسران خان در یافت این آفتی را نزد یکی دوا ختر نیک یعنی «قران السعدین» ناسیدند.

امیر خسرو بعد از این مصالحت در خدمت حاتم خان بود. در او دهاء (به فتح الف و و سکون دال و هاء متصل هندی تلفظ هود) چون لراق عزیزان دایمگیر او گردید از حضور حاتم خان رغبت خوشت و بر سپاه دهللی شد. در آنجا بعد از دیدار عزیزان احضار به سلطان از وی خواست کرد تا حکامه ملاقی شدن و مصالحه

خودش و پدرش را بنظم پیارد امیر خسرو باخشنو دی پذیرفت زیرا  
کیه پاد (پاهمه عشرت طلبی) جوان باسواد و دوستدار ادب و شعر بود  
امیر خسرو از چند گاهی به آنسو آرزو داشت مجموعه اشعار و در  
وصف همه چیز که نیکوست به نام «معج الاوصاف» تصنیف کند این  
فرصت را گرامی شمرد تا مشغولی شامل و اقمه بمعالجت پدر و پسر و نیز توبه  
صیغ همه چیز بنکارد یعنی سفته شعر که شامل هر دو مطلب باشد  
چنین بود که در سال ۸۶۸۸ (یعنی در ۳۶ سالگی) کتابی را که  
اکثر اهل نظر شاهکارش می شمارند یعنی قرآن السعدین را سرود  
اینکه در اینجا چند بیت از آن شرح آشتی پدر و پسر و لحظه دیدار  
می آید:

یکه دگر آورد به آغوش تنگه

هر دو نمودند زمانی در تنگه

از پس دهری که به خویش آمدند

همد گرازه نذر به پیش آمدند

گفت پسر با پدر اینک سرور

جای تو من بنده فرسان پذیر

باز پدر گفت که این ظن سیر

کافور پسر افسر بر باید پدر

چنانکه دیده می شود، امیر خسرو در این مشغولی، پیرو استاد گنجه  
است و این اشعار او، ابیات «معین الاسرار» نظامی را به خاطر می دهد  
و امیر خسرو از این پیروی نظامی، اظهار سرافرازی میکند.

عهد سلطنت معین الدین کیقباد کوتاه بود در ۸۶۹ قمری و زمام  
جلال الدین مؤسس سلطنت خاجی بر تخت نشست. وی پیر مرد هفتاد ساله  
مهربان دلاور و شایسته مقام خود بود امیر خسرو همچنان در دربار مقام  
همده داشت، و «مصحف دار سلطان» یعنی متکفل امور دهری و

نگارش و اسناد و اوراق بود. سالانه دوازده هزار «تنگه» موابج داشت.

امیر خسرو، دو سال پس از تألیف «قران السعدین» در سال ۸۶۹ (یعنی ۳۸ سالگی) مشنوی بسیار نوظاهر از «قران السعدین» بنام «مفتاح الفتوح» سرود چون تعداد اندک اوراق آنرا شایسته شیرازه بندی بعیت کتاب جدا گانه نیافت، مشنوی را شامل سومین دیوان خود «غرة الکمال» نمود. در «مفتاح الفتوح» شرح قبام ملک چه جو کیشلی خان (برادرزاده سلطان بلین و فتح جهان) نزدیک رنتمهور آمده است کیشلی خان مشلوب سلطان گردید، نه اورا غزو کرد و والی ملتان ساخت.

دیوان «غرة الکمال» در سال ۸۶۲ هـ، یعنی در چهل سالگی جمع کرد. بران دیباچه مفصل و غرایبی به نثر نوشت که منشای معلومات ارزشمند راجع به زنده گی وی و وضع شعر و ادب دری در آن زمان و نظار و درین زمینه می باشد. این دیباچه را معقن بعیت بک اثر مستقل ارج می نهند.

ایستک سطرپی چند از دیباچه غرة الکمال که نمونه نثر او درین عهد است: از تاریخ سده خمس ثمانین و ستمائه، نه سی و چهار ساله بودم تا نهایت هجده بر سر را این دیوان جمع آمده بود همه درین دفتر ثبت افتاد. و بعد ازین هر چه جمع گردد درین کار خانه خرج شود. ان- شاء الله بزرگانی که من گدا، این خرده چند را، از رویزه درهای یشان یافته ام ایشان اند... و ایشان اند که این قدر انیکو شناسند و هر نا قدری نشناسد...

یکی از ایشان مولانا شهاب الدین والحق، شهاب ثالب که در لطافت طبع آتقی پاره آب است و در دل هب روشن رو را انوار

غیب خبر آرد . . دوم قاضی راج السطحة که نور راج استی  
از زبان او بطق فلک سر کشیده است . . سوم برادر تاج الدین  
زاهد ، که میان پادشاهان سخن ، آن سرآمده رافرق مسلم است . .  
چهارم برادر حلا الدین علی . . دوستی موافق و واقف و منصف که  
نه روی من نگه دارد ، و نه پشت به انصاف کند ، از آنجا که راستی  
قلم اوست ، در صحیفه من کذاب جز قلم را سستی نکند از می علی  
مدق زبان از خلق معدی حکایت می کند !

ازین کلمات به تواضع و فروتنی اسیر خسرو ، به محبت او به دو -  
ستان و یاران ( که ایشان را درین اثر « برادر » نامیده است ) به  
نیکویی می توان پی برد .

الپته علامه لدین یاعزالدین علی شاه برادر واقعی او بود  
قصاید غزلیات ، رباعیات و ترجیع بند ، غره الکمال قابل توجه و نمونه اشعار  
زیبای اسیر خسرو در کمال جوانی است  
و اینک چند بیت را اینجا نمونه می آریم تا بشعر سراپی او درین  
عهد کمال نظری افکنیم

بهار ، بی رخ گلرنگ تو چه کار آید  
در اینک آمدنت به که ده بهار آید

مرا چو موی سرت ساخت چشم جادویت  
که موی سر ز بی جادویی به کار آید  
هزار کشته بفتراک گیسو آویزان

همی رود چو سواری که از شکار آید  
غم تو بهار گران است لیک چون از تست  
دلم گران نشود گر هزار بهار آید  
تو بی مراد دل و کی بود ز آمدت

مراد خسرو به چاره دو کنار آید

### ۳- پایان جوانی و آغاز پیری

#### عهد مثنوی های خمسه

درین سالها ، جنگ های علاء الدین ( داماده برادرزاده سلطان ) در « دیو گیری » ، ( ۸۹۱ هـ ) و حمله ارغو خان مغول ( ۹۹۲ ) جالب توجه بود . علاء الدین از « دیو گوری » گنج و غنیمت آورد و در قلعه « کره » جاداد . در سال ما بعد ، ارغو خان ، مغلوب سلطان دهلی گردیدند . وی با سپاهیان خود مسلمان شده همه ما کن حرکت پور گردیدند . بتاريخ ۲۳ ذی الحجه ۹۰۹ هـ علاء الدین هم خود سلطان را به قلعه « کره » دعوت کرده در پیکارانه و ستمگرانه به قتل رسانیده و سپس دهلی را گرفته بر تخت نشست . در اشعار امیر خسرو ، ذکر بعضی این وقایع در ضمن اشعار مدح و غیره آمده است .

عهد سلطان علاء الدین محمد شاه خلجی ، با حمله دیگر مغول از سوی خراسان و غزنین بسوی هند ، آغاز شد .

الاس خان ، ملقب به الغ خان ، برادر سلطان ایشان را مغلوب کرد ۹۹۷-۹۹۸ هـ ، سلطان ، خود در جنگ و فتح کجرات اشترک کرد . در همان سال ، حمله شدیده مغول واقع شد ، که دهلی را دو ماه محاصره کردند . از در آمدن ایشان در پایتخت چیزی نمانده بود ، اما ناگهان ، محاصره را قطع کرده به خراسان برگشتند . مردم این واقعه را نتیجه کرامات باکان و نیکان ( واژ آنجمله نظام الدین اولیاء ) دانستند .

قابل توجه است ، که در عهد سلطان علاء الدین محمد خلجی امیر خسرو ( بجز چند مدح در دیوان « بقیه النقیه » و در آغاز مثنوی های خمسه ) مثنوی با کتاب نثر خاصی ، در شرح فتوحات ننوشته است . آیا ملوک سلطان را طوری دانسته است ، که نگارش وقایع

آن سالها را شایسته شعر سرا بی خود نشمرده است ؟ شاید این حالت فکری بود که شاعر را در سن ۷۷ سالگی ، آرزو مند و متوجه داستانسرایی ، و تالیف مثنوی های خمسه ( در جواب خمسه نظامی ) کرد . استاد گنجه ، مثنوی های خمسه را به فواصل ، و در عرصه بسیار طویل تقریباً نیم قرن سروده بود ( مخزن الاسرار ۵۰۲ هـ - خسرو و شیرین از ۵۷۳ هـ تا ۵۷۶ هـ - لیلی و معجون ۵۸۵ هـ - هفت پیکر ۵۹۳ هـ - شرف نامه در حدود ۵۹۴ هـ - اقبال نامه در حدود ۵۹۹ هـ ) اما امیر خسرو ، در مدت اندک ، کمتر از سه سال ، خمسه خویش را تالیف کرد ( مطلع الانوار - خسرو و شیرین و معجون و لیلی هر سه مثنوی در ۶۹۸ هـ آمده سکندری در ۶۹۹ و هشت بهشت در ۷۰۱ هـ ) در یکی از این مثنویها ، ( معجون و لیلی ) شاعر از مشاغل رسمی خود شکایت کرده است که مانع و وقف شدن فکر و اوقات او به شامری و ادب می شد نخست از نظامی گنجوی ذکر می کند :

آن گنج فشان گنجه پرورد	بود دست بدین متاع درخورد
و آنکه ز جهان فراغ بسته	و ز فغل زمانه دست بسته
باری نه بدل ، مگر همین بار	کاری نهد گرمگر همین کار
گنجی و دلی ز سعادت آزاد	آسوده گسی تمام بنیاد
او هر ملکی و نیک نسامی	اسباب معاش را نظامی
مسکون من مستمند بی قوش	از سوختگی چو دیک در جوش
شب تاسع و ز صبح تا شام	در گوشه غم نگیرم آرام
باشم ، ز برای نفس خود رای	بیش چو خودی ، ستاده بر پای
گرازیس هفته ای ، زمانی	بایم ز فراغ دل نشانی
سهل است به فرصتی چنان تنگ	کاوند چه زربار د از سنگ ؟
بالینهمه ، هر که بیند این گنج	معلوم کند حد سخن سنج

امیر خسرو ، اگر چه باری گفته است که شعر او « زبانه در کور نظامی می گفتند » ، اما این مصرع را بمعنی ستا یا نه نظامی

نگفته است. در چندین جا به استادى نظامى، و به پیروى خود از وی اعتراف مى کند. اگر صعویت های زندگى رسمى و کار دولتى در بار سلاطین دهمی را در نظر بگیریم، درسى یابیم که تالیف خمس، درین عرصه ضیق زمان، قابل قدر بوده است (چنانکه این مطلب را نورالدین عبدا لرحمان جاسى، دو قرن پس از امیر خسرو در هفت اورنگ تصدیق مى کند).

امیر خسرو (به پیروى نظامى) با آوردن مدح و ذکر بعضى ولایح زمان و نصیحت به فرزند، و مرثیه ها، در اشعار خمس، ما را از رویدادهای زندگانی شخصى خود درین عهد با خبر مى سازد. چنانکه درسى یابیم فرزند او عین الدین خضر، در ۳۳ سالگى او متولد گردیده، و در سالهاى دشوار جنگهاى گجرات و حمله مغول (۶۹۸) مادرش در دولت ناز و پرادر که در کوشش حسام الدین مبارک قتلع (که سرد نظامى بود) از جهان رفته اند. وفات مادر مهربان، که امیر خسرو دست بوسی او را پیوسته مایه بغتبارى می شمارد، شاعر ۶۶ ساله را مبتلای اندوه گران کرد. افساروی در وصف مقام مادر قابل توجه است. بعداً در ۷۳ سالگى تولد دخترش «حفیظه» سبب شادمانی او گردید. اگرچه امیر خسرو در آن عهد، غزلهای زیبا سروده مادرین بخش مقاله او هر يك از ششوی های خمس امیر خسرو، عهد بیت راسی ازیم تا خواننده، نمونه اشعار او را در این عهد زندگانی قدر دانى کند:

از مطلع الانوار (۶۹۸) این چند بیت را در علوم مقام انسان نمونه مى آریم:

ای ز اول گویا که مرهاك آمده	گوهر تو زبور هاك آمده
خود ز پدر گرچه کتون آمدی	با پدر از جمله برون آمدی
نور تو هنگامه انجام شکست	دست تو تسبیح سلايك گسست
چان و جهان همه عالم تو یی	و آنچه نگنجد به جهان هم تو می
کنج خدا را تو کلید آمدی	نه زهی باز به پدید آمدی



هیچکسی ره سوی بالا نیات

تا قدم از همت والا نیسات

بر نروی یکقدم از جای خویش

تا ننهی پردو جهان پای خویش

از مثنوی شیرین و خسرو (۵۶۹۸) چند بیت را در عشرت کردن

خسرو و شیرین می آریم :

گاهی سر پیش بکند بگر نهادند

گاهی در پای بکند بگر افتادند

که او در زلف این هیکل کردی

بگر دن زلف را زنجیر کردی

گاهی این جمل او بگشادی از ناز

دل در مانده را کردی گره باز

که آن جستی از و بخون دل تنگ

بدین دعوی زدی درد اینش چنگ

که آن، با این عتاب اندیشه گشتی

مفاست خواه جرم خویش گشتی

که این افسا نهی ناز گشتی

ز هجران سر گذشتی باز گشتی

در آن مجلس که بود از عشق بازار

مرد در خواب بود و لفته بیدار

ز بس عشرت همه شب تا صبح گاه

بوست این جهانی بودی بحر گاه

از مثنوی «هشت بهشت» (۵۷۰۱) اینک چند بیت را که اندر زو

دخترش «عقیقه» است می آریم :

ای زلفت نگنده بر رخ نور

هم عقیقه بنام وهم مستور

ای تنت را بجان من پیوند  
 که همم مادری وهم نرزند  
 ار عروسی شوی چو در خورتخت  
 عصمتت خواهم اول آنکه بهخت  
 از منت آنچه اولین بند است  
 چه در طاعت خداوند است  
 پاک آن باش همچو آب سهر  
 بلکه با نهنه ترا ز چشمه سهر  
 گرچه زربا شدت فراخ به چنگ  
 قائدا ری زد و ک و سوزن ننگ  
 دو ک و سوزن گذاشتن نهان است  
 نالت پرده پوشی بدن است  
 ذات بی جفت بایدت به نهفت  
 با همه طاق باش جز با جفت  
 بو فایا حلال یاری کن  
 نعمتش را حلال خواری کن  
 از عروسان خزینه داری به  
 راست گوئی و راستکاری به  
 مرد اگر یک قراضه کار کند  
 زن ، به کدبانویی ، هزار کند  
 چون ز شوهر ج زن عزیز باشد  
 حال سامان خانه چون باشد ؟  
 در پایان هشت بهشت از ختم مثنوی های خصمه ذکر کرده ،  
 جواب خرده گیران بیخود را از زبان سزدا را پشان میدهد ، اما به  
 استادی مولانا شهاب الدین دانشمند و ادیب بزرگ عصر خویش  
 با کمال فروتنی اعتراف می کند :

شکر حق را که از خزاین غیب  
 ریخت چندان جواهرم در جیب  
 که از آن نقد قیمتی به سه سال  
 کردم این پنج گنج ما لا مال  
 بک یک این پنج نامه تا پایان  
 عرضه کردم به چشم دانا بان  
 هر کسی را چنان که روی نمود  
 در بدو نیک گفت و گوی نمود  
 زینهمه ناقدان نکته شناس  
 هر کسی ز دومی بهم وقیاس  
 لیک ، آن کا ندرین خزاین پر  
 سهره قلمب دور کرد ز در  
 نیست الا که آن جهان علوم  
 که شدش هر چه در جهان معلوم  
 بسکه در علم راست قدیر است  
 راستی هم شهاب و هم قیر است  
 راستی ما نیندرو به صواب  
 چون الک راست در میان شهاب  
 او شهاب و دل و قش ز اختیار  
 نیرین مشا رقی الا نوار  
 من بدو عرضه کرده تا به خویش  
 او ، با صلاح را نده خامه خویش  
 د بده هر بیت را رقم به رقم  
 رنج برخود نهاد و نیست هم  
 شمع من یا فتنه ضیا از وی  
 من من گشته کیمیا از وی !

اکادمیسین دا کتر جاوید

## نقش افغانیان در تلفیق ، ترکیب فرهنگ التقاطی و مختلط هند

افغانستان ، امروز با آریایانای باستان نظریه وضع جغرافیایی و طبیعت خاص خود ، همواره گذرگاه کاروانهای تجارتی ، تجلیگاه اندیشه های ملل مختلف ، نقطه تلاقی فرهنگه ها و ثقافت های گوناگون بوده است .

این کشور که سال با استمداد ، خصوصیت و ظرفیت ویژه ای که داشته در این کشاکش ها ، با آن همه مظاهر مدنیت و حضارت را در خود حل و مزوج کرده و با جوهر مایه آن همه تهذیب هارا با آیین و فرهنگ معلی در آمیخته و در طول روزگارها به آن رنگ و آهنگ تازه داده است .

سایه روشن های از افکار و عقائد بودایی ، برهمنی ، مانوی ، زردشتی و نظائر آنها ، آثار و صنادید هخامنشی ، کوشانی ، سکاوی ساسانی ، یونانی ، هندی و امثال آن در هر گوشه و کنار سلطت فاعل زنده بدهای ماست .

مقارن ظهور اسلام که مسلمانان تبلیغ و نشر دین مبین اسلام را وجه همت خود قرار داده بودند توجه بسوی هند و رخیز و برهمنیم بیش از پیش معطوف گشت . سوازی به آن عماره این فرهنگ قوییم و قدیم با پرداز و اندازی از آداب و شعائر اسلام ، عرفان عمیق و

بر حرارت آن از مجرای تنگه هاو متغیر های افغانستان توسط جهان  
کشایسان ، تاجران ، مهاجران ، و عارفان و از د هند کبیر (هندو  
با کستان) شد و به مرور شمشه آن به اطراف و اکناف این سامان  
پرتوافکنند . در تمام این ادوار از آغاز تا انجام ، حامل ، سفیر  
و مبعوث این پیام و رسالت زبان سحر آفرین فارسی بوده است .  
زبان شیرین فارسی که هنوز تازه روبه بالنده گی و شکوفایی گذاشته  
بود در قلمرو هند از وجاهت و مقام والایی بر خوداری یافت . جامعه  
هند این زبان را ، نه بعنوان زبان غالب و فاتح پذیر آمدند بلکه آنرا  
بعنوان یگانه زبان بر حلاوت و لطافت ، ساده و آسان استقبال کردند  
و در پی تحصیل و گسترش آن برآمدند . بر اثر توجه و علاقمندی باین  
زبان ، نخستین بار شهر لاهور ملجا و ملاذ شعرا و علما گردید . دیری  
نگذشت که سخن سرایان نامداری از میان هندیان اعم از مسلمان  
و هند و برخاستند که تا امروز سائمه نازش و بالش فارسی گوهران است  
شعر و ادب دری که گرانبار از اندیشه و عواطف و آلائی انسانی  
بود با طبع ملایم و اعتدال پسند هند برابر افتاد و در نتیجه آمیزش  
با سنن ، ثقافت و تهذیب ملی و محلی هند غنی تر و پرمایه تر شد . یکی  
از عناصر بکه درختان و گسترش این فرهنگ نقش عمده و اساسی داشته  
فروغ جان سرور و انسان ساز معارف و معالیم اسلامی است . زبان  
دری با الهام ازین سرچشمه زلال و منبع بر فیض و لایزال خود را برای  
بهان هر گونه فکر و ذکر ، تصویر و خیال آماده ساخت و در اندک  
زمان بر اثر همت دانشمندان و حماست بسی از شاهان و اسرا قدر و  
رواق به بزم ایامت و دامنه بخش و اشاعه آن وسیع تر شد .

زبان ، ادب و فرهنگ ما که بیاسی از صلح و صفای سهر و فنا ،  
برادری و برابری کمال روحانی و انسان دوستی و بالاخره شناخت  
حقیقت و محبت بخدا داشت ذهن هندیان را به حیات اجتماعی ، فکری  
و قیام معنوی معطوف ساخت و اسباب و موجبات پیوستگی عمیق و

همبستگی درونی دسته هارا ارائه کرد. به عبارت دیگر زبان فارسی چون فریادی بیداری در بدن یخ بسته هند با اعجاز سیعهای خود روح نودمید و چون شمس بهاری هوای تازه بار سفان آورد مقصود از زبان دری بحث در باره سرگذشت يك زبان نیست معرفی يك فرهنگ و تهذیب متعالی يك مكتب گرانقدر انسان دوستی و حدیث عرفان روح و اشراق دل است.

صوفیان اسلام و عرفای بیدار دل سا که مصلحان و سلفان روحانی بوده اند این زبان را که اغلب زبان ما دری شان بود بهترین و آسانترین کلید و وسیله برای بیان افکار و عقاید، تعالیم و آداب خود تشخیص دادند و آنرا به منظور تربیت سخن و دماغ مردم بکار بستند ای بسا که خود شاعر بودند و از سر ذوق و استعداد طبع آزمایی می کردند. در تمام احوال نقش صوفیان در تر و بیج و تصمیم این زبان به مقصد آموزش و پرورش روحانی، تزکیه نفس و صفای قلب بسیار پرارزش، سهم و هوپا بوده است از اینکه این روشن ضمیران در بین مردم پسر می بردند بزبان عامه سخن می گفتند ساده و روشن می نوشتند در نتیجه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم آنان و دیگر سخن سرایان زبان دری پاک وزه ترو لطیف تر شد. افاضات و ارشادات، معارف و حکم مکتوبات و مسفوظات صوفیان بساین زبان نزاحت و ظرافت، توانمندی و معنویت بیشتر بخشید. چون که ارشان سرشار از سوز عشق در درد و کداز بود بیشتر به دل هاسی نشست و در از هان و نفوس ائرو نفوذ می کرد باین ترتیب طرز فکر، نحوه اندیشه و سبك اطوار و معاشرت خراسانیان آزاده در ذهن و دماغ هند که خود مجموعه کثیر المذهب بود راه یافت و بیادای تصوف اسلامی که چاشنی از قند فارسی داشت به مذاق هندیان سازگار افتاد.

تأثیر اعجاب آمیز زبان دری از لحاظ لغات، مفردات، تعبیرات، سبب الاشغال، نحوه بیان و انواع کلام در تمام زبانهای هند ناملاچ

و شن و مشهود است. رشد و نمود برج باشاء زبان معلی دهلوی و مرتبه تولد  
بان شیرین ریخته با اردو، ثمره تماس با نتیجه اثربخشی زبان فارسی و ترکی  
با سنکریت با پراکرت است از آنجا که رونق عروج و ارتقای ادب و فرهنگ  
اردو از همین سحر و سبب پرفیض صورت گرفته میتوان گفت که پیشرفت و  
واندندی زبان اردو که وارث بحق زبان فارسی است مستقما بر یو و یونوط  
به کیفیت و مقدار استفاده و پرداخت از زبان فارسی و غورو و محض  
در درمای بهکران ادب آنست. خلاصه زبان دری با نداد بکه از لغا  
ئل و سکارم انسانی داشته در این برهینه خاص زمانی مدار و مایه بی  
برای فرهنگ و تهذیب سراسری هند گردید و با اختلاط با پیش و دانش  
هندی در هم پیوستگی ملی و فرهنگی هند، یکدلی و یک جهتی ملل مختلف آن  
طرح همزیستی مسالمت آمیز این شبه قاره نقش عظیم داشته است  
چنانچه در نتیجه همین اثر پذیری ها و تماس های مستمر و مستدام بکه  
ترکیب اجتماعی نوینی بوجود آمد.  
زبان و ادب فارسی دری در طی پیش از نیمه صد سال نفوذ و سطره خود  
در سرزمین هومند از شان و وجاهت، اقبال و مقام خاصی برخوردار بود.  
سمبول تهذیب، نشانه تشخیص و اعتبار و مظهر اشرافیت به ساری رفته  
است. خواص و عوام به آن یک نوع قدسیت قائل بودند. برای روشنفکران  
ان مقبول ترین و محبوب ترین زبان و یگانگی و وسیله تحصیل علم و کمال  
و نیل بر منصب و مال بود. امرا و اعیان به داشتن نسخه های مرغوب و  
معتبر افتخاری کردند و به نوازش و پرورش همرا و علمایی پرداختند.  
یکی عامل و عوامل بیوطان ستاره رخشان در افق هند آنست که پس  
از تسلط انگلیس دیگر این زبان نرد بانی برای ترقی و تعالی و وسیله  
بی برای ثروت اندوزی، اسرار معاش و شرط ورود به خدمات دولتی  
نبوده است. تنها کسانی که به امر تحقیق در تاریخ و فرهنگ هند اشتغال  
دارند خود را نیازمند تحصیل این زبان میدانند. حقا که مطالعه و  
پرسی اسناد، آثار و مآخذ فارسی برای درک و شناخت اصالت و با-  
هیت زنده گانی جامعه و گذشته هند امر عمده و اساسی است.

تأثیر متقابل نشاند و سروده های کهن و بدایی، هندی و سنسکرت  
دب وسیع و پر بار آنها اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی اساطیر،  
ستائنها و الهانه های آنان خواه مستقیم و یا توسط ترجمه ها به قوت و  
ی زبان دری افزود. هندیان با نحوه تفکر ژرف، آرام اندیشی  
متمددادی خاصی که داشتند به این زبان آب و تنابی دادند که یکی  
جلایات آن ظهور سیکه معروف هندی است که برای سه قرن بر ادب  
ی سایه افکنده بود. این دیستان با طرز و اسلوب خاص خود از  
ل تلازم معنوی الفاظ و جواز یکاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات  
با اقتاده و عاسیانه موج دقیقه یابی، نکته پردازی، خیال بافی  
شکافی، باریکه اندیشی، تازمجویی، تازک سخنی و مضمون  
یخی را با وج رساند و تار و پود آن در نسج ادب مادی وید. شاه فرد-  
بیت الغزل های این شیوه که در سوار مقتضی ایراد میشده قهرآ  
زیت و تهذیب افراد و میزان تأثیر جوش و جذب کلام گوینده  
بسنده اثر شکفت و ستایش انگیز دارد.

قول و غزل فارسی علاوه بر محافل بزم و دربار در خانقاه و مجال-  
ساع طریقت چشتیه که مشرب مسلط و مستند اول روز بود با موسیقی  
اهشد، ترانه و تصنیف آن با ساز و آواز مطربان و رامشگران هم  
که گشت. شغرا که خود اهل ذوق و شور بودند موسیقی با نلام  
به خاص داشتند و حتی کسانی چون امیر خسرو صاحب نظر و تألیف  
نؤمینته بوده است. چنانچه ابداعاتی مانند قوالی و اختراع سه تار  
نیز نقل میکنند. امیر خسرو با سرودن نهمیه خواسته تا پیوند  
شی پرشته مؤدت هندو و خراسان بد هد و باب تازه ای برای علا-  
ان بگشاید.

نجا که در گاه صوفیان بر روی هر صنف و نشر گشاده بود موسیقی  
مانی با موسیقی محلی هند و ساز و همخوان گشت و از آمیزش این  
نه در واقع دو نوع از یک اصل بوده اند موسیقی هند و نق



تازه و نوین باات. آلات و سازهای جدید، نقشه‌ها و برودهای بدیع  
 بظهور آمد و کتا بهای درین زمینه ها نگاشته شد.

رقص برج‌لال و تجمل‌هندی با تنوع و طنازی که داشته همواره  
 هویت و اصالت خود را حفظ کرده است. این رقص اغلب در مسابقات  
 با موسیقی توام بوده با حرکات، کمرش، ناز، اشارات و کتا باات  
 خاص خودش و قانق و ظرائفی را با مهارت و هنرمندی به آن می‌کنند  
 که اعجاب انگیز است. چرخش نرم و سلاطین اندامها، چم و خم بدنهای  
 نقش آفرینان این هنر از گویی نمایش نامه ای را ترسیم می‌کنند  
 پیونده را با حرکات، ضربات و سرعت باها می سازد. آهنگها و پا-  
 ی‌کوبی‌های که از فراسرژها با این عنصر در آمیخته قابل تعقیق است.  
 در قسمت بنا و ساختمان باید گفت که سلاطین غور و سما لیک  
 آنان نخستین کسانی بودند که هنر معماری و حجاری خراسا از مهن  
 را بهند معرفی کردند. طرح، نقشه، گچ بری‌ها، کتوبه نویسی و  
 اسامی‌های قطب منار و نقش و نگارهای دافریب آن که هم‌طرزو  
 هم‌ساز و منارجام است ره آورد همین تاس‌ها و ار تباط‌هاست.

آرامگاه انبش از لحاظ گنبد سازی، مقرنس کاری و گلدسته  
 بندی زاده و یادگار همین اختلاط و استزاج دو فرهنگ، کهن و ریشه  
 دار است. درواز و علابی که خود انگیز و آسوز ای از هنر ایران  
 انزمین و هند دارد از لحاظ نفاست عمرا نی و عنوان کمال نمونه و  
 مثل اعلادر دوره‌های بعد مورد پیروی و تقلید قرار گرفته است  
 در عهد آل باقرن معماری باربزه کاروها و ظرائف‌های هنر هندی  
 آموزش بیشتر باات و با نقوشی از گل نیلوفر، صاب شکسته، چرخه  
 زندگی و لانه عنکبوت ترکیب بدیمی بر جود آورد. شاهان این  
 سلسله که اغلب ذوق لطیف و سلیقه نفیس داشتند بر ژیب و زیات  
 این عروس ازودند و با این‌سهار تنها، سفاهم و معنویت تازه به‌آن  
 بخشیدند. در دوره زرین این حکمرانان در تمام ابواب هنر و صنعت

بشمول نقاشی، سیناتور، رنک آمیزی، چهره پردازی، خاتم کاری  
خود نویسی، تذهیب، ترصیع جلد سازی، پوشش های چشمگیری  
بنظر میرسد. بناها و کاخهای آراسته و پیراسته این دودمان در میان  
باغهای مزین و منظم، باخیا بناها، جویها، فواره ها و سنگ فرش های  
متناسب و تناظر آن جلوه دلکش و نازنین دارد. درین زمان تزییناتی  
از قبیل نقش گل و برگ، شبکه کاریهای دقیق و ظریف بر روی چوب  
و عاج، منبت کاری و جواهر سازی رواج و اقبال بیشتر یافت. فن  
سنگ تراشی، بیکر سازی، نگاره پردازی، نقش خطوط و نقوش بر  
الواح و پارچه های مرمرین، کاشی سازی، نشاندن دیگر همین  
تعلقات ثقافتی و روابط باهمی است. اثر و نفوذ طرحهای نساجی،  
زری دوزی و بالاخره قالیبافی خراسان درین سرزمین مشهود  
است. ادب دوستی، شاعرانوازی و هنرپردازی سلاطین و امرا، افغانی،  
تهموری، نوابان و راجه های هندی و دربارهای پراگشت و شکوه  
شان از یکطرف، بهم حمله چنگیز خواریز و هراس از ترکتازی  
تیموری سوار از طرف دیگر و همچنین کساد بازار آن از ایران سبب  
شد تا عده ای از دانشمندان، هنروران و صنعتگران از خراسان،  
عراق و ماوراءالنهر به مرز و بوم پر نعمت و ثروت یا عبارت دیگر  
به دارالامان هند بصورت متداوم و مستمر روان شوند و مشعل این  
نهضت و تعالی را فروزانتر سازند. خلاصه یکی از عناصر یکدوای  
تمام ارزشها و وجوه و ابعاد مختلف و مشترک مدنیتهای بشمول  
تمدن فنی و صنعتی بوده در ایجاد و تکوین ثقافت مختلط هند که  
ترکیب آمیخته ای از چنان رویدادها و پدیده هاست نقش ارزنده  
و پرارنده داشته زبان، ادب و فرهنگ فارسی دری است که باید  
آنها را به نظر قدردان و تکریم و ستایش نگریست و از آن حساسیت و  
بهداداری قیام نموده.

حسنت با اتفاق صلاح جهان گرفت آری با اتفاق جهان میتوان گرفت

# ده فرهنگ

## حمید الله صید

به اتریش نهاد کشورهای عضو در کنفرانس جهانی، پالیسی های فرهنگی در سال ۱۹۸۲ در شهر مکزیکو به اسامس مصوب و اعلامیه اساسیه عمومی ملل متحد بتاريخ، ۸ دسامبر ۱۸۸۶، تصویب شد که دهده جهانی انکشاف فرهنگی از سال ۱۹۸۸ رسماً آغاز و تا سال ۱۹۹۷ قبل از هزار سوم میلادی انجام پذیرد.

چهل سال بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر به وجود آمدن سازمان ملل متحد خصوصاً سازمان فرهنگی علمی و تربیتی (یونسکو)، جامعه بین المللی در تکاپوی اهداف و تمایلات تازه برآمده است که این اهداف و تمایلات با سرعت رشد مداوم اخیراً در راس مسایلی قرار گرفته نه در استراتژی انکشاف فرهنگ دنبال میشوند.

در نتیجه دوده انکشافی ملل متحد و پیشرفت های تار در این زمینه محدودیت ها و خلاهای طرز تفکر پیرامون انکشاف که بر مبنای نظریات اصل تقدم کمیت و افزایش سواد استوار بود آشکار گردید. بعد از سال های ۱۹۷۰ نظریات خلاق و انتقاد یسی تازه یی برد به گاه فوق وارد آمد که این نظریات در کنفرانس بین المللی پالیسی های فرهنگی در شهر مکزیکو وسیعاً انعکاس یافت در این کنفرانس بعد از تبادل نظریات و بررسی همه جانبه موضوع، چنین فیصله بعمل آمد:

فرهنگ به بخش اساسی زنده گی هر فرد و جامعه بوده و آرزوی تیل به انکشاف در نزد هر انسانی که دارای زمینه های فرهنگی سیجا شد تمرکز یافته است. بناء آرزو های با این خصوصیات عالی، تحقق

امدهای معین و فعالیت های همگانی را به مقیاس ملی و بین-المللی ایجاب مینماید.

امروز سرعت اینگونه رشد اقتصاد، ماینس و تکنولوژی مسایل به وسع دگرری رادربراپرشیت تبارز داده است که بارزتر از آنها، درک مشکلا قیست که جهان معاصر و بشریت با آنها اجدهاست از قبیل عدم موجودیت توازن بین کشورهای صنعتی و کشور بیرویه انکشاف، خطرات تازه تبعیض نژادی، تخریب محیط زیست، ایش نا برابری ها، معیاری شدن سبک زنده گی، تخریب و زوال بت عدّه از فرهنگ ها و غیره. همچنان نظریات و خواسته های زمینی پیرامون رفاهیت، پیشرفت و خوشبختی عمومی که آنها سورت تصادفی به اساس پلان های قیلا تنظیم شده و یا نمونه های اری زمینه های شان بوجود آمده نمیتواند بروز نموده است. در خصوص تجارب زنده گی و انمود ساخته که هیچ پروژه انکشافی مد رعرصه های فوق نمیتواند از مشخصات اساسی محیطی، زمینه فرهنگی، نیازمندی ها، علایق و ارزشهای مردمی که پروژه های روحه به آنها تعلق میگردد جدا بماند.

روی این اصل است که اندیشه انکشاف عمیقاً بر علایق زنده گی و تنگی استوار میشود و بدون آنها م و تردید ملاحظه میشود که ده گی فرهنگی جامعه از طریق و نحوه زیست، راه های آموزش و خود رزی، نمونه های سلوک، سیستم ارزش ها و عقاید انسانی مایه بگیرد. در جای که انکشاف دوام دارد بالاترید تاثیرات و مظاهر اصر فرهنگ در آن جلوه مینماید.

اگر زمینه های مختلف، هر پروژه انکشافی ای که نماینده سونق رده مورد بحث و بررسی قرار گیرد دیده میشود که کاستی های محیط طبیعی و فرهنگی جامعه مربوطه در تصور آن نقش مهمی داشته است. در این بیان مبعقا ریشه های اساسی استراتژی پیشنهاد شده

از طرف شرکت کننده کان کنفرانس مکزیکو در خصوص دهه جهانی برای انکشاف فرهنگی نهفته است. به این اساس اندیشه آن اقدامات که به سر رشد و انکشاف فرهنگی ارتقا یابد، در میان دول و حکومت در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین المللی قویا تبارز یافت.

در واقع از اواسط سالهای ۱۹۶۰ بدینسو بسیاری از کشورهای عضو یونسکو تصمیم گرفتند تا منحصبت وظیفه دولتی بخش فرهنگی را در کشورهاشان بشکل وزارت‌هایاد بهارتمنت های فرهنگی بنیانگذاری نمایند. اما این انکشاف به هیچ وجه صرفاً سهم فرهنگی را در پالیسی پروژه های انکشافی تضمین نمیتوانده بنا در به ماری از نقاط جهان تعدادی از انجمن ها، سازمان های دولتی و شهرداری، محققان و سایر دست اندرکاران این عرصه بر به فرهنگ انکشاف تا به بیش تر به عمل میاورند و یونسکو با عرصه کار فرهنگی - اش در سرا کز این سازمان ها وساحت قرار میگیرد.

یونسکو با طرح اسناد موافق برای همگانی، کسب تجارب از دهه های انکشافی گذشته و جمع بندی نظریات اعضای شرکت کننده در کنفرانس های پالیسی های فرهنگی، نقش فرهنگی را در اسر انکشاف برجسته ساخته و با لاثر تصویر و اعلام دهه جهانی انکشاف فرهنگی، اهداف و رهنمودهای کارهای عملی را برای همه آنها ای که در تمام سطوح بخش های فرهنگی بشمول عرصه های کار های سازمان یافته یا غیر سازمان یافته قرار دارند و یا ساده گی هایی را برای انجام فعالیت های دهه اتخاذ کرده اند یا ترکیب نموده و به وجه خاصی را به منظور تحقق برنامه ها و پروژه های پیشبینی شده شان تدارک دیده است.

از اسناد یونسکو در این زمینه بر میاید که اهداف اساسی دهه انکشاف فرهنگی بصورت عمومی عبارت است از:

اول - تاکید وسیع بر ایجاد فرهنگی در عملیات انکشاف، تحرک خلافت ماهران و زنده گی فرهنگی در مجموع.

دوم - انکاس مسوولیت مشترک چهار نی که مشغله قرن ۲۱ را تشکیل خواهد داد.

بخطرات اینکه اهداف فوق جنبه عملی پیدا کند و تطبیق گردد (یونسکو) به اثر تقاضای بیست و سومین کنفرانس عمومی یک ساله مشورهایی را با کشور های عضو موسسات بین المللی دولتی در میان گذاشت که در نتیجه این مشوره ها برنامه کار برای دهه ترتیب گردید. این برنامه هم جدی است و هم انعطاف پذیر هم میتواند در عملی شدن پروژه ها کمک کند و هم اهداف تازه را مطرح سازد برنامه دهه همچنان یک دستور العمل است جهت تحرک فعالیت های دوامدار، بارور و سود مندی که بر چهار موضوع مهم ذیل بصورت عام تمرکز یافته است :

الف - آگاهی بر بعد فرهنگ در پروسه انکشاف.

ب - اثبوت و برجسته ساختن مشخصات فرهنگی.

ج - توسعه سهم گیری در زنده گی فرهنگی.

د - انکشاف همکاری های فرهنگی بین المللی.

همچنان برنامه کار دهه بر آزادی عمل همه اعضای هر کت کنند و تاکید میورزد و به هیچ صورت چیز شخصی را برای کشور های عضو پیشنهاد نمیکند و اعضای اشتراك کننده میتوانند این دهه فعالیت های غیر محدودی را طرح و عملی نمایند.

یونسکو به منظور انجام برنامه های دهه از لحاظ منابع مالی انواع فعالیت های ذیل را پیشینی مینماید.

- فعالیت های شامل برنامه دو ساله یونسکو کادر کنفرانس عمومی به تصویب رسیده و مشترکا از جانب کشورهای عضو پذیرفته شده از طریق ریگولر و گرام تمویل میشوند.

- فعالیت های که هم از جانب یک کشور عضو و یا یک دسته از کشورهای عضو، نمایندگی های سازمان ملل متحد و یا سازمان های دولتی که با کمک مالی یونسکو پراست می افتند در بعضی حالات بصورت مشترک تمویل میشوند .

- فعالیت های که از جانب خود کشورهای عضو بصورت جداگانه یا مشترک اما بدون کمک مالی یونسکو پراست می افتند .

در زمینه های مالی به علاوه مساعدت های سازمان های بین المللی کشورهای عضو نیز باید فوئدهای ملی را که از اشتراك، حمایت و تضمین مردم برخوردار باشد بنیادگذاری نموده و منابع مختلفی را با متود های خاصی سراغ نمایند .

جهت عملی شدن پروژه های شامسل دهه، سعی همه جانبه و هدفمند به خرج داده شود تا به اثرتحقق آن به سوالاتی که بشریت در امر انكشاف با آن مواجه است پاسخ گفته شود از قبیل: برنامه ریزی در زمینه تاکید بر بعد فرهنگ در مرکز عملیه انكشاف و در نظر داشت ساینس و تکنولوژی بهیچ یک فکتور انكشاف و فرهنگ تعریف و ارج گذاری به هویت فرهنگی، حفاظت دارایی های فرهنگی، منعمات و عملیه بازسازی، انكشاف و توسعه سهم گیری در زنده گی فرهنگی، توضیح بیشتر اشکال بیان هنری، مناسبات فرهنگی بخاطر اشکال تازه همبستگی و غیره .

سوالیت دهه، قبل از همه وابسته است به مکلفیت های دول عضو و آنهای که ابتکاراتی را در زمینه های مختلف برنامه این دهه پراست میدارند و همچنین اشخاص معین فعالیت های دهه انكشاف فرهنگی به مثابه یک فکتور تحول، نه تنها صرفاً با چاهای راسل رتد کره بلکه با است با انواع فعالیت های پیشنهاد شده در اسناد یونسکو هماهنگی گردد . مثال های زیادی از فعالیت های ممکنه در این

خصوص نيز در اسناد ورهناي كارهاي عملي براي دهه كه از طرف يونسكو ترتيب شده توخ گريده است. انواع فعاليت هايي كه ميتوانند پايخوامته ها واهداف دهه هماهنگ گيرد متنوع بوده شامل پروژه هاي عملياتي، تربوي، معلوماتي، تحقيقاتي وغيره كه معدوديت ندارند، ميگردد.

طرح و اجراي فعاليت ها و پروژه ها در اين دهه از مرحله جمع بندي نظريات، مطالعات و جمع آوري نتايج، شوره ها با بهره برداران پروژه ها مردم ذيعلاقه، نمايندگان انجمن ها و چنيش ها آغاز ميگردد و كميتي هاي ملي ميتوانند با يكار انداختن اسكانات مالي به سطح ملي، منطقه اي و بين المللي، جابه كك هاي سازمان ملل متحد، استفاده از وسايل وقواي بشري، ساهران و همچنان از طريق هماهنگ گ ساختن عرصه هاي فرهنگي كه با تعليم و تربيه، كسوكيشن، ساينس و تكنولوژي ارتباط ميابند فعاليت هاي دهه را سازماندهي نمايند.

در اين صورت به كميتي هاي ملي لازم ميافتد تا فعاليت ها و پيشرفت هاي پروژه هاي كشورها، سا زبان ها و ساير مراح ذيعلاقه را از طريق وسايل اطلاعات جمعي، مواد سمعي و بصري، پوسترها، تكت هاي پستي وغيره به آگاهي ديگران رسانند و همواره به اثر تماس ها و تبادل نظريات با سكرترت دهه كه وابسته به يونسكو، پياشدد رحل پرويلم هاي خويش تساعي بخرج دهند.

سكترت دايمي بحيث يك كانون مركزي دهه در يونسكو به منظور تاسيس انسجام فعاليت ها و تدارك برنامه ها و ايجاد تحرك جهت تعتي آنها، مساعي همه جانبه مبدول داشته و علاو تا از طريق مختلف براي كشورهاي عضوا سازمان ملل متحد و ديگر سازمان هاي ملل و بين المللي دولتي همكاري هاي لازم و مشمري را انجام موده.



با در نظر داشت اهداف و استراتژی ترویج دهه انکشاف فرهنگی امکانات مالی و مشوره های متودیک که در رهنمود کارهای عملی از جانب یونسکو توضیح شده از تمام موسسات، سازمان های دولتی و غیر دولتی کشورهاییکه مشاغل فرهنگی و تربیتی دارند و همچنین از تمام دانشمندان، فرهنگیان، هنرمندان و دست اندرکاران عرصه فرهنگ در مجموع، توقع برانست تا با استفاده از این فرصت در طرح و تعقیب پروژه های انکشاف فرهنگی و سهم گیری در فعالیت های این دهه دست به کار شوند.

این سهم گیری با است با ابتکار رات تازه بروفق رهنمود های یونسکو در خصوص طرح پروژه ها پیشنهادی، هرچه زودتر از طریق کمیته ملی، سازماندهی گردد. زیرا سهم گیری فعال کشورها، به حیث يك عضو وفادار متحد به پرئسیب ها و خواسته های یونسکو در برنامه فعالیت های این دهه، بنا بر شناختی وسیع فرهنگی مانده تنها از لحاظ انکشاف فرهنگی و حفظ میراث های گران قیمت مادی و معنوی فرهنگ باستانی کشورها، بلکه در شرایط کنونی انکشاف اقتصادی تکنیکی و تربیتی بر طبق استراتژی دهه، در همه عرصه ها دست آورد های عظیم و برتری را به سطح ملی و بین المللی پیار خواهد آورد.

# د بیداریاد

عبداللہ بختانی

«اخلاص» د ننگرهار د لوړو و غړو نو ښه وېده ده .  
«بیدار» او «ملنگ جان» ښه آهنگونه خوښوی (۱)

\* \* \*

«بیدار» ښه ویده قام شی په نغمو د بېلا نو  
پاڼه د چهرمار کښی شاعران مونږه لرو (۲)  
پاس په ۱۳۳۰ هـ ش کال کښی ویل شوی بیتونه دی .  
د بیدار صاحب سره زما پېژندگلوی د پینا صاحب په ذریعه  
د نن نه پوره غلو رڼت کال د دغه شوی ده هروخت په سره  
کښینا ستلو . د پښتو سندرې نه په موخو د دواخیست شوی نه په سو ویل  
او شاعری په مو کولی .

وروستی لس کلونه د فراق او هجران لسیزه وه . زه به نابل  
کښی ایسار شوم بیدار صاحب پیچورته ولاړ او هملته پاته شو . . .  
ما ، مرحوم سید طا هر پینا ، گران پر کت الله کمین او پناغلی نصرالله -  
حافظ په سره کښینا ستلو او د بیدار د دوستی او آشنا یی ، هنراو  
شاعری کیسې په مو کولی او اندوس په مو کاوه چه کشکی هغه کابل  
ته راغلی وایی چه مونږی خدمت کړی وای .

پروېښ کال محترم غلام رحمان جرار له ننگر هاره کابل ته  
راغی . د دغسی خبرو په ترڅ کښی هغه د «ننگر هار» تر عنوان لاندی  
نمونه یوه - پوښه را واوروله . دی بیت ته ور سید :

زما گیلې قیصی دی وشی چه . یی مخامخ نه وی .

په مونږ کښی څو که دی حال احوال چی د بیدار : اخلی ؟

زه ورته ژره هونى شوم . دايت مى ترى راقلل كړ . درى  
پيتونه سى ورهسى وليكل . بيا وروسته نورو ننگرهاري پخوشاعرانو  
پناغلو حافظ ، كمين او قتيل هم ورهسى نور پيتونه وليكل او يوه  
رنگينه پانه ترى جوړه شوه .

غو ورغى د سغه ، د ۱۳۶۷ د جدى په ۲ مه ، پناغلى حافظ  
په ژرغونى لهجه راټو وېل چه په همدې ورغو كې بيدار صاحب  
په پېښور كښى وفات او هاته پېغ شو . «انا لله وانا اليه راجعون»

\* \* \*

اوس نو ، د بيدار استاد د ادبي هدرى او تعليمي خدمتونو په  
نمايشنه ژسونيز وظيفه ده چه يو محل پيا د قام او اولس په وړاندى ددى  
خوږ ژبى شاعر ياد تازه كړو .

بيدار صاحب خو وفات شو ، مگر خلك او اولس دى ژوندى وى او فو  
سونود او لسى اولسلى شاعرانو ياد ، نو "م او انارقل ژوندى پاته كېرى  
په همدې هيله بيدار ياد او دهغه د ژوندانه هنر ، فعاليت او خلايت په  
باره كى څه ووايو :

پناغلى سيد محمد سلام بيدار د سيد محمد ا كيرزوى د ننگرهارد چپر -  
هارد ميرانو د پاندى او سيدونكى وده ده . معلوما قوله سغه په ۱۳۳۲ هـ ش  
كال په خپله يوه ليكنه كى دى څلويښت كلن جوړلى و . (۳) هغه ليكنه بيا  
استاد عبدالروف پيتوا هماغه او منى ليكوال كى راا خيستى ده . (۴)  
مرحوم سيد محمد طاهر پينا په ۱۳۶۲ هـ ش كال ليكلى دى چه بيدار  
صاحب ا تيا كاله پخوا پدلى دى (۵) ماته اوس د نورو قراينو او  
معلوما قوله سغه د پينا صاحب صاحب نسبتاسم چكاوى او په دى توگه  
ويلى شو چه بيدار صاحب ده ۸ عمر وفات شو

سيد محمد سلام دخپلى سيمى دهغه وخت د مشهور د وني عالم او -  
د لارسي ادب اتود ناظم (معلم) سولانار كازالدين او پخينو نورو استاد -  
الوتنه د قهې عربي صرف او نحو د فارسي ادب اتو اوليك لوست زده

کړه کړۍ ده په پخواني طب کښي يې هم ضروري معلومات ترلاسه کړي دي. لکه چه يې له ماسره آشنا يې وشوه پيانودهنه د علاقې او غوښتنې له مخه ما الفاروق: (۶) سیره الينی (۷) د اسلام او د افغانستان د تاريخ او د پښتو ادبياتو نور کتابونه ور لږل او هغه يې په شوق مطالعه کول. تردې وروسته يې له جریدو، مجلوونو و کتابونو مطالعه جاري ساتله.

پيدار صاحب د سيرانو د ستانه کورنۍ يودرونډيا اعتباره غړي د زسکې او جايدا د خاوند چارهار هوسعز او په پنځو تنو کښي يادسړي و دخپلو زسکو وارسۍ يې کوله پخپله د پره کسۍ ناست او د گلو نسو خدمت به يې کاوه پخوان طبيعته، سيمه پال گل دوسته کلهال شاعر و. گل بازن او گلپاران يې خوښ وو. په هر پسرلي کښه به يې نوي گلونه بوټول او په ديسره کسۍ يې هروخت گلونو څنډل او پلياسو نغمې اورولې.

د پيدار صاحب د پخواني په دوره ددوي په سيمه کښې ښوونځي نه و. چيرته به د ديني علومو چهرته به د نظم (فارسي دتونو وليک اوست وچيرته به ددو او مدرسي وي. د نظم استاد به (ناظم) بلل کيده. پيدار صاحب به د پره کلوته په خپله د پره او حجره کښي دخپل کلي او شاوخوا کليو شاگردانو او د نوروسيمو طالبانو ته، د خدي يې په جات (۸) پرته له حق الزحمې د نظم او فقهې او سود درسونه ويل. ځاغلي پيدار له ملي موسيقۍ سره علاقه درلودله. د پښتو موسيقۍ د آهنگونو په سور او تال څه پوهيده. د پره څه رها ب يې غږ او ده. د موسيقۍ او سندرو په برخه کښي يې هم شاگردان روزل. هغو به دده شعرونه يادول اړه معافلو کښي به يې اورول. دې اولسي شاهرد پښتو په اولسي آهنگونو او لورسونو: رباعي گانو (مقامونو)، غزلو چهار بيتو، داستانونو، لوبو او پگتو په زرگونو پارچو شعرونه

وېلي او سندرغاړو ته سپارلي دي. دی سندر وسره د ختيځو ولاياتو: ښکرهاړ، لغمان او کونړونو، همدارنگه د پاجور، سوندواو تيرا د سيمو د ښاديو محفلونه قاوده شوي او اوازې تر پېښور او مردانه پورې رسيدلي دي. يعني دغه سندرې دکا بل راډيو په سټوډيو گانو کې هم ثبت او وخت په وخت خپرې شوي دي. ښاغلي پيدار په خپلو شعرونو کې د پښتو د شفا هي سندرې عنعنې ساتلي، پراخه او پلا په کړې ده. له پخوانو اوس وجود وشکلو نونه يې هم استفاده کړې ده او پخپله يې هم پکښې ابتکارات کړي دي. د همدغو ايجاداتو له امله، په دغه وخت کې دده شهرت دده تر همصرو اولسي شاعرانو ملنگه جان، زرجان پناه او نورو کم نه و.

نوموړی د ۱۳۱۰ هـ ش کال په شاوخوا په شعرونو پيل کړی دی. لومړني شعرونو يې عشقي او کله اخلاقي محتوا لرله. په هغو وختونو کې به يې د شعرونو په کسر کې، خپل نوم (محمد سلام) پاتې (سلام) ياداوه. په ۱۳۲۰ هـ ش کال د وېش زلزلې او حزب جوړشو. دی پکښې شامل نه و مگر د دې نهضت تر اړه يې ناوړه لاندې نو سړی محمد سلام، چه په (سلام جان پاچا) يې هم شهرت درلود، په ملي او وطني موضوعاتو د پوټرانو په ويلو پيل وکړ. د بيداري نهغې يې غزولي او د (پيدار) تخلص يې هم بخاننه غوره کړ. ده په همدغو وختونو کې، سربېره بر سندرغاړو، خپل ملي، اجتماعي او انتقادي شپړونه، اتحاده شرقي ته هم استول. د پښتو او بلوڅو د داعيې برخه کې يې ترانې جوړې کړې. د علم او معارف د تشويق په پاره کې يې چهاريتي، شهوري دي د ښکرهاړ طبيعت او د هيواد د ملي وياړ نوډه ستاينوي سندرې وويلې. دودونو په دودونو او بې لگېتو نوډه ندي يې انتقادي طنزي چهاريتي ډېره مشهوره شوه او د هغې د سر کړي د ستل په شان د هر چا په خوله کې ولويدله چه :

## واده والا مجبور دی

د ټنگرهار په چهار پټه کې د ټنگرهار ( ټنگرهار ، لغمان ، کونړ )  
پکلی سیمې او د رانه خلک ستایلی دي . دا سندر د هر ټنگر هاري د زړه  
د خوښۍ سندر ده چه د سپن بادام په اواز غو غولمه د خټیځو ولا-  
پاتوبه د پرواو حجرو کښې او رول شوی او په کابل راد پو کښې ثبت  
شوی ده داسې پیلیږي :

ای پکلی ټنگر هار .

را پاته - پې لړ پلاره

و رو ورو د ټنگرهار له پوو پښ زلسو شاعرانو لیکوالو سره  
پې روابط زیات شوو . د پره او حجره پې سر پوره پر نورود پوهانو  
استادا رشاعرانو لکه : استاد قیام الدین خادم ، پوهاند صدیق الله  
رښتین ، داود شاه لیوال ، غلام حبیب توفان ، گلشاه ساهې ، ظهور الله  
همدرد عبدالله روفی قتیل نصیر الله حافظ ، پرکت الله کمین ، غلام رحمان  
جرار ستاسوخ ، ټنگر بختانی او نورو ددی غای شو .

د بیدار اصحاب عادت وجه خپل شعرونه ولیکي او ویی ساتي .  
۱۳۵۵ هـ ش کال په ژمی کښې د گروال تانهدار خان ( ۹ )  
درخصتې په توگه غوورلې ټنگرهار ته ولاړ . چه بیرته راغی ماته پې  
وویل : بیدار استاد ناروغه . په سرگه او ژوند اچا ر ( . ) نشته . ژه  
په هره ورځ ورتلم او د سهار نه تر پامه پوري په سی دهغه شعرونه  
پا شو پس لول . لته لس کتابچې می د کی کړې او نور پاته شو .  
د بیدار صاحب زامن پناغلی سید محمد اسلم او پناغلی سید محمد  
صادق خو باسوده . کسان دی . د خپل پلار د شعرونو په ارزښت پوهیږي  
پوښه چه خطی نسخې ، کتابونه او کتابچې پې په غای پاته وي ،  
تلف شوی نه وی او نه شی .

ما ودریدل چه د بیدار د شعرونو یوه مجموعه په پیښور کښې  
چاپ شوی ده . که داسې وی مرحبا لاری ته گورو چه د هنر په

لیدلو او کتلو موسترگی رو پنانی شی . دهیواد د دب او فولکلور  
 دراتولولو ، پلانونو او غورنود موسسو داووظیفه ده . چه دسیدمحمد  
 سلام پیدار په شان اولسی شاعرانو آثار را تولول ، خوندي او چاپ  
 کړی . دغه آثار دنوموړی له کورنی ، د مطبوعاتو له پانو ، د سندرو  
 خاړوله ، حافظو او درادپوله ارفیف نه لاس ته را تللی او را تولیدی  
 شی . نوم لخواڼ به وی چه دتی و نغاړی اوور پی و گرځی او کوم  
 شعر یا موسسه به وی چه داسی غه پرونکی پلانو نکي لخوا نان به شاو  
 تپوی او وی هغوی ؟- ددی ډول سند رېز و شعر ونو و پات ارزښت  
 به دی لږی دی چه به دی لږی سر بیر ه پرستوا او ژبني ذخیره ،  
 ژمور دملی سندرو د راز راز آهنگونو ، وژنونو ، شکلونو ، او غور  
 مونو ستره پانگه پرته ده چه باید تر لاسه شی او دپی پروا پی له  
 خاورو سره خاوری ، د نا پوهی د او را پری د کپرا و هوا یا هوا او هوس  
 به هوا لږی پر پاده او دپی یا کی به سیند کښی لاهونه شی .

دلیکنی به دی پر څه کښی ضروری ایسی چه ووايم : د پاندي  
 مهران ستانه روحاني کورنی پوری اړه لری چه لمانځونه دا خوند  
 موسی صاحب پتی کوتی اولاده گنی . د پید اړ صاحب به دی هزیزانو  
 کښی در انسه سپین هسری ، تکړه لخوا نان او مستعد کسان و او ،  
 شته او وی به . خدای دی پی لری . مگر پید اړ صاحب  
 ته تر ټولو عزیز ، دوست او زړه ته ټو دی همزولی ،  
 هماغی ، همکار ، همدم ، همدم او هم قلم شخصي ، پنا خلی  
 سید محمد طاهر پوناو . د دواړه اولسی شاعران ، د موسیقۍ په را گ  
 اوتال پوه کسان ، دکور ، دیری ، حجری اوجومات ، اولسی اوصحرا  
 ملگری د تره زامن و چه یوازی یوازی د پولی او پتی ، پول او افغانی  
 اودرم اودینار به حساب د دواړو ترمنځ د ژمکی او اسمان فرق و او پس  
 نور ددوی تعلقات دومره سره نژدی و چه د پی مورخان او تذکره  
 لیکونکی حق لری چه به دواړو پاندي یو لای و غزیری . د کار په

زه هم و کسرم او په دې ترڅ کې د پینا صاحب د پوی لیکنې مخنی  
داستی برخې وړاندې کړم چه له هغو غنچه د دواړو شاعرانو ژدی  
روا بطهم غر گنډیږي او د دواړو له مخې پېژندنې سره مرسته هم کوي.  
پاخلي پېنا د ۱۳۶۲ هـ ش کال د جوزا په ۲۶ مه نیټه د بیدار صاحب  
په یاد په خپل پوځياداشت کې لیکلی دی:

« . . . . محترم بیدار زما د تره زوی او مانه نهه لس کاله

مشر دی . . . . »

بیدار ما سره په یوه مدرسه کې تحصیل کاوه او د پو استاد مرحوم  
ملار کا زل دین مخی سو درس اخستلو . پیاوړا او د بیدار په منځ کې  
داسې دوستی او رفاقت وچه شوه ورځ په سره یوځای و او هر طرف په  
چه تلو بودل نه نه پیلیدلو . بیدار زمونږ د هقان مشر په انسان  
او میلمه بال آشنا پرور انسان دی . . . . . زه کابل ته راغلم .  
ژدی غلور کاله وشول چه بیا د بیدار په دین مشرف شوی نه يم .  
د جوزا په ۲۲ مه نیټه محترم نصرالله حافظ د بیدار یوه پارچه شعر  
واکه راوړه چه باید هغه د موسیقي په غږو کې ثبت شي ( ۱۱ ) ( چه  
پارچه یی په خپل قلم لیکلی وه ما حافظ صاحب ته وویل چه دا خبرو  
د بیدار په قلم لیکل شوی ده . زه پدې دېو تاریخي یادگار د پاره  
پسه خپل کتاب کې وساتم ( ۱۲ ) لکه مسرگه اوسرگسي  
راپسې دی . نه شم ویلی چه زه به بیا هم په ژوندانه کې خپل پلانونی  
قاتوبی ورشم او بیدار په ژوندی وگورم او که نه ؟ - مگردلوی  
خدای په دې امرچه « و لا تقفلوا من رحمه الله » ( ۱۳ ) کلکه عقیده  
او ایمان لرم . ناسیده نه يم . ولسی خبره داده چه په عمره  
اعتبار دی ؟ . . . . موافق چه نن سبا زمونږ ترمنځه هر ټی دی ددی  
خبرې تضمین نه شم کولی چه به په ژوندانه کې بیا د چهره ربه  
چنتی هوا او خوړو ساحول کې د ژوند ښی ورځی سبا او پیکا کړم او بیا نه  
د پلارنې د پری اوباخ په خوړو خواړو هادر وڅوړوم او پری ویدم



شم . یابه دپسرلی په شهو ورځو کې د خپل کور کلی په گلالي منطقه کې قدم ووهم . یابه په لوړو چنارونو د تورو پلپلو او اوزونه واورم . یابه د پاندي د چټو خوږی او بده وځم . یابه پرچو د غونډی په سر کېښم . یابه د پسرلی په شهو ورځو کې د خپلو چمپو او ژو کندک د غوړلو د پاره درب لاسی ناشکی ته بوژم . یابه د جدي او د لوی په میا شتو کې د ماغ ته د لو کا ټو د گلو نو شوو ا بې راسی . یابه د تورو کندهار پو انگو رو و ټکی را و ښکوم او یابه د پاندي د کلی په منځ کې په خپله سغه کې د نا کو په ونو کې نا کوته کڅوړی واچوم او په بی سغه او آزاد زړه په ویده شم . په هر صورت د پلپلو وړ یاد کارونه ډیر دی چه نن سبا زما په زړه لکه دلالت د گل داغونه دی . بیا هم د خدای رحم ډیر زیات دی . کولی شی چه د ستر گو په رب کې ستونزی او تباری په ولس بدلې شی او هغه غه چه نن ماته نامسکن ښکاری امکان پیدا کړی . په نتیجه کې د حافظ صاحب له شکره کوم چه د بیدار پوه نښې یی را کړه او ماته یی د دغی لنډی هرڅی موقع مساعده کړه . د چهر هار او بیدار د بیا لیدلو په امید . سید محمد طاهر پښا - ۲۶/۳/۱۳۶۲ (۱۴)

زه ډیر افسوس کوم چه د پښا صاحب هیله تر سره نه شوه . زه یی بیدار ولید او یی چهر هار هغه خوا په دتره ژا سن دابد لپاره سره پیل پاته شوو . ځکه چه د پښا صاحب ژانډو د ثور تر انقلاب وروسته په کابل کې کار کاوه . هغه لاسخه د هغو له خاطر هغو سزه کابل ته کډه کړی وه او دلته یی خپل ادبی او هنري خدمت ته دوام ور کاوه . د بیدار صاحب ژا من بیا پیښور ته تللی وو بیدار په خپله ناچار ، ژمیر ، کمز وړی رنځور او سپین پوړی وه چه هار تاجلال آباد کې یی کسه یوازې ژوند هم نه شوای تیرولای . د ژانډو په اغزار د هغوی له خاطر هغو سزه پیښور ته

ولار. پينا او بيدار د ترو نو ژا من وو، مگر د سكه ورونونه هم زيات خواړه، يو بل ته گران او يو پر بل سهربان وو. د ترهگيڼي بوى په يوه نښي هم نه و. د پينا سترگو او بيدار وسغزو په برکت له دې بد مرض نه پizare هم وو. مگر د تاريخ دچپر کرشمه داسې راغله چه د ژوند د پتيز و ترو پيرونو دمحر کاتو د فعل او انفعال په نتيجه اښي، يو (پينا) د پري پښتو نخوا د لوړو غرونو نظر ماتى، د کابل په يوه لويه غونډۍ د غرنۍ خاورى سهربان غيږى ته وسپارلى شواو بل (بيدار) دلري پښتو نخوا د پښتنۍ سيمه پالي خاورى د گرانى غيږى اېدى سيمه شو. . . .

د پيدار د ټولو دوستانو اشنا يانو د زړه ارمان دى. د ټولو زړونه توبونه وهى چه که د زمکي لاري د پيلانته غمازانو نېولى وى، نو دوى پاس په هوا والوزى (۱۰) او د پيدار زيارت وکړي. **﴿ ونيو دعا داده چه دا لاني دى خداى پا ټک په خپل فضل او کرم ژر اواري کړي دلاري ټول خنډونه او بندېزونه دى ورک شي. د سېلى روغى جوړى سوله ييز پرو گرام دى وروستى مښتې سوله ييزى نتيجه ته ورسېږي. ؤمونږ جگړه د پلي هيواد ته دى سوله او امنيت راشي. . . پيا په مونږ وکولى شوو چه د پيدار صاحب مزار ته د کابل د سرو او رخامو تعويذونو پسو پيا په برهالى شوو چه د پيدار په هديره د قرآن کرېم ختم او تلاوت وکړو د گلو هادر پري وغوړوو پښتو مشاعره وکړو او کړسې او ټکلى پري توبى کړو هغو سره چه تر بل پېرلى پوري، د رحمان پاها دروايتى مشاعري تروخته، ؤمونږ په او ټکسو د سلا عيدا لرحمان اوسيد محمد سلام بيدار په خاوره رېدى کلو نه و غوړ پري. د لته او هلمه، په کندهار او ننگرهار، پدچارېکار او چپرهار، په نابل او پېښور، په سېن غراو اشغرف کڅې د گورو گټونو په سرو نو ده روه، پلېلان نارې ووهى: .**

سبحان الله

سبحان الله

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . . .

چينكو دك لړل پلوونه

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . . .

(او)

چينكى سر په صحرا لارې

قطار قطارشوې لكه زانى

گل به داما نونه

هاته به نړۍ د شهيدانو زيارتونه .

(تر)

نجونې ووتې ياغچوته

پيداره خيړدې وى غنچوته

گل به داما نونه

پدېن چمن گدشو داسره سره لميسونه .

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . (۱۶)

ياداسې نورې سندري :

مقام

عاشقى كښى ناقرار كړم تا پخپله

دې مرض كښى گرفتار كړم تا پخپله

اوس لاوايې جدوزگى نړۍ رانه صبر

دوست عالم كښى فرسار كړم تا پخپله

ددې رنځ علاج مې نشته پدجها ن كښى

درد دل باندي پيمار کړم تا پخپله  
 تاد نا ز خندا کوله زه سين شوم  
 د خندا دې خريدار کړم تا پخپله  
 زه سلام دعا شقی نه خبر نه وم  
 له خواړه خوږه بیدار کړم تا پخپله  
 غزل

متر گې دی ډ کې د ژړا خندا گیلې وړو ی  
 مینه دې راغله زلزله د زړه پیکلې لرزوی  
 ما تاته وې چه آرایش او حال دې نه ستا چه  
 خدا پیرو په پند لکه نېتر په زړه خنجر لگوی  
 ستاد لباس په یادو وې ژر تسل نه نوی  
 ستا زنا کت او ادا گانې مې مرض رغوی  
 سینه دې پرینې او تبه نه ده چه علاج یې و نرم  
 لکه دانه ده د سرطان په زړه پنځې خنبوی  
 بیداره پیکلې خند وه جفا یې مه یاد ده  
 شفیق د شونډو یې مژه کاچه پرینا جوړوی  
 لویه

تاله نه پایی چه مې آخلې ازار ونه

مه توه ظلمونه

راشه دلچره ژما

د زړ کی سره ژما

په حال خبره ژما

ستا په هاری کنې مې اختی تو متو نه

مه توه ظلمونه

په زړه مې اور لگوی

په زور لگوی

چا تون پرې تور لگوی

د اسو پلوسره راخیژی ترې دودونه

مه نوه ظلمونه

زخمی په دل شومه زه

سوی کو گل شومه زه

چه یار د گل شومه زه

لکه پتنگ وهم په شمعې غورژنگو نه

مه وه ظلمونه

وایی بیدار چیچه

زما درنځ طپیچه

وونځی سې ساقریچه

درب د پاره پاره راوړه دیدنونه

مه نوه ظلمونه

تاله نه پایی چمدی اخلی ازارو نه

مه وه ظلمونه

د ټولو مینه والو له خوا، د مرحوم بیدار د غوږدورو آثارو د

راټولولو او خپرولو په هیله .

یادونسي :

(۱) - د ژبه راز - ۱۳۳۵ هـ ش ټابل - ۵۹ ام مخ

(۲) - پورته ماخذ - ۶۶ ام مخ .

(۳) - عبدالله پختانی - محمد، سلام بیدار - ټابل ۱، مجله - د

۱۳۳۲ هـ ش ټال ۱۱ مه گڼه .

(۴) - عبدالروف بینوا - اوسنی لیکوال، د ږېم توک - کابل

- ۱۳۴۶ هـ ش - ۹ - ۱۱۶۶ مخونه

(۵) - سید محمد طا هر ښا - گل د مجلې د خطي نسخې پا؛

کېنې لیکنه چه د پينا صاحب په لیکه د. اود ۲۶۲۲ ۳۶۲۲ نیکه لری  
د پينا د کورنی په منځه .

(۶) - علامه شبلی نعمانی - د علیا جاداب فارسی ترجمه - القاروق  
د هلی - ۱۳۱۱ هـ ش .

(۷) - علامه شبلی نعمانی - خبر هان الدین کشکلی ترجمه -  
سيرة النبی لوسری توک - کابل - ۱۳۳۲ هـ ش

(۸) د خدای په جهت، د خدای لپاره، خدای، وریا، بی اجورې.

(۹) - د پاندي کلی په ختونه خوا، د چوپکیانو د تلی او سید -  
ونکی وطن دوست او اولس مال پت شاعر .

(۱۰) - اعتبار .

(۱۱) لیکنه حافظه په دې وخت د راديو تلویزون د ادبیاتو  
خانګه کېنې او پينا د موسیقۍ په برخه کېنې وظيفه اوسولیت درلود .

(۱۲) - همدارچه پينا صاحب په خول کتاب دده گل» په نامه

د شعرونو مجموعه) کېنې - لیدنې لري دده . همد پيداړه قلم غزل

دی . پينا وریاندي لیکلي (شعر د محمد سلام پيداړی د فضل الرحمان

وحدت په آواز) - حافظه لیکلي دی: وکتل شو. د پرخه شعر دی. د پو

خوږغری - بدرغاری په آواز کېنې دې ثبت فی ۲۶۲۲ ۳۶۲۲ او پينا

صاحب لیکلي دی: د پرخه د محترم وحدت په آواز کېنې په ثبت فی،

نوضرور په ثبت شوی وی. ددې غزل لوسری مصرع: «ترګې دې د نې

دژا. خندا گیلې وروی .

(۱۳) یعنی: اوسه لا اید . کپړی . د خدای لږ رحمت غنډه.

(قرآن) د مبارکه آیت یو - پرخه دده .

(۱۴) سید محمد طاهر پينا - گل خطی نسخه .

(۱۵) - هاس په هوا راښه جانانه

دا کوزې لاري په حافظه نیولی د پنه . (په تو لیدی)

(۱۶) د لوی لپاره . کتلی فی :

د لیکنه د پينا د پرخه د پينا د پرخه .







جان و عایشه مورد پسند مردم واقع شد و نقل به جالس گردید و قاروز  
گارسا در است گردید یکی از واریت های این سرود که نظر به  
خصوصیت های فولکلوریک قرین و اصل می نماید چنین است :-

بیا که پریم به مزار ملا محمد جان

سپل گل لاله زار واه واه د لبر جان

به در بار سخی جان گله دارم

پخن باره و دست تو نکسا رام

اس از مرگم بیا نی در مزارم

مد اما دارد عا در انتظارم

بیا که پریم در مزار ...

به تن کردی گلم رخت سیا را

کنم تعریف بار سی بفا را

به د فامن ا که غم خورند ارم

ببگورم دامن شیر خدا را

بیا که پریم در مزار ...

بیا زیارت کنیم شیر خدا را

به چشم سالیم قلمفای طسلا را

به دو عالم یکم آمین بگوین

خدا کامیا به کنه هر دوی ما را

سرود ملا محمد جان یک سرود لطیف عاشقانه و پر نشاطی است

که آرزوی پیوند همسری را در دل یک دختر جوان پرورش داده

این سرود بخاطر یک آزدهان یک زن عاشق وارزون شده سرود شده

لطف خاصی دارد لازم به تذکر است که مهم ترین عنصر این سرود

آرزوی نظر به مزار شریف و ریح مشکل جزو معروف است یک دختر

جوان عاشق را تبارزید هد درین سرود خطاب به ملا محمد جان

آرزوی تمایزهای گل لاله زار و مزار شده است بهر مزار شریف

در موقع نوروز خرق در شقایق سرخ و داغ بسته میگرداند این بویی  
از زیبایی را در صحرایا و دشت ها بوجود می آورد خیابان هرات  
که نزدیک ترین محل مرا ایشا این سرود بوده است همیشه از بلبلانی  
و لطف بهار بر خوردار می شدند و شقایق نورسته و فرش زمردین  
سبزهای نو خاسته بهترین انگیزنده احساسات عاشقانه انسان  
بوده میتوانست.

ترتیب سرود و ترانه های آن بسیار منطقی و آهسته و آرام است. از  
کله آغاز می یابد طبیعت زیبا بخاطر می آید سپس راه و چاره پیدا  
می شود عاشق و معشوقه به زیارت میروند قفل های طلا بسته  
را به دیده می مانند تا کشایش آنها مرادشان برآورده شود و انگاه  
برای پیروزی که گویا نزدیک است دعا میکنند و سرود بهایان  
می رسد چنان می آید که هر دو داده به هم رسیدند و قصه عشق  
شان باد لغوش و توجه دلخواه منتهی شده است.

یاد بلخ و سزار شریف درین سرود و افسانه منسوب به آن بسیار  
بان گریه وند عمیق و گسترده مردم هرات نسبت به آن ولا یست در  
قرن ها نزد هم سیلادی می باشد.

یکی از سرود های دیگر هرات که در این یاد بلخ پیوند دارد  
سرود رزمی و حماسی نصر و نصر جان است در سرود و افسانه نصر و جان  
از سفر يك جوان هراتی به بلخ تذکره شده است و از زیارت سخی  
جان شاه سردان در بلخ یاد آوری شده است تا جایکه به بلخ و  
خرزلی و نقاط دیگر نیز انتقال یافته و به شهرت رسیده است.

از افسانه و سرود نصر و جان دو وارینت بدست آمده است در  
داربانت اول گفته شده است که نصر و جوان مجامع و دلآوری بود  
که در روستای پروانه واقع شمال کوه الله اکبر خیابان هرات زنده گی  
میگرد. نصر و به توحید و تعالی مادرش با قنچه دو سینه اش به  
چنگه دزدان و قطاع الطرق می رفت یکروز و قفس کاروانی که

[illegible]



تفنگه نبرو، دومیله داره نبروبه خو وچین چیز ی نداره

نگه دارا او باشد معنی جان

سر سر پشته دو او خورد داره یکدختر خوب سیرا و خورد داره

ا زخم نبرو هستم بر پشان

سر سر پشته تنیا کو کشته تنیا کو قلعه نبروبه باشد

از مادر خود گشته کریزان

سر سر قلعه ، صفا نداره دختر شهری و لالداره

آمد زستان ، خدیف و باران

مادر نبرو کنها و نالان

کا کل نبرو بخدا نذر سخی جان رفتی نبرو جان ، سوی اسام جان

مادر نینه داغ نبرو جان

در سرود مطالب فراوان قابل بحث وجود دارد که او آنجمله لغت

از جدایی همه و دوری جوانان از زادگاهشان از زبان مادری که -

سهول وطن است و همچنین از رابطه خود با بزرگان و بزرگان

(رغم) در برابر هر یک بفرموده انعکاس یافته است ، از روی فریب های

شرایط در سرود فوق ، فاصله زمانی تقریباً چهار قرن نمایان است و

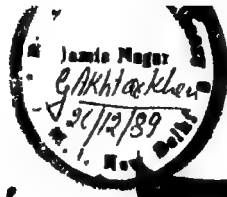
این نشان گر آنست که پیوند دیرینه میان مردم هرات و مردم بلخ استوار

مانده و این رابطه همچنان ادامه یافته است ، البته آنچه گفتیم یاد

بلخ و انعکاس آن در یکی از آثار های فولکلور هرات یعنی سرود بود

و پیوند های تاریخی ، اقتصادی و فرهنگی خود موضوع جدا گانه است

که در آثار متکوب بجای مانده فراوان آمده است .

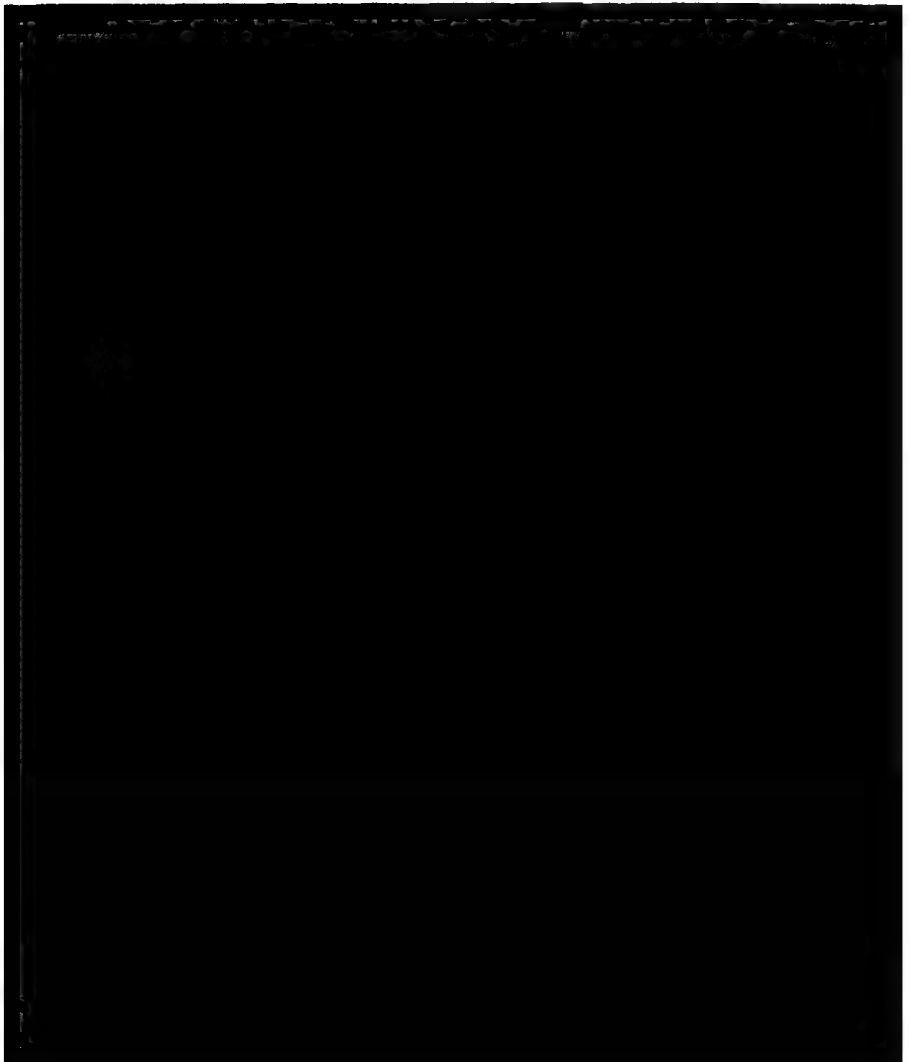


# فرہنگ

جلد دوم ماہ علمی - ادبی - تہذیبی

1989

از مکان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور





کتابخانه ملی، ادبی، هنرستانی، فنی

## فهرست نسخجات این شماره

شماره	نویسنده یا مترجم	نویسنده
۱	یادداشت‌های محمود	میرزا
۲	استاد احمد علی کهزاد	تاریخ فرهنگ
۱۸	اکادمیسن یوسف‌الله کتوری و جواد	تاریخ زبان دری
۲۶	طبع و مکتوب	میرزا محمد علی آذربایجان
۳۰	معاون مؤلفان میرزا علی	دلی او شاهی
۳۲	پروین نوری	میرزا محمد علی آذربایجان
۳۷	میرزا علی کهزاد	مکتب‌های ایران
۴۶	حیدری و جواد	مکتب‌های ایران
۴۸	نویسنده پروین	میرزا محمد علی آذربایجان
۵۲	میرزا علی کهزاد	مکتب‌های ایران
۵۳	میرزا علی کهزاد	مکتب‌های ایران
۵۴	میرزا علی کهزاد	مکتب‌های ایران

که فرهنگ‌آر بشیر جان بود      ز گوهر سخن گفتن اسان بسود  
 گهرای هنر زار و خوارست و سست      به فرهنگ باشد روان تندرست  
 « فردوسی »

## مواضع ما

بسی تردید می‌توان پذیرفت که فرهنگ ، مانند همه نمود های زنده گی ، از ضرورت و نیاز سندی های اجتماعات بشری مایه می‌گیرد و به وجود می‌آید که عامل انگیزنده این ساز و بندی ها در واقع ، اقتصاد ، تمدن و سیاست است .

بر واضح است ، برای پیش کشیدن چرخ زنده گی ، انسان به اختیار بساچنه‌ها قرار می‌گیرد که از پیش با افتاده ترین رفتارها تا - والا ترین آن ، تر لیب سازنده و بهت انگیز داشته و انسان در روی این تقابل و مقابله ها ، ناشی از خود به چامه بگذارد که در پهلوی بسیاری از مسایل سازنده حیات اجتماعی پدید آمده و تراوش هایی ایجاد می‌کند که در واقع می‌توان آنها را هسته ها و پانما های فرهنگی گفت . ولی فرهنگی که بر سبب ضرورت و نیازمندی های یک اجتماع ، هستی پیدا می‌کند ، در واقع نماد و نمود های اصیل و دست نا خورده اند که پیوند قوی با همان اجتماع داشته و دارد ، بطوریکه برای اجتماعات دیگر به کلی بیگانه و ناشناخته خواهد بود که این موضوع مباحث بسیار دلچسپی را تحت عنوان ارزش هادر علوم اجتماعی و فرهنگ شناسی از دیر زمانی به اینسو مورد مذاقه قرار داده است .

از همین جاست که تلفیق فرهنگ یک اجتماع با اجتماع دیگر نه کار علمی است و نه عملی . چنانچه آزاده مرد جهان شعر اندیشه می‌گوید :  
 شدیم ز دانای فرهنگ دوست      زهی آنکه فرهنگ ، ملکش نکوست  
 انصاف و درایت در کار هستی فرهنگ در یک اجتماعی و بسته به نیاز مملکت ، هاست سبب ، مثلاً ، داریم از جنگ عمومی جهانی



در دنیا میکه جنگ جهانی دوم سایه سیاه و ضعیفی را بر حیات انسانان گیتی گسترده بود «شولوخوف» یکی از نویسندگان نامدار روسی کتابی تحت عنوان «علم لین» را نوشت که در آن احساس انتقام کشی پیوسته دامن زده می شود اما وقتی جنگ به پایان رسید همین «شولوخوف» کتاب دیگرش را در باره صلح و دوستی نوشت چون خواست زمان و دنیا زندگی مردم به صلح بیشتر احساس می شد.

امروز در جهان پهناور ما فرهنگ نویی در حال پیروزی و آهنگ است و آن فرهنگ انسان گرایی جهانی است که انسانهای گیتی از دواوری هایی که با آن گرفتار استند رها شود.

امروز اجتماعات بشری بدون اعتنا با افزایش جمعیت، آلودگی محیط، نبود سواد اولیه، زهدت، سوء تغذیه و جدال های تحمیلی مقابله کرده و هیچ قوم و ملتی نیست که تا به پیروزی و تبعیض نژادی مغموم باشد. در این کشور های جهان سوم و عقب مانده، پل بر خورده های آنان را می پوشانده است.

مادر این کشاکش گیتی، در حالیکه به فرهنگ و تمدن مدرن نزدیک و الای پیشین و گذشته های قلمرو خویش میبازد و بالنده گی داریم به باور فرهنگی استیم که از نیاز های امروزی زنده گی اجتماعی ما میسر می گردد. این فرهنگ بحث انگیز و سازنده، به حکم خواست جامعه ما و نیاز های مردم کشور، در این زنده گی باید پدیدار می شود، اندیشه خواست زمان ما را بازتاب دهد و بنایه قانون هماهنگی، نه قانون بزرگ و سیاسی هستی ما است، ما را، جامعه ما را، کشور ما را، و سرانجام هستی های فرهنگی و حیات فرهنگی ما را به سوی خواست زمان و قاضای شرایط زنده گی و هماهنگی های زنده گی گامی می کشاند و این موضوع هسته گی به ساز فرهنگیان و اهل سخن دارد. حاصل اینکه وظیفه فرهنگی فرهنگیان، در شرایط کنونی، اینست که دست کم، بخشی در بنای فرهنگی کشور ما بگذارند تا در روان اجتماع و ملت ما نقشی همان توأم با فرهنگته گی و ارجمندی باشد.

# فروع فرنگستان

استاد احمد علی گنجینه

## بخش دوم

درسال (۲۳۰) ق م اسکندر مقدونی با ۳۰ الی ۳۵ هزار رسوار و پیاده یونانی وارد حوزه هری رود شد .

از (فرادا) یا (هروقتازی) یعنی علاقه قرار و از (زرنکا) یا (زرها) یا (دریا) یا علاقه زرنج و هاسون - ستان و (ارا - نوس) (ارا - نوزی) حوزه ارغنداب گذشت .

در او آخر خزان ، به پای سالنگ رسید و در سان دودر (هاریها - سون) پاهند و نش یعنی سالنگ و کل بهار به عجله تمام بنای شهری را در (هروان) گذاشت .

در بهار سال ۳۲۹ ق م از (اد را بهه) یعنی اندراب گذشت و عازم (زریاسهه) یا (اذراسهه) یعنی شهر (اسپاتشی) یا (اسپاتانی) شد که در آن ولایت (باختری) بود . دو سال در صفات شمال به جنگ و گریز این طرف و آن طرف (اسود ریا) علیه «سوم» شد . اعلان پادشاهی نموده بود گذرانید .

در ظرف این دو سال و در طی حرکت های «لابنقطع» در امتداد امو دریا نقاط مهم سوق الجیشی را درک کرده و سه شهر در امتداد مسیر رودخانه مذکور پناهاد «یک» در حصه ایما و دیگری در حصه وسطی سوسی در حصه سفلی جریان آب های اسو قرار داشت . اسکندر در سال ۳۲۷ ق م به اسکندریه هروان برگشت و در سال ۳۲۳ ق م در

برجست و سوسی سمیجیوره همسر راضی سرریا جز جنوب ایران  
 جان داد و خاک های کشور ماتحت نظارت ( سلوکوس اول) یا (انتیو  
 نوش) یونانی نه در شام اعلان سلطنت نمود و بود قرار گرفت.  
 (دیودوتس) نام حکمران باختر گردید و بتقارن همین زمان خاندان  
 بزرگ سوریا های هندی را در اثر برخورد و موافقه با (سلوکوس) یا  
 (انتیو کوش) یونانی در اثر معاهده ۳۰۵ ق م که بدان اشارت  
 کردم بر جنوب هندو نش تسلط یافت. سپس در حوالی ۲۵۰ ق م (دیود-  
 وتس) حکمران یونانی در بلخ اعلان استقلال نمود و سلطنت مستقل  
 یونانو باختری در صفا های شمال هندو کش بهمان آمد و بعد در حوالی  
 (۱۳۰) یا (۱۳۵) ق م در اثر تهدید قبایل بادیه نشین (اسکائی)  
 دولت یونانی باختری در صفا های شمال هندو کش سقوط کرد.

«هیلیرکلس» آخرین پادشاه یونانی است که در عصر او و با خود  
 او نفوذ سیاسی یونانی ها در شمال بر چیده شده و به جنوب هندو کش  
 منتقل می شود و در بگرام و بعد قندور و گرد در شهزاده گان یونانی یا  
 بهترتر بگویم احفاد یونانی های باختری امارت محلی داشتند و آخرین  
 ایشان که در دره کابل حکمرانی میکرد (هر ساسانوس) نام  
 داشت.

مقصود من اینجا از تاریخ و صدیادونیم صد ساله یونانی هادر  
 افغانستان نیست و هیچگاه ادعای عنوان کرد نه دو صد سال تاریخ را  
 در سه صفحه بکنجا نیم این نادر را با خود خارجی صورت گرفته و با هم در  
 معطخود تا حدی بدان پرداخته ایم اما شرح آبادی عمران و هنر و  
 زبان و ادبیات و رسم الخط یونانی مختصری از آن را تذکار می دهیم.  
 غربی ها شبهه خاصی نه دارند فتوحات اسکندر و مقدونی را  
 در شرق یک مبدای نوین تاریخ می دانند. شک نیست که در اثر  
 این فتوحات هرق و غرب بهم تماس دریمی پیدا کرد ولی نا گفته  
 نباید گذشت که برخی از یونانی ها از قریب بعضی مهندسان و

سلاحان و اطبا در عصر هخامنشی ها هم در دیار شرق و در قطار قلمرو  
 اسیرا طوری هخامنشی و خاک های افغانستان ' سر و ز رقت و آمد  
 داشته اند . حتی اگر به اسطوره ها و داستان های یونانی گوش فرا  
 داده شود . چنین منماید نه برخی از ارباب الانواع آنها مانند  
 ( دیو نیز و م ) رب النوع شراب و مستی انگور ، قرن ها قبل به سر  
 زمین بهترین انگور جهان آمده بوده و حتی شهری را هم به نام  
 ( دیو نیز و م ) یعنی شهر دیو نیز و م بوی نسبت میدادند که  
 موقعیت آنرا بعضی ها در نکرها ، در نزدیکی های همد و برخی دیگر  
 در قباستان های ' ایسا ( نوه داسن ) قرار میدهند .

باری فتوحات اسکندر در شرق و رفتی پیش نبود ولی سلطه  
 سیاسی آنها ۱۲۰ سال از ( ۳۳۰ تا ۲۱۸ ق م ) در شمال هندوستان و  
 نزدیک يك قرن دیگر در جنوب دوام آورد . روی همد فته قرپ  
 دونیم قرن میشود و این بدست طولانی ولی از آنهم طولانی تر و با  
 دوام تر و ریشه دار تر فرهنگ یونانی است که تا امروز زمان  
 ضعیف و شعاع آن هم رنگ نهاده و ریب هزار سال دوام آورد .

اسکندر مقاومت هخامنشی را در خاک های ایران به سرعت شکست  
 ولی مقاومت ولایات شرقی را به عبارت از افغانستان باشد به اسانی  
 شکسته نتوانست . این جهت در خاک ما از حد زه غری رود به بعد  
 در هر نقطه سیاسی قلمرو مستحکم و همان شهری را گذاشتند  
 علمی العموم همه را بنام ( اسکندر ) یاد میکنند و عده یی به  
 صفات معنی تشخیص داشت و برخی هم بعضی دژ مستحکم بود و  
 معروفتر بن آنها بدون قرار اند .

( ۱ ) اسکندر به یاپو اسکندریه هدایت پیش از رسیدن یونانی ها  
 در اینجا قلمه و شهر مستحکمی داشتیم که خود یونانی ها آنرا در

اساس آن در عصر هخامنشی ها گذاشت شده بود و بقایای آن معتملاه در زهرای بادی های شهر موجوده هرات مدفون خواهد بود .

(۲) اسکندر به پروقتازیها «آراد» نام قلعه دیگری بود از قلعه های دوره هخامنشی. کلمه «آراد» که (آرادا) معنی دارد اسم خاص نام رودخانه بود که بصورت آرا رود تا حال باقی مانده ماهنور هم شهر و علاقه می بنام (آراه) داریم ولی گمان نمیکنم که (آرادا) هخامنشی در حوالی (آراه) موجوده بوده باشد.

زهرای (آرادا) در نرسستان بود و موقعیت آنرا باید در حوالی هامون سیستان در لدام جای مستلاد و بهرامون خرابه های (زرنج) جستجو کرد .

اسکندر در همین جا اسکندریه دیگری بنی ریزی نمود که در تاریخ بنام (اسکندریه پروقتازی) شهرت دارد .

(۳) اسکندریه آرا نوی حتماً در حوزه (آرا کوتی) یعنی ارغنداب در لدام جائی قرار داشت . پساعلمو سات پسوار معدودی که ازین ناحیه دارم و بهاضوا هدی که القا میکنند چنین تصویری میکنند که محل این شهر در جائی بوده که حال خرابه های شهر نهفته قندهار در دامنه های شرقی نوه تبطول اصفال کرده است چون نام (ها را ویتی) در جمله ولایات قلمرو هخامنشی ها آمده حتماً (خشترا پاوان) یا نا ئب الحکومه ایشان درین حوزه تصریح داشته ولی چون بدون سند قاطع حکم نمیتوان کرد گفته نمیتوانم که مرز استان داری هخامنشی کجا بود؟ ولسی با نتیجه های عصر اشو نا (نیمه اول تیرن سوم ق. م) بطور قطع ثابت است که در عصر سوری ها در او فجا آبادی هافد . چون سنگ نگار نبشته های اشو نا به زبان و رسم الخط یونانی از همین خرابه های شهر نهفته قندهار پیدا شده اند از آن مفصل تر بجا می

بحث خواهم کرد واضح میشود که ها به تعداد زیاد یونانی در طی قرن سوم ق. م دوسریو زه قندهار در پای نوبطول زنده گانی داشتند و این اسراقلا یکی از دلایل ایست نه میتواند گفت اسکندریه ارا کوژی در همین جا پاشده چنانکه (ایس دورخار لسی) همین چارا بصفت (سترو پولیس ارا او زیاس) یعنی شهر عمده علاقه ارا نوژی میخواهد.

(م) از روی عکاسی های که از هوا برداشته شد باستان شناسان ایتالوی معتقدند که در پیرا مون خرابی های غرضی موجوده هم آثار کدام شهر یونانی دیده میشود.

حالا بیی در تحقیقات آینده باستان شناسی روشن خواهد شد (ه) اسکندریه پروان که به صفت اسکندر به قفقاز شهرت دارد یونانی هاسیان سلسله قفقاز اصلی و هند و نشتمیز نمیتوانستند و آنها را وهم در دامنه يك سلسله جبال تصور نممودند منتها چون به هندی نزدیک شده بودند کوه بلند هر طرف نشور ما را به صفت ( قفقاز هند ) یاد میکردند و در یونان انرا ( ناو ناژوس آهند و لسی ) میگفتند و تصور میکنم که به همین صفت ( آهندو لسی ) به مرور زمان زبان زد مردم ( آهندو کس ) و ( هندو کش ) شده باشد در اینجا اساس قائم گذاشته شد چون داخل دره ها و معبرهای ( هندو کش ) را نگیانی میکرد در استحکام آن توجه زیاد مینول شد و بعد بهتر جنگ آوران یونانی در اینجا اقامت داشتند.

(۶) دو شمال هند و کش اسکندر القامه اما سیه شهر مستحکم را گذاشته که علی العموم در کرانه های چریان سیرا لوس (آمو دریا) قرار داشت.

کاوش های پروفسر فوشه در سال ۱۹۲۳ و اسناد معلوم بر زه در ۱۹۳۵ در خرابی های شهر و بالا حصار بلغ ثابت ساخت که موافقت همه ها را با ما می نماید و میگوید که آمو دریا در سال ۱۹۳۵

در نقاط تقاطع پاریزش معاوانان آن جستجو نمود. این اسکندریه ها در حصه های اعلا و سطی و سفلی رودخانه بزرگ در نقاط سوق الجیشی مهمی بنا یافته بودند در میان اسکندریه های شمال هندویش یکی به صفت «اسکندریه او سیانا» یا «اسکندریه اوسوس» یا اسکندریه آمودریه یاد شده نه این اسکندریه عیار رت از شهر یونان است نه خرابی های آن در (ه) سال اخیر در ساحل اندیش رودخانه نو بنجه به رودخانه پنج یا آمودریه متصل دهکده (ای خانم) کشف شده است.

موقعیت آن از نظر سوق الجیشی پنجاهت خوب انتخاب شد و در جریان ناوش ها و خاک برداری های دو سال اخیر (۱۳۴۰ و ۱۳۴۱) شواهد معماری و فرهنگی و هنری و ادبی خاص یونانی از آن منکشف گردیده نه در جاهایش از هر کدام ذکری به عمل خواهد آمد.

(۷) اسکندریه (بکتر) شهر دیگری است که اسکندر در امتداد (اوسوس) و در قسمت های وسطی آن بی ریوی نمود نه خارج یونانی یکی از شهر های قدیمی مارا درین نواحی بنام (زریاسه) و یا (زراسه) نام می برند. یک حصه این (اسه) است یعنی (اسپ) نه تا اسرودرزا نه ای ماست اول است حصه دومی این نام یا (زر) (طلا) یا (زرا) (زرد) یا (آذر) (آتش) بوده و بدین ترتیب نام شهر مذکور (اسپ طلائی) (اسپ زرد) (اسپ آتشی) ترجمه ستوا نم نا گفته نمائند نه کلمه (زر) یا (زرا) در نام (زردشته) هم آمده نه انرا برخی از علمای غربی صاحب اشتراک زرد ترجمه کرده اند.

هر حال از احتمال یورون نیست نه شهر اسکندریه (بکتر) باز هم در نزدیکی های مسیر آمودریا در کدام جایی بوده باشد که گمان ناقص تصور می کنم دو جای برای بنای این اسکندریه می

ناست نبود کسه یکی محل ریزش رودخانه قندوز به امودریا نهدر  
نجا بقایای خرابه های مهم (قلعه زال) افتاده و دیگر ریزش بلخ آب  
سه اسودریا .

نا گفته نمائند که بلخ آبها تقسمات هژده نهر امروز به اسودریا  
میرسد ولی دوسم هزار سال قبل علاتی برای رسیدن آن به جریان  
سوس منظر نمی خورد .

(۸) چنین تصور میکنم که موقع تاسکندریه پی که در حصص سفلی آب  
موبنا یافته بود همان (اسکندریه سارجان) یا اسکندریه سرورود باشد  
نهدر شمار مرغاب در جایی ساخته شده بود که امروز بنام (ساروشاق)  
(سرو کوچک) یاد میشود و بقایای آن در آخرین حصه نه مرغاب  
مال افغانی را ترک میگوند به شکل دایره عظمی جالب نظر میکنند  
بر خطوط سرحدی حاکم میباشند .

(۹) در منابع یونانی یک اسکندریه دیگر هم در صفحات شمال  
هندوش در منتهای امله شرقی یا شمال شرقی واقع بوده . نه آنرا به  
ام (اسکندریه اسجانه) خوانده اند و در بالاترین قسمت های  
اسوس (امودریا) قرار داشت . در داخل خاک های امروزه -  
افغانستان بالاترین نقطه ئی در مسیر اسوس (امودریا یا پنج)  
نه برای بقای شهری مناسب شایان داشت همین (ای خانم) است  
کسه تصور میکنم موقعیت (اسکندریه اکیانا) در آنجا باشد .  
ز محل پیوست شدن لوکچه به دریای پنج بالاتر همه لوهستان است  
جایی مناسبی برای شهری متصور نیست . از امکان بعیدست  
که (سکندر به اسجانه) یا (اسکندریه اقصی) در سواحل راست رود  
نانه پنج کدام جایی آن طرف سرحدات امروزه ما بوده باشد .  
بر حال وجود هشت (اسکندریه) یا قلاع هشت شهر یونانی در  
افغانستان ثابت است و غیر از آنچه بر شمردم قلعه ها و دژ های دیگری



هم هست مانند (اورنسی) در کرانه های (اندوس) (اباسین) و قلعه های که سو قعیت آنها در مار ( اسکندریه ) و برج عبداله حدس میزنند در برج عبد الله که پرو فیسور گیر ضمن در سال های اول جنگ دوم عمومی در يك ساحه . متری کاوش نمود خشت هایی پیدا شد که روی آن بصورت علامه بعضی حرف های الفبای یونانی نقش شده بود . برج عبدالله قلعه مستحکمی بود مشرف بر آب های مشترک چهار رودخانه خروشان (غورهند ) (سالنگه ) (شیل) و (پنجشیر) احتمال دارد که اسکندر در خزان سال ۳۳۴ م اینجا چند روزی توقف نمود و پیش از اینکه به (پروان) در مدخل دره هندو کش برسد و اساس ( اسکندریه قفقاز ) بگذارد همین جای در کرانه های آب چهار رودخانه که چشم انداز و سع و زیبائی دارد در تکه آن در افاق مقابل هند و کش مانند پرده سفید از دانه های آسمان او زبان معلوم میشود متوقف شده و پیرامون عبور ازین مدعظم پیش خود نقشه ها کشیده باشد . برج عبد الله را پرو فیسور ها کن (شهرشاهی) میخواند و به شبانه دژی مستحکم . سایه کنکره های دیوارهای بلند آن در آب های رودخانه ها منعکس میشد راجع به برج عبد الله و پروان داستان های فولکلوری داریم که در اثر کوچکی بنام (پگرام) و در کتاب (عرف و عادات افغانها) به زبان فرانسه باره ئی از آنها را شرح داده ام .

جای دیگر در نوه دامن داریم بنام (مارا اسکندری) یا (حصار اسکندری) و در نزدیکی های سرای خواجه خرابه های آن روی تپه ئی منبسط است . شاید این نام مشتبه کننده باشد و حصار تعلق نداشته باشد ولی در گویشانی بودن دژ مذکور ابداع اشتباهی نیست .

چرا درین رشته مطالعات تحلیلی عصر یونانی در افغانستان انهم در صورتیکه هدف اساسی ما مسایل فرهنگی و مدنی است اول تراز همه به ذکر اسامی بعضی شهرها و قلعه ها پرداختیم . این امر دلا یل بسیار دارد و چنانچه ما بیشتر از دو صد سال در افغانستان میاندانند . خود اسکندر و بعد از

در عصر شاهان خاندان (سلسوسی) و در دوره سلطنت مستقل یونانی باختری  
 شهرها و قلعه های و دژهای آباد شده بی یونانی ها که مردمانی (مدنی)  
 و شهرنشین بودند در ترتیب پلان های شهرها نظر خاصی داشته اند شهر  
 های یونانی بیشتر به صورت مستطیل طرح می شد و اساساً دو جاده در وسط  
 شهر تقاطع میکرد و شهر را به چهار ناحیه تقسیم می نمود. با افتلا یک  
 جاده سراسر طول شهر را عبور می نمود. این مفهوم در وجه آسمان (جار  
 یکبار) هم مشهور است اصلاً این نام (چارت کوارته) بوده که  
 (چهار ناحیه) معنی دارد و در سجاورت اینجام شهرهای یونانی که در  
 (یکرام) وجود داشت در شهر یونانی (دیورا اروپا) که در خاک های  
 سوریه (۲۰۰) سال قبل کشف شده و جاده اساسی شهر را به نحوی که ذکر کردم  
 به نواحی چهارگانه تقسیم میکرد. یکسان است. در شهر یونان (ای خانم)  
 که در رینه سال اخیر در کشور خود را کشف گردیده یک جاده اساسی  
 از شمال شرق به جنوب غرب بطول ۱۷۰۰ متر شهر را به دو حصه تقسیم نموده  
 بود که از یک طرف آن به الاحصار و از یک طرف در حصه دیگر در پایان محصار  
 محله های بود و پاش و «کوراء» (بازار در محول یک میدان مستطیل  
 شکل نه پرده و پایه های و نمائاتی روبرو داخل داشت و در اینجا  
 خرید و فروش و نطق های اجتماعی و سیاسی میشد) و ورزشگاه با زورخانه  
 که خود یونانی ها آنرا (پلا-ترو) می گفتند با تیاترها و کتابخانه ها و  
 غیره قرار داشت.

شهر های یونانی به نحوی که ذکر کردم دارای معابد مخصوص  
 ارباب انرا و ورزشگاه ها، استود بوم ها، چمنای بوم ها، تیاترها  
 از تاره کشتی گیری، جاهای برای نطق و خطابه، حمام های عمومی  
 و غیره بود و بدین ترتیب هر جا شهری بنام میشد.

تمام سوسه سات و مراکز دینی و فرهنگی و ثقافتی و تربیتی مدنی  
 در آنجا متمرکز میگردد. این ملامت مذهب که اساس تمدن  
 مادی و معنوی اروپا تا حد زیادی از تخم های پادشاهی

و ذهنی آنها بهمان آمده در داخل یونان یا خارج آن چه در خاک  
 های افریقای (حصبه) (لیبی) چه در خاک های غربی آسیائی (آسیای  
 صغیر - شام - لبنان) چه در خاک های ایران و چه در شرق اقصای  
 یونانی نه بعد از آن افغانستان - یونانی باشد همه تمدن و فرهنگ  
 خود را منتقل نموده و یونانی را نه در زنده گانی اجتماعی و فرهنگی  
 و سیاسی و ادبی بدان باز داشته اند بهمان آو رد و پدیدین تر زب شهر  
 همانطوریکه عرب ها بیگانه (بدن) زنده گانی (بدنی) را به تمام  
 معنی و مفهوم آن ارجحان میکرد در زنده گانی اجتماعی و بدنی یونانی  
 شهر گان همه فعالیت های بدنی و ذهنی و فکری و اجتماعی بود.  
 اسکندر چرا (۸ - ۹) اسکندر ده بد بدن (اندوس) پنهان کرد ؟  
 سیه پی نیست به مقتضای اساسی او در اول و شده نتیجه نظامی داشت که  
 اینجا بدان نمی فهم. نتیجه بی نسبت که ساهان اواز یونان دور شده  
 رفته و انطوریکه افسانه میگویند در (ظلمات) طوری راه خود را  
 گم کردند به بدون راهنمایی مخبر از آن بدر آمده نمیتوانسته این  
 ظلمات چو جز سیه و سیولات شرین آنهم سرق بهمان اوقات نبود  
 نه انتهایش را حواشی هند نشکین داده در وهپایه های افغانستان  
 و در خم و پیچ دره های غمی و تنگ یونانی ها سر گج شده و تصور  
 میکردند به آخر دنیا رسیده اند ایشان حقی داشتند زیرا دنیای  
 انوقت ها از قلمرو امپراتوری هخامنشی و حواشی هند ساه و سفید  
 چندان بیشتر تجاوز نمیکرد مانند اسکندر و ساهان او ۳۰۰ سال  
 در وهپایه های این سر زمین یونان و خود اسکندر و جنرال های  
 او را به حیرت افکنده بود طوری که انعکاس آنرا باز در یکی  
 از داستان های فولکلوری وطن خود می یابیم که اوج و نتیجه آنرا  
 بصورت درسی نوشته ام که در متن فارسی به نام (سردان پاروهایزاد)  
 و در متن فرانسوی به اسم (اسکندر در افغانستان) از طرف انجن  
 تاریخ چاپ و نشر شده اسکندر هر چه در دل شرق پیش می آمد ساهان

او علاوه بر جنگ ها در پیمودن راه های طولانی احساس خستگی و مریضی میکردند و وقت بوقت از پیشروی سربازان بازمانده مقاومت شدید اهالی هرات در شهر (ارته نوانه) و فتح آن و بغاوت مجدد اهالی در حال که خود سردار مقدونی تا حوالی سبز واریان دندان کنونی نرسیده بود بوی فلسفه نویسی را قهماغذ که اگر نخواهد از عتب سر خود در امان باشد باید به تاسوس فله ها یا اسکندریه ها بپردازد. روی این درس عملی در هراتی به پناهی شهری اندام درد و در هر تمام ازین شهرها سپاهان خسته و مریض و انهایی را که توان ادامه سفر را نداشتند با عده ای از سپاهان آرمود و هنرمدان و علمای و نویسندگان و فلاسفه را که با خود همراه داشت اسراست داد. نمیتوان گفت که در هر شهری مثل اسکندریه هرات - فراه - قندهار - پروان، بلخ، سرو رود و آی خانم و کوه چه تعدادی از یونانیان خود را باقی گذاشت احتمال دارد روی هر فله در تمام نقاط بین دو رودخانه بزرگ ائرس و اندوس در حدود (۱۰) (۱۵) هزار یونانی توقف گزیده باشند. البته فتوحات اسکندر در شرق با همه اهمیت آن از نظر زبان اسودندی بش نبودولی یونانیان بیشتر از همه جاد و یار ما ندند و متوطن شدند صاحب زمین و باغ گردیدند و کم کم در مردم معلی نقاط مختلف این سر زمین حل و مزج گردیده قصه از دواج یونانیان با زنان مشرق زمین سنتی است نه از طرف خود اسکندر باقی مانده است.

اسکندر خودش با یکی از دختران شجاع و زیبای دیار ما که به برخی روایات باشند دره قشنگ پنجشیر و به بعضی روایات از اهالی باختر بود ازدواج کرد. این دختر (روپانه) نام داشت و دختر (اوتدیارتس) یکی از نهای این سرزمین بود. راجع به این ازدواج در فرهنگ موام داستان های داریم: میگویند که در میان کسانی که از خانه های خود بر آمده و در دامنه کوهی سخت علیه سردار مقدونی مقاومت میکردند

دو شه‌نمی هم بود که برخ نقاب زده و می‌جنگید و تا آخرین مرحله با خود اسکندر مقابله میکرد که ناگهان شمشیرش به پند نقاب پند شد و نقاب از رخ او افتاد و انگاه اسکندر به رشادت او آفرین گفته و مایل به ازدواج با او گردید. مراسم عقدشان با عرفی و عادات محلی بصورت بسیار ساده برگزار شد بدین معنی که اسکندر قرص نانی را با شمشیرش از هم دو نیم کرد نیمی را به (روپانه) داد و نیم دیگر را خودش. این روش ساده حائلی از این بود که زن و شوهر ببحث شریک زنده‌گانی اگر لقمه نانی هم داشته باشد با هم نصف کنند.

افغانستان مقارن با عصر هخامنشی وارد دوره تاریخی شده بعد از آن پو نانیان روی صفحه تاریخ ما آمده اند این دو دوره سه صد سال دوام میکنند و سه قرن مقدم به آغاز عهده میلادی در هر میگردد درین دوره طولانی دوفرننگ و دو تمدن بزرگ یکی بعد دیگری و هر دو موازی هم و بیشتر یکبهم آثاری پدیدآورده اند نه مطالعه آن برای خود ما و برای جهان خاورشناسی اهمیت زیاد دارد، بالا گفته ام نه هنوز از شهرهای هخامنشی اثری نمانده ایم ولی تأثیر مدنی و عمرانی و فرهنگی آن دوره نه تنها در عصر یونان بلکه قرنهای بعدی هم چشم می‌خورد. (سرخ کوتل) از ۱۹۵۲ و (ای خام) از ۱۹۶۴ به ما سبیل ساخته است لسه نه تنها در عصر یسوانسی بلکه در دوره کوشانی ها تا بزرگترین روش معماری هخامنشی است که جزعروش معماری محلی شده بود، هنوز اداسه داشت. مانند تخت جمشید در (ای خانم) و در (سرخ کوتل) در آبادی شهر ها و دژها و معابد خشت خام و سنگ تراشیده برای زیرستون ها و قیل پایه بدنه های و سرستون ها و تپه های زینت های یکبار میرفت و روش معماری هخامنشی تنها در استعمال مصالح تعمیر نیست بلکه در خود طرز آبادی هم مشهود میباشد. مانند کنکری و تپه دار سر

دیوار ها و تهر کش ها به شکل سر به کلاه و غره که نمونه های آن در  
معبد کنشکا در سرخ کوتل اشکسار اگردیده است. یونانی هادر  
شهر سازی و آبادی و عمر ان و بکر تراشی و نقاشی و تخصص  
معابد به آرباب الانواع علاقه مفرط داشته اند در شهرهای مختلف کشور  
ما به ذوق و روش خود آبادی هائی کردند که بعد از سال ها  
انتظار اینک آن کم شواهد آن از (ای خانم) از زیر خاک برآمد و هرود  
اگر بگویم که مملکت ما از نظر بکر سازی و احکام تراش و  
حجاری و نقاشی روزی از غنی ترین کشور های جهان بود سخنی  
به گران نخواهد بود دست و سه هزار مجسمه آجی در سال ۱۹۶۳ از  
جایکسایک معبد (تهه تلان) هده اژده شلوستریتی جنوب جلال آباد کشف  
شد و صد ها هزار مجسمه دیگر از زیر خاک های تپه ها ست اولن  
مجسمه بود ادر حدود ۳۰ سال قبل از کابل پیدا شد دانشمندان -  
مغرب زمین درین یک قرن و ثلث ان برای این مدتها رس و سکاتپ  
هنری نام ها وضع کرده اند که معروفترین و قدیم ترین آن همان  
صفت (کریکوبودیک) یا (یونانوبودی) است که واضع اولیه آن  
پرو فیسرالفر د فوشه فرانسوی بود و درین سال های اخیر مدعیانی  
پیدا کرد.

یکی از افتخارات شلوم برژه مدیر سابق هات هاستان شناسی  
فرانسوی در افغانستان پیدا کردن نظریه جدید است که سنا فشه های  
ادبی را تحت الشعاع قرار داده شبیه نی نیست که هخامنشی ها  
و یونانی از کفاره بحیره روم تا بحر ای (اندوس) حاجت و نفوذ  
داشته اند درین ساحه وسیع حجاری و بکر سازی چهره ها و قیافه ها بطله  
ها و روش های گونا گونی بخود گرفته و تعریف مشخص و مدسجم  
برای انها نیافته بودند.

تا اینکه شهر (دیورارو هوس) دس سر زمین شام در سال ۱۹۲۲  
کشف شده و در چهره های عجیب مجسمه های غرب آسیا مخصوصاً

(بالامر) نفوذ دوجانبه نمی یافتند و پروفسور (سبشل روستو فتدل)  
آنرا مدرسه (پاری) یا (اشکانی) خواند.

لشف سرخ کوتل در سال ۱۹۰۲ عین نقش لشف (دیورار اربوس)  
را بازی کرد. استاد شلوم برژه با مطالعات عمیق بتایسوی نه اینجا  
جای و مجال شرح آن دست ملاحظه نمود نه بواجده با مدرسه هنری می باشد  
نه اثر مکعب «وشانی» نام نهاد. نظریات علمی استاد شلوم برژه  
هاری از هر گونه درایه علمی بوده بزیبانه ساده می باشد.

بعده نامبرده عندیونانی قدیم نه قدیم بشر کخالهای ماحول  
سواحل بحر روم شده بود و در طی قرن اول ق. م بدست روسی  
ها فنا د نام مدرسه (گر یگوریسی) را بخود گرفت.

این مدرسه اخرا لند در حوالی قرن ۳ میلادی در تجسیم افکار  
و مسطوره های مسیحیت درآمد و نگاه مدرسه هندی (مسیحیت قدیم)  
پایه وجود نهاد این مدارس هنری چه گر یگوریسی و چه مسیحیت  
قدیم در ذیل مکعب یونانی بحرا لرومی آمد.

هند قدیم یونانی خارج از حوزه مدیترانه در خا نهائی آسیائی  
از شام تا دهلی در شکل مدارس هنری مختلف دخالت دارد. چون  
در تمام ساحه قلمرو هخامنشی ایرانی منبسط شده از استیش آنها  
مکعب افاقی (ایرانویونان) به ان آمده است. همچنین هنر یونان  
در دوره تسلط دوجید سانه در افغانستان نه انرا از چند سال پاین طرف  
به صفت (هلا د سائی) یاد کرده اند باعث ظهور سکتب (گریگوبک  
تریان) ویا (پوئرنو باخنری) شده است.

افغانستان در دوره دوجید ساله یونانی از نظر فرهنگ و هنر ادبیات  
یونانی خودش در قالب اسایونان دیگری شده بود (هلا د سائی)  
که واقعیت انرا باید شناخت و قبول کرد و بدون این واقعیت سبدا یسار  
مسائل هنری و فرهنگی فهمیده نخواهد شد. اصلاح هنر یونانی ها هم ۲

حادرخاك های اسبابه قالب خشك روش های قدیم هنری شیوه جدیدی  
سندو در همگراشی نمایش نیم رخ را عوض کرد طوریکه درسه  
(پرت) یا (اشکانی) به روش نمایش رویرو افراط نمود.

بیشتر گفتیم که شش سرخ گونل سازند شش (دیوار روبوس) ذهنت  
را نشمندان را در فهم مطالب هنری بفرزداند. شش (ای خانم) که  
نازه سردمدای آن بلند شده انقلابی در ذهنت عا تولید خواهد نمود. شجه  
ای نسبت به نام آن در عصرار یاها (ویدی) و (اوسناتی) و بخانهشی  
به نانی همیشه معروف بود و در تمام ریشه ها پنجمه هند تا نون بهم  
ملف سسند و تجارب منفی پروفیسر فوشه نار را به جای نشانید که  
(بلخ) (راپه) (سرایبی) تشبیه کرده سرخ گونل بعیت مقدسه وای خانم  
سورب واضح وقاطع نشان داد که هنر و فرهنگ یونانی در معانسان  
حوب و عمیق ریشه دوانیده بود و هنر و فرهنگ یونانی از همین (یونان  
(آسیائی) به خاك های دوردست هندی و چین انتشار یافت.

سپس بعد از مدرسه هنری نیشانی که نازه اسناد شلوم پرژه نام  
بداده و یک نفر از دانشمندان اسرائیلی بنام (روزن فلد) کتابی  
بعنوان (هنر ووشانی) نوشته، همین هنر سیخته (یونانی باختری)  
است. هر ووشانی ها قوم بادیه نشین آسیای سرسری صف  
عالی داشتند که هر آنچه خوب و پسندیده بود میگرفتند و بدون  
تعصب هنر سرسری (یسو ناسی باختری) را گرفتند  
که اسرو ز بنام خود آنها سبجل کردیده است. هنر نیشانی  
دو بهلوی عمده داشت بهلوی ایشالی (هنر شاهی) و بهلوی مذهبی  
معروج یا فلسفه دیانت بودائی که ساحه هر دو ی آن از کرانه های  
آسو دریا تا سواحل جمنا انبساط داشت و بنام هاوسیک های باختری  
کندها ری ساتورائی در عصر خود نیشانی ها از آن بحث خواهیم نمود



# نقش زبان فارسی در هند

ا کادمهسین دو کور جاوید

طهر ، نمود و رواج زبان فارسی دری در هند با حملات سلطان محمود غزنوی قریب هزار سال پیش آغاز شد . در عهد سلطان غزنوی نه همه در آن و فارسی گوی بود نه همچنین در دوره حکمروایی غوریان نه باج و کوری زبان بود نه این زبان در هند راه یافت و به صورت مستمر مورد توجه و اقبال قرار گرفت . از همان روزگار تا سال ۱۸۳۶ به جا لرزتری و طمان زبان انگلیسی را بجای پارسی رسمیت بخشید و همچنین تا اعلام زبان اردو بعنوان زبان رسمی در سال ۱۸۵۷ این زبان یگانه زبان ارتباطی ، زبان تفاهم ، زبان تحصیل و تسب علوم بود . دولتمردان ، روشنفکران و دانشمندان آثار خود را با این زبان می نوشتند . سلاطین رسمی بین دلی و لندن ، لندن و لکهنه و هم بین ایالت های مختلف هند توسط همین زبان صورتی گرفت . درین زمان زبان فارسی بمثابة زبان بین المللی برای اکثر کشور های آسیای میانه یعنی از روم شرقی تا اقصای هند بود . برای شبه قاره هند این زبان بمثابة زبان ارتباط جمعی بود . سر زمین هند را در آن روزگار به سه بخش و نام یادی کردند : هندوستان ، دکن و بنگال . اسان سر اودت و سکا قبات و در اسلات این سه ولایت و سایر ایالت های نواب و راجه نشین همین زبان فارسی دری بود . از همان جا نقش فارسی در پیوند و همبستگی فرهنگی و ملی هند روشن و معزز میگردد . هر چند این زبان که در طول روزگار راه ریشه گرفته و بدلها

نشسته بود بصورت یکدم از میان نورفتاها با آمدن انگلیس ها شمع  
اقبال آن روز و روز از روشنائی افتاد و رو یغا موشی گذاشت . چون  
این زبان بیش از نه صدسال بعنوان زبان شعر و ادب ، زبان شرین و  
شواطرف قبول و اقبال عارف و عامی بود تا امروزه روز آنرا بمنزله  
یک زبان شایسته و فرهنگی یاد و احترام می کنند . صوفیان اسلام  
خاصه آنانی که از سرزمین خراسان وارد هند شده بودند و در اینجا پیر  
می بردند این زبان را بهترین و سادگی تعلیم افکار و عقاید و تعلیم آدمین  
و آداب خود قرار دادند . اغلب آثار ، مکتوبات ، ملفوظات و اقرب  
صوفیه هند بدین نگاشته شده است برخی از عرفای هند که به لطافت  
و شریینی ، ساده گی و روانی این زبان اذعان داشتند ، اندیشه و  
ایمانیات خود را بصورت منظوم باین زبان بیان کرده اند . این  
زبان شهو اورسا بادلتشینی و زیبایی نه داشت عنوان خاصی را به خود  
گرفته بود . بزرگانی چون قطب الدین بغینار ثانی روشی دیوان  
مستفاد باین زبان دارد نه ثرا را بچاپ رسیده است . دیوان اشعاری را  
به خواجه معین الدین چشتی نسبت می دهند گویند این بیت که به سر در  
سآنانه در گاه حضرت علی بن عثمان چلاپی هجری غزنوی . معروف به  
دانا گنج بخش نقش است از طبع آفات هند خواجه معین الدین چشتی  
است :

فیض بخش خلق عالم مظهر نور خدا

ناقصان را پیر ناسل کاملان را رهبر

شعالمعجوب اثر دانا گنج بخش قدیم ترین دوره المعانی تصوف  
باین زبان فارسی است . در آن دقائی عرفانی و آداب صوفیان بیان گرد  
دیده . سزا و پرا نوار این عارف بزرگوار ، تا امروز زیاده  
رنگاه اهل دل است . اراد قمتندان از هر گوشه جهان بدرگاه  
اوس آیند و طلب فیض و فتوح میکنند . نفوذ فارسی در ادب

و درود یوار سزارات و قصور نشانند د یگری از ستیولیت و رواج این زبان درین سرزمین است. ده سلسله از سلاطین سملو ک و سلاله های افغانی از حاکمان و عشوقان زبان بوده اند. سلطان رکن الدین، غیاث الدین بلبن و فرزندش محمد از ارباب دوسستان و صاحبان روزگار خود بودند. در بار شاه مجمع علما و سلاز شعرا بود. مجموعه منتخبانی از شاهکارهای زبان درین سالخ بر دست هراربت از آلان پیادگار مانده است.

شعراپی چون اوستی، جمال الدین مجد و حمد الدین از زمره سخن درایان دربار او بوده اند. در عصر جا نشینی شمس الدین التمش (دایماد قطب الدین ایبک) شعرا و ادب درین رنگ و رونق تازه یافت. آوازه شعر دوستی و شاعر نوازی التمش تا به اینجا نشید که عده زیادی از علما و شعرا از خراسان، ساورالتهروسا ویر بلاد اسلام به هند و آوردند مانند نظری از نشا پور و اسیر روحانی سر قندی از بخارا. التمش در بادش قضایدی که شعرای دربار او به مناسبت فتح بهار، را قتم به ورومند و سروده بودند صلوات گرانهای پی بخشید. یکی از شعرا ناسی دربار او تاج الدین رضی است که در هند زاده شده بود. رگه ها و جرقه های از سبک هندی در اشعار این دوره به چشم می خورد. سلطان به تقلید از یمن الدوله محمود غزنوی در ستر مغازی شعرا را با خود همراه می برد.

وقتی که روز شاه دراریکه سلطنت تکه زدایین رسم دیرین را دنبال کرد. شهاب الدین معمره بدایونی که چون حضرت سنایی افکار عرفانی و دقائق صوفیانه را وارد شعر کرده بود باین دربار انتساب داشت. در ایلان دهمی در اثر شناخت و درایت سکندر لودی زنده گی پر شکوه و جلال گذشته خود را باز یافت. عهد سکندر لودی قلم او و عروج ادبیات درین خوانده شده چنانچه همین موج تا عهد تیموریه ادامه یافت. این عهد مصداق بود بادوره

سلطنت تیموریان بهر هرات، دوره مشعشکه از لحاظ نهضت و به شرف  
 در زمینه فنون ادبی، هنر نقاشی، صنعت معماری، تحسین خط و سایر  
 مهارت‌های بشری از ادوار بی نهایت بر جلال خراسان زین بود.  
 است و بحق می‌توان آنرا رنسانس شرق خواند. در عهد تیموریان  
 هرات دو قرن یکی جامی و دیگری نوایی چون دو ستاره فروزان در  
 مدار این نظام درخشش داشتند. دربار شاهان این سلسله چون  
 شاه رخ و بایقرا سلجوقیان و هندیان بود. سلطان سکندر لودی  
 که خود شاعر صاحب دیوان به دو گلامی تخلص می‌کرد در غنای  
 موسمه و رونق این زبان خدمات ارزنده و پر ازنده ای انجام داده  
 است. در عهد این سلسله زبان دری زبان رسمی، اداری و درباری  
 بنده گشته بود و نافه مردم به تحصیل این زبان رغبت می‌نمودند.  
 بزرگترین شاعر دربار لودی هاسولا جلال خان جمالی دوست دیرینه  
 و ارادتمند حسامی بود اشعار روان و ساده این شاعر طرف توجه و تحسین گران  
 آهنگ سازان قرار گرفته و اشعار ابیات او را برای موسیقی و آواز  
 بر می‌گزیدند و می‌خواندند. غزلیات ورنک و آهنگک خاصی دارد.  
 مثنوی چهره نامش معروف است. کتابی در مناقب و ترجمه احوال  
 اهل دل بنام سرالعارفین دارد. چون زبان فارسی، زبان رایج  
 روز شد نواز مثنوی فراوان به نسب قاسم و فرهنگ پیدا گشت از  
 از همین رهگذر در قرن پانزدهم نسب زیادی در فن لغت نگاشته  
 شده است. در سال ۱۰۱۹ میلادی به والدین محمد کتاب ادات الفضلا  
 را نوشت و در ۱۸۳۸ ابراهیم قوام الدین فاروقی فرهنگ ابراهیمی  
 را که بنام شرفنامه میری نیز معروفست به ادگار استاد خود شرف الدین  
 میری در بنگال قایل کرد محمود بن ضیاء الدین محمد فرهنگ سکندری  
 را که بنام فتوح سعادت یاد می‌شود قایل نمود. در عهد ابراهیم  
 لودی کتاب مؤلف فضلاد ر علم لغت توسط شیخ محمد نگارش یافت.

سلطان خلجی و والیان آنها این رسم خجسته را سامان بخشیدند و در مقام حمایت و تشویق از علم و ادب و تربیت و ترغیب علماء و شعرا برآمدند. جلال الدین فیروز شاه خلجی سرسلطانه این خانواده انجمنی از شعرا را تاسیس کرد. بود نه هشتاد نفر آنان از سربرآوردگان زبان و ادب دری بوده اند. فرشته سوره معروف اثر گرانهای خود را در همین عهد تألیف کرد. در روزگار علاء الدین محمد خلجی توجه به علم و ادب صحت و هنر پیش از پیش میبذول گردید و به حدی میتوان آنرا از لحاظ باطنی و شکوفایی با عهد تیمور همسنگ و همطراز دانست. در همین عصر عده زیادی از هنرمندان، شاعر، عالم و صنعتگر از ایران بهزم هند برخاستند، و سرانجام دهلی را چون خانه دوم خود آراستند. اسیر خسرو با خسرو شاعران هند که زمان و دربار چندین سلطان را دریاخته و در کمره بود تا هنوز مقبول و محبوب خاص و عام است.

حسن سجزی دوست خسرو در غزل سرایی پیر قتی رسید. او و راسعدی هند گفته و نوشته اند. مثنوی عشقنامه با حکایت عاشق نا گوری ده در سال ۶۷۰ منظم شده. از افسانه های دله در و مرد سر اجستان است. موسس سلطنت تغلقه سلطان غیاث الدین از جمله روشنفکرترین سلاطینی بود. نه بره هند حکمرانی نموده است. بدر الدین چاچ شاعر معروف و سرانده شاهنامه بیست هزار بیتی بدر باره سر فاضل میزیسته. درین عهد شنب زیادی در مناقب صوفیان ترجمه حال و نثر طوایف آنها نگاشته شده و اشعار و نظایر و مکتوبات آنها به ما رسیده است.

شرف الدین بهمنی منبری عندارف فاضل در همین زمان به تألیف آثار گرانقدر خود پرداخته بود طوطی نامه غیاث الدین بهمنی که بنیاد عرفان را دارد بر اساس مجموعه های منکریت تألیف و تدوین شده. فیروز شاه تغلق نیز از شاهان فضل پرور و ادب دوست بود. سلسله بهمنی درین یاز حاکمان علم و فرهنگ را ادب و هنر پیوند. ملک الشعراء

دربار آنها ملکه آذری اسفراینی تاریخ این سلسله در تحت عنوان بهمن  
 نامه منظوم ساخته است. در سال ۱۳۹۸ میلادی، صدها شاعر و عالم  
 از بیم حمله قیامور به دکن، گجرات و سایر ولایات رفتند. در جوان-  
 پور شامل شعرو ادب نروزان بود. سلطان ابراهیم شاه شرقی نه خود  
 اهل فضل و بذل بود بلکه زیادی از هنرستان و فضلا را دور خود جلب  
 و جذب کرده بود. از همان لحاظ جوان پور را شهر از هند نامیده اند.  
 عهد آل باپردوره طایفه زبان و ادب فارسی بشمازی رود. ظهیر-  
 الدین بابر، شاه تایل، بنیان گذار این سلسله ذوق شعری داشت و  
 طبع آزمایی می کرد. ابیانی از وزیران در دست هست از همان یون  
 و ناسران دیوانهای یادگار مانده است. گلبدن بیگم دختر  
 باهر ظاهر نخستین زنی است که شاعری از ویا رسیده. چون سلاطین  
 صفوی در ایران چندان القفات و توجهی به شعرو ادب ندا شدند شعرا  
 را هم با آنها اعتنائی نبود قضا اشعاری که در مدح اسمیه نرام  
 در مصیبت نربلا و برای مراسم تعزیه داری سروده میشد طرف قبول  
 واقع می گشت اغلب شعرا، ایران را ازین لحاظ و ملاحظات دیگر  
 ترک کردند و وارد هند گشتند. بنا بر رقابت های که بین دربار  
 های دهلی و دکن و سایر ایالات و ولایات بود، هر یک در پرورش و حمایت  
 شعرا که آنرا لازمه جلال و شکوه دربار میدانستند به پیمان و وسیع  
 می نوشتند چنانچه در اثر همین همچشمی ها شعرفارسی مراحل ترقی  
 و تکامل را پیمود و پرور منقح تر و پیاپی تر شد.

با بازگشت همایون از ایران و ورود بهرم خان پدر بار بازار شعر  
 و ادب بر افروخته تر گردید. بهرم خان شاعر صبا حب دیوان، دوست صدیق  
 عمایون و استاد جلال الدین انیر بود دربار پر عظمت جلال الدین  
 انیر از لحاظ روشنگری و ادب شناسی [و هنر پروری از دربار های  
 ططنه و جلال شرقی زمین بود. در سال ۱۵۶۳ راجا تودرمل زبان  
 دری را زبان رسمی و اداری سرانهند اعلان کرد. فرمان و شرح

حال شعرای این عهد در كتب تذکره و تاریخ آمده است عبدالرحم خان، خان ترك باپرا از ترکی چغای بی زبان دری ترجمه کرده کتاب ما بارا تا بنام ر ز مناسه توسط عده ای از علمای روز از سنکریت بزبان دری گزارش یافت هم چنین کتاب را سایانا، تاریخ کره سناجی، جواد پیشست بزبان فارسی درآورد فاضلی دانشی قصه نل **Nala** و دمنندی **dimindti** ما بارا تا بنام نله دمن منلوم ساخت گویند این قصه به شعر فاضلی بهر از اصل برداشته شده ابو لوفضل برادر فاضلی کتاب بنکویتا را به فارسی ترجمه نمود کتاب سنگه هاسن **Singhasan** درسی و دو قصه اورنگ شاه فی توسط چمور بهوج داشته ترجمه گردید بهاری مال کشاتری در عهد جهانگیر شعر بنی داس در عهد ساجهانو شن داس بسودیف در زمان اورنگ زیب این کتاب را به فارسی ترجمه کردند.

عادلشاه بهجاپوری که خود نیز شاعر بود در دکن قطب شاه در ملکنده و وال جادرمدراس حاکمان شعروادب به دند مناظر اتی به بن نورجهان وجهانگیر برسیل، بدیه ردو بدل شده نشانه ذوق و طبع لطیف آنهاست. نمونه های آنرا صاحبان تذکره به آب و تاب نقل کرده است. در عهد جهانگیر نوعی خبر شایسته منظوم سوزو گدازا سرود که نشانه اثر فرهنگ دهند بر ادب دری است. در عهد شاه جهان سائب تبریزی و استادش رنای بسوج اشی از صلات گرانهای شاه های آن سلسله بر خود داری داشتند زیب انسا دختر اورنگ زیب نندنها از علما بهشتیان می نرد بلکه خود نیز صاحب طبع شعر بود. دیوانش به تخلص مخفی در دست هست. دارا شکوه شاهزاده دانشمند آل باهر دیوان شعر به تخلص قاری دو نیمی در ترجمه احوال صوفیه دارد. سرور میر او که ترجمه قسمتی از او پشیمان بهیار معروفست. چندربان برهمن ولکشی سبناو این شفیق خوشگوار ادبا و شعرای زبان دری بوده اند.

چهارشاعر بزرگ امیرخسرو، بیدل، اقبال وغالب از جمله ستاره‌گان  
قدردان اول زبان وادب فارسی بشمار می‌روند. شروه تلام و نحوه بیان  
بیدل بیش از سه حصه در افغانستان و ماوراءالنهر سبک مقبول و طرف  
تقدیر بود است. هنوز زبانت آلتزالیهای او به مقتضای حال و مقام  
خواننده و سروده میشود» بیدل درین نواحی از شان و وجهتی برخوردار  
بوده که نصیب کمتر شاعری شده است.

این نکته را باید در نظر داشت که آثار زبان فارسی پیش از  
اینکه در ایران، افغانستان، ماوراءالنهر بطبع برسد در هند چاپ و منتشر شده.  
تنها «نول شور» که روحش جاویدانه شاد باد پیش از پنج هزار عنوان  
کتاب را به زینت چاپ آراسته و بدین ترتیب خدمت بزرگی بزبان  
وادب دری انجام داده است و حتی آنست که یکی از مؤسسات  
فرهنگی در ایران و افغانستان بواسطه خدمات او به نامش بنامی گردیده.  
نخستین جراید فارسی یکصد و شصت و شش سال پیش مرات الاخبار  
و جهان نما بهمت (را جارام موهن رای) بطبع و نشر رسیده که در  
تاریخ صحافت و مطبوعات با اهمیت بسزا دارد.

خلاصه زبان وادب فارسی جزء میراث عظیم و فرهنگی هنداست  
و در پیوند و استحکام بنیان فرهنگی این شبه قاره تأثیر بسزا داشته  
و سی زبید که مردم هند به آن ببالند و افتخار کنند در پایان دو نکته  
را یادآور می‌شوم یکی اینکه سهم و نقش هندیان در زبان وادب دری  
اگر از مجموع خدمات و حصه سائردری زبانان کمتر نیست  
دیگر اینکه مطالعه تاریخ، ثقافت و فرهنگ هند بدون مراجعه به  
منابع زبان دری و مطالعه سرچشمه‌های زلال آن برای هندباستانی  
اهمیت بسزا دارد:

خو شتر آن باشد که سردلبران - گفته آید در حدیث دیگران



# مولینا جلال الدین محمد بنخی را در زمان مکان اوسپتون خشنا ترجمه: شفیع هکذر

## چند کلامه از نویسنده بجای پیشگفتار

لثب و رسالات که تاکنون درباره مولینا جلال الدین، انسان بزرگ شرق، حکیم و شاعر توانا به زبان ما (ترکی) به نگارش درآمده جز مجموعه نقل قول ها از همدگر، نیست. کتابهای بنیادی در زمینه مطالعه نشده و مباحث ارائه شده متکسی بر ارزشهای تاریخی و انتقادی نبوده است. بیشتر روی آثار دست داشته اتکا بعمل آمده جهات فکری تحایل نگردیده و ارزش کاروی در شرایط عصر او به مطالعه گراخته نه شده است.

لاجرم مادرین بحث برای انجام کاری که صورت نه پذیرفته بود تلاش ورزیدیم و به منظور شناسائی دقیقتر مولینا و سمعی که او به تضوی داد بررسی، مباحثه و منابع ضروری و دادن خلاصهائی ازین معلومات بنیادی را اجمال نکردیم

ما برای دریافت ژرفای اندیشه مولینا هیچ منبع و مآخذی معتبر قرار نثار خود او تشخیص ندادیم. ازین نگاه در کتاب ما گونه‌های خود اوست باشند و احوال میزند و با خواننده صحبت میکنند.

عبدالهائی کوله‌ناری

## موقف اناتولی در قرن سیزده میلادی (۱)

### وضع سیاسی

قرن سیزده هم به مولانادران زنده می‌گردد بدترین دوران سلجوقیه اناتولی بود. دوره زمام‌داری سلطان عزالدین اول که پس از شش شدن سلطان غیاث‌الدین اول بجای او نشست از نهب جنگ و کشتار به پایان رسید. اما دوره علاء الدین لایقباد روزهای فراموش نشدنی سقوط امپراطوری در اثر سلاب حمله مغول بشمار میرود. درین دوره علاء الدین قونیه و سورام را تصرف کرد برای حمایت از خلیفه که معروف حمله مغول بوده موصل سپاه فرستاد و با جلال‌الدین محمد خوارزمشاه که زحمات مغول در استان ارسایش بود مصاف داد و با این نارسا روی هم رفته تلاش ورزید امنیت و آرامش نسبی برای مردم فراهم آورد. چاهول بك تاروان بازرگانی مغول ها وقتل فرستاده آنان ایشان از جانب خوارزمشاه سیل یورش قبایل مغول را که با تصرف مناطق شرقی دو تارشان در آنجا پایان یافته بود به سوی غرب سران برد. پس تصرف خسوارزم خسرا سان و عراق انا تولى در برابر سلا مغول گسترده بود. عبور دسته‌هایی از خوارزم میان به اناتولى گذاشتن جلال‌الدین محمد خوارزم شاه از این ساحه هجوم سر بازان مغول را به اناتولى تسریع کرد.

سپاه مغول تاسه واس تا خته شهر را آتش زد ندوهر چه را لاز دانستند بتاراج برد. و قبل از آنکه سپاه سلجوقی هادر را بر شان ترا بگیرد، از اناتولى بیرون رفتند. سپاه سلجوق وقتى به مغول هادسه

---

(۱) منطقه، آسیائی ترکیه در ستون قدیم با اناتولى ثبت گردید

است. (مترجم)

نیافتند قیامیل «کرد» را نه با مغولها سازش کرده بودند مورد تهاجم قرار داده سرزمین آنان را با خاک یکسان کردند و گویا از مغولها انتقام گرفتند.

انتخاب سیاست نادرست علمای خوارزمی ها نه سقوط امپراطوری سلجوقیه را سرعت بخشید، سرآغاز این اشتباه چهران نا پذیر بوده علاءالدین خوارزمی ها می نامی را نه از بایر سلاطین مغول قرار می شده بودند در «اخلط» واقع ارض روم چاهجا ساخت. مغول ها هم آنکه از جریانی مطلع شدند بر آنها تاخته تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ کشیدند و بهاینس و آنسو و پراکنده گردیدند. سپاه مغول از ارض روم به «اخلط» وارد گردید و پس از آنکه چند روزی بیرون از شهر سرافرازه افراشتند انجارا ترک دادند. «بیگ اخلط» خوارزمی ها را به واقعا برای دولت در دسترس شده و شایستهات مغولها را با دولت قره سی کردند به «قصریه» که در ایزت داشت روانه اردو اراضی واقع در ارزنجان «اساسا ولار» نده» را بطور سقاطه به بیگ های آنان واگذار شد «علاءالدین در حین اینکه به مسایل داخلی می پرداخت جهت بخشی گردانان حملات مصری ها در سال ۱۲۳۲ به سرزمین بیگ «هرپوت» که با مصریها متحد شده بود پورش برد و آن شهر را به تصرف درآورد تا با نسبت و استقلال کشور را تأمین کرده باشد.

در (۱۲۳۷م) پس از فوت علاءالدین سلطان غیاث الدین دوم که بجای او زمام امور را بدست گرفت با خوارزمیهها بد رفتاری را آغاز کرد و یکی از بیگ های آنانرا بزندان افکند و بیگ در بین خوارزمیهها ایجاد وحشت کرد و پورده ویر زمینکه دست یافتند بصورت پراکنده مهاجرت کرده در نهایت، سواهی را که به تعقیب

---

(۲) سیستم اجاره زمین های مو قوتی که بعد از دوره سلجوقی

در ترکیه معمول بود

ان روانه شده بود هزیمت دادند. با ابن و صف، بخشی از آنان در اراضی حلب و شام متفرق گردیده بخشی دیگر به ارض روم وارد شدند. باین ترتیب خوارزمی ها برای دولت غیاث الدین دوم ساعت يك عنصر استهلاکی و در عن حال در اثر ایجاد آزار - شی و حرکات اشتباه آموزشان به شکل عاملی جلب خطر خارجی را به منطقه بخود گرفته بودند.

[illegible]

بردند و در اثنای راه کسانی را که توان پیاده روی نداشته‌اند نیز به‌قتل رساندند سلجوقیه‌ها که بی‌برد نمی‌توانستند با مغولها پرابری کنند به پرداخت مالیه سنگین تن در داده صلح کردند و بدینسان سلجوقیه‌ای انا تولی حالت يك مستملکة مغولها را پذیرفتند.

در اثر این رویداد مرزبیت تمام معنی نابود شد و بعد از غیاث الدین، سرزمین انا تولی، در يك هرج قرار گرفت بیکها یکی بجان دیگر افتاده و آلتجا و آنجا اغتشاش‌های دایمی رونمائی شد. (با یجو) سردار مغول درین حص و بیص پا را دیگر به انا تولی هجوم آورد. در ۸۱۲۰۶ م در جنگی که در حوالی «قونیه» رخداد مقاومت بقایای قشون سلجوقیه‌ها را دیگر در هم شکست. سلطان غیاث الدین پسرش رکن الدین قلاجه ارسلان ششم را بجای خود پراویکه سلطنت نشانند معین الدین سلیمان بمقام پروانگی «۱» گزیدند.

«با یجو» در قزل ویران که در فاصله چهار ساعت راه در غرب قونیه واقع است اقامت گزید. و رکن الدین را نیز با خود داشت. اینبار مغولها برای مدت طولانی در انا تولی با قیاماندها و هنگام عزیمت از انا تولی تمام قلاع نظامی را به استثنای قلعه ئی که مزارشاهان سلجوقی در آنجا بود تخریب کردند.

پس از رفتن مغولها در انا تولی، زد و خورد برادرها آغاز گردید و عاقبت هنگامی که رکن الدین و عزا الدین می‌خواستند ساحه حکمرانی سلجوق را با هم تقسیم کنند معین الدین با مغولها تماس گرفت مغولها با فرستادن مجدد سپاه برتری و حقوق رکن الدین را حفظ کردند و عزا الدین به استانبول فرار کرد. از طرفی جو معین الدین تمام اختیار را در دوشی را در قبضه خود گرفته به

۱- پروانه لقب فرما نگزار بود و حیثیت وزیر را داشت.

بن الدین در صدد قتل وی برآمد ولی معین الدین که مورد حمایت  
و لها بود در ۱۲۶۵ م ر بن الدین را به قتل رسانده بجای وی  
طمان غیاث الدین سوم فرزند او را که پنج یاشش سال عمر داشت  
نام فرمانروائی مستقر کرد. در ۱۲۷۷ م معن الدین نیز توسط  
ولهاسامه تول گردید و از آن به بعد درهم و برهمی به اوج خود  
ید. غیاث الدین مسعود پسر عزالدین کیکاووس که در «کریم» بود  
آنجا وارد «سینوپ» شد و از آنجا برای ابراز اطاعت از سردار  
ول «ابا» به «ارزنجان» رفت. پس از سرگ «اباکا» در (۱۲۸۲ م)  
طمان احمد که بجای وی برگزیده شده بود سرزمین سلجوق را بین  
ث الدین مسعود و سلطان غیاث الدین سوم تقسیم کرد ولی  
ث الدین سوم به این امر راضی نشد و پس از قتل وی در ارزنجان  
م قلمرو سلجوقیه ها به غیاث الدین مسعود تعلق گرفت. غیاث  
ین مسعود که در سال ۱۲۸۳ بر سریر سلطنت نشست و او  
ورانی از اشتهکی و ناهاسانی بود در ۱۲۹۰ م از طرف «قازان»  
بود خان «به همدان» فرا خوانده شد و در ۱۲۹۸ علاء الدین  
نهاد سوم بر سرادرش را بجای او تعیین گردید.

بعدها علاء الدین نیز بین سالهای (۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ م) از طرف  
لها به اصفهان برده شد و در آنجا به قتل رسید و پادشاهی بار  
ر به غیاث الدین مسعود منتقل گردید.

در ۱۳۰۸ م پس از آنکه وی وفات کرد سر نوشت امپراطوری  
ریخ سپرده شد و در آن سرزمین بهنا و رچندین بیگ نشین وجود

### وضع اجتماعی :

ر دوران تشیت و پراکنده گی نا همی از هجوم منول ها و  
حکومت قادر به تأمین وحدت سیاسی نمی شد تمام منطقه  
لی گرفتار نوعی نارا حتی شده بود شاهان محتل امپراطوری-

سلجوقان نه در سالهای اخیر قرن ۱۳ حالت تا به متاز فرمانرو-  
ایان منطقه ی مغول را آغاز کرده بودند. برخی توسط مغولان  
بر تبار برخی مقول و آنانکه تحت حمایت مغول ها هنوز قدرتی  
در دست داشتند در تلاش رفع مشکلاتی بودند نه در داخل خاندان  
شان بروز میکرد. عزالدین کیکاووس و علاءالدین چغتای در  
حلقه اختلافات خانواده ای برادران سلجوقی در اناقرلی، درراس  
دیگران قرار داشتند در زمان واحد چندین پادشاه در مناطق

حکوم را نندم بگ هادست بدعنه ان میزدند پادشاهان بنا بر عدم احسان  
امنت و زراعی دلی و با دلی بقل رسا نده بخصوص اشخاصی را نه  
برای رسیدن به مقام سلطنت ایشان را یاری رسانده بودند برای  
آنکه زیر پا رست نپاشد، زودتر از بن می بردند و همچنان وجود  
وزرائی نه در اثر مال اندیشی در خلفا با مغول ها همدست شده سر  
به ترمز میزدند مردم را دچار سراسیمگی و آشفتگی حالی کرده  
بودند و نمیدانستند همدست و همار چه نسی میشوند؟

معن الدین پروانه از وزرای تار شناسی شاه با وجود اینهمه  
ناهماهانی در دستگاه امپراطوری سلجوقی ها، سالان زیاد توانست  
امنت نسبی را حفظ و با مغولان گذاره دند، عاقبت در اثر اختلافی  
نه بن او و سعد الدین کوبک روی اغراض شخصی اخیر الله برپا  
شد بقتل رسید.

در این گیرودار باید عناصری را نه مردم بدور خود جمع کرد  
و آرزوی رسیدن به مقام سلطنت را در دل داشته اند نیز به خاطر داشت  
این طغیانها بن مردم بیشتر از جا نب فرقه از متعصبین دایم  
زده میشد. جریان «ها پائی» ها «این حرکات راست دمی»  
به قول منابع معتبر با با اسحق خلیفه با با الهام من نه در زمان ح-  
مغول ها از خراسان رخت سفر بسته و در انا تولی در شهره ام-

اقامت گزیده بود سستی در خفا پسر پرده بعاء مریدانی گرد  
خود جمع آورد و درد هاب «اماسا» اشکار گردید.

بقول ماء خند و منافع رسمی بابا اسحق بک شار لاتسان بود  
نه عده بی ازدهادان بی سواد و تر نما نهای ساده لوح را بگرد  
خود جمع میکردند در اصطلاح رسمی ابن گرو «حارجی» خوانند  
سده است.

ولی وقایع و جریانات نشان دهد مردم این شخص اارج  
زیادی می نهادند و دوسس شده اند باها سعی به شوی سجد نه  
اسراطوری سلجوقی هادراثر ظلم های فراوانی به مردم از آنها  
رفت پیروزی به نگون خواهد شد و حتی نه خوار زسی نای سانش  
در «اورفه» و «حلب» بهایر در فتاری سلجوقی خانه بابا اسحق روی  
آوردند و در د هات باثر نما مهاودینگ. پروان او همنوائی نشان  
دادند و نئی بزرگت از آنان سنشکل گردید. این دروی بزرگ  
در روز معن به اشاره بابا اسحق و ام کرده مقابله دروهای دولتی  
را که تحت فرمان مظفر الدین علی نه را و هلواداره میشد، درهم  
نکسته آنانرا به «مالانیا» فراری ساختند. همچنین - روان بابا  
دوسن سپاه دولتی را به هریمت و داشته وارد «سواس» گردید  
و «اغدیش باشی» (۱) سواس را با گروهی از سربز آورده گان شه  
معلی رسا لده غنائیمی فراوان از آن جاپه دست آوردند و سپس به  
«اماسا» و «تولات» سرا زیر شدند.

اسحق بابا در این هنگام در اما مسا در تکه خانه خود بود  
از «عاشاه» بابا را گرفتار کرده در برجی از قلعه «اماسا» به

۱- اغدیش از نظر لغوی به قول نظامی: نظسی اغدیش خلوت نشین  
است نه تبیی سرتنه انگبین است اغدیش یعنی نورگه و هم چنان اغدیش  
باسی یعنی مقام. چیزی مثل شهردار یا فرمانده سواران مترجم



دارا و پخت. (۶۳۸ هـ. ۱۲۴۴ م) ولی اغتشاش زندگانش خلاف تسويع او خاتمه نهايت بلکه شدت پستی و سبب شد. بايانی عامه نقد بودند که بابا اسحق نمرده و منی سر زد چنگ بن دو جانب آغاز و «ارسلان شاه» درین زد و خورد بقتل رسید.

شاه با آگاهی از بن کبر و دار به «قباد اباد» گریخت و از آنجا به قوایی آمد و در حداد ارض روم مستقر بودند بهام فرستاد سپاه سرحدی امپراطوری که متشکل از عناصر گوناگون بود از روم و روم پسوی و اس و از آنجا به مصریه رفت. بايانی هادر «مالا» حوالی «قیر شهر» سمرقند گردیده و خانواده های خود را نیز همراه آورده بودند. همه که پشاهانگان سپاه را دیدند، زنهای و بچه های مالائی را بقتل رساندند سپس چنگ و قاپها برداختند اگر برای های معاومت نمی ورزیدند، سپاه سلجوق یار و یگر تار و سار و به سبکست و آنچه میگردید زهر بايانی بنا باد. ارت زیاد حمله میکردند اما باده دی فرنگی عاصیب شد ناساء درهم شکسته سلجوقی، فرصت تنظیم مجدد بیاید و در نهایت، بايانی ها را گشته اند. بقول برخی از منابع درین ناز زار در حدود چهار هزار بايانی معتول شدند و سر بازان، جز بچه های دوسه ساله بقیه همه را از دم تیغ برآوردند. زنهای و بچه های خورد سال را اسان داده و مال و هستی بايانی ها را مثل مال انفاریک بهنجیم جهت بیت المال گذاشته و بقیه را بین خود تقسیم کردند. پادشاه نفس بر راحتی شبد و در حالیکه نوازنده گان سرود های گرم و پر جوش میخواستند جام های بیای پی می نوشید و به یکت ها و دیگر درباریان تعف و هدایا میداد.

هرچند مواخذ و منابع متعدد میگوید که بايانی هادرین مصاف بکلی قلع و قمع شدند ولی ظهور خلفای بعدی ازین سلسله چون «کیت

لی باها - ابدال موسی - عراق باها - ملتوک باها و غیره گویای این واقعت  
است که باهایی ها تا اوایل سده هشتم هجری (۷۰۷) و سنه ۱۳۰۷ م -  
دی ایفجا و آنجا حلقه ها و پیروانی برای خود داشته اند

در جریان حوادث گرم و اشفته حالی که سرد م با آن در گه بود -  
نشد یکی هم قیام «چمری» را مستوان نام برد که از طرف تر ما  
نہا تقویت و حمایت سی شد. در زمان علا الدین لقیقباد اول  
هنگامی که ارسناک فتح شد در آنجا تر کما نھاچا گزین ساخته شدند.  
نظریه لئو حه مزار نریم الدین کر اسان «ابن واد» تعبیر نمود  
قمرالدین محمود قرار داشت و به همین دلیل قبایل «ارسانک» بنام  
او قبایل قمرالدین یاد میشد.

نورالدین نپور قمرالدین یا بنابه شهرش «نوفی» نسبت  
به طریقت با با الداس نفوذ خود را گسترش داد فرزند او «  
کر اسان» مناسطی متعددی را از نصرانیها تصرف نمود.  
و خود را نیمه مستقل و غمروا بسته ساخت. روی این واقعیت در کن  
الدین قلچ ارسلان «بیک» نشین قبایل قمرالدین را بد کر اسان  
داد ولسی دیری نهادند که کر اسان و پدرش به طرف داری  
از سلطان عزالدین دست به اغتشاش زدند در نتیجه «اسان» و برادر  
راش مقتول و اغتشاش سرکوب گردید. پس از کر اسان «محمد بیک»  
جای او را گرفت و در قیام «مخاطر اوغلو» یکی از بیکهای سلجوق  
شرکت کرد و سپس مرگ غاث الدین میا و وض فرزند عزالدین  
شکاووس را شهرت داده بیماری «چمری» که مازد ساسان دای  
نکرد شتافتند.

۱) در لئو حه مزار کر اسان او غلو محمود بیک - س. تاخیخ  
(۶۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۹۹) قید شده او را بدالدین محمود ابن بم  
الدین کر اسان میخواندیم «مترجم»

«جمری» ده واقع ایجا دی او به واقع «دوزمجه مطلق»

در دوره فرزند ان عثمانی شهاخت داشت، ام بود؟ رساله‌های

۱۲۹۹ م (۱۳۰۰ هـ) شاعری بنام به سقی در ارزنجان رساله

بن منظوم در وصف خاموشی و مقام آن به وزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن)

نوشته ۳۸۸ بیت هشتوی گو نه را ۱۱ حتوا سیکرد یوسفی در این

رساله نه ۱۰ سوم بد «خاموش نامه» بود در باره جمری چنین می آورد

در دوره ما شخصی سز است که قباتی در ویشان در برداشت

به دستان عبادت بیک دو خمونمی برمی گردید. فکروذ لرش بر بنای درستی

استوار و مستقیم در راه خدا بود خر قد می پوشید و همه مردم از

اورا ضی و خوشنود بودند. اعتماد و اعتقاد به درستی پندار و کردار او

روز بروز فزونی می یافت. هر نس او را در مقام شیخ با یزیدی نگری

بست. گروهی از مردم در حلقه رسیدن او در آمده بودند ولی

او به این زنده گمی به راسته و پاک را ضی باقی نماند یکباره عقل

خود را از دست داد و گفته های پوچ و باوه بزبان او تمام شد

مثلا می گفت:

این راز را بکشودم اما گوش بدهید که خون این را زرا

باز می گویم. ای مریدان من یاد شاهوادی روم هستم از این نظر

سراهاد شاه بشناسید.»

گروهی به این ادعای او سر تسلیم نهاد. یاد شاهی او را از جان

و دل پندیده و سوسیس او را سلطان جمری نام نهادند سلطان از شنیدن

این جریان سخت ناراحت شد و دستور داد مهای بر او بگمارند.

در نهایت او را گرفتار کردند بعد از شکنجه و عذاب فراوان به جهان

دیگر فرستادند (کتابخانه نوپولو مجموعه حکایات صفحه ۱۱۲)

و ادامه آن این حکایه حکایه هشتم است که در صفحات ۳۰۳ و ۳۰۴

الف ضبط شده حکایتی هم این کتاب به خاطر او غلو را تباط  
دارد.

در تاریخ این بی بی نیز این قرمانها بنام در و یمنان ( دلا  
سرخ چاروق هوش و سیاه ) ذکر شده و از پروان طریقت باهائی  
و نمود گردیده اند چمری در سال ۱۲۷۸ - ۷۶۷ هجری قمری  
و بنام خود خطبه خواند. محمد - ارمان او غلو را به وزارت  
و گریه و هین اسیر به ها هنگام اغشاس مردم دلیلی قوی به دست  
سخا لغان او داد. در آن هنگام زبان رسمی دوا بر  
و زبان دربار چمری بود و لی و دستور داد که در مقامات رسمی  
و در دربار سلطان تنها به زبان ترکی تعریف و تکلم شود اما این  
بهروزی زیاد دوام نبرد و با دسامه که مورد حمایت مغول ها بود  
چمری حمله آورد طرفداران چمری شکست خورد و خودش اسیر شد  
او را زنده زنده پوست کشیدند و پوست او را برای عبرت سایرین  
به شهر گشتا زدند. بعد ها شخصی دیگری بنام احمد ظهور کرد  
و مدعی شد که قرزند علا الدین است در حالیکه مقصد نظر چمری  
پیش نبود. اما ازین آشوب جزیک نفر سر نبرد و اغتشاشی هم  
نه توسط و راه انداخته شد و او را آورد و خلی زود سر ثوب گردید.  
غیر از قهقام ها و اغتشاشاتی که بوسیله افراد خانوادہ شاهی  
اینجا و آنجا بقصد تخت نشینی و رسیدن به اریکه قدرت صورت می-  
گرفت ، بی نظمی های دیگری هم بوجود می آمد که از جمله میتوان  
بنام جریان علوی ها بنام «تخته چها» و تر که فانی را هنر در

مدا طبق ماراش وا غتشا شات بهخد - لو لوا وسو وی حصار را  
برشمسرد . « ۱ »

علت این قیام ها و اغتشاش ها نه موجب پریشانی و دافعه  
حالی مردم میشد و بعد در اثر اعمال قوه متکوب میگردد چه بود ؟  
عوامل همان آمدن آنها را در کجا می توان سراغ کرد ؟ هر چند  
عوامل را تا حدی شرح دادیم ولی بطور فشرده در چند جمله بار  
دیگر مروری بر آن داریم :

سماهه روابط شاهان و وزرا بعدی دچار افتضاح شده بود نه  
بطور مثال وقتی رکن الدین قلمسج ارسلان پرویز خود صاحب  
اموال دین خشم گرفت صرف بعضی حاضر به آشتی شد که مبلغ دوهزار  
دینار از وی دریافت کرد . از قاجار الدین معتز نیز جدا گانه حاج  
میگرفت . همچنان فال الدین علی وزیر به بهانه اینکه عزالدین را  
از « کریم » دعوت کرده و به وی هدایای دادی است از کار  
میگدوش و در قلعه « عثمان چک » زندانی نموده بود ولی او با مغولها  
تماس گرفته حمایت آنها را جلب کرد و با دیگر برتری وزارت نشست .  
مرکزیت دولت از بین رفته و دیگر قدرت اداره را از دست  
داده بسود .

وچی های خوارزمی حالت يك عنصر اختناق را بخود گرفته  
بودند . قلمرو دولت از بافتاده ها ر چه ها ر چه شده و داخل  
معرض هجوم های پراکنده مغولان نیز بود . آبادی ها تاراج میشد .  
آتش میگرفت و باخاک یکسان می گردید . در ارض روم سواران ،  
قهریه و نظایر آن مردم از هفت ساله تا هفتاد ساله قتل عام می شدند .  
امامان اصلی این سقوط ضعف و نارسائی اداره و فقدان سازماندهی

---

« ۱ » در انتشار قارسموس قاصه بی بنام « لو لوا » وجود دارد .

( قارسموس العالم جلد ۴ ) مولف

درست بود. مقاطعه ناران - دهقانان بی زمین ساهمان ایلمه جاری  
و بیگ هاهمه از دولت سر تزی روگردان شده بودند. یورشهای گاه  
ناگاه مغول تعاقبی نه برای آنان تهیه می گردید مالمات کمرشکمی  
به دولت به مغولهای پرداخت و بالاخره سفاک شمش اوز دربار که  
این مصارف را از طریق وضع حائمه بر مقاطعه کلان شهر نشینان و  
قدیمه نصران دهها ناء سن می نسرده.

اسباب اشتقاقی بیشتر وضاح را فراهم می آورد زیرا مقاطعه  
ناران و سایرین به بالغی را به به دولت می بودم خنند - از مردم دو  
چند بازیافت می کردند. مخالفین دولت نید. این حص و پس بکار  
نمی نرسید. از جمله قبیله دفرل حیده نه بقدر التزام اخسارانی  
داشت یا فتنه جمری متحد گردیده «اقسری» باچها هرا سر باز  
تواند و عرب مورد حملسه قرار داد سه شب روز شش را تاج کد  
و مردم از این افس بکمک افس دیگر یعنی معمولها نجات یافتند.  
مغولها نه برای سرشماری و دریافت مالیه آمده بودند. گردو گرفت  
آنان پایانی نمی شناخت. پذیرائی از آنان در مدت توقف شان دل  
خوش ساختن و تهیه هدایا برای بازگشت شان سری طاف فرسایود.  
مردم از مغولها التماس کردند که برای سرشماری و دریافت هدایا  
در اوقات معین آمده و وقت و ناوقت فراغ نگردند، فرمائیده مغول  
باین مناسبت و اسری صادر نرد و ضمن الدین قروینی از این وظیفه شنا  
گذاشته شد.

فکر میکنم اگر بر تمام این حوادث که در توالی سال ۱۲۹۹ م  
(۱۸۹۹) بر مردم آفت زده انانولی می گذشت - خشکسالی و نتایج  
مصیبت بار آنرا هم بهر رئیس نمودار ناملی از وضاح ناهسان  
اجتماعی در آن منطقه بدست می آید. ری و انانولی در سده سدهم  
میلادی در چگونگی احوال اجتماعی قرار داشت. (نا تمام)

# د دلی او شهی د قصی د و ه زور راویان او ناظمان معظم گل

معاون سرسحق زلمی هوادار

د دلی او شهی قصه زموږ له ملي تصويخه يوه خونډوره قصه ده، چې  
د دلی او شهو د پيښې د استان پياوړی د اقصه په روايتي بڼه د پښتو په  
ژباړو سيمو کې د پښتنو تکلمچانو زده ده، او د ملي او دود خويښتو  
لپاره يې د ژبې په اوږدو شو او نو روښالو نوښتي وايي.  
د دد رځان خټک د روايت له مخې د دلی په خټه د لالک او شهی د حیات  
ځان مليزي او ورو چې پلار يې د خپل نام مشر و، د دد رځان خپلې  
څېرې په دې باب دادی:

په دوران د اکوړې چې، لکه شروو

هم سخي هم دېر نې صاحب شه شروو

هغه وخت په پوسفزو نې پوځوان و

په نامه حیات خان نامونه افغان وو

لوی سردار د ملېز پوړو نېسری و

مشت په مېنه د توپي د پيښې دی و

زوی يې نه و پوه لوری و نه ټيکڅو په

په نامه مسمی و شهی گل روپه

اوهمده ددلی په باب وېلمی دی :  
 د شپې دعاشق نوم نه له ماغواړي  
 سړو گل سبیل نه گوری وپه ویاړي  
 په لقب دلی پاله شه د لږالکو  
 دېر قلاسی راسی صفت په شک آښو

ددلی او شهو قصه له شفاهی شکله سر پر سره د پښتو په تعریبی ادبیاتو کې هم ځای لري. ورسره له ادبپوه څخه دوه تنو دغه قصه په نظم ثبتې ده، چې البته د درېو او په رواياتو او د پښتنو نکلېجا-  
 نو په بیان کې توپیرونه لیدل کېږي چې د غدتو په رونه بیا غلېښت د سال  
 بخاری د صدر خان قصې په مقدمه کې څرګندې دي ددغې قصې د روايات  
 دوه باب څېړنې د بیا غلېښت په اړه لیکړېم په ننګ منظره کې قصې اوسې  
 کتاب کې هم موندل شوي.

په تحریري ادبیاتو کې ددې ښايي قصې ددې هم شکل همغه د صدر  
 خان خټک دی چې دا قصه یې په ( . . . ) کال کې په خپله  
 مشنوي لیکلې ده. د صدر خان خټک او دده د مشنوي په باب ورسره په  
 ادبي څېړنو کې ډېر څه ویل شوي دي خو زه په دې لیکنه کې ددې  
 قصې دوه روايات درېیم چې پردی دوو لسانو تر او سره رسېده  
 منظمو ادبي فنونو کې څه بحث نه دی شوی او نه پښتو ته اړوندېده  
 دواړه شاعران هر یو په ژوند کې د زه، دادوه تنه په پښتو ادبي  
 تاریخو نو کې د ځای نیونې په منظور در معرفي کوم، البته ددغو  
 دواړو لسانو په باب د معرفي لیکنې د صدر خان ددلی او شهو قصې په  
 مقدمه او هم په پښتو منظمو کې قصې کې شته، خو هغه نافي نه دی، زه  
 هغو لیکنو ته د څېړنو په اړه ډېر نا ښایي دی ډول انسجام ور کړم :

### معظم گل

د پښتو په معلومو چاپي فنونو کې سړو د معظم گل په نامه څوک  
 نه پېژنو او نه یې د ادبي تاریخ په څېړنو او فنونو کې د هوشاعر په تو-



که چا سوانح راوری دی . یوازی به فرهنگ زبان و ادبیات پښتو (۸) لی بی یو . لنډه یادونه یو . بیت سره راغلی ده ، البته دایا پندو ویل سی چی فرهنگ ضبط د تذکره حکم نه لری نو ددی اواره چی داسی له خپلوا دبی ایجاد یا تیره د پښتو د ادبی د نثر و نثرهای ونډی او د ادبی تاریخونو لی معرفتی سی نو پښتو همدی ناست زه دی به دې لیکنه لی معرفتی نوم :

معظم گل موږ ده د « دلی اوشاهو » دیوتی منظوم سی قصی له مخی یو نوی دیویدو د پښتو ادبی په پښتو مجله یی خپره شوی ده د مجلې د منو ادبی معظّم گل د دلی اوشاهو قصه د پېښور د پښتو ادبی یو پخوانی سرچشم مولوی محمد اسرارل د « نوی ادبی د ساوخته انځور مشر » فوله خول راوړله چی بای تر ترتیب درې اوښتو مجلې چاپ لری ده . له دغه یادونه ښکاره چی د معظّم گل قصی هم وم لیکلی ډول نه درلود او په خلکو لی خپره وه ، دا طبیعی خبره هم ده ، ځکه چی زموږ د زیاترو اولس شاء - رانو شمیر او چار بی او نور را ایجاد یات نه دی لیکل شوی او په سفاهی پند و سوز به اولس لی خو ندی دی .

د دلی اوشاهو قصی نوم روایت چی معظّم زه لری دی ، دعر - لوسه چو ثابت سی دی ، او ټولی غزلې یی اسی دی ، لهای نیمه یوه تپه سره هم پکې مننه او منظوم سی قصی منځ سی خو منښور عبارت هم پکې راغلی دی چی د عبارات د قصی د ژباړت فصاحت به منظور راغلی شوی دی هغه او اولس روایتونه یی منښور دی هغو لی اکثر منظوم برخې هم وی چی د نکل نارې یی بولی اما په منظومو لی لکه لکه منښوری تو تی د من دوضاحت به منظور راغلی وی .

د معظّم گل د دلی اوشاهو د قصی روایتونه زیاتره د سررخان د قصی له روایتونو سره یوډرونه لری چی البته دی توپرونو ته ښاغله ،

خبال بخاری (مقدمه ص. ۴۰ - ۴۱) ددلی اوشهی د قصه په مقدمه  
نی هم اشاره کړې ده، خو زما ددې قصې درواياتوله تم بهرونو  
سره څه ناسته، بلکه زه غواړم چې معظم گڼ د یوه پښانه شاعر  
په توگه د پښتو تن شو لپاره دروېږم .

د معظم گل په باب زیات معلومات زموږ په واک نه نشته ،  
برک دوسره په پښتو مجله - سی (اغلای دی چې) معظم گل سردان  
دضایې د نوی لمی یواولسی شاعرو . اوله نامه سره یی ورته داستاد  
اوپا یا لمی هم بڼلی دی، داستاد له لمی خغه پیکاری چې معظم گل  
په د پښتوله پو او مشهور و اولسی شاعر او خغه و چې خلکو په  
استاد پاله . اشر اولسی چارپتی مشهور شاعران په سربې الامانستان  
اولره پښتو نخوا نی خلک داستاد په نامه یادوی . د معظم گل  
د ژوند زمانه خورلسمه هجری بهری اتکل نهی .

دی په پمدی حدود و نی سردان په نوی لمی نه مستوده ،  
د پښتو په اولسی آه گونویه یی شمرنه ویل او نه یی په خلکو  
نی مشهور وو . ماته دده هدا یوه منظومه قصه معلومه ده (۹) ول  
لغای می چرې دده د نلام چاپی او باخطی منتخب ندی تر ... کو  
شوی ، څنگه چې د دغی شاعرانو د نلام زیاتره برخه شفاهی وی  
نویزه چې دده د نلام زیاته برخه بهم به شفاهی بڼه اوس هم په  
خلکو نی خوره وی . اوس زموږ دده دغه موجود نلام هم غنومت  
شورو ، چې دده نوم له ور نی ژغوری او د یوه قصه پرداز شاعر په  
توگه یی په ادبی تاریخونو نی ضبط جوگه نوی . د معظم گل ددلی  
اوشهی قصه په دې غزله پیل نهی :

پوقصه سی عجیبه ده اوریدلی

مرسری سی چاپه سخی ده ویلی

---

چی دلی نوسی یو لخوان لځای بی دچچ و

عقیده بی چری نه وه خوږ بدللی

پوه ورلمی نصب و ایسته د نوره

د قسمت دانه بی پل لځای وه لیکللی

د خټکو، اوازو، حال زوټه رښه

ایزوته بی دور چی ورسه دلی

ما زیکر بی په یو نملی ور داخل شه

مستی مسنی جهنکی بی و لیدلی

جهنکو بی یو شاهی نوسی جیونی و

ددلی د زړه زیلمی بی وره بدللی

پار آشنایی په هغه نملی نه وو

د غم شپې روغی بی همی تیریدلی

د زړه حال په بی ویلمی چاته نه شه

غلې ناست واند پیننی په بی چا نملی

نه په عشق سی چادی وای «مظم کلمه»

په دلی په لمپی غه له گر لځېدلی

مظم گل ددلی اوشه ، دسی د منظوم متن په مدغ مدغ لځی

منثور عبارتونه داسی دی :

«ددلی ملگری دلی ته دیر نصیحتونه نوی چی د چاروغه نملی

دی توری په درله په پندونو پندونو واخلو مد ، نو ، ، په مد لځه ،

خو هغه نه باقی شیری لځی او نیوالی کیوری ، خیرهاد شاه ته رسی ،

دلی نه سر سړی تپوس شیری او په سختی نا پرسیانه جیل خالی ته

ارتاولی شیری ...»

---

په دې توتې پسي داغزله راځي :  
 بيلتانې په پلي شپوده دودونه  
 ددلي د زړه يي وران 'په بازارونه  
 چي چاره تری نه په گوټ 'ني شوله پاتې  
 سړبي شپود په ټنگون لوی فکرونه  
 دی ملګرو ته يي ويل ملګروو اور ئي  
 تاسو ايشې ووهه ما پاندي سرونه  
 تاسو ځي، په دغه خهله لاری پرته  
 دو پاره ورپکي زه نوم پرونه  
 پابه راوړ سه چاره يابه سر پرېدم  
 شخړه هم نه تمام سي وی سرونه  
 دلي وی چي چاره پرېدم زه تری لارشم  
 خپل پردی په رانه را ئې پيڅورونه  
 په ريتيادلي پښتون و «معظم گاه»  
 دوباره په قلاوړي نه وی غرونه  
 د شهي دېد حالی انځور معظم گل په دې لاندی غزله لي دېر  
 مشري اېستلی دی :  
 چي شهي سور ته د خوب وايي حالونه  
 په سپين مخ يي اوږي ځي لکه رود وڼه  
 په سرتوري وېر لوی په زوره ژاړي  
 غور محولي دی د سره سره شالونه  
 جړپکي يي تماشي نه وی ولاري  
 غوک په محکمه ځني پاس په دېوالونه  
 په چاره پاندي يي غوڅ د خيال اورېل نه  
 په تپتچوپه پرېکوی زلفي تالو نه

چاویل چی به نوغه لی ترویتی دی  
 شاهی ورشه نه لری به ژره، خوالونه  
 دهمزولو سره لاره ترویتی له  
 هلمی ودریده نوی تری نه پوښتنه  
 سوچن پروتد بی له حجابه را بهرنه  
 بل بی سڅ ورته څرگند نه دسالونه  
 ترویتی بی لاس نیوی سڅ ته بی گوری  
 به توجه بی دی دسراد نوی سیمو نه  
 ترویتی ورته ویل چی باردی بنددی  
 لمحکه خپری دی ټاپه واپه خالونه  
 نه د بدن لره بی محی ټولوازی و که  
 وخت بی دادی نه پرېدی سرو مالونه  
 ترویتی به شاهی داسی گزارو نه  
 پر هرونه بی جوړنه شی به کلونه  
 به رښه، شاهی ها شقه د «معظمه»  
 به خپل پار بسی به و لی منزلونه  
 هاتوان هاتی نه دفع هغه دم نی  
 ورته پاتی هوو دنیاوا به حورانه  
 به «دلی» پاندی ووسخت ساحت معظمه  
 بی امری دی لمحکه رب بی کړه آسانه (۱۰)  
 د معظم کل استاد غزلی خوند وری دی ، او د نیوالی او  
 شاهری خاص نزا ټونه پکی نغښتی دی ، هری چکلا هم اری.  
 د غزلویه ساطع لی لاه خپل هوو نوم «معظم کل» راوی او  
 هم «معظم» (پاته لری)

# معنی کلمه برکت و کلمه شکر

## پیرامون

درباره شتوی معمولی چسی می توان گفت مفهوم با این مضاعف کوچک و با چیز دربارۀ شتایی نه سولنا جلال الدین محمد بلخی خود آن را نزد بان معراج حقایق خوانده است و آن جا که میفرماید: «شتوی را جهت آن نگفته ام که حمایت کنند و تکرار کنند بلکه زیر پانهند و آسمان روند نه شتوی نزد بان معراج حقایق است نه آن نه ندید بان راه گردن نگری و شهر به شهر نگردی هرگز به نام مقصود نروی و به سر آمد دل نرسی.» (۱) اما آن گاه که از این نزد بان فرازی ایی خواهی یافت خویشتن را به پاسی رخوای یافت و پاسی نه به بلندی نام چرخ بل به پاسی بلند قرویر نرا و نام چرخ (۲)

پاسی نه میشود از آن تمام گسترده گی و فرا خنای نام نه های روان و اندیشه آدسی را با آنچه ستیوع رنگها و جلوه های به نمایش

و آن جادری خواهی یافت که درین قلمرو گسترده و اعجاب انگیز دنیای رنگ و رنگ و همیشه بویای اندیشه و زنده گی است نه چنان دریای شفاف نه خود جلوه گاه هفت آسمان پرین عشق است با غوغای گاهی آرام و گاهی توفانی جاوید اند در بسته زمانه ها جا ریست دریای نه اگر آراشی دارد سارانشش یا زیبای عجین شده است و اگر به جانی دارد همچنان اویفتون نموده و شور انگیز است آری شعرا و چون در

هست با آن که او هیچگاهی نخواسته است که شعر بگوید و قدرت  
تلام خویش را به رخ مایکشد بلکه آن (گنگ خواب دیده) میخواهد  
که چیزی را برای مایگوید - برای ما که از شنیدن آن عاجزیم. (۲)  
چیزی را که او در خواب دیده است.

و اما او خود نیز از گفتن آن عاجز است مگر عجز او در عجز نارسای زبان  
و از آن گان نهفته است زیرا آنده ها و عواطف او را چنان بکرانه  
کیست که زبان و از آن گان تا تو آن ترا زبان آن شاه محدودیت  
های او زانو و توانی نمیتواند جولانگاه مناسبی باشد برای جولان  
اندیشه های توانی و پرهیزان او و در این جاست که او شکوه سر میدهد  
و در این جاست که نارساییهای (مفتعلن) او را شکوه او فریاد میدهد:  
تأفیه و مفعله را گویند سه لایه

هوس بود هوس بود در خور رمز شهر

رسم ازین است و غزل ای شده سلطان ازل

مفعله مفتعلن مفتعلن شست سر (م)

این توانی (مفتعلن) است که او را شسته است در های  
توانی و پراز تلاطم اندیشه های بلند او نه در پادشاهی آن بحر خروشان  
با همه مدوجذر هایش نمیتواند که با آسوده گسی در دره های تنگ  
اوزان عروضی و توانی جاری شود

آن درهای بکرانه برای جولان خویش معیط بکرانه میخواهد.  
شعر برای او هیچگاهی هدف و اماج نبوده است و هیچگاهی به  
چنان چیزی نه نازیده است زیرا او را فن با لایزال از فن شاعری است.  
او چون ماهتاب روشن و نورانی در هشت پرده ساء شعر ایستاده است  
و اگر ترا چشم جستجوئی است باید آن پرده را از هم پدري و خود را به  
آن منبع نور و روشنی برسانی آنجا که میگویی:

شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زم

هست سرا فن د بگر غیر فنون شعرا

شعرچو ا پرست سدهن پس آن پرده چومه

ا پرسته را نوسخوان ماه منور بدشما (۵)

از تخب واژه ها و اسما هرگز و هرگز با آن مفهومی تدبیرای شاعران دیگر مطرح است و بر ای جلال الدین محمد بطرح نسبت . او و واژه ها نمی اندیشد بلکه به چیزی در آن سوی واژه ها سی اندیشد و به قافیه نمی اندیشد بلکه به چیزی سی اندیشد در آن سوی شبکه رنگی . وافی (۶) و اما در شعر او همه چیز به نا گهان اسم پیدا میکنند و به صورت شعر در می آیند .

تخیل او چون شمایست نهاده عرچی نه دست بر دیده طلای  
شمر بدل میگردد (۷) از این روست نه او را در میان تمام شاعران جهان شاعری دانسته اند در همه حال ساغر زیا او با آن عشق پرور و سورانگیزی ندارد همه چیز را در شعر خود به شور انگیز برین رقص و اسب دارد و به همان انگیزترین ترنم فرا سخا ند و گویی با این همه رقص و ترنم سیخواهد تمام اشای جهان را زنده گی بخشد شکوهمند و پراز ندر و بعد آن همه چیز را با آن همه رقص و ترنم و آن همه زنده گی شکوهمند درهای معبود پر یزد گرچه ستوان در آن کتاب نظر (مثنوی) صفحات زرین قراوانی را یافت که جهش روح اشعری جلال الدین محمد یکباره انسان را تا اوچهای دور و ندر اگن آسمانها میرد و در آغوش دریای سواج و توفانی عشق و حال و به پیروی ماسند ز د وای اصالت آن در بان مطالب و شفت آن بان و بزرگی آن در قراوانی اندیشه و تنوع امثال آن است و از این حیث در دنیا شایب به بزرگی و جلالت قدر مثنوی نباشد . (۸)

یعنی جلال الدین محمد بسیاری از اندیشه های ژرف عرفانی و فلسفی را با پراپیته داستان و تمثیل بان کرده است یکی از ویژه گهای داستانهای مثنوی فیونی شمار آنهاست .

پژوهنده بی شمار داستانهای مثنوی را (۲۷۰) دانسته است . (۹)



امادونکته سرسورد داستا نها و حکایه های مشنوی قابل هاددهانی  
 میباشد. اول آن که این داستا نها و حکایه ها از چشم انداز سولوی  
 همواره به حدت و سلسله واپس از بیان نظر ح بوده نه هدف و غایه اصلی.  
 یعنی او بنا بر توانایی شگرفی نداشته این داستا نها و حکایه  
 ها را به خاطر منظور های عرفانی و معنوی خویش عمقاء گسترش بخشیده  
 باور گردانیده و گونه گون اجزای آن را با زیور های اندیشه های  
 عرفانی و فلسفی خویش برآرسانه است تا از این طریق به نتیجه گیری  
 های دینی و عرفانی خویش برسد.

لار او در معنوی چندین است اما او هر بحث و موضوع را با حکایه و  
 داستا ن آغاز میکند و همین دودانست قدر خواننده را کاملاً سحر از  
 کرده است حدت و منظور های عرفانی را به آن می آورد و به بیان  
 حکایه سردازد. خواننده برای آن به سلسله داستا ن نگسلد مجبور  
 میشود تا آن را بخواند و به ختم داستا ن برسد (۱۰)

به طور ساده او میخواهد تا خواننده پشت سر بسته و بیکیکه ظاهری سخن  
 به سر شت و جوهر اصلی آن دست یابد و آنجا که بگوید  
 ای برادر قصه چون پیمانده است

معنی اند روی مثال دانه است

او پیمانده قصه را عرض میدهد و اما انتظار آن را دارد تا خواننده  
 فقط پادانه های معنی سرو دارد داشته باشد. او این پیمانده را تا آنجا و تا  
 آن حد ضرورت دارد که قادانه های معنی را به وسیله آن انتقال  
 میدهد و آن گاه که آن دانه ها فراچنگ خواننده آمد پیمانده دوباره  
 مسترد میگردد.

دو دیگران که این داستا نها و حکایه ها بنا بر عقیده پژوهند.  
 گان ساخته و پرداخته ذهن مولفا هستند. چرا که افرون بر مشنوی  
 معنوی برخی از این داستا نها در حدیقه سنایی و منطق الطیر رشخ فرید  
 الدین عطار نیز آمده است اما سولسای بزرگ غالب افکار و اندیشه

های آنان را يك چاها آن داستانها و حکایه ها بیشتر از پیش با اندیشه های و ربا روا تری خویش پرورش داده و آنها را عمق و زرقای بیشتری بخشیده است .

بنام این نتیجه راسی توان بدست آورد که این داستانها و حکایه ها شامل نتیجه زرین و هر قمت فرهنگ عوام میباشد . نه با به نار گیری آنها در مثنوی به خاطر مثل و بیان اندیشه ها حیات جاودانه و رباری پیدا نموده اند .

بالاخره به گونه مشرده جوان گفت نه شعر سولنا چنانکه الدین محمد بلخی در مثنوی معنوی خود طف و سیمی از نور است و آن گاه که اگر بتوانی این طف و سع را از منور زهر و اندیشه عبور دهی بی تردید دران سوی این مثنوی روی پرده ادراك موجهای گوناگون نور را در خواهی دید و از آن مرئوس زنده هم آهنگ آنها به حرت اندر خواهی شد پس چی خرمندان است که این کتاب پر بار را امزه بی میدانند از دلام فقه ، فلسفه ، عرفان تاریخ اساطیر باور های ملل و دیدگاه های از دانش فلسفه جامعه شناسی و رسوم شناسی ... ( ۱۱ )

بنامشود که در باغستان همیشه سپهر مثنوی از این همه دیدگاه های متفاوت و رنگ رنگ به تماشا نشست و از جلوه رنگین گلهای عطر آگین حقیقت و زیبایی لذت برد .

با آنچه که گفته آمدیم دیگر این حقیقت روشن نشود نه فلکطور با فرهنگ عوام در ترئیب این نه را ژة گسترده رنگین و معنوی دارد مناسب و در خور تأمل و مستوان از این دیدگاه نه به بررسی مثنوی معنوی پرداخت و اما باید به خاطر داشت که بحث پیرامون خاستگاه اصلي حکایه هادر مثنوی تعادل آنها از نظر شکل و محتوا تفکیک حکایه های طنزآیین از شعر طفر آینه بررسی ندارد و واژه های عامیانه اصطلاحات عامیانه ، تعار و باور های عامیانه و

ضرب المثل ها در آن خود نیروی معنوی حوصله و زبان لازم را به کار دارد نه پرداختن به چمن ناری در حد توان این حق رنست .

تا آن جای که برای من ممکن بود و تا آن جای که این فهم ناقص برای من مجال آن را میداد و به اجزای است ز بهای زیرین نه :  
نوشش بهوده به ازخته گی دوست دارد بار این آشفته گی  
ضرب المثل های را نه در مشنوی معنوی به نثار گرفته شده اند و  
تا هنوز در سان مردم ما رواج دارند بدون نویسی نموده و سوار  
دارد ، آنها را در زنده گی روزمره مشخص نمود ، ام نه ناگزیر خالی  
از اشتباه و نبودن لغزها بود .

با نثرش صادقانه از خواننده ، گان ارجمند به خاطر اشتباهاتی  
نه خواهی نخواهی در زمینه سو جود خواهد بود سپردن بهم به یاد  
داده بررسی ضرب المثل های آمده در مشنوی معنوی .

۱- از گپ ، گپ سبزدویا میگویند که از نثار ، نثار پیدا میشود .  
این ضرب المثل هنگامی به نثار گرفته میشود که در چهره یان  
ناری ، از تازه یی پیدا شود و یا هنگامی که ره ی مسالهی صحت  
صورت میگردد های مساله دیگری بیان آید .  
گفت معشوقم تو به دستی به ان

لیک نثار از کار خیزد در جهان

( ص ۳۰ - دفتر اول )

۲- از خاطر یک شوم - سوخت شهر روم .

هنگامی به خاطر کسی عده زیادی در رنج شوند و یا شکست  
گردند این مثل را به نثار سپردند .  
بی ادب تنهانه خود را داشت بد

هنگ آتش در همه احوال زد

( ص ۳۰ - دفتر اول )

۳- مثل خرد در گل ما ندن .

وقتی کسی با وجود ادعاهای فراوان در انجام کاری عاجزاید  
این مثل را به گونه طعنه و استهزا به کار برند .

چون قلم اندر نوشتن میشتافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

عقل در زیر حش چو خرد در گل به خفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(ص ۶ د. اول)

۴- خار به زیر دم نهادن .

این مثل به گونه دشمنانه به کار گرفته میشود که با نگر تحریک  
یک و تعمیق کسی است به کاری و یا پرخش دیگری که در فرجام  
چیزی جز رسوائی و بدنامی برای او نداشته باشد .

مثلاً هنگامی که کسی را به کاری نادرستی تعریک نماید  
میگوید که «به زیر دوش خار گذاشتم» .

کس به زیر دم خری نههد

خرند اندک دم آن بر مسجهد

بر جهد و آن خار به حکمت ز نهد

عاقبتی با بد که خاری بر نهد

(ص ۸ د - اول)

۵- لولها باسی به بام خوکها تارش تمام .

یعنی انسانهای دغاخوش اند و بدون آن که را بخود را افشاء

نمایند به مقصد خود میرسدند

گورخانه را ز تو چون دل شود

آن مراد تو زود تو حاصل شود

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت

زود گردد با مراد خویش جفت

(ص ۹ داول)

۶ - آخر سایه دیوار سوی خودش بر میگردد .

یعنی هر کس هر کاری که کند برای خود میکند و نتیجه اش را دهنی است .

گرچه دیوار را نکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز  
( ص ۱۱ - د اول )

۷ - هرچی نردی بهی و یا میگویند نه بدسکن که به بهی و یا  
میگویند نه هرچی بسکنی برای خود بسکنی .

این جهان تو هست و فعل مانند ا سوی ما اید نه اها را جدا  
( ص ۱۱ د اول )

و یادار همین مفهوم ضربا ا مثلی است نه میگویند در خانه کسی  
را مؤن که در خانه ات را میزند

من در خانه کسی دیگر زدم او در خانه مرا زد لا چرم  
هر نه با اهل احسان شد فسق جو اهل خود را دان نه قواد است او  
( ص ۱۰۲۷ - د پنجم )

۸ - چشم غرض بین نور است و میگویند نه روی غرض گوسیه  
چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد  
( ص ۱۶ - د اول )

۹ - شهوت چشم انسان را نور میسازد .

خشم و شهوت چشم را احوال دهند زاستقامت روح را مبطل کنند  
( ص ۱۷ د اول )

۱۰ - بوی بردن .

این مثل را نه محتوای ثنایه آموز دارد به مفهوم فهمیدن و  
در بردن به ثار میبرند

ماه بوی برد از اسرار من دستم شد پیش شه گفتار من  
( ص ۱۸ - د اول )

بوی برد از جنو گرمیهای او نه گزافه نیست این مهای او

آن یکی طوطی ز دردت بوی برد لیک چون گفتم سیمانی چه سود

(ص ۳۴۱ - دوم)

(ص ۵۸۲ اول)

۱۱ - هر کسی را از خود گمان مکن .

از بهاسش خنده اسد خلق را تو چو خود پنداشت صاحب دلق را

نار با نان را قیاس از خود بگیر گرچه مانند در نیستن شمر شهر

(ص ۱۳۳ داول)

۱۲ - دل به دل راه دارد .

این مثل در این مورد به نار گرفته میشود نه میگویند اگر با کسی

سحب نمی صحبت میکنند و اگر نفرت آتشی فسرست میکنند .

گفت ، گفت تو چو در نان سوزن است از دل من قادل تو روزن است

من از آن روزن به یدم حال تو حال نمیدیم نیکو شم قنال تو

(ص ۱۸ داول)

سوج مسرد در دلش عفو گنجه

نه زهر دل قادل اسد روزنه

قد زدل قادل به من روزن بسود

نمجد او دور چون دوتن بسود

(ص ۶۰۰ - دوم)

تاف زبان روزن نه اژدل قادل است

روشنی نه فرق حق و باطل است

(ص ۳۱۶ - دوم)

دردل من آن سخن زان مسمه است

زانکه اژدل جانب دل روزنه است

(ص ۱۲۸۳ - دهم)

۱۳ - لای را به چشم مجنون بین .

گفت لای را خلیفه من تو یسسی

کز تو شد مجنون پریشان و غوی

از دیگر خوبان تو افزون نیستی

گفت خاموش چون نو مجنون نیستی

(ص ۲۰ - داول)

۱۴ - پوست روپاء در جانش پلاست .

وقتی که کسی را بخاطر پول او را بدخاطر اندام داشته دیگرش

پکشد و یا عذابش کنند چنین مثالی را به کار میبرند .

دشمن طاموس آمد سراو

ای بسی شمه را پکشته وراو

گفت من آن اهوم ثرناف من

و یخ آلود خون صاف من

ای من آن روپاء صبرا ثرناف من

سوریدندش برای پوست من

ای من آن بلی که زخم پلجان

ریخت خونم از برای استخوان

(ص ۱۱ - داول)

۱۵ - هم در نعل میزند هم در رخ و یا سگویی شد که دزد را سگویی

که یکی، صا حیغانه را سگویی خوردار : این مثل را در مورد

اشخاص منافق که با دو جهت يك سازند به خاطر منافع شخصی

خوش رابطه میگردند و گاهی از این و گاهی از آن پشتیبانی میکنند

به کار میبرند .

ظاهرش میگفت در ره چست هو

و زائر میگفت جان راست هو

(ص ۲۲ - داول)

۱۶ - امانت را بخاک خیانت نکرد .

این مثل را هنگامی که کسی بخواهد طرف مقابل را در جهت

نگهداری چیزی اطمینان دهد به کار میبرند . و با گاهی که کسی

امانت کسی دیگری را به اصطلاح زیرزده باشد این مثل را به گونه  
طعنه در مقابل او استعمال میکنند. یعنی تو با خاک دم برابر ندی  
خاک امانت را خیانت نمیکند تو اما نمایی چگونه خاکت بردی.

خاک امن و هرچی دروی ناشنسی

بی خاکست جنس آن پرد ایستنی

این امانت زان امانت ناخنست

با آب غسل برون تو و ...

ناشان حق ندارد نویسندها ر

خاک را سرعاً نکند د آتشکار

(ص ۲۵ - اول)

۱۷ - مرغ زیرک در دودم به دست ساند.

این ضرب المثل را در مورد کسانی که در دود بزرگند بسیار

زیر لبی و احتیاط و همی بابک نوع بسیاری نسبت به بزرگان به  
کاری اتمام میکنند ولی در انجام به مشکلات بزرگ روپرو میکنند.

بس دل چون توه را انگخت

مرغ زیرک بادو ها به حب

(ص ۲۶ - اول)

۱۸ - با ماه نسیمی ماه سوزی بادیکت شش ماه سوزی.

این مثل در مورد نابالغان هم صعب و دوست به بالای انسان به نار

برده میشود یعنی انسان از دوست خوب خصال خوب و از دوست

بد خصال بد را به دست می آورد.

هم نشین مقبلان چون دشمن است

چون نظرشان دشمنی خود اجاست

چشم احمد بر ابو بکری زده

وزینک قصد یی صدیقی شده

(ص ۱۳ - ۵ - اول)



---

هم نشین اهل یعنی باش تا

هم عطا یابی و هم باشی فتا  
(ص ۳ - د اول)

لماذی با صادقی چون شد روان  
ان دروغش راستی شد نا گهان  
۱۹ - شکمش ده بر نهاد، از آفتاب نشاند،  
(ص ۳۱ - د دوم)

چون گرسنه میشوی سگ میشوی  
تند و بد پیوند و بارگ میشوی  
چون شدی توسیر مرداری شدی  
پرخیز بیجا چو دیواری شدی  
(ص ۱۴۲ د اول)

۲۰ - هر چی نردی میبندی  
آنچه بمالید در روی گمان  
جمع شد در چهره آن ناس، آن  
آنکه میدارید جاسه خلق چست  
شاد در یده آن او ایشا ن درست  
(ص ۳۴ - د اول)

اقتی زد شب هشت دیگران  
با دلتش را به نشت او بر آن  
(ص ۳۱۸ - د دوم)

حمله بر خود میکنی ای ساده مرد  
هم چون آن شیری که بر خود حمله کرد  
(ص ۶ - د اول)

۲۱ - شکسته زیر تاقین (نلاه)  
دست شکسته زیر آستین

این مثل وقتی استعمال میشود که فردی از اعضای خانواده نار  
ناشایسته و خجالت آوری انجام دهد و نخواستند که دیگران از آن را  
باخبر گردند. همچنان کسی که ضعف و ناتوانی داشته باشد که نتواند  
به کسی کمکی انجام دهد این مثل را در مقام عذر خواهی مینمایند.

جان بی معنیت در این زن بی خلاق

هست همچون تن چوبین در غلاف

تا هلال اندر بود باقیعت است

چون برون شد سوختن را الب است

نرخ چوبین را بدر نازار

بنکر اول ناگردد نار زار

(س ۳۵ - د اول)

۲۲ انسان با ابدی سلطان نام دارد با انسان نامیده زن و مرد و  
مگویند که دنیا به ایند خورده شده است و در همین راه مگویند  
که نا ابدی گناه است

نوی نوی بدی بروا ادهاست

سوی تاریکی مرو خورشیدهاست

(س ۳۶ - د اول)

۲۳ آخر شب ساهمه است یا پشت هر تاریکی روشنی است و با مگویند  
که بعد از هر سختی آسانی است.

وقتی بخواهند که کسی را به صبر و شکیبا بی دعوت کنند این  
مثل را به کار میگیرند.

هر اچا آب روان سیزه بود هر اچا اشک دوان رحمت بود  
(ص. ۳۷ - د اول)

ای بی کارا که اول صعب گشت

بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت

بعدی نوی بدی بسی ادهاست

از پس نالمت بسی خورشیدهاست

(س ۳۷ - د دوم)

۲۴- از زیر چکمه برخواست زیرناودان نشست و یا سبگو پند نه  
از زیر باران گریخت زیرناودان رفت.

این مثل را آن گاه به 'ار' پند نه کسی از خطری فرار کند و یا به  
مشکلات و خطرهای بزرگتری گرفتار آید.

بس نریزند از بلا سوی بلا

بسی چند از مار سوی اژدها

(ص ۳۵۵ داول)

بگریزی از پشه در گزدمی

بگریزی دریمی تو از نمی

(ص ۳۳۴ دندشم)

۲۵- مار گزیده از ریمه ان ابلق فرساده.

کسی که در زنده گی زیاد مورد فریب دیگران قرار گرفته باشد  
و یا با خطرهای زیادی مواجه شده باشد و بنا در مارها از احتیاط  
و اندیشه لازم مار بگردد این مثل را به گونه دل احوال خویش  
به 'ار' میگوید.

گفتاری آروغ با نم نه میگوید

مکرها پس دیده ام از زید و بکر

من هلاک فعل و مکر مردم

من گزیده زخم مار و گزدم

(ص ۳۵۵ داول)

۲۶- مرغ نه بیوقت بانگ کرد سرش از پریدن است.

مردم خروسی را نه بیوقت خاصه بعد از نماز دیگر بانگ کند و با  
ساکنانی را نه چون بانگ خروس جدا بکشد و میکشند اما این مثل را  
در مورد کسانی به 'ار' میزنند که حرفهای ناسنجیده میگویند.

جیخفتن دره مان و هزنان

مرغ بهنگام کی باید امان

(ص ۳۷۷ داول)

مرغ به وقتی سرت با بد ببرد

عذر احمی را نه شا بدشدند

(ص ۷۰ - د اول)

لاجرم هر مرغ به نگام را

سر بریدن واجبست اعلام را

(ص ۳۱۹ - د دوم)

مرغ به نگام نهاده ان چشم او

از زنه چه ابر او و چشم او

سر بریدن واجب اید مرغ را

نو به عروفت چنانند را

(ص ۳۸۹ - د سوم)

۲۷ - انسان یکدم به بام بالانه شود.

این صرب لامل را هنگامی به بخوانند بری کسی بگویند نه

انسان بک باره به تمام ارزوهایش نمیرسد و با انسان آهسته آهسته به

مقصود خود میرسد به ابر سچوند.

گفت ش راری ولی رب العباد

نزد پانی پیش پای مانهاد

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست چبری بودن این جاطع خام

(ص ۳۰ - د اول)

تانهیری نیست جان کندن تمام

بی کمال نرد بان نایی به بام

چون زهد پایه دوپایه کم بود

بام را نوشنده نا-هرم بود

(ص ۱۰۷ - د ششم)

۲۸ - انسانیت به کمال است نه به جمال و با میگویند آدم به

مشورت است نه به صورت یعنی کمال انسان معیار شخصیت انسان است  
نه جمال و صورت ظاهری .

گرچه مشورت ادسی انسان بدی

احمد و بوجهل خود یکسان بدی

نقش بر دیوار مثل آدم است

بنگر از صورت چه چه زاو کست

( ص . ۵ - داول )

۲۹ - آتش با مصلحت شور نمیشود و یا میگویند که اگر کسی پیدا

نشده لاله نخود مصلحت کن .

این مثل را وقتی به نار میچرد که کسی بدون مشورت دوستان

کاری را انجام داده باشد که برایش نتیجه های منفی و مخیر قابل

انتظار به بار آورده باشد .

مشورت ادراک و هشاری دهد

عقلها بر عقل را یار یاری دهد

( ص ۳ - ۵ - داول )

گردان آدم بگردی مشورت

در پشیمانی نکفتی معذرت

زانکه با عقلی چو عقلی جفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد

( ص ۲۰۱ - ۲۰۲ - دوم )

مشورت در نارها واجب شود

تا پشیمانی در آخر نم شود

( ص ۳۰۷ - سوم )

عقل قوت گیرد از عقل دیگر

نی شکر کامل شود از نیشکر

( ص ۳۰۷ - دوم )

۳. عذر بدتر از گناه.

این مثل را هنگامی استعمال کنند که کسی گناهی را مرتکب شده باشد و آوازی که از او علت را جستجو کنند او چنان عذری آورد که خود گناه دیگری باشد.

عذر احمق بدتر از چربش بود

عذر نادان زهر دانه اش بود

(ص ۵۷ - د اول)

۳۱. از دریاچه کم میشود.

موقمی که انسان ثروتمندی به آن چیزی بدهد و یا او را تشویق نمایند تا به کسی چیزی بدهد، این مثل را به کار ببرند یعنی ثروت تو به این بخششها کم نمیکرد.

کم نخواهد گشت دریا زین کرم

از کرم دریا نگردد بش و کم

(ص ۵۷ - د اول)

۳۲. خداوند جامه هر کس را به اندازه قداو برده است.

یعنی خداوند نیت هر کس را دیده برای او چیزی و بهامقاسی داده است این مثل را موقعی که بخواهند بخل و استخاوت کسی را بیان کنند استعمال میکنند.

گفت دارم من کرم بر جای او جامه هر کس برم بالای او

(ص ۵۷ د اول)

۳۳. آب زیر کاه و یا خیک زیر پور یا

این ضرب المثل را در مورد انسانهای فریبر و محلی به کار گیرند که همواره طبیعت سیاه و شیطانی شان را در چهره آرام و معصوم مانده پنهان میدارند.

میشد این هردو تانزد يك چاه اینت خر گوشی چوا بی زیر تاه.  
(ص ۵۸ اول)

اینست خورشیدی نهان در ذره بی شیرین در بوستین بره بی  
اینست دزهای نهان در زیر تاه باهرین که همین منم در اشتباه  
(ص ۱۲۴ - داول)

رقعه نهان کرد ننود بهر شاه کوه منافع بود و اب زیر تاه  
(ص ۷۱ - دچهارم)

۳۴ - محبت دشمن بی مقصد نیست.

دشمن ارچه دوستانه گویدت دام د ان گرچه زدانه گویدت  
گر ترافندی دهد ان زهر دان گر به تن لطفی کند ان نهر دان  
(ص ۵۹ - داول)

این مثل قاییدی است برهشکاری انان که باید در برابر دشمن  
با احتیاط برخورد کند که نباید بالطف و مهرها نی هایش دام تازد -  
بی سر راه انسان بگذارد .

۳۵ - قضا نه اندچشم انسان نور میشود .

یعنی چیزی را نه خدا خواسته باشد نه انگونه میشود و هشیاری  
و بینایی انسان چایی را نمیگیرد .

چون قضا اید خود دانش به خواب سه سه گردد بگیرد آفتاب  
(ص ۶۱ - داول)

چون قضا اید فرو پوشد بصر قاندا نند عقل مسارا ساز سر  
(ص ۱۲۱ - دول)

چشم بسته میشود و وقت قضا تا نبیند چشم تحیل چشم را  
(ص ۴۰۲ - دوم)

۳۶ - رنگ بین و جال برمی .

این مثل راهنگامی به نارنجی‌رنگ که ظاهر سی‌چنان بسته و  
افسرده باشد دیگر احتیاج به بررسی نباشد و اگر حال او را از وی  
جو یا هوی این مثل را بکار می‌گیرد.

یعنی حال من همین است که از ظاهرم هویدا است.

گفت گویایم که دست‌وپای رفت جان من لرزیدود ل از جای رفت  
رنک و رویم را نمی‌بینی جو زو زانده رون خود بدیدر نکم خبر  
(ص ۶۱) داول

۳۷- چاه کن در چاه است.

یعنی کسی که همیشه به دیگران دام می‌گذارد و مردم را با مشکلات  
مواجه می‌سازد بالاخره خودش در دام خویش گه‌رسی آید و سردچار می‌گردد  
در افتاد اندر چاهی که کند بود

ژانک ظالمش سوی او آئنده بود

چاه مظلوم کشت ظالم ظالمان

این چنین گفتند جمله عالمان

هرک ظالم‌تر چش با هو‌تر

عدل فرمودست بر را بر

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی

از برای خویش داسی م‌نوی

(ص ۹۰-۹۶-۹۷) داول

در چاهی افتاد تو را غور نیست

وان گنا اوست چیدو جور نیست

(ص ۱۰۸-۱۱۰) داول

بهر مظلومان می‌کنند چاه.

در چه افتادند و می‌گفتند آ.

(ص ۲۰۲-۲۰۳) سوم



۳۸- دنیا را از عوالم خود میبیند و یا میگوید که هر کس را از آینه خود میبیند یعنی انسان بداند پیش همواره بد بها را از خود قیاس میکند .

این مدل راهنگاسی به کار میگیرند که کسی دیگری اتهامی بزند و یادو دارد و قضاوت منفی بکند. در این صورت طرف مقابل میگوید که هر کس را از آینه خود ببیند پیش چشمش داشتی همیشه نبود

زانجیب عالم نبودت می نمود

گر نه کوری این نبودی دان ز خویش

خویش را بد کومگو کس را تویش

(ص ۶-۷-۱۰۰)

نود آینه دارد و گنج اندر آن

ز آینه خود بشکرا ندرد یگران

۳۹- دوست آینه دوست است . (ص ۹۲۲-۱۰۰-۱۰۱)

یعنی دوست عیب و نقصی را که دوست در دوست خویش میبیند با بد

دوستانه برای او بگوید تا خود را صلاح کند زیرا انسان هیچگاه از اشتباه

خالی نیست

موسنان آینه همه یگرانند

این خبری از پیامبر اورند

(ص ۶-۷-۱۰۰)

چونکه مومن آینه مومن بود

روی او ز آلودگی امین بود

بار آینه است چنان را در حزن

در رخ آینه ای جان دم مزن

(ص ۲۰۲-۲-۱۰۰)

بالفی دارد

# مکتب نابزرگ فلسفه زیباشناسی

نویسنده: آلد لئوره امیره علمی بطور

توجه و تالخیص

پوهنتیار عهد العالی لوهی

فلسفه زیبایی شناسی از شروع و آغاز خویش در یونان باستان  
مرادل تطور و انکشاف را نیمه دوسرا انجام به سر حمله نقد و بررسی ده  
نوسط فیلسوف المانی (نانت) پیریزی شد رسد در این بررسی مختصر  
مرحله بی را که زیبایی، مورد نقد و ارزیابی قرار میگردد و از  
قرن هفده توسط نانت شروع میشود و تا قرن هجده دوام می نماید  
رسی خواهد شد. بعداً با یک نظر اجمالی و گذر را از مکتب های  
بزرگی فلسفه زیبایی شناسی در عصر جدید بحث را به پایان می بریم.  
الف: عصر یونانی

افلاطون: اسم افلاطون همواره یکجا با نظریات مشهور او مانند  
مثل (۱)، حب و دوستی و تقلید و بحالت ذکر میگردد. نظر این

(۱) نظریه «مثل» افلاطون در تاریخ فلسفه یونان شهرت  
دارد، این نظر طوری است که تمام اشیا طبیعی را اعم از مرئی و غیر مرئی  
غیر واقعی دانسته و این اشیا و نمونه ها را نسخه بدل و نای از  
اصل میدانند. چون اصل این اشیا طبیعی در ماوراء طبیعی وجود داشته  
و نمیشود شی کامل را در این دنیا پیدا کرد. ازین سبب افلاطون  
معتقد است که زیبایی مطلق درین جهان طبیعی وجود نداشته و این  
زیبایی های که ما افراد در طبیعت درک مینماییم، در حقیقت نای و نسخه  
بدل از زیبایی مطلق است که در جهان ماوراء طبیعی وجود دارد «مترجم»

فیلسوف در مورد زیبایی ، در حقیقت نتیجه همین اساسا نیست که چو کات پندی عام یافته او بر آن استوار است . زیبایی به عقیده وی کای و نسخه بدل زیبایی مطلق است و نمیشود آنرا در زیر موضوعات دنیای محسوس سراغ گرفت . او میگوید هر قدر تلاش در فهم نمیتوانیم زیبایی را در اشیای محسوس طبیعی مشاهده نماییم ، زیرا زیبایی تغنی و آهنگ شعر آرزو با اسپ زیبا نیست در حقیقت زیبایی که بحث درباره آن برای فیلسوف حتمیت همانا زیبایی مطلق و معقول است که در آن هیچگونه قبعی وجود ندارد آن زیبایی (جمال مطلق) زیبایی فی ذاته است و نمیشود آنرا توسط تجربه و دیگر وسایل بدست آورد و درك نمود ، از اینرو درك و آگاهی آنرا به نیروی عقل حواله میدهد و تمام زیباییهای طبیعی را ظواهری از این زیبایی مطلق میدانند ، ازین لحاظ تصور این زیبایی هدف و غایده فیلسوف را میسازد و به كشف حقیقت و ماهیت آن تلاش میورزد . علی رغم این سخنان ، نمیتوان انکار نمود که ماه روی زمین با زیباییهای مقابل هستیم که تعجب ما را فراهم میسازند و مورد قبول خاطر ما واقع میگردد . در حالیکه این درك و آگاهی حسی حقیقت کلی را احتوا نکرده ، بلکه معرفتی است تقریبی و نسبی که ما را به حقیقت نزدیک میسازد ولی نه به معرفت کامل و حقیقی .

به سخن دیگر معرفت یقینی و کامل از زیبایی در طبیعت وجود ندارد ، بلکه این معرفت کامل در دنیای ماوراء طبیعی وجود دارد و برای فیلسوف لازم نیست به آن حدی از معرفت خور شود و راضی گردد که مردم عادی در آن سطح توقف نمایند .

بر فیلسوف لازم است ، تازه های عروج و صعود به معرفت را پیماهد و به نقطه کمال و مثل اعلی معرفت دست یازد .

و سلسله فیلسوف در این صعود و پشرفت به سوی معرفت کامل (ساورا طبعی) همانا حب و دوستی او نسبت به درك اشیا و زیبایی آنست. وقتی كه نفس وجدان فیلسوف از این حب و دوستی مشبوع گردید ، در طبیعت وجود آن انگ زده عجبی رخ میدهد و فیلسوف را در يك تلاش و پرتاری دایمی به منظور معرفت و شوق ابدی به خاطر اتصال و پیوند به دنیای حقیقی (ساورا طبعی) دنیای حق خیر و جمال قرار میدهد. به نظر افلاطون حب و دوستی هدف زیبایی را تشکیل میدهد و انسان را از قیام و زشتی‌ها باز داشته و در پی یگانه هدف خویش یعنی تولد اشای زیبایی می‌نهد.

افلاطون ازین هم به شتر رف واد آ نرد نهد رتکون وخلق طبیعت ، حب و دوستی نقش داشته است و ذریعه این حب و دوستی اشای طبعی دارای بافت و قرینگی گردیده و در اثر بغض و دشمنی این قرینگی ، اختلاف و بافت درونی آن از هم می‌پاشد ، تا وقتی كه فیلسوف عاشق زیبایی باشد ، نفس و وجدان او معلو از این دوستی است و برای فیلسوف لازم می‌آید تا به شك تقلید و معانیات از آنچه در توان دارد به منظور تعبیر از حقیقت ( زیبایی مطلق ) استفاده نماید. عایه خلق آثار هنری در آرای افلاطون وقتی اتماس می‌یابد كه هنرمند بدیع و نوآور این مثل اعلی را در هنر خویش تمثیل نموده و در تعبیر از حقیقت مطلق نموده هنرمند است آزادی داشته باشد. اما تقلید و معانیات نه به درك واگاهی حقیقی موجودات استناد نه ورزد ، در حقیقت اسیر ، فریب و گمراهی بوده ، حقهقت را با وهم و گمان یکجا می‌سازد .

افلاطون می‌پند که هنرمندان عصری به تصویر و قیام محسوس پرداخته و هدف هنر خویش را کسب لذت محسوس نزد ذوقمندان و اشخاص گمراه میدانند ، به نثار تصویر سازی و اشباح ادامه می‌دهند و حقیقت را چنانچه نموده اند افلاطون نظر خود را به راسون زیبایی بنا

این کلمات پایان میدهد: توجه و اهتمام هنرمند به حقیقت و دوستی و جانبداری او از حقیقت، شرط اساسی تراکم زیبایی را در عینیه هنری تشکیل داده و اساس صدق در تعبیر از تقلید و محاکات از حقیقت مطلق ماوراءطبیعی را نشان میدهد.

### ارسطو:

عالمی رغم اختلافات ارسطو بسیار استوار و افلاطون موصول نتوانسته است بدون نظریات مثل افلاطون که در فلسفه یونان وجهان بینی متفاوتی جای خاصی را رد آزادانه عمل کنند. او نیز معتقد به تقلید و محاکات از زیبایی مطلق گردیده و چو کاتاندی فلسفه او پیرایون این طرح دور میزند. ارسطو به این عقیده است که هنرمند نباید تقلیده انتقال و قیاس گردد و در آن آزادی داشته باشد، بلکه برای وی لازم است از اشیاء و موجودات طوری تقلید نماید که در واقع آنچنان که باشد، حاصل مطالب اینست تا نمونه های تامل مثل اعلی و چنان جستجو نماید که در حقیقت آنها در عینک ذره بینی وی دیده نه شده باشد، و چنان آثاری خلق نماید که معلوم از حقایق غیر محسوس بوده چنان کامل و عالی آن در دنیای معقول وجود داشته باشد و توسط قوه عقلایی به آن دست یافته نه توسط تجربه آزمایش غیروی در کتاب شعر خویش این نظر را اینطور شرح میدهد: «شعر به فلسفه نزدیکتر است زیرا شعر حقایق کلی تصویر میدهد و از این سبب نسبت به علم تاریخ مرتبت آن بلندتر است زیرا تاریخ صرف ذکر وقایع جزئی و حوادث معلوم است کتفاسیورزد». در قرن سوم میلادی در اسکندریه زندگی می نمود و برای رغم اینکه هفت قرن فاصله زمانی بین وی و افلاطون وجود داشت با آنها اختلاف چشم گیر و بزرگ بین فلسفه او و افلاطون دیده نمیشود. افلاطون در تحقیقات خود پیرایون زیبایی شناسی به این عقیده است که برای هنرمند لازم است تا به طریقی تصویر زیبایی به عالم معقول و ماوراءطبیعی رجوع نماید و وی به منظور توضیح

نظر خویش به مثال «فید یاس» نه در آرای شهرت و آوازه زهدی در یونان است و آن کسی است که تمثال الهه زیوس را تصویر نمود و اتفاقاً نموده و میگوید: «وقتی که «فید یاس» تمثال زیوس را تصویر می نمود، آنرا از کدام نمونه محسوس نه پیشروی او قرار داشته باشد، نقل نکرده است بلکه تصویری آنچه از الهه داشته است آنرا در انظار و دید مردم متجلی ساخته است.

عصر یونانی دارای سه قله و مرتفع و طرز تفکر مهم است که آنها عبارتند از افلاطون، ارسطو و قلوپاتن اند. در واقع ساهر فلاسفه رد پای افلاطون را تعقیب نموده بر اصول و اساسات او احترام گذاشته و بشیوه کار او را به کار بستند، حتی ممکن است این مرحله را بنام مرحله افلاطونی سما نمود.

قرون وسطی جای فلسفه یونان را اشغال کرد، احساس و طرز تفکر انسان قرون وسطی در مورد زیبایی و تصور آن امری است که نمیشود از آن انکار نمود، زیرا با وجود آمدن متخصصین و زیبایی شناسان، موجبات آراء و تفاهات سیر متباین در نزد فلاسفه این قرون گردید، افزون بر این، نهضت هنری و گرایش طبیعی که نهضت اروپا را در برداشت، اثر بزرگی در جهت بحث و تعلیق فلسفه و زیبایی شناسی گذاشته و بشیوه جدید بحث زیبایی را در تاریخ فلسفه و زیبایی شناسی، بویژه قرن هجدهم، تشکیل میدهد. در این قرن منطق جدید شعری آغاز یافت و آن را نوعی از دره و آگاهی خاموش و بیچید به حساب آوردند و در تخیل شعراء به وجود آمده و نام استیک را در سال ۱۷۵۰ م بالای آن گذاشتند و این تاریخ را بنام میلاد زیبایی شناسی جدید سما ساختند. بعد از زمینه‌های بحث و تعلیق در علم زیبایی شناسی به کمک و تلاشی‌های فلاسفه انگلیسی امثال:

هاکسبری، هاتشون، هیوم و افزون بر اینها فیلسوف

آلمانی (لبنک) کسی که موقف میانجی را بین سقراط هنری و فیلسوف زیبایی شناس اتخاذ نموده است علاوه نمود.

همینطور فلسفه زیبایی شناسی در قرن هژده در فلسفه « کانت » تبلور نمود و این فیلسوف توانست در سال ۱۷۹۰ م در تحقیقات خود موسوم به « نقد حکم » یعنی چگونه میتوان زیبایی را شناسا را حکم نمود مرحله جدیدی در عالم زیبایی شناسی بوجود آورد و زمینه های تحقیق را براسون زیبایی شناسی محدود ساخت ، این مرحله را اکثریت دانشمندان علم زیبایی شناسی بنام مرحله « کانت » می شناسند.

#### ب : مرحله کانت

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م) : - فلسفه کانت به مثابه انقلاب بزرگ فکری در تاریخ فلسفه شهرت یافته است . این فیلسوف در کیفیت وسامیت آگاهی و شناخت تحقیق و بحث خود را ادامه داد. و به تحلیل و توانایی و قدرت فلسفه در مورد معرفت و شناخت برخلافی فلسفه متقدمین اقدام نمود . کانت به تعقل انسانی توجه و اهتمام نموده و اساسات معرفت نظری را کشف نموده و موصوف این بحث را در کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض » یا « نقد خالص نظری » دنبال نموده بعد از آن به توجه به سلوك اخلاقی در کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض عملی » پرداخته است . اما آنچه بسرداشته است . به ذوق زیبایی و حکم آن تعلق میگردد به قدرت مستغلی ارتباط میگردد که وظیفه آن همانا شعور درک و حکم به زیبایی است و این توانمندی از درک و تشخیص زیبایی بنام ملکه و توانایی حکم زیبایی یاد میگردد . وی در کتاب خود موسوم به « نقد حکم » در سال ۱۷۹۰ م احکام و شروطی چند را براسون محض و زیبا ، معرفی نموده و چهار شرط اساسی را براسون تجدید حکم به زیبایی مورد اعتبار قرار داده است . کانت فیلسوف بزرگ

قرن نزد بدن دو بدیده زیبایی فی ذاته (حققتو ماه سؤیایی) و زیبایی مفید (زیبایی نه از آن سود برده میشود) فرق میگذارد. به نظر کانت در هر عمل هنری دو خصوصیت اساسی وجود دارد، یکی آن صفت جمال زیبایی است که عمل هنری آن به بررسی گرفته میشود و دیگر آن جمال و زیبایی محض است که چون شکل ظاهری آن تصور دگر از آن شده نمیتواند.

کانت در شرط اول حکم به زیبایی به این عقیده است که زیبایی از ذوق های اشخاص و افراد متشابه میگردد و موجبات سرور و خوشی را مساعد میسازد و در پهلوی این سرور و خوشی فائده و غرض دیگری وجود ندارد و آن بیفکت مادی مطرح و طمع نظر نیست. به سخن دیگر ذوق انسانها آنها را به سوی زیبایی میکشاند. نه ارزش مادی آن. بر خلاف لذت حسی که تعلق آن به غرض حسب لذت و تمتع از آن مورد بحث قرار میگردد. به طور مثال رسام از شکل و رنگینی سیب، به تعجب میباشد، نه از شوی خوردن و خریدن و ذوقی که از نهاد رسام متشابه گرفته است، او را نسبت به زیبایی سیب مجذوب ساخته است، نه زیبایی، بلکه لذت و تمتع مادی آن. در اینجا نقطه اختلاف بین فلسفه کانت و سایر فلاسفه وجود دارد و آن اینست که اگر بشریت فلاسفه عصر وی و قبل از وی از زیبایی مفاد اجتماعی را می طلبید و به نسیء زیبا و فیه حدی قابل نیستند، در حالیکه کانت بر خلاف این نظر قیام نموده است. اعتبار و شرط دوم حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت همانا جنبه های کلی زیبایی است، یعنی ذوق و تمایل به زیبایی نزد همه موجود است و آن به طرز تفکر و منطقی افراد ارتباط نمیکرد به سخن دیگر ذوق به زیبایی شامل احوال اشخاص باسواد و بیسواد میگردد. درین شرط کانت نیز اختلاف آشکار با فلسفه عقابین



دیده میشود. زیرا آنها معتقد به درك زیبایی از طریق و شیوه  
های تصورات عقلی میباشد.

امادو اعتبار دیگر در مورد حکم به زیبایی اشیا و لذت کانت  
رنگ فلسفه و مزدوج است بخود میگردد، فلسفه کانت در نیم  
قرن نوزدهم از یک طرف با فلسفه و تجربی سروکار دارد و از طرف  
دیگر با فلسفه و هنر برای هنر. کانت زیبایی را در همه فهمندی  
اشیا و به تحلیل میگردد، به نظر او این غایده و هدف فهمندی اشیا و  
است نه اشیا را به شناسایی میگردد و این هدف فهمندی زیبایی غیر تصور  
مورد بحث و تحقیق کانت قرار میگردد، یعنی انسان در هر خورد  
با زیبایی به وجود غایده و هدف مستشعر میگردد و تعداد این غایده  
در تصورات عقلی گنجایش ندارد.

هدف زیبایی برخلاف سایر اشیا و فی نفسه و در خود آن نهفته  
است یعنی غایده و اهداف زیبایی متوجه خود میگردد و پس وقتی  
یک دانشمند نبات شناس یا تاجر و زارع در امور تولید میب فکری  
کنند، در حقیقت آنها در مورد ارزش زیبایی میب چیزی علاوه  
نکرده اند و آنچه نزد آنها هم و اساسی است، تولید و تسکین  
میب است و پس.

در اینجا کانت زیبایی در اشیا و غایت بدون غایده مسمی نموده  
است یعنی جمال و زیبایی هدف دیگری جز زیبایی ندارد. کانت  
بهشتر مورد مدعی است که رضا مندی نفوس و وجدان توسط  
ذوق به زیبایی، مسر گردیده و این رضا مندی ذوق از زیبایی یک  
ضرورت الزامی و حتمی انسان به شمار آمده و شامل اذواق همه و  
مردم میگردد.

و قتی پذیر اسون نقد و بررسی شروط کانت و تعداد حکم به  
زیبایی اشیا و از نظری دقت به عمل آید و به قالب های ظاهری  
این شروط بحث صورت پذیرد، در آن صورت به تناقض واضح و آشکار

با سایر فلاسفه برمیخیزیم، زیرا زیبایی ثابت در یک زیبایی واحد احساس و شعور حواله میدهد. بعداً ضرورت جمعی و همگانی را در مورد زیبایی حتی میدانند. درحالیکه این شروط و اساسات از خصایص گرایش عقلی در فلسفه به حساب آید. و زیبایی را به تصورات عقلی حواله میدهد.

### فلسفه زیبایی مثالی (زیبایی مطلق) بعد از کانت:-

فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت در نظام فلسفی آلمانی بود. یژه نزد هگل و شوپنهاور اوجب بیشتر کسب نمود.

هگل هنر را یکی از انواع معرفت داند، پس، سلفه یا حقیقت به شمار آورد و معتقد است که هنرودین حقیقت یکی از مراحل اولی معرفت را تشکیل داد و معرفت این هردو چنان بهم مخلوط و همرواج آید که فلسفه ناگزیر به بحث در مورد آنها پردازد.

هگل به بیان مراحل اساسی که تاریخ هنر آنرا بهشت سرگذشتها نده اداسه میدهد و چنان می انگارد که هنر رمزی قدیم در شرق منتشر و مفهوم بود با هنر کلاسیکی یونانی در آید و هنر رومانیکی را به وجود آورده است.

اما تجربه زیبایی شناسی نزد این فلاسوف هم با تجربه عقلی شناخت و معرفت است و به شناخت و ادراک جمعی و اصل دویله ندارد. به نظر دهند و در گذشته فیلسوف آلمانی علم زیبایی شناسی نزد این فیلسوف (هگل) جز یک سادگی به بیان نه بیست به هنرچیز دگری بوده نمینوانند.

شوپنهاور: قلمه برتفع هنرمثیا فزیکتی در فلسفه شوپنهاور نیجلی میناید و این فیلسوف از فلسفه افلاطون زیادتر تأثر بوده است طوریکه در کتاب آن میخوانیم «عالم اراده و تمثال» است یعنی دنیا و طبیعت توسط اراده مطلق به وجود آمده و اشیای طبیعی زیبایی و تجربه یک تمثال و نسخه و تایی از اراده مطلق است.

اما شوپنهاور مثل افلاطونی را به تمثالهای عقلی تبدیل نمود. و مدعی است که طبیعت و ماده از اراده مطلق و کلی سرچشمه گرفته است این فیلسوف علاء نمود. و اظهار میدارد هنر جز تا سل پرورش این تمثالها و نسخه بدلها چیز دیگری بوده نمیتواند و روی همین اساس بعضی ها به این عقیده گرایدند که در بعضی موضوعات تأمل و اشتیاقی خاص بیشتر وجود دارد و هر قدر اشیای و تأمل در موضوعی بیشتر باشد در حقیقت اجتناب و ارزش آن بیشتر میباشد.

وی در مورد هنرها ترتیب تصاعدی را اختیار نموده از هنر سماعی ری آغاز مینماید هنری که تمثال و نمونه هایی را اختیار مینماید که در آن اراده اجسام مادی جامد به پایین ترین حد خود قرار دارد بعداً به هنر لند، کاری و تصویر و نقاشی روی میاورد و بگوید درین هنرها تمثال ها به عالی ترین شکل ارائه گردیده و موضوعات خود را از صورتهای انسانی اخذ نمیدارد اما موسیقی از سایر هنرها تفوق دارد زیرا در موسیقی هیچ تصویری وجود ندارد که تحت تأثیر لدام اراده خارجی قرار گرفته و تمثالهای هنری آن به زمان و مکان اتکا ندارد از همین سبب هنر موسیقی از سایر هنرها مجزا میگردد زیرا موسیقی اراده مستقیم بدون کمک تمثالها بوده و شامل تجربه مستقیم اراده فی نفسه میگردد.

### فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت :-

همانطوریکه قرن نوزدهم با فلسفه های مثالی و ستیافنی یکی آغاز شد و همچنان یکی از معجزات سهم این قرن به وجود آمدن فلسفه تجربی است که در نیمه این قرن بر خلاف فلسفه ستیافنی یکی راه زیبایی شناسی را تعقیب نموده فکثر (۱۸۰۷-۱۸۸۷) در آلمان زیبایی شناسی تجربی را انتشار داد و مقام زیبایی شناسی قدیم را به حد ناچیزی پایین آورد و زیبایی شناسی ستیافنی را غیر ممکن دانست.

فکثر در این راه به تئوری بی چندی دست زد و

اندازه و تقدیر از زیبایی را مورد بحث و ارزشی قرار داد، یکی از مهمترین تجارب و دانشات که موصوف چند مستطیل را نتوانی مدبر و اغیر منظم و پراگنده روی مزی قرار داد و از اشخاص تقاضا نمود تا آنچه را که در نظرشان مقبول و ناخوش آیند قرار میگردد، بدون در نظر داشت و صرف نظر از فایده ممکنه آنها انتخاب نمایند. بعد از تحلیل و ارزیابی به این نتیجه رسید که مستطیل طلایی رنگ مقبول خاطر همه قرار گرفته و ذوق همه را به طرف خود نشانده است.

فیلسوف فرانسوی (هچولت نین) اسلوب تجربی را به شرح داده و در کتاب خود موسوم به (فلسفه هنر) معتقد است که تولدات هنری حاصل سه عامل مهم بوده و آنها عبارتند از: ظرفیت، زمان و جنس. بعد از این فلسفه زیبایی بطور طبیعی به طور آغاز نمود، شکل و الوان مختلف را در باب تقاضای اختلافات معطوفی به خود گرفت. در امان گرایش سایکوزی و روانی در تعیّنات علم زیبایی اشاعه یافت و علم روانشناسی زیبایی نزد ریتودور لیس، سالرل جروس به وجود آمده، رانگستان و زانیکت مذمت خود را در علم زیبایی انتشار داد. از مهمترین مذاهب فلسفی زیبایی شناسی معاصر در قرن بیست میتوان از پندتو و تروشه فیلسوف ایمازایی و شخصیت بزرگ آغاز این قرن نام برد و هم نگو نه زیبایی شناسی در فرانسه جای خاصی را احراز نموده که به بحث روی آن خواهیم پرداخت.

ج: علم زیبایی شناسی معاصر:

پندتو و تروشه: (۱۸۶۶-۱۹۵۲ م): این فیلسوف در شروع حیات خویش تحت تأثیر فلسفه هیگل قرار داشت و ادراک زیبایی را نوعی از معرفت عقلی به حساب میآورد و همچنان این ادراک معرفتی را تشکیل میدهد که در آن دایرة المعارف فرد مجمل بیشتر میباشد و مفاهیم کلی که خاصه علم است تعلق نمیگیرد، ادراک فردی، در حقیقت ادراک

مستقیم بود و وی از طریق حدس برای فرد دست میدهد. اما این ادراک که از طریق حدس بدست میاید چگونه است؟ ثروتش در تفسیر آن میگوید: این ادراک که از طریق حدس برای فرد دست میدهد آنگونه شناخت و معرفت است که دارای طبیعت مصور بوده و تعبیری است از نوع معین تجربی به معنی تعبیری است مصور و قابل دید.

تعریف این فلسوف از حدس همانا ضرورت افترا ن تعبیر از هنر بوده و در کتاب خود موسوم به «استتیک» چنین میگوید: «بهترین چیز که حدس را از سایر معرفت ها متمایز سازد، همانا قابلیت و تشخیص آن از تعبیر است در غرب آن چگونه حدس هندسی برای دانشمندان را نشان میدهد، در حالیکه تصویر دقیق و نامسل و تعبیر از آن در نزد ما مقدور نیست؟

هر قدر کوشش گردد که شکل هندسی مثلاً دایره ای را به شکل «پرفکت» یا مکمل رسم نماییم با آنهم این دایره اگر توسط وسایل دقیقی ارزیابی گردد مکمل نیست، ناگزیر این دایره را مکمل فرض مینماییم و هر اقسام همین مفکوره فرق بین انسان عادی و هنرمند برای کثرت و واضح گردد.

پس هنرمند صاحب حدس و گمان هنری بوده و این حدس و فرض به تنهایی قادر به تعبیر از هنر شده میتواند، همچنان برای کثرت و این امکانات دست داد تا اثبات نماید که زیبایی شناسی علم استتیک و از وی با علم تعبیر به شمار میآید.

### زیبایی شناسی معاصر در فرانسه

زیبایی شناسی معاصر فرانسه به حیث یک علم مستقل و دارای موضوع مشخص مورد ارزیابی قرار گرفت و ظواهر زیبایی جدا از سایر پدیده ها و ظواهر مربوط به آن مورد بحث و مطالعه داده شد. همچنین زیبایی از اوان و صیغه ذاتی بودن و از گرایش تقویمی که توسط آن قیمت

و ارزش آن محدود و منتهی شده. یکجا با معیارهای این ارزشها  
و منابع و مصادر آن استقلال پیدا کرد و پای زیبایی شناسی  
معاصر از این زنجیر ها و قیود خلاص گردید.

یکی از دانشمندان معاصر علم زیبایی  
با اینر  
شناسی محدود و مبرا حلی را که زیبایی شناسی پشت سر گذاشته نده  
است شرح داده و میگوید: زیبایی شناسی چهار مرحله را طی نموده است  
مرحله اول آنرا چرمان فلسفی تشکیل میدهد، فلسفه هراسون  
زیبائی ماهیت و کیفیت آن بحث نموده اند این مرحله از عصر یونان شروع  
و تا عصر مشروطیت و پنهان و رد و ام سینماید. بعد از مرحله ساینک و لژی زیبایی آغاز  
میباشد و در اینجا توجه و اهتمام بیشتر با لای ساینک و لژی هنرمند و ذوقمندان  
آن صورت میگردد. به تعقیب آن مرحله اجتماعی زیبایی شناسی آغاز  
میشود و آثار هنری را نتیجه و تفسیری از عوامل اجتماعی به  
حساب میآورند. اما مرحله چهارم یعنی زیبایی شناسی هانا استقلال  
علم استیک از موضوعات سایر علوم بوده و زیبایی به شی تبدیل  
گردید که دارای وجود خارجی و مستقل می باشد.

طرفداران میکتب ریالیزم عقلی از جمله «فوسلون» صاحب کتاب  
«زندگی تصاویر» (ایشین سوریه) مولف کتاب (آینده زیبایی شناسی)  
با (با اینر) هم عقیده بوده و نظریات او را تعقیب نمودند و آنچه هدیده زیبایی  
نی را نزد طرفداران این میکتب متعاضد میزدند همانا صورت این  
زیبایی و وظیفه عالم زیبایی شناسی است تا از بحث هراسون ادراک این  
تصاویر که با انسان مصاحبت دارد و ذوق آنها را برساند و از اندرک  
نظر نماید.

کلمه استیک در حد تعریف (سوریه) الهه است مشتق از لفظ  
ایشین سوریه نامی که مفهوم ادراک حسی را میرساند و این  
ادراک مربوط به جوانب صوری این اشیا میگردد همچنان  
این دانشمندان از محققین زیبایی شناسی می طلبند تا به عمل هنری

متوجه باشند زیرا موضوع اساسی که در آن تصاویر زیبایی ظاهر میگردد موضوع بحث آنها را تشکیل میدهد.

موقف علم استیک نزد این محققین هنر همانا نظریات علمی و تطبیقات آن میباشد همانطوریکه نظریات علمی به تطبیقات و کارهای تجربی نیاز دارد و صحت آنها را تمهیم میبخشد همینگونه تصاویر زیبا دارای چنین حکمی میباشد.

در اینجا لازم میآید تا به فیلسوف فرانسه «ژان پل سارتر» رجوع نموده و به اشارات آن در مورد هنری وارد. سارتر نظریه کاملی را پیرامون علم زیبایی شناسی ارائه نکرده و فلسفه او با هنر ادبی سروکار دارد، با آنهم خالی از بحث زیبایی نیست و نمیشود از آن غافل بود اساسی فلسفه زیبایی شناسی نزد سارتر را تمهد و التزام تشکیل میدهد موصوف از هنرمندان و نویسندگان میطلبند تا مسوولیت توجه و تفسیر حوادث اجتماعی و سیاسی را قبول نموده و آنچه را که عصر آنها را به انحطاط می کشاند در آثار خود بکنجاند و ماده عصیان را در جامعه به بررسی بگردانند. طوریکه میگوید: «ما خود را در گوشه گهری، عزت و اعتکاف و دوری از همه شناخته نمیتوانیم و این شناخت و تکامل ما از خویشتن همانا در ازدحام و در جمهر مردم شهرها و اجتماع صورت میگردد.»

این موقف شریفانه و رهنمود دهنده سارتر در قبال حوادث سیاسی و جنگ جهانی دوم که کشورش را مورد تهاجم قرار میداد و به ویژه بعد از تأسیس نمودن مجله «عصر جدید» در سال ۱۹۴۶ م روشن گردید. سارتر با حمله وحشیانه کشورش به الجزایر مخالفت شدید نموده و اینگونه اعتراضات و مخالفت ها را در قول سیاست خا رجی فرانسه رهبری نمود سارتر در خلق آثار هنری و ادبی

ضرورت مشا و کت نویسنده و ادیب را در توجه و تفسیر حوادث جاری عصرش تأیید نمود و یکنوع روش اخلاقی و اجتماعی در هنر و ادب نژد سارتر به وجود آمد. این فیلسوف پیری ادبیات و تیات را رالسه سمت تعین نمود و مینود های مشخصی پیرای آنها وضع نموده و خصایص جمال هنری را با مضمون فکر و اندیشه مدنیت در یک چهره قلمداد نمود و چنانچه آنرا غیر ممکن دانست. در نتیجه فیلسفه زیبایی شناسی سارتر که قهر و التزام و حرور جسمی آن مهمل است، قهر و داستان هنری چنان خلق و ایجاد گردید که موافق تصاویر، شخصیت های داستان و قهرمانان شخص گردید و اکثریت بزرگ این داستانها جریان زنده گی مادی مردم را نشان میدهد.

با این بحث کوتاه و مختصر پیرامون فلسفه زیبایی شناسی ما از خوانندگان سی طلبیم تا به فلسفه های قدیمی معاصر و عظمای فلسفه که تاریخ تاریخ معاصر را در بردارد رجوع نموده و این قریحه را درک نمایند.

### خلاصه:

به قدر امکان کوشش به عمل آمد تا خواننده راهب شکل ترین نه همانا بحث و تحقیق پیرامون زیبایی شناسی است آگاه نموده و آنها را در روشنی قرار دهیم شاید نیاز به این بحث در وجود ما ظاهر گذاشته و متیقن گردیده باشیم نه به چه ترین طرز تفکر مردم را در همه زمانها و ازمه زیبایی تشکیل داده است.

جمال ... این واژه ای که تفکر در مورد آن در اندیشه مابجز الفاظ و سخنان سر بسته و پیچیده چهز دیگری نماند، زیرا زیبایی موضوع احساس مستقیم هدف ذوق سلیم و طررت نیکوست. ما از تعریف فلسفه زیبایی شناسی آغاز نمودیم تا به فیلسفه



باز زیبایی برای سواد هیچ کردیده و درك گردد نه چگونه زیبایی یکی از موضوعات فلسفه را تشکیل میدهد. به تعقیب آن توضیح ارتباط فلسفه و زیبایی با حیات همدی در نیال گردید.

مهمتر از همه این مسأله مورد نظر است که چگونه فلسفه و زیبایی همزمان با طرز تفکر فلسفی قدیم را داشته و با انسان وزنده گی سرو کار داشته است. دیگر زیبایی تفکر مجرد و اندیشه خارج از زنده گی و انسان نیست، به زعم بعضی ها خالی از واقعیت نبوده بلکه خود واقعیت است، هنر آمده است که واقعیت انسانی را نشان میدهد.

نظریات و آرای مختلف دانشمندان زیبایی شناس زیاد بوده و اسلوب تحقیق آنها از یکدیگر فرق میکنند این را نباید انکار نمود که با وجود اختلاف اسلوب تحقیق دانشمندان، همه آنها به تحقیق نوعی معرفت مطلق و نهائی در هنر پرداخته و حاصلی در پی رب گذاشته اند.

واقعی اینگونه درك و شناخت میدان بحث زیبایی را به وجود آورد و موضوع ادراك استثنائی را تشکیل داد، بحث های فراوانی از گذشته ها در احساس زیبایی و تعریف معنی و مفه و هنر به وجود آمد که در حقیقت فلسفه و زیبایی شناسی با این معیارها پیوند داشته و عصر جدید آنچه را که در طی قرون، سده و زو-ه-ان بود کشف نمود و انسان را با حقیقت هنر و زیبایی مو جه ساخت زیرا رسالت فلسفه و زیبایی نه خرافه میسازد و نه در پیب میدهد، بلکه راه هایی را به انسان میگشاید تا انسان بتواند زمین خود را تغییر دهد و به آسمان صعود نماید.

# گردآوری و نگارش داستان از فولکلور شفاهی زحمه سحرزادی

داستان‌ها و روایات شفاهی از یک سو، آینه‌ای از فرهنگ و تمدن یک جامعه است و از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت تاریخ و هویت یک ملت به‌شمار می‌آید. در این مقاله، به بررسی اهمیت و نقش فولکلور شفاهی در فرهنگ ایرانی می‌پردازیم و سعی می‌کنیم تا حد امکان، به شناخت این گنجینه‌های ارزشمند بپردازیم.

فولکلور، به معنای عام، مجموعه‌ای از آداب، رسوم، عادات و باورهای یک جامعه است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این مفاهیم می‌تواند شامل آوازها، ترانه‌ها، داستان‌ها، بازی‌ها و حتی غذاهای محلی نیز باشد.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های فولکلور، داستان‌های شفاهی است. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند.

داستان‌های شفاهی، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند.

بزرگ سالان و سالخوردان همه خالقها و نوادگان آنها بودند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک ملت هستند.

فولکلوری بگوید «بشره‌چگاه از سخن گفتن بازمانده است.» کوبه  
 یفته و شنونده همیشه باید دیگر در تماس مستقیم بوده اند. هنوز  
 با کود که تنها به افسانه گوی پزرگ سال گوش میگرفت بلکه نحوه‌اش  
 نیز از طریق مشاهده، شنیدن آواز، لعن و انگشت بردار، حرکات  
 لبان افسانه گوی به فضا و محیط اطرافش انتقال می‌شد این فضای  
 سمزج با افسانه و شخصیت افسانه گوی عمقا در ذهن نمودار  
 درازای کامل زنده گانیش نقش می‌بست تا اینکه به اصطلاح برای نشیمنش  
 «لنگری» بسازد با اینکه «بندری» اعمار کند که بتواند در دوران  
 سالهای طولانی زنده گذیش به آن «لنگر» بپیوندد پایه آن «بندری»  
 باز گردد.

نمی‌توان انکار کرد که مساله چاپ دستیابی بود ثان به شمار  
 زیاد افسانه‌های این راه را می‌توانست بسازد. از طرف دیگر چاپ و  
 نشر افسانه‌ها این خطر را هم ایجاد می‌کند که کودکان افسانه‌ها را  
 در تجربه دیگران آنها بخوانند.

در جهان شمار زیادی کتابهای خوالش و کتب مصور از افسانه  
 های این نشر گردیده اند. مگر بیشتر این گونه کتابها می‌مای  
 ویژه افسانه‌های این راه بود ساخته است. چنانکه بیشتر گفته شد  
 به افسانه‌های این راه باید گوش گرفته شود. اما در این گونه کتابها  
 افسانه‌ها باید گونه کتب خوانش تبدیل شده‌اند به سبک همگون  
 با هنر ادبی ایجاد می‌گزارش داده شده‌اند. با چنین روش کار کودکان  
 ثان با افسانه‌های کهن آنها می‌گردند. در حالیکه انکشاف  
 نشرات نه دارد تا سلاسه سود فر هنگ است خطر تضعیف روابطه  
 انسانی را نیز به میان می‌آورد.

به حیث پژوهشگر هنر افسانه‌های مردم می‌خواهم دو نکته را بر  
 چسبه سازم. یکی اینکه کیفیت و مشخصه این هنر باید درش این حقیقت  
 که انکشاف چاپ را مطلوب است، باید نقصان نیابد. دیگر اینکه

بزرگسالان باید رسم افسانه گوئی را به اطفال به اساس افسانه‌های  
کهن نه درج کتب شده پرورش دهند.

زیرا کتاب دارای کیفیت عالی اساس چنین کاری هست. میتواند  
بزرگسالان کتابهای خوب حاوی افسانه‌های کهن را بخوانند و  
برای کودکان به شیوه افسانه گوئی قصه کنند. هیوة افسانه گوئی  
از اهمیت زیاد برخوردار است و من به همین نکته تأکید می‌نمایم.  
مذتی است که من به اطراف شورسفر کرده‌ام و به افسانه‌های  
مردمی که مادران آنها و پدران آنها می‌گویند گوش گرفته‌ام. من  
عقیده دارم و به این باور هستم که افسانه واقعی مردم  
فقط در زمانی در هستی است که گفته می‌شود، اگر افسانه ده دقیقه  
بی باشد. فقط در همین ده دقیقه گفته می‌شود به مفهوم واقعی  
آن زمانی که همین ده دقیقه به پایان می‌رسد  
افسانه به مفهوم واقعی آن وجود ندارد. برخی شاید استدلال  
کنند که کتابهای افسانه‌های فولکلوری و مردمی وجود دارند. اما  
من به این نظر هستم که چنین افسانه‌ها مانند گونه‌های «در قطی»  
داستانهایی هستند که در گذشته در هستی بودند. آنگاهی که  
آنها در قطی شدند و چ وقت تغییر نمی‌کنند اما در افسانه‌های حقیقی  
زنده برخی جزئیات افسانه یا گونه‌های آن از زمانی تا زمانی دیگر  
اندکی تفاوت دارند. این هم مربوط به سبب و طبع افسانه گوئی است  
فکر میکنیم که این ثبوت افسانه‌های واقعی مردمی است.

زمانیکه از افسانه‌های مردمی و سبب و طبع آنها سخن می‌زنیم  
بسیار مهم است، به خاطر داشته باشیم که اینها در زمان و  
همان زمان وجود دارند و زنده هستند به این مفهوم که افسانه‌های  
مردمی فقط مانند موسیقی هستند، موسیقی هم زمانی در هستی است  
که نواخته می‌شود، به کار می‌رود و نواخته می‌شود.

به بخشی از موسیقی در آن جا که این مکرر دد و به گو نده تغییر  
نخورده باقی میماند.

در موسیقی اشکال و تکنیکهای مختلف مانند آهنگ، وزن  
و شور وجود دارند. به گونه مثال، ای ایجاد موسیقی فاذا آهنگها  
و وزنیایی برگزیده، شوند. همه احساس را بیان دارند.  
مگر بیشتر مردم به چنین چیزها وقتی نمیگذرانند و فقط  
از رقص و اول لذت میبرند. اگر این عناصر را تحلیل کنیم به  
تکنیکهای معین دست میآید. یعنی چیز به مساله سنتهای شفاهی  
تعلق شده میتواند از شودها و نواها و متعدد تار گرفته میشود  
شنونده از داستان لذت ببرد و آن را خوب درک کند.

شنیدن داستان و خواندن آن دو چیز را ملاقات میدهند از  
هم که گویند تکنیکهای بی نه گوینده و نگارنده داستان به تار  
می بندند. داستان را لذت بخش بسازد اگر در داستانهای  
نگارش یافته بخشی از آن چهار وجهه گوی میگردد به سهولت  
میتوان آن بخش را دوباره خواند، یا اگر بخشی وضاحت کافی  
نداشته باشد، میشود به بخشها و برگزیده بخش روی او رد و بدل  
مطابق با دلایل آن موسیقی و هنر شفاهی همیشه در زمان و  
بازمان استند زمانی به آغاز گردیدند اداه ساخته و اختصار باز  
استی باشد. دوباره آن با مان است. چون این یکی از مشخصات  
هنر شفاهی است. زاینه و داستانها به گونه بی برداشته  
میشوند. شنونده در جریان با گویی آنها را درک کرده میتواند.  
در دوران توجه خود آن به لذت دراز به آنها جاسد نمیتواند.  
تکنیکها و شیوههایی را که نویسنده گان در پرداخت افسانههای  
مردمی در جنوب بکار میبرند و تکنیکها و شیوههای نه مادر-  
انها و پدرانها از طریق افسانه گویی به جا گذاشته اند  
دوچیز متفاوت میباشد. بنابراین هنگام به نگارش در آوردن ادبیات

شفاهای کشور خویش لازم است این تفاوت را در نظر داشته باشیم. اگر روند نگارش ادبیات شفاهی در ایران را پیچانی و قطعی بدانیم نتیجه ناگسسته است. درحالی که در چین و ژاپن و هند موسیقی خوب تعلیل و مطالعه شده اند ولی به ندرت کلمات پرداخته شده‌اند. شفاهای ایران اکنون توجه نگردیده است. اقربان آن دره است. آن به صورت کافی معلوم نمی‌شود. به همین سبب است که برای این نکته تا حد می‌توانیم. اکنون با ارائه امثله نکات هر چند به پیشین و نشیج می‌کنیم.

۱- ادبیات شفاهی نمی‌تواند به صورت متناهی در کتابت و ادبیات سجل وقوع حوادث را بیان دارد. در ایران ممکن است شنوندگان روایت عددی قصه را فراموش کنند و در این جزئیات زیاد است. ویرانگرده گردد. به همین سبب است که شالیه و سالیانه ها را در به دیوه خیالی ساخته و پرداخته می‌شوند. به گونه مثال - هکام که **کله از چنگل** سخن در میان است توصیف چنگل انبوه و چنگل تاریک، یا چنگل «بز رگ» گفته می‌شود، و به نوع درختهای چنگل تشکیل می‌دهند. اما در نگارش احتمالاً از حیوانات کوچک چنگل برگ درختان یا اطراف لرزان باران، آنها تفکیک شده اند. معمولاً در قصه گویی حذف می‌گردند.

کتابهای حاوی افسانه های مردمی شالیه ها و ندرت داشت این اصول و نمادهای شفاهی می‌باشد در مقایسه با اصل افسانه ها مردمی اینها شامل تشریحات و جزئیات زیاد می‌باشند. و بهای اقلیل می‌گردند. با بیان چون کود نان اصل قصه را دنبال کرده نمیتوانند هسته می‌شوند. مثلاً در صحنه های ظلم و وحشت با ندرت بریدن دست در افسانه های مردمی لفظ حقایق ساده بدون افزایش جزئیات تعریفی مانند «در قدر خون او دستش برآمد که جوی خزن جاری شد» یا «دستش به انداخته شده شد» یا «دستش برآمد که جوی خزن

زیر گوشه‌ش نمایان شد. « بیان میگرد دند هنگا میگه اد مها شفا  
مها پند بادو باره زنده میگرد دند شفا یابی وزنده شدن آنها اناه  
صورت میگرد. شرح واقعی که با آن اشنا استیم در افسانه‌های  
مردمی چندان دیده نمیشود. »

۲- مثلاً باده دو پدیده مانند زیبایی و زشتی خوب و بدی در  
افسانه‌های مردمی خیلی واضح و برجسته اند. در بسیاری حالات  
عناصر خوب از اغاز تا انجام داستان خوب میمانند. در نگارش ابعادی  
بعضی اولات چنین میشود که بعضی در اغاز داستان اشته به کارهای  
خراب است اما بعد از خوشتر را اصلاح میکنند و خوب میشود.  
این پدیده بدله رت در افسانه‌های مردمی دیده میشود.

توصیف در افسانه‌های مردمی خیلی مهالسه آموز است. مانند  
برک واری سفید - هزاران بار از مادرش که زیبا ترهن زن کشورش  
بود زیبا تر است. مهارتی چون « هزاران بار زیبا تر » از واقعیت  
دور میشود و حاصل فالتزی میگردد.

توصیف اغراق آمیز مشخصه دیگر ادبیات شفاهی است که در  
ادبیات نگارشی متفاوت است.

۳- تکرار عین کلمه ها، عبارتها و الگوها در ادبیات  
شفاهی ارجحند میباشند. همچنانکه قافیه و پند گردان در ترانه‌ها  
لذت بخش اند. از شنیدن مکرر عین اصوات و کلمه‌ها لذت بهره  
خوشی میگیریم. چنانکه نمونه ذیل نشان میدهد. این یکی از سیاهی  
خیلی معمول در افسانه‌های مردمی میباشد:

« مادر شان خیلی مریض شد و پراش گفته شد فقط در صورتی  
چور میشود که از جای خیلی دور تا کسی پراش بیاورد و آنرا  
بخورد. کلا لترین پدرش به تلاش یافتن تاك برآمد. برسر راهش  
بامرد پیری رو پدروشد که پراش پندی داد. چون پند پیر مرد را  
گوش نکردت از دهانی مرد اب وی را بلعید. پسر دومی در پی یافته

ناك برآمد. او نیز چون به بند هر سرد گوس نداد هیچگاه پس نماند.  
اما پسر موسی که پند پیر مرد را گوش گرفت ناك را برای مادرش  
آورده و مادرش شفا یافت. »

این نمونه يك تكرار ساده سه گانه است. قصه گوی بعضی  
اوقات تكرار دومی را مختصر می سازد. اما هیچگاه از نخست به سوم  
باجهش از تکرار دوم نه می رود. این شیوه در قصه گویی از گذشته  
گان به سارسیاده است.

تکرار سه گانه در جاپان خای معمول است مگر در افسانه های  
افریقایی تکرار چهار گانه وجود دارد. در افسانه های هوسیان  
اسر یکای شمالی هم تکرار دو گانه و هم تکرار چهار گانه دیده  
میشود. می خواهم بدانم در افسانه های آشور شما تکرار چه گانه  
وجود دارد زیرا بسیار دلچسپ است دانسته شود که تکرار دو گانه  
یا سه گانه لازم است. باید تکرار به درستی بدون حذف صورت  
پذیرد زیرا حذف تا اثر لازم تکرار را زایل می سازد و قصه  
شنونده گان انقدر می شود پلید می شود. در موسیقی نیز  
این حالت درست می آید. تکرار يك عنصر خیلی با اهمیت در ترانه  
پارچه های موسیقی می باشد. شنیدن صوتهای تکراری خیلی  
گوارا است.

لودگان می خواهند قصه های نو بشنوند یا اینکه در قصه های  
کهنه چیزی نو بیابند. از طرف دیگر این هم درست است که لودگان  
عین قصه را به تکرار می خواهند بشوند در حالیکه بزرگ سالان از آن  
خسته می گردند.

ما توجه کافی با نانی که قبلا می شناسیم یا با دیدن چیزهای  
که قبلا با آن آشنا هستیم، نمیکنیم. به ویژه هنگامی که  
سخن از کلا تور به کودکان در میان است. بزرگ  
سالان مکرر را میگویند چون توبه کودکان برسانند که



البته آثار ارزشمند است مگر باید از یاد نبردیم که کودکان میل زیاد دارند با چیزی رویه رو شوند نه با آن خوب بلد هستند. این بدیده در باره بزرگان نیز صادق است اما در باره کودکان خیلی بارز است. دیدارچهرهای آشنا آرامش دماغی را پدید می آورد. کودکان از شنیدن چهرهای تکراری خیلی خوشی میگردند و احساس آرامش مینمایند. از همین روی است که تکرار در اسانسه خیلی با ارزش است.

افزون بر آن تکرار تأثیر دیگری نیز دارد که میخواهم شرح دهم. فکر میکنم با داستان «سفید برفک» آشنا بی دارید. در قدم نخست ملکه خویشتن را به لباس سوداگر نفع در بیاورد و سفید برفک را با نفع بیکشد. بار دوم سفید برفک را با شانه زهرالود. به هلاکت میرساند. بار سوم او را با سبب زهرآگین بیکشد.

کریم (نام گوینده قصه) هر سه بار را باز بهایستی و تقریباً با عین کلمه ها تکرار میکنند پس از آنکه کودک حادثه نخست را که ملکه در لباس سوداگر نفع درآید می شنود و هنگامی که حادثه دوم برایش گفته میشود کودک گمان پیدا میکند که سفید برفک شاید باز هم کشته شود. کودک همچنان باز هم تصور می کند. که همان هفت چل مرد باردیگر «سفید برفک» را نجات میدهند. از شنیدن تکرار آن کودکان میتوانند حسد من بزنند که رخداد پسین چیست این سخن کام در اندیشه منطقی است.

بنابراین زمانی که تکرار سوم صورت میپذیرد و خلاف برداشت خواننده سفید برفک نجات نمی یابد، نگاه شنونده آغاز به تفکر مینماید تا چاره بسنجد و روی نجات بیابد. پرا شنونده گاهی یکجا با شخصیتها وارد مهای قصه شریک میشوند و در پی یافتن راه نجات میگردند. این مرحله نیز خواستار تفکر منطقی از کودکان میگردد.

بنابر همین دلایل تکرار در افسانه های مردمی در انکشاف تفکر منطقی کودک کان وظرفه پس مهم را انجام داد .

در زمانیکه مکتبی وجود نداشت اجداد ما بود کان را در تفکر منطقی از طریق داستانها و قصه ها تعلیم میدادند . دلیل بیشتری نه افسانه های مردمی اخلاقی و پند دهی نه بلکه تعلیم و آمو زشی بودند .

تکرار در افسانه های مردمی که درج کتاب گردیده اند آنقدر مؤثر واقع نمیکرد زیرا خواننده از خوانش بخشهای تکراری میگذرد بنا بر آن گاه گاهی نویسنده تکرار بار دوم را از قام می اندازد پس هنگامی که چنین کتابی به کودک کان خوانده میشود تأثیر آن گاه لازم می رود و همیشه نمی ممکن . کرد زیرا تکرار درست در آن وجود ندارد .

نکته مهم سوم در تکرار عبارت از اعداد تدریجی و جدول به نکته اوج است که در موسیقی افزایش تدریجی قو یا پابندی است . سفا بر فك نخست با نخ شسته شد بار دوم با شانه و بار سوم با صوب زغرا گن . بدینگونه تأثیر در هر دفعه نیرومند تر و قویتر است .

در افسانه های مردمی تنها بخش عمده و هسته قصه گفته میشود . این نکته با آنچه که زیر شماره (۱) یاد شد هما نایی دارد گویش بخش عمده و هسته قصه به این مفهوم نیست که چهار چوب قصه گفته شود بلکه افسانه باید به گونه ای گفته شود که خواننده کان نارو بردار آدمها و شخصیتهای افسان را مانند شخصیتها و آدمهای حماسه ها به خوبی در یابد .

در افسانه های مردمی داستان غالباً به دور شخصیت عمده میچرخد شخصیت عمده همیشه برجسته ساخته میشود . آد سفا دیگر هنگام نیاز و در رابطه با شخصیت عمده تا گمان در صحنه پدید میآورد و هنگامی که به آنها نیازی نباشد ناپدید میگردند . این امر ناشی از این حقیقت است

نه با افسانه های مردمی گوش گرفته میشود و شنونده باید به آسانی آنها را دنبال کند. بتواند افسانه گوئی به اصطلاح عصری در جاپان زیاد معمول است داستان را از کتاب حافظها رند و باز به کودکان میگویند. قصاری از افسانه گویان برایم گفته اند که کودکان به قصه گوئی شان گوش نمیدادند و به زودی خسته میکردند من پرسیدم که کدام قصه را میگویند. در بسیاری حالات قصه ها از نوعی که باید خوانده شوند نه گفته چنان قصه ها با تفصیلات و توصیفهای مشروح طبعاً کودکان را خسته سازند. در افسانه های مردمی انتظام و زمان وقوع حادثه ها باید همیشه دقیق باشد. مثلاً شخصیت عمده قصه در يك خانه تنها بی دور افتاده میان شوها از زن صاحب خانه خواهش میکند تا شب او را در خانه خویش جای دهد مگر زن این خواهش او را رد میکند و میگوید اگر شوهرم تو را بپذیرد میخورد اما بلاخره زن را قانع میسازد که او را اجازه دهد شب را در آن خانه بپزید و زن هم از روی دلسوزی مرد را اجازه میدهد شب را در خانه طور بپزید. فقط هنگامی که همه این چیزها فاصله میشود. شوهرش به خانه بر میگردد يك دقیقه بیشتر توقف برد. میشود که وی دقیقه در همان لحظه به خانه برگردد. به همین گونه در «سفید برفک» چگونه امکان دیدار ملکه سفید برفک و هفت چل مرد در غن زمان نیست ملکه همیشه زمانی میرسد نه چل مرد رفته اند و با عکس آن.

در افسانه های مردمی تمایل چنین است که شخصیت عمده يک و تنها نشان داده شود هنگامی که به میدانی میرود و یا به کاری دست میزند يک و تنها است نه در حالاتی که شخصیت های عمده دو برادر باشند. فقط همان دو برادر با هم اند. افسانه ها غالباً مرکب از يك چیز و یک چیز دیگر اند. مثلاً شخصیت

عمده در مقابل دشمنش البته شخصیت عمده همه شه در سر از و بر  
جاء است اشخاص دیگر تنها در ارتباط با شخصیت عمده در قصه  
به ادوار میگردند. به در حالیکه در ادبیات ایچانای شخصیت ها را  
دیگر در داستان خلی زیاد به ادوار میگردند. حسن در آغاز داستان  
معلوم نمیشود که کدام یک شخصیت عمده است در افسانه های  
مردمی شخصیت عمده از همان آغاز واضح و برجسته فهمیده میشود  
این مشخصه باز هم ناشی از این حقیقت است که افسانه ها گفته  
و شنیده میشود.

۹- چون افسانه های مردمی در جاپان به نژاد کن گفته میشوند  
چنان فکر میشود که باید سعی بر آن است که تا اندازه اخلاقی  
و آموزشی باشند. البته در برخی افسانه های مردمی آسان درس  
و اوفا داری اند. به معادله میگردند. لایق گفته میشود و توانم  
در حد و هنر از نوع قصه در جاپان در هیتی است ولی شمار  
داستانهای اخلاقی کم میباشند. از زبان سیمی-بین-و (۸-۸-۹۱۳-۲)  
برخی افسانه های مردمی بر جهت ساخته شده و به جهت داستانهای  
عبرت انگیز و آموزنده درج است. درس شده و وف گدیده اند.  
لکن افسانه های اخلاقی و عبرت آموز مردمی بخش کوچک افسانه  
های مردمی میباشد. باید به طور کلی اعتراف کرد که همه  
افسانه های مردمی اخلاقی و مردمی نمیشوند. اگر میگوئیم که اگر همه  
افسانه ها اخلاقی میشوند، امکان داشت آن همه افسانه ها  
قصه ها از نسلهای گذشته به دسترس ما گذاشته میشد.

پس هنگامی که افسانه ها درج کتاب میگردند باید انواع  
مختلف باشند. افسانه های مردمی نقش ارزنده ای از انبیا  
کودگان داشته اند در زیر یک قصه طریقه نمونه و شکنش میگردد:

زمانی جوان خلی تنبل و اعلی بود او تمام وقت معطرا بود  
همه به او میخندیدند و میگفتند: او جوانک نادان است چو دم  
بیکاره می - چو دم بی هنر و بی ارزشی.

حتی پدر و مادرش میگفتند : باید تو هم به اندازه دو ستانیت  
کار کنی .

با وجود نصیحت پدر و مادرش او فقط میطوایند و کاری نمیگردد  
همه به او میخندیدند و پایش لقب « بچه سه ساله » را  
دادند .

روزی ناگهان برخاست و به بازار رفت . از بازار یک کبوتر  
و یک نانوس خرید . در آن شب وی به درخت چنار باغچه ملک قریه  
که در جوار خانه شان قرار داشت با لاشه و فرهاد برآورد اما ملک  
سخن مرا خوب گوش کن این رب النوع نخلستان واقف زیارت استم  
ایشب من در باره آمده خانواده تو برایت میگویم .

ملک با شنیدن این آواز بلند در نوم شب متعجب شد و آواز خانه برون  
شد و چار طرف را نگر است . مگر فقط صرا را در قمار یکی می شنید که  
میگفت اگر بچه سه ساله خواهد راه شوهری دخترت نهذیری بخت و  
طالع تو سرنگون خواهد شد .

بعد آن پسر نانوس را روغن کرد و به های کبوتر بست و آنرا  
رها کرد . ملک روغنی را دید که در بین درختان ناهیدیده و برگردیده  
در حالیکه به آواز بلند میگفت خوب من دو باره به انبوه  
درختان واقف زیارت بر میگردد . « ملک این حادثه را جدی  
تلقی کرد . و معتقد گردید که این آواز از جانب رب النوع است  
صبح و لیل ملک با شتاب به خانه پسر خواهره رفت . مگر پسر  
جوان هنوز بغواب بود . جوان را بهدار کرد و با تضرع از او  
خواهش کرد که دخترش را به زنی بگردد زیرا رب النوع نخلستان  
زیارت چنین فرموده است . پسر جوان نهذیرفت و به این ترتیب  
سر جوان داماد ملک ده شد .

من این داستانرا دوست دارم زیرا اختلاف بین خوردن و خفتن  
و هنگامی که وی نیروی نمایی خود را برای رسیدن به خوشبختی  
به کار میبرد خیلی زیاد است من انکشاف ذهنی این بچه را در

این داستان سببیم . برخی اطفال به وقت بیشتر نوبت به دیگران  
بباز دارند تا در کارهای جهان واقعا فعال گردند . فقط مسافرت  
شراب خوب که باید دیرساله گردد .

ایمکه در شمار زیادی از افسانه های مردمی در باره نیرو  
انکشاف اطفال در سراسر جهان بادی موشود خیلی برایم دلپذیر  
واقع میگردد . بدینگونه ما از اجداد و گذشته گان خویش درباره  
بیمام انکشاف دهی اطفال میگیریم .

به همین مسامحت است که من با نا نکه افسانه های مردمی  
را فقط اخلاقی میگیرم ، موافقه ندارم ناممکن است همه بیگانه های  
نهان در افسانه ها و داستانها را با کلیت آنها درک کنیم . بنابراین  
هنگامی که افسانه های مردمی را انتقال میدهیم باید انواع افسانه  
های داخل در افسانه را چنانکه هستند انتقال دهیم . بادر نظر  
داشت این حقیقت که افسانه ها و قصه ها از سده های دور به ما  
رسیده اند زیرا که مادر آن زنده گمی میکنیم با آن سرور کار داریم  
بعضی خیلی اندک آفرامی سازد . بنابراین محدود نمیداند نیست که قصه رات  
رادر افسانه های کهن در روشنی دانش امروزی باوریم باید بکوشیم  
داستانها و افسانه ها را به گونه ای بد نسل بعدی برسانیم که به  
ما رسانیده شده اند و در آن سرآئین قدر ناممکن است اما نت دار باشیم .  
افسانه های مردمی در قفاهم بین المللی میتوانند که مساعدت  
سند در حالیکه برخی جزئیات ممکن است به نظر جانیها ،  
نوریا ، و آلمانها توافق داشته باشد . طرح داستان در همه  
این ها یکسان میباشد . داستانهای کلاسیک همانند یابک بخش يك  
افسانه ممکن است در دیگر کشور های آسیا موجود باشد  
مطالعه و تحقیق در افسانه های مردمی به یقین توانمندی  
بیشتری میگرفت و اگر چنین مطالعات تحقیقی پذیرد . همکاری به  
بیمانه بیشتری تمر میگیرد .

# حافظ بجای آن و آن بجای حافظ

بسم الله

... حیدری دیوانه نشو! آدمهایی دیوانه به خیال خویش دیوانه حافظ را شرح 'رده اند! حافظ و شعرش زیباییست فشنده ای که (زبای دو ستد اشغنی است نه فهمیدنی) حافظ را دوست داشته باش، شعرش را بخوان و به ذوق خود تحمل کن.»

دریابند با نکات پرمعنی بالا که آن را دریا نیز سال ۱۳۴۵ در ارتباط شرح حافظ از زبان مولانا خسته شده بودم بعد از بیست و دو سال به این اساس اظهاراتی دارم بدینگونه که: زیبایی چیست و زیبا چیست؟ بگو نه بی فشرده و کلی باید گفت که در دید، بافت و شناخت صاحبان معرفت زیبایی تناسب و اعتدال است و زیبا کسیست که هستی مادی و معنوی در وجودش اعتدال یافته باشد.

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق	میزین شو با صلح جمله اخلاق
ظهور نکو بی درایت است	عدالت جسم را اقصی الکمال است
اصول خلق نیک آمد عدالت	پس از وی حکمت و عفت شجاعت
مرکب چون شود دسانند یکچرخ	زا جزاد و رگردد فعل تمهین
همیط لذات را مانند گردد	میان آن و این پیوند گردد

چهار اصول کلی اعتدال که در هستی نظری و عملی انسان جایز است و در ریاضیات بالا بانها اشاره رفت عبارت اند از عدالت، حکمت، عفت و شجاعت که عدالت مایه و سرماه این قوتها میباشند. حکمت قوتی است در هستی انسان که در راه رسیدن به آگاهی از حقیقت

انسان وجهان هر گشت میکند اگر در شش پلانجا نشد نه بد دارد  
 - وقت هر شبی را چنانکه هست میدانند این نادانی محض و قوی نیست  
 آفت است در راه هر گشت قوت حکمت اگر این قوت تعجب در پیش  
 - نیز به نفس عاقله به اعتدال رسد فضیلت علم حسب انسان  
 - کرد و با پروی از آن فضیلت حکمت را نمایی میکند اگر قوت خود را  
 - نه از قوت شهوانی نیز میگویند در وجود انسان به هدایت  
 نفس عاقله اعتدال یافت به فضیلت عفت - شرف میشود بد انسان قوت  
 دیگری نه همه چیز را چه سازی به معنوی از بهر این می شود پیخود و بخوابد قوت  
 عصبی است اگر این قوت به انضباط نفس عاقله در عصبی انسان به  
 اعتدال فضیلت حلم را در می یابد و با حفظ حضور حالم - ارس به فضیلت  
 - جاعت میکند - هنگامی که این قضا بین در انسان در یکدیگر حل شده  
 به شکل و جدائی ظهور نمایند نه این در اعتدال و با سهولت در  
 - بداند.

افراد یکده با فضیلتی از منبع اصلی و ذلی باید تمام به نام  
 انبای عظام و با پروی از ایشان اولیای در بهر بهر و لا اله الا الله  
 شریف اشاره به این اصل فرموده است:

چون خداوند رفاید رعنان      نائب حق اند این معبودان  
 این غلط گفتم نه نائب بامنوب      که دو پندارند قبح اید به حوب  
 همچنان رندان بهر ساعش را سه گونه ساخته اند به عشق و ای  
 روحانی و طبیعی یا عشق ناسوتی ، ملکوتی و لاهوتی در موجودیت  
 حافظ این سه وجود گونه عشق با شکل و معنوی و جدایی الهی  
 نموده بود زیبایی که حافظ آنرا گاهی در آینه - حال و بهر -  
 خویش و گاهی در آینه های خارج از خویش - دید و آن زیبایی  
 ایرا که حافظ درک کرده از آن به « آن » عبارت نهوده است استی  
 شکلهاء صورتها ، رنگها و خطوط طبعی و در این بهر  
 و سلمه الیمات به ذهن دیگران انتقال داده:



ز عشق با تو چگویم ده اندرین عالم

قبای لفظ به اندام معوش تنگ است ( ۳ )

حافظ با آنهمه زیبایی که در آثار، افعال، صفات و ذاتش چون  
خورشید می تابد در جستجوی زیباتری بود و آن زیبایی که دوستد-  
اشتی است نه فهمیدنی. به همین اساس و آگاهی بود که حضرات  
مولانا و خواجده با وجود آنهمه قوت و قدرت رقی که در زبان گفتاری  
اخباری، علمی و هنری داشتند تعبیر دیگری نیافته اند و از آن  
زیبایی به «آن» عبارت کرده اند. توجه نه به ابهت و ابهاتی از خود  
از زبان آن طلب از حسن شناسی ایدل

این کسی گفت نه در علم نظر پیدا بود  
نهاد آن نیست نه مویی و سبانی دارد

بندۀ طلعت آسمان نه انی دارد  
حسن با نفاق صاحب جهان گرفت

آری با نفاق جهان میتوان گرفت

\*\*

خوبی همین ترشمه و ناز و خرام نیست

بهار و ییهاست بتانرا نه نام نیست

\*\*

صد نکهت خبر حسن بپایند که تا کسی

مقبول طبع سر دم صاحب نظر شود

\*\*

نه هر نه چهره برافر وخت د لبری داند

نه هر که آینه سازد میکند ری داند

\*\*

بخلق و لطف توان داد صد اعل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ دانسار

\*\*

تأفضل وعلم سنی بی معرف نشینی

يك نکته بگویم خود را مین دروسی

حافظ از همه بندها، رسوم وعادات رهایی یافته به آزادی تمام

آینه های رنگارنگ فریبا را شکسته خود را چنانکه بود در خود پیدا کرده است :

گردیده دیده پرکشایی در خود همه را بخود نمایی

گذر زاینده ها و از خود ارایی و خود بینی

به هر رنگی زخواهی خویش را در خویش بدانی

خواجه از دایره ابن الوقتی و تلون به دایره تمکین ارتقاء

نموده قوت و قدرت آنرا داشته است نه در هستی دروسی و بیونی

خویش و دیگران تصرف نماید و به این باور بود نه نداد در داد :

به تا گل پرافشانم و می در ساعز اندازیم

فلمك راسقف یشکافیم و طرح نور در اندازیم

زیرا حافظ دانسته بود نه :

باجهان نامساعد ساختن

هست در میدان سپر انداختن

من دو شاعر بزرگ را می شناسم نه شعرشان نسبت به شعر

شعراي پیش از ایشان و بعد از ایشان حکم تل را دارد، نخب شعر

مولانا که از اندیشه عاطفه و نور احساس آنقدر در قوت مسائل

را چون بلبل تصویر پر واز داده و چون شمع فروزانی نه دانه

فانوس را روشن میکند کلمات و عبارات را روشنی و گرمی بخشیده

است :

جان روشن میکند روشن تن تا و يك را

پرده فانوس از ضم صفا تابنده است

چه هستی است ندانم نه رو بیاورد

نه بود ساقی و این باد از نجای آورد

دوم شعر حافظ است که در همه ارکان و اجزای اصلی و فرعی آن تناسب و اعتدال جاریست و این بیت تعریفی است از اینگونه شعر :

حسن معنی را صفای لفظ نکو میسر

جامه زیبایه اندام رسا ز پینده است

ادبیات شناسی در بررسی و نقد شعر خواجه بدینگونه سخن ادبیانه می‌دارد :

شاعر خوب به مثابه زنبور عسل است که شیره همه گلها را می‌مکد و از آن عسل بظهور می‌پسوند. نه به نمل و فرمازند است و نه به آفتاب برست. ادبیات شناسی دیگری در مقالاتی پر قوت زیر نام (خصیصه‌های شهکارهای ادبی) تقریباتش از هست و پنج خصیصه را شمرده است و هر کدام را ادبیانه توضیح کرده است و در نتیجه اعتراف نموده که سرزبایی و دلربایی در شهکارهای ادبی و هنری انسوی این خصیصه‌ها جلوه‌های مرموزی دارد که حافظ از آن به «آن» عبارت و اشارت فرموده است :

با یافت از آثار حافظ نمیتوان حافظ را شیخ وزاهد، عابد، صوفی قلند و عارف خواند زیرا اسمای این اسمای مرده در روح بزرگ حافظ حل شده بود و به رنگ عاشقی و زندگی در هستی حافظ پیدای پنهان بود پیدا در دیده آدم‌های نه حافظ را آنسوی رنگها دراز کرده بودند و پنهان از چشم آدم نماهایی نه حافظ را در لباس حقیر رنگ می‌دیدند، حافظی را نه زهرچه رنگ تعلقی پذیرد آزاد بود.

اینکه حافظ با شیخ وزاهد صوفی عابد روی خوشی نداشته است به آن معنی نیست که حافظ به عرفان باور نداشته، بلکه از مفاهیمی خوشش نمی‌آمد که باین لباس‌های قریباً خود را در نظرها چون شمع تصویری و شیر قالدین جلوه میدادند و این را نمی‌دانستند نه (شیر قالدین دگر و شیر نسان دگر است) حافظ از آدم‌های نکوهش میکرد نه سعدی در مورد آبان چنین گفته بود :

، بر مرد تقصیر دان ، به علم و ادب می فروشد بدین  
نهاد به عرفان باور داشته است ، بلکه در هر تیر آگاه  
و حضور و معرفت های حالی و فانی سسای عربان  
، تحقیق پذیرفته بود .

شه و شعر حافظ گذشته ، حال و آینده جلوه هایی دارند به  
نه و توانسته است به با حفظ حضور اندیشه ، خود را  
در آینده حال ، آینده را بر نگه نه باید باشد به برین  
جهاد داشتن دیده قوت و قدرت در هوت نامدی نجام  
نه در روشنی آثار افعال و صفات خویش تا ریک یای  
، صفات جاری در محیط زیست خوس و جهان را آگاهانه  
ست و مستان گفتار و انداز اراد در روشنی چراغ دیدار  
ل نابجای شان ساخته است . زیرا در نظر عمل حامل  
فادۀ نارا و از جلوه های جمالی و جلالی الهی گنای بردگست .  
ستادان حافظ شناسی نه خواهی را در فکر و محدودیت  
شناخته اند این رباعی منسوب به امام را سنا سنا حافظ  
:

، یدم نشسته بر خنک زمین .

نه بفروند اسلام و نه دین

نه طریقت نه شریعت نه یقین

اند ردو جهان ترا بود زهره این

، نه در اصطلاح عرفان معنی « نمی است نه جمع اند  
هری و اسکانی و صفات و اعیان را از خود دور نه  
عالم و آدم است نه به تبت هیچ مستطیع نمی به  
ر سده

، رند در زبان حافظ مراد آن نمی است به اصطلاح  
، دیدار رسیده است .

آری حافظ از این دو المحه رندی و عاشقی خوشش می آمد به  
این ارتقا ط توجه شما را به ابیاتی معطوف میدارم که حافظ رندی  
و عاشقی را در آنجا برای خویش گزیده است :

را زد رون پرده ز رندان مست پرس  
لاین حال نیست زاهد علی مقام را

\* \* \*

گر بود عمر به سخا نه روم یار دگر  
بجز از خدست رندان نکشم شارد گر

\* \* \*

رموز مستی و رندی زین بشنونه ازواعظ  
ده با جام و نوح هر شب ندیم ماه و پرونیم

\* \* \*

زاهدان ز راه پرندی نبرد معذ و راست  
عشقی که ریت نه سو قوف عدایت باشد

\* \* \*

پشوی او راق اگر همدرس مایی  
نه سرف عشقی در دفتر نپاشد

\* \* \*

مصلحت نیست که از پرده بیرون افتد از  
ورند در مجلس رندان سخنی نیست که نیست

\* \* \*

زاهد از لوجّه رندان به سلامت بگذر  
تا خرابات نکنند صحبت بدناسی چند

\* \* \*

بر در مسکده رندان قلمند با خود  
که ستا ننودند اسرار شاهنشاهی

\* \* \*

در خرقه کد اتش زدی ای عارف سالک  
جهدی کنوسر حلقه رندان جهان باس

\* \* \*

اهل نام و نازرا در نوی رندان راه نیت  
رهروی با ایلچها نسوزی نه خاسی بر معی

\* \* \*

نازیرورد قنعم نبرد راه بدوست  
عاشقی شهوه رندان بلاش باشد

\* \* \*

عشقت رسیده فر یار از خود بیان حافظ  
قرآن زهر بخوانی در چارد، دو لب

\* \* \*

قصر فردوس بهادش عیسی بخشند  
ما که ردیم و گداز معانی ما را بس

\* \* \*

شراب و عیش نهان چیست ناری بی بهاد  
زدیم هر صف رندان هر چه باد، باد

\* \* \*

نام حافظ رقم نك و ندر فست ولی

بهش رندان رقم مود و زیان از همه بیست

در فرجام مقالت بر سر آغاز بر میگرددیم و میگویم حافظ به جان آن و آن  
حای حافظ و بدین باوریم که خواجه از صنف آن آدمیها نیست  
لانا ناآید تا کی که در جو بهار سبز مالش او رجان جاریست از آنها  
میگونه سمایش گردد است :

آدم اسطرلاب او صاف عالم و سب

و صف آدم مظهر او صاف او سب

هر چه در وی می نماید عکس اوست  
 همچو عکس ماه کاند ر آب نجومست  
 هفت دریا پیش او یک قطره بی  
 جمله هستی پیش مهرس دره بی  
 وردها نیا بم چندان وصل چنین  
 تنگ لید در بیابان آن ابن  
 وصف آن آدم که نامش سپهرم  
 با قیامت گر بگویم قاصدم  
 ماخذ :

- (۱) شرح گلشن راز - لاهجی
- (۲) مثنوی مولانا جلال الدین محمد
- (۱) دفتر شعر حیدری وجودی
- ۲ - شرح گلشن راز ، لاهجی
- ۳ - دفتر شعر حیدری وجودی
- ۴ - کلیات اقبال لاهوری
- ۵ - حیدری وجودی
- ۸ - شرح گلشن راز
- ۹ - همین وزن کوب در کوچه زندان
- ۱۰ - نقشی از حافظ - علی دشتی
- ۱۱ - فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - جعفر سجادی
- ۱۲ - خطبوم - صاحب الزمانی
- ۱۳ - مثنوی مولانا جلال الدین محمد باغی
- ۲۴ - ابیات حافظ از نقشی از حافظ - دیوان حافظ احمد ناسلو .

# حفاظت و ترسیم آثار در موزیم

ترجمه : نجیب یوبل

در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۶ دانشمند محترم د. ا. ح. نما محترم من. كه بهای قیامت مشخصه ترسیم آثار مربوطه لایزالوار تحقیق حفاظت درائی لایزالوار لکنه و از کشور هند به هند همکاری در بخش ترسیم آثار به موزیم ملی افغانستان معرفی گردید آنها لکچرهای را در زمینه حفاظت و ترمیم آثار ساخته شد، از عادات، سفال، سنگ، و نیز مخزن داری در دست و علمای در موزیم ایراد نمودند.

از آن جا كه این لکچرها برای دست اندازان موزیم ها و باستانی سودمند و عملی ارزیابی گردید، دست به ترجمه آن زد. شاید خالی از مفاد نباشد.

## تاثیر اقلیم بالای آثار هنری و کنترل آن در موزیم ها

اقلیم عبارت است از وضعیت هوای بخش شده در يك محل و این تعریف میتواند برای قریب بزرگی این استعمال گردد. شهر، کشور یا يك ساحه، یا يكر و بالا بهست يك حرارت و رطوبت نسبی در يك محل کوچک و یا سا كوچكتری مثل الماری نمایش اتاق و یا يك تعمیر بسته میشود. در این خصوص میتوان گفت كه كنترل سا يكر و بالا به درجه های مورد نظر ممكن میباشد.

كنترل و وضع اقلیم در داخل تعمیر موزیم به منظور حفاظت در دست آثار بسیار ضروری است. از



اختلاف و تناوب رطوبت کاهش می یابد. تخریبات اثار گرچه يك عارضه طبیعی میباشد و وقوع آن اجتناب ناپذیر است به عوامل مختلف چون خصوصیت ضعیف مواد بکدام اثر از آن ساخته شده است و عوامل اقلیمی ارتباط میگیرد. با نهم در صورتیکه وضعیت اقلیم کنترل گردد سطح تخریبات به پیمانه وسیع کاهش مییابد. در این جا اقلیم تحت دو اثر، حرارت و رطوبت نسبی می تواند تشریح گردد. اندازه کرسی جسم و تغییرات حرارت به درجات مختلف بالای

آثار مضر واقع می گردد. رطوبت نسبی عبارت است از:

مقدار بخارات آب در مقدار معین هوا ضرب ۱۰۰ مقدار بخارات آب که برای مشبوع شدن عین اندازه هوا را ضرورت دارد حرارت به وسیله ترمومتر اندازه گیری میشود در حالیکه رطوبت نسبی را به وسیله هایگرومتر میتوان اندازه کرد. بدین منظور هایگرومترهای مختلف وجود دارد که يك تعداد محمول آنها عبارتند از:

- هایگرومتر باتیوپ ترو خشك

- واتیر لنگه هایگرومتر.

- هایگرومتر برقی.

- نوع رایبل هایگرومتر

- ترموها هایگرومتر و گراف

ترموها هایگرومتر و گراف یکنوع هایگرومتر خودکار است که خودش رطوبت را تثبیت و با گردش ساعت حرکت میکند. يك کاغذ گراف برای ثبت و خواندن حرارت در نیمه فوقانی و برای رطوبت نسبی در نیمه تحتانی بروی يك سلانه ری که با حرکت ساعت (نوع ساعت سرمیزی) حرکت میکند نصب میباشد. این سلانه در بیست و چهار ساعت حرکت میکند و اکثر آیکه هفته در نظر گرفته میشود. و نیز دو قلم که یکی از آنها يك کو ایل فلزی و دیگری يك پیک دسته نایبرهای هایگرومتر و سکو پ مخصوص صافی طوری که به کاغذ گراف تماس داشته باشد وصل میباشد. انقباض و انبساطی که به

اثر رطوبت بر ناپیرها وارد میشود و کشش شدن سوی باعث میگردد که آله ازدیاد و کاهش رطوبت نسبی را در اتمسفر بر وسیله حرکت بالا و پائین رفتن قلم هائینی تثبیت کند. همچنین، اوایل بایوسنتتالک نه با قلم فوقانی اتصال دارد و با بلند رفتن و دانه افتادن حرارت منقبض و منبسط گردد و باعث حرکت قلم میگردد.

کنترل و مقدار رطوبت و حرارت پسینی بر مطالعات و تجارب اساسی در زمینه عوامل تخریب و مناسبتن حالت حرارت و رطوبت نسبی چنین استنتاج گردیده است:

حرارت (8-24 co) رطوبت نسبی (44-55 % R.H) که شرایط مناسب حالت اتمسفر محیط مورد نظر را تشکیل داده بر خوردار از اهمیت زیاد است. بطور مثال در موسم بارانی و قتیکه رطوبت نسبی بسیار بلند است. در قاعین رطوبت بن. ۵۰ الی ۶۰ فصد اوشش شود. در موسم تابستان و قتیکه هوا بسیار گرم میگردد و موجودیت آب در تر برب اتمسفر کاهش می یابد رطوبت نسبی (۲۴-۵۰) فصد مناسب میباشد. کنترل اندازه رطوبت و حرارت وابسته با شرایط منابع مالی و اقتصادی و جای در سوزیم هائیز میباشد. يك قسمت گالری های اتاق های نمایش موزیم ها میتوانند با ایر ناندیشن تجهیز گردد. سوادى مثل پارچه های میناتور، نقاشی، منسوجات آثار ساخته شده از عاج و چوب میتوانند در چنین گالری ها به نمایش قرار داده شود. در چنین گالری ها کنترل هوا بوسیله ایر کاندیشن مطلوب است اما این روش بسیار گران تمام میشود زیرا ایر کاندیشن ها باید بیست و چهار ساعت فعال باشد.

در داخل الماری های كوچك نمایش رطوبت نسبی را در مواسم مرطوب بوسیله استعمال سلیکا جیل میتوان کنترل نمود. الماری های نمایش باید طوری ساخته شود که سلیکا جیل را نه در داخل

روك آن قرار داده میشود با هوای داخل الماری درنمایش باشد. سلیکا جمل محصلت جذب کننده رطوبت را دارا میباشد و تیکه رطوبت نسبی بلند باشد یا وقتیکه رطوبت نسبی کم باشد برای يك متر مکعب تقریبا . . . گرام سلیکا جمل ضرورت میباشد.

برده های پنجه پی و چوب های پالش شده خاک نر رطوبت را تغییر می دهد در موسم زمستان بخاری بکه دار استعمال شده می تواند زیرا اینگونه بخاری ها میتوانند هوای گرم را به درجه بلند بخش ند. برای اقلیم مخصوصا از طرف روزگنه جانیدن میوه مدفا بر های نوچک در قسمت تحتانی و درین ایام برای باز دید کننده قابل دید نباشد بسیار مفید است.

از گذاشتن پنجه قر در محل مناسب الماری نیز استفاده بعمل میاید و نیز میتوان مقدار آب را به پرده های گازی باشید. همچنان موجو دیت فواره آب در داخل تعمیر نما بشکاه میتواند در صور تیکه رطوبت کم باشد در بلند نگهداشتن آن مفید واقع گردد. تنظیم وضع بهتر اقلیم در داخل سو زیم به وسیله این امکانات ساده دست داشته در صورت موجودیت يك منجمت و اداره درست امکان پذیر باشد.

**مراقبت و حفاظت آثار فلزی :-**

آثار فلزی مانند آثار سنگی مواد سخت را تشکیل میدهند. خصالت سختی این نوع آثار مربوط به عوامل زیاد مثل خالص بودن فلز، درست مخلوط نمودن انداز ه های فلزات مختلف و مراحل تولید و شکل دادن آن میباشد.

و آثار جامد به وسیله ریختن (قالب گردن) و یا از بهرجه های نازك ساخته میشود. مخلوط نمودن يك نوع فلز با نوع دیگر از زمانه ها و اعصار قدیم به اهل حرفه واضح بوده و این مخلوط کردن بعد اتمام ترکیب فلز در ساینس راه یافته است.

اهل حرفه به وسیله آمیختن يك نوع فلز با يك یا دو نوع دیگر در

یافتند که تخریب بسیار مفید را برای ایجاد پارچه های هنری پیدا  
نموده اند . زیرا يك نوع قلمز و پچالت خالص همیشه درای درجه  
حرارت بلند ذوبان پیدا شد و همچنان درصورتیکه يك یادونوع  
قلمز دیگر مخلوط میگردد ، درجه ذوبان مخلوط با نین می آید و  
هنرمندان و اهل حرفه این تخریب را در زمینه تولید پارچه های زیبای  
قلمزی هنری بسیار مفید یافتند .

از جمله قلمزات ، طلاکارانه قلمز است که در هیچ يك محیط حتی اگر  
قرنها در زیر خاک دفن گردد خراب نمی شود . اگر طلا خالص باشد  
و باعث يك اثر هنری به کار رود تخریبات بروی آن صورت نمی گیرد  
مگر از خاک و گرد و چربی متاثر میشود . نمیتوان آن را با دستن در  
آب گرم صابون و برهن نمودن پاک کرد . طلا بشکل زرقه های نازک  
سورداستاده قرار میگیرد زیر بصورت فیزیکی هم مقاوم است .  
چون طلا ماده بسیار نرم می باشد استعمال بسیار محاطات و محافظت  
دقتان را ایجاب مینماید . آثار طلایی را بایست در کاغذهای بسیار  
ملاهم مثل ( کاغذ تشناب ) به چوب استفاده از پوست ( بز نوهی )  
و یا تکه مخملی پاک کاری کرد . آثار طلایی باید در بکس ها و  
یا روکهای جدا گانه قرار داده شود و هیچگاه آثار فلزی با المازات  
سمت یکجا قرار داده نشود زیرا سطح آن تخریب و مخلوط میگردد .

نقره يك قلمز دیگر نجیبه است مگر کمتر از طلا ارزش دارد . نقره  
اگر خالص باشد بسیار نرم و ضعیف بوده عموماً برای ساختن تزیینات  
و پارچه های كوچك بسکار رفته ولی به منظور سخت شدن این فلز  
آن را با طلا و مس می آمیزند چون در محیط به آسانی تخریب  
میشود .

همچنان مس در صورت ترکیب با نقره شروع به تخریب نموده  
و اثر زهائندگی سازد . در هوای که دارای سلفر و سولفید رطوبت

---

که وضع نارمل را در ساعات آلوده میسازد باعث تحریب آثار هنری نقره می میکردد.

لذا آثار نقره بی باید در تحویلخانه ها مثال تحویلخانه های آثار طلا بی نگهداری گردد. آثار متذکره در روک های فرش شده و پاکه های جداگانه قرار داده شود هیچگاه آثار نقره بی با منسوجات پشمی یکجا گذاشته نشود.

زیرا پشم دارای نمک و ذراتی از گل می باشد که در اثر تعامل با نقره سطح آنرا که دارای سمات بوده شکنند میسازد و ایجاد تداوی های خاص کمیابی را برای آثار بدست رسیده از حفاریات را می نماید. آثار نقره بی نمایشی و دیوهار را به وسیله به کاربرد پوشش از (۰/۳۰) پولی دی نایل استیت (۱) میتوان حفاظت نمود و سلوین محلول پولی دی نایل استیت در سلفر قری تولید ساخته شود.

آثار نقره بی مثل آثار طلا بی باید به همراه احتیاط مورد استعمال قرار گیرد. آثاری که دارای قرکیات می باشد به وفرت در موزیم ها پیدا می شود. پس در اثر قرک می با و یک یک برنج را میسازد و از قرک می با نکل پروژو وجود می یابد و در قرکیات آن در خاکهای نمکی به آسانی خراب می شود. که نتیجه تعامل با نمک می باشد. تمام خاکهای دارای نمکیات بوده و نمک در خاک مرطوب با نمک تعامل نموده باعث فاسد شدن آن گشته و نمکیات پس را می سازد. تخریباتی که در مس برنج و پروژو دیده شده و بر آثار هنری اثر میکنند انواع زیاد دارد. تا اثرات و رسوبات کار پونیت سلفیت

---

(۱) کورتوران موزیم ها باید بدانند که تعامل کلوراید بالای مس و مرکبات مس بنام امراض پروژو یاد می شود. در صورتیکه نمکیات کلوراید از چنین آثار پاک نگردد. این امراض بصورت کلی آثار را به تخریب می کند.

بعث عامل تخریب کننده چندان خطرناک نبود. و در صورتی که  
ایجاب کند بوسیله تداوی های نیمه ای به سهولت پاک می گردد.

برای مدیران موزیم ها و کوریتوارن لازم است که دانش تشخیص  
امراض پروتز را در مس و مرئیات آن داشته باشند. این مرض به شکل یک  
تشرولایه نرم و پودر سبز رنگ (سبز روشن) در سطح آثار به ملاحظه  
می رسد.

در ابتدا انمکیات مرض پروتز (زنگک) به شکل نقطه ها ظاهر  
میگردد این ماده پودر مانند به آسانی طوری بوسیله برس نمودن  
پاک میگردد که با دیگر رسوبات تخریبی مس، برنج و آثار پروتزی  
قابل مقایسه نمی باشد. این چنین آثار تداوی مفصل نیمه ای را  
از جانب متخصصین حفاظت آثار ایجاب مینماید. هکذا این امر پس از  
مهم و لازمیست که دیوهای آثار مسی و آثاری که از مرئیات مس  
ساخته شد. است بصورت متداوم بغرض تشخیص آثاری که متاثر  
از امراض پروتزی باشد مورد بازدید قرار گیرد و بصورت لوری آثاری  
که به تداوی ضرورت داشته باشند غرض تداوی به لایه توار انتقال  
داده شود. اگر چنین آثار بدون توجه برای مدت طولانی در دیو نگهدار  
اری گردد خاک و رطوبت زیاد عمل تخریب را در آنها تسریع مینماید.  
لذا پاک نگهداشتن ساحه دیو و در حد توان خشک نگهداشتن آن تو-  
سطه کار برد (دی هیجودی فایرها) و در سخن و دیو ها بایست توجه  
مبذول داشت. بهتر است رطوبت نسبی در چنین مخازن کمتر از (۴۰)  
نموده شود.

مدیران و کوریتوارن موزیم ها بایست نما یسکاه های جداگانه  
را برای تمام آثار غیر ارگانیک تأسیس نمایند و همچنان هیچگاه این چنین  
آثار را با آثار ارگانیک یکجا قرار ندهند. زیرا هر نوع آثار (یعنی ار-  
گانیک و غیر ارگانیک) اقلام جداگانه را ضرورت دارند که در

الباری های نما یس این گونه آثار محیط خشک را به وسیله کاربرد سلیکا-جل فراهم نمود.

آثار آهنی فولادی در اقلیم مرطوب به اسانی زنگ می‌گردد و خاک و گردن چون رطوبت را جذب می‌کند و تاثير منفی را بر این چنین آثار وارد می‌کند. اثاث هنری ساخته شده از آهن و فولاد به اقلیم بسیار خشک احتیاج دارد لازمست تا دیپوها و مخازن این چنین آثار ازین لحاظ همواره مورد ارزیابی و امتحان قرار گیرد و همیشه پاک کاری شود. تا نفعی نباید گذاشت که استعمال و به کار بردن آثار فلزی احتیاط و مراقبت بسیار به آثار سنگی را ایجاب می‌کند.

### حفاظت آثار استخوانی و عاج:-

از قرن هفدهم استخوان و عاج اهل حرفه را بخود جلب نموده است که از آن مجسمه ها یا رجه های تزئیناتی بهره ها و دسته های سلاح سرپیکان و تجربه آلات را می‌ساختند. استخوان نظریه اینکه به سایر مواد اشکال مختلف پیدا می‌شود. بسیار به کار رفته است و عاج نیز از لحاظ شکل های متنوع خود بیشتر ماده مناسب برای کارهای ظریف بوده و نیز دارای بافت محکم و نزدیک و نرمش می‌باشد. لذا برای کفنه کاری رنگ آمیزی نقاشی مطلقا ناری و حکاکی با فلز و چوب بسیار مناسب می‌باشد. بناء بهترین کارها هنری بالای عاج صورت گرفته است گرچه هر دو مواد صورتیکه بالای آن کار صورت گرفته باشد چنان بهم شبیه اند که تنها یزان توسط اشخاص عادی ممکن نیست. با اینهم عاج معمولاً توسط متخصصین بهیث ماده سخت و سفید و استخوان بهیث ماده تیره دارای بافت شل می‌باشد از هم تفکیک می‌گردد.

استخوان و عاج هر دو ماده اورگانیک (عضوی) بوده دارای ساختمان جسمی مشابه چوب می‌باشد. اگر در اقلیم بسیار مناسب و کنترل شده قرار نگردد در نهایت نیز مضافات هم اکنون را دارا می‌باشند. استخوان و عاج هر دو مثل چوب با نیروز و قرا یک بود

و قریب کمیابی به همانه وسیع در هر دویه هم مشابه است آنها را بگویم .  
اینکه انساج مشابه از گائیک (او سین) و ادا را اندر بر  
غیر از گائیک مشابه را نیز دارا می باشد . یعنی فاسفت ها ، سولفید ها ،  
و فلوراید در آنها قریب گردیده است .

استخوان و عاج اگر در معرض حرارت رطوبت و رطوبت مدت طولانی  
در عملکرد آب با قبضات ها قرار گیرد و با خاک حیات قرار  
داشته باشد بزودی در زهدا رده و تخریب میگردد . ماده ( )  
( او سین ) و بخش او را گائیک چلا قندی در صورتی که در معرض  
آب قرار گیرد و یادفن گردد بزودی تخریب میشود .

از نمایش ها رچه های هنری عاج و استخوان - رفاه آفتاب ،  
قرار دادن آن در مجاورت لوله های حرارت و گذاشتن آنها را  
با پیچیده نه در آن چراغ بکار رفته است نیز خود را از آفتاب  
آید . استخوان و عاج اگر تماس با خاک و تخریبات فیزی داشته باشد  
یادر معرض الوان نور قرار گیرد ، بزودی منفذ ها لکه ها و دایره ها در  
آن بوجود می آید . لذا استخوان و عاج در دیوار ها باید با رچه  
های کاغذ نرم و پاک پیچیده شود و در روی آن های الماری ، بکس  
چوبی قرار داده شود و هیچگاه با دست چرب و نا پاک تماس حاصل نکند .  
از آنجا نیکه هر دو ماده متذکره بسیار نرم و ظریف است و از  
کردن آن بر سطح زمین روز چند اجلو گیری بعمل آید . برای پاک  
کردن سطح این چنین آثار صرف از برس های بسیار نرم استفاده شود  
و از قرار دادن رچه های شکننده در زوایا عاج جداً اجتناب گردد .  
اگر استخوان و عاج محلول نمکها ت داشته باشد باید بر روی  
پاک شود نخست قبل از شستن اثر بایست در پنج فیصد سولفون و ملوک  
تقویت شود .

اگر اثری خنده و یا آب شده دارند در صورتیکه مواد اساسی آن  
تجزیه و تخریب نگردد باید آن را با محالاس بگذارید . این گونه آثار



می‌وانند برای مدت طولانی زنده بمانند زیرا استعمال مواد و فشار  
 یان‌صدمه خواهد زد. و بهترین راه حفاظت آثار عاج از خم شدن ایجاد  
 اقلیم مناسب در موزیم می‌باشد. و بهترین اقلیم برای موزیم و  
 (آراج) پنجاه فیصد رطوبت نسبی و بیست و دودرجه سانی گراد  
 حرارت می‌باشد. تناوب یا بالا و پائین رفتن قابل قبول در رطوبت  
 نسبی پنج یونب می‌باشد. طی مدت پنج روز تیر به در نمایشگاه  
 بگرامه آثار عاج در آنجا به نمایش قرار داده شده است. دیدیم که  
 تناوب رطوبت نسبی از (۲۷/۳۳) می‌باشد که این تناوب  
 را می‌توان با امکانات دست داشته مثلاً و بختن برد در دروازه ناهن  
 داده. قابل دارای اقلیم خشک می‌باشد و از تناوب رطوبت بک اتاق  
 (نمایشگاه) چمن معلوم می‌شود که اگر کنترل گردد آثار بخریب  
 نمی‌گردد. داغ‌های چربی و انواع دیگر لایه‌ها را بشاید با بخار بردن  
 بهترین (سریب سفید) ناهاید روجن به ناهاید از بین برد اگر داغ  
 بالکه از بین نرفت با استعمال واسفاده پاک کننده‌های قوی تر  
 شوشن نکند مثل (الکولین هاویا اسیدهای قوی) زیرا عفا به  
 اساسی عاج و دستخوان را تخریب می‌نماید. حاجت به تذکره نسبت به  
 دیواره‌ها ضرورت می‌رسم به پاک‌کاری دارد. این امر باید بصورت محلی  
 و معمول انجام گردد. توجه جدی به تناوب د باژن و بلند رفتن  
 اقلیم بک اصل لازم و ضرورت و آن اینکه در هفته یکبار به ترمو  
 مایگرگراف را در دیوها بایست بکار برد و چارت وضع درجه حرارت  
 و فیصدی رطوبت نسبی اتاق‌ها را در هر ساعت نشان می‌دهد و بعد از  
 مدت روز می‌تواند تغییر محل یابد.

تغییر دادن محل این چارت‌ها پاک‌کاری ساحه را از خاک  
 نیز در هر یک بردونیز شما را قادر به از مایش می‌سازد. بهبود وضع  
 دیوها بسیار ضرورت زیرا (۷ فیصد) آثار هنری دست داشته  
 موزیم‌ها را معمولاً در دیوها قرار می‌دهند.

## مراکت و محافظت آثار تیکری

همه میدانیم که گل قاجار به علت بلندی و دوام و پایداری و استحکام و مختلف مثل مهره ها (ظروف) گدازها و مجسمه ها را در میان بدان داد و وقتیکه آتش دهنده شد سخت و محکم و کدو.

نظر به وفور و سهولت الحصول بودن این ماده و قیمت پائین آن در ترسب با آب و شکل پذیر بودن آن انسانها از ابتدای دیرین اعصار آن را بکار گرفته اند. به صورت عموم به کار گلی مانند اساسی را به عبارت از الوان و سبکها و انواع مختلف و الماسه دارا میباشد و نظر به ترکیب مختلف آن با دیگر گدازها.

در قیمت به شعور رنگ و خوبی و مناسب آن به پدید می آید. اگرچه تمام گل ها در مجاورت و ترسب آب مانند بلایه های خود می گردد و در مجاورت حرارت و قرار گرفتن در آلودگی و سخت و پخته میگردد ولی درجه سختی آن هم وابسته به مقدار درجه حرارت آن میباشد.

پارچه های لایه و تراکوتا در صورتیکه با حرارت (۶۰۰) درجه سانتی گراد یا بلندتر از آن پخته گردد، سخت و محکم و پایداری در حرارت تا زمانی آثار گلی رنگ خود را در پایداری سرخ، نسواری یا رنگ گونی تغییر می دهد. اگرچه گدازها تا اولین و قویترین حرارت داده میشود به پایداری و پایداری و دوام و پایداری از مواد شیشه مانند بسیار نیکوتر است. به عبارت دیگر در این صنف را ظروف لعابدار میگردد و به شکل و به سخت و پایداری و به درجه های زیاد و قابل ملاحظه حرارت داده میشود. یعنی در حدود (۱۲۵۰) درجه سانتی گراد و یا بیشتر از آن و در است که مواد شیشه مانند بر روی ظرف آن گذاشته شده و به پایداری و پایداری که به پایداری ظرف گلی برای دایم چیده است این ظرف را و بر هرق و یا مقاوم در مقابل نفوذ آب میباشد.

ضعیف برین آثار انهایی اند که از گل ناپخته و سست و ک ساخته شده.  
ند و معمولاً سوزیم ها آثار ناپخته و پخته کلی به حرارت به درجه های  
اند و هائین و آثار لالی لعابدار را دارا میباشند. ظروف بدون  
ماهیچه حین پخت داده دارای مقاومت کم پذیرفته شده باشد اما  
تارکلی پخته ترا نسبتاً دارای خاصیت متفاوت فیزیکی میباشند  
حرارت نافی و یا حرارت به درجات پائین ظروف لالی را با کیفیت  
رم و مستعمل و شکننده بار می آورد. ظروف لالی بدون لعاب و یا  
را نسبتاً از آثار پخته نه شده قویتر است. آثار ناپخته با پست  
سجگاه با آب پاك ناری نشود. این آثار در صورتیکه محلول نمکها  
ادارا باشد. اسكانات زیاد خراب شدن را دارند. محلول نمکها  
طوبت را جذب میکنند و باعث انقباض آن میشود.  
و طوبت را رها می کنند و سخت می گردد  
و بالاخره بوسیله فشار و قوت باعث تضعیف سطح اثر شده متعجب  
و در شدن و ایجاد در زها در آن میگردد. این چنین ظروف لالی  
نه از نمک متاثر گردیده حتی فورم و شکل خود را از دست میدهند.  
لذا همچو آثار را با پست چه در دیو و چه در اتاق های نمایش  
ر هوای خشك به نمک سلیکا جیل حفاظت نرد ظروف لالی  
مهم همیشه باید با محلول های ارگانیک مثل ژالین (تالوین) ترای  
لمور و ایتلون و یا مخلوط یکی از محلول های ارگانیک فوق با الکل  
پاك ناری گردد. برای قوت این چنین آثار به پست سالوینا یا لون رقیق  
ا در الکل یا ریزن سلو شن پلی وینیل استات را در تالون  
با پستون یا ویتا پل استات به مایع غلیظ را به اوزدیکار بریم وین  
نظور ۹۰ حصه استون یا تالوین و ۱۰ حصه ایتا پل استیت یا (۲ تا ۵)  
گرام پولی وینیل استیت را با پست بکار برد.

ظروف تیکری اگر چه نظر به ظروف گلی خام قویتر و محکمتر است باز هم دارای تخلخل میباشد . . . و با انقباض و انبساط محلول نمکیات متاثر میگردد . این نوع ظروف هم شکننده و ضعیفند . و بواسطه استعمال نادرست شاید خراشیده و سائیده شود و در بعضی جاها به سر ، نوله و دسته و یا نقاط ضعیف گذاشته و یا بر دامنه آنها در موقع برداشتن درحینکه از دست نشننجی استفاده نکردند . بر داشته شود به یک دست همیشه در قاعده اثر گذاشته شود . و یا آثار پخته و یا خام گلی چون به تخلخل اند لذا ممکن است آب و اشباع توسط آنها جذب گشته به اعلا لکه و ساق در آنها گردد و تماس دست به آنها بدون دست نشننجی و چرب آید . و در بعضی از آثار گلی پخته و خام و لعابدار ممکن به دست بسته ، فرو نم دار و دارای پوشش از خاک پیدا شود . باید آثار سبک و زده را قبل از هر نوع تداوی خشک نموده و لازم نیست ، محلول نمکیات را بواسطه شستشو پاک کاری کرد و بواسطه تقویت شده با تقویت نمود . محلول نمکیات بصورت اصل بواسطه شستشو سطح بماند به زود زود قبضه بیل گردد از بین برده شود . در سمات لایسراتواری نیز باید اداسه باشد ظروف لعابدار . به سه ظروف گلی پخته ( تیکری ) و خام معضلات نمکیات در آنها و بلم های آنها مثل پوسته شدن مواد لعاب دار و پاشیدن مواد آنها آهکی به آنها میباشد . آثار لعابدار پوسته شده ایجاد می کند . توسط تقویت کننده هائی نماید . مگر قبل از آنکه نهادهای به سطح این اثر صورت گیرد ، بایست محلول نمکیات را بواسطه محلول منظر بطور آهسته در داخل ظرف پاک کرد . سخت قدری آب در داخل ظرف انداخته شود تا سطح آب در

پائین از سطح لعاب قرار گیرد بطوریکه اثر در آب نباید غرق گردد  
و وسیله ریختن آب در ظرف بصورت آهسته هوای اندر در جسم سفالین  
وجود دارد خارج شده و فرار نهد.

البته نه به قوت و سرعت زیرا در این صورت باعث در زوهر خچه  
شدن لعاب اثر میگردد. آب هر روز باید عوض شود تا آنکه تمام  
نمکات پاک گردد. چطور میتوان مطمئن شد. نه نمک بصورت نظم  
از بین رفته است؟ آبی که با ظرف تماس داشته است در ظرف دیگر  
جوشانیده شود تا خشک گردد و قشکه بجایش نمک باقی نماند باید  
اثر خشک گردد و توسط بولی و ینابیل استمت ۲ الیه گرام جمع (۹۰)  
ملی گرام استون یا قالوین و یا (۱۰) ملی ایتا یل استمت تقویت  
گردد.

در ظروف لعابدار و یا دیگر ظروف جای و ساحه پر خچه  
شده بایست نخست توسط سر سبب سماوی شده در فوق تسذکر  
داد. شدت فو پت گیر داد و بعدا نمکات توسط مستود و روش  
که قبلا تذکار داده شد پاک ناری گردد و بواسطه پاکار بردن بهر پولب  
نسج ناغذ طوری که ناغذ تشناب را خمره ساخته و بروی  
ثراستعمال شده و گذاشته شود تا خشک گردد. قبل از اینکه  
خمره ناغذ با آب قر شود تا نم شار گردیده و به آسانی از روی اثر  
برداشته شود.

قبل از پاکار بردن خمره ناغذ مطمئن باید شد. که تمام پر خچه های  
لعاب در موقع آبش گذاشته شده است و توسط هیچکاری اثر سخت  
برده و چه باند و توسط سبولا (اله مخصوص) آن را جدا کرد. بازرسی  
متمد و موباک ناری تمام دیو ها و ذخایر در سوزیم ها و نظایفه اساسی بسیار  
مهم مدیران سوزیم ها میباشد.

و خاک را بایست با قلم بسیار نرم و با انبوهی از نرمی ساخت.  
- را قلم خشک که رطوبت نسبی آن کمتر از (۵۰٪) باشد برای  
اجرای اشکای گلی در دیوهار و نما یس گاه ها می توانیم استفاده  
کنیم در روش های لایه دار درجه های سطحی نداشته شود.  
همچنان می توان آن را در روش های پیوسته در پله های متوالی  
ای ه را اثر داشته باشد نگه داری کرد به شکلی که اثر را پیوسته  
باشد در ردا د خاک و کثافت را نباید به وقت متوالی پیوسته  
باشد زیرا در خلای موجود در اثر متوالی شد آثار را در موقع  
تاری پیوسته می توانیم در گزاشه پاک کاری نماید و در موقع  
مال از یک جا به جای دیگر در یک روش سه گانه کرد و در مواز  
شدن و تکان دادن به آن جدا جدا نگه داری می توانیم.

همچنان هر قدر ممکن باشد این آثار را در دیوهار و نما پاک  
نمایند و چنانچه شود. مگر از زمین سرچشمه آنرا اجتناب بعمل آید  
و به اینجه مخصوصا در نواحی درشت و درجه های پیوسته و گزاشه  
در درجه قاعده اثر صورت گیرده

برای پیوسته و وصل نمودن پارچه های آثار برای پیوسته و وصل نمودن  
از بولی وینایل به سبب استفاده بعمل آید و برای پیوسته  
کتاب ها باید از پلیستر پارلیس استفاده گردد.



# بامیان

تحقیقات هنر و باستان‌شناسی دربارهٔ معابد مغاره‌یی بودائی  
در افغانستان

حمید الماه صدهفی

اخیراً نتایج پرثمر تحقیقات هیئات باستان‌شناسی آسیای مرکزی  
و هند، و اهمیت به دانشگاه نا ئو یو و لیولوی جاپان در مناطقی  
مرکزی افغانستان، و کوشش پروفسور هیکوچی تحت عنوان (بامیان)  
در چهار جلد با قطع و صفحات بهار نفیس به اندازه (۲۶ + ۲۶)  
روی دلاخند سفید جلادار با پشتی نچره‌یی از طرف مؤسسهٔ نشراتی  
(داهوشا) طبع شده است.

جلد اول آن شامل (۱۳۵) پلاکت حاوی فوتوهای رنگه از نقاشی‌های  
دیواری و ساختمان‌های معماری معابد مغاره‌یی با شرح و فهرست آنها  
میباشد.

جلد دوم شامل (۲۰۵) پلاکت حاوی فوتوهای سیاه و سفید از شکل و

وساختنهای معماری سفاردها و رواقها بوده شرح و فهرست فوتوها در صفحات آغازین آن گنجانیده شده است.

جلد سوم در (۲۰۰) صفحه متن کامل کتاب راه زبان جامانی در برگرفته و همچنان دارای تعداد زیادی از قسمهای سوتیف و سایر مشخصات معماری سفاردها و رواقهاست که بهنگام و گرافیکی از آنها آن ضمیمه میباشد.

جلد چهارم آن در (۷۰) صفحه و خلاصه متن و شرح فهرستهای جلد های اول و دوم بوده که در آن ۵۰ پلان، سکشنها، قسمهای و باره تعدادی از جوابترین پرسشها، سوتیفها، سوزنات برجسته معماری سفاردها و نقشههای که در آن نمبر گذاری سفاردها توضیح شده ضمیمه گردیده است.

از مقدمه و متن کتاب برمیآید که هیئات علمی دانشگاه کیوتو بعد از سال ۱۹۵۹ یک سلسله تحقیقات ساحوی را در افغانستان ایران و پاکستان دنبال نمودند و همین اقامتشان در پامیان نارهای کیوتو گرافیک را انجام داد. و بر علاوه چون سروی مقدماتی سفاردهای نقاشی دیگر افغانستان مانند ایبک، فزایخانه، پاسول همدو سایر مناطقی که حاوی چنین سفاردهاست شامل پلان نارشان گردید. در مسالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۹ هیئات متذکره به منظور کار ساحوی به پامیان رفتند که همین تحقیقات و مطالعات، کشفیات آنها از نقاشیهای دیواری در سفاردهای گورپ (ان) درای ارزش بخصوص باستانشناسی میباشد. در سال ۱۹۷۰ هیئات دانشگاه کیوتو به مشابه هیئات علمی تحقیقاتی آسیای مرکزی سازمان یافت و به منظور ادامه تحقیقات باستانشناسی در افغانستان موافقتنامه را با حکومت افغانستان منعقد نمود. به اساس این موافقتنامه اجازه حفريات در تهر سکندرو تحقیقات در پامیان به هیئات مذکور داده شد.

به دنبال آن هیئات باستانشناسی دانشگاه کیوتو غرض انجام مطالعات و تحقیقات باستانشناسی در باره سفاردهای پامیان از ساسی



تسرين كسا و يعنى ترتيب نقشه ها و نمبر گذارى مغاره ها آغاز  
كردند و يرا در نشيبي بزرگسك باسيان و همچنان در نشيبي  
هاى اطراف آن تعداد زيادى از سوراخ هاى طبعمي و همچنان  
بمنجمره هاى پراى ورود روشنى به مغاره ها ملاحظه ميشود كه لازم  
افتاد تا تشخيص گردد كه کدام سوراخ هاى روى سطح نشيبي  
سموج ها و معاهد مغاره يى اند. هيات جهت انجام كار نمبر گذارى  
ناگير گرديد تا داخل هر مغاره شود كه اينكار از لحاظ ساختمان  
فيزيكي نشيبي ها دشوارى هاى را همراه بود .

دشوارى ديگرى كه از لحاظ علمى متوجه كار هيات گرديد  
همانا قرار نداشتهن مغاره ها به يك صنف يا يك سلسله است. با آنكه  
در قسمت پائين نشيبي مغاره ها زياد و متراكم ميشدند و تا اندازه يى  
به صورت سيستماتيك تنظيم شده اند از لحاظ نمبر گذارى به خطوط  
سوازى قرار نميگيرند. با آنهم هيات مذكور تمام مغاره ها را سرورى  
و نمبر گذارى كردند اما ناسلامه كه يكى را بعد ديگر بلكه بعضاً  
تعدادى را شامل يك گروه نمودند. اين گروه ها مربوط به موقعيت  
نحوه ساختمان و استفاده از آنها نيز ميگردد . سيستم موقعيت اين  
مغاره ها بصورت عمومى به دو نوع بوده، اول گروهى كه مغاره هاى  
شامل آن به امتداد يك ديگر واقع بوده و گروه دوم آن شامل مغاره  
هاى ميشود كه بالاي يك ديگر قرار گرفته اند .

مغاره هاى باسيان از پهلوى هم و يا بصورت عمودى يك يادى  
ارتباط دارند. در اين مغاره ها عمومى در قسمت مدخل مغاره بزرگ  
نشيبى زينه هاى كنده شده كه مغاره هاى واقع بالاي يك ديگر را  
ارتباط ميدهد. مثال برجسته آن مغاره هاى (كى) و (جى) اند . ارتباط  
عمودى يكى از مشخصات ساختماني مغاره هاى باسيان به شمار ميرود .

انجام یافت که در این کار موسسه دارایی های فرهنگی (نارا) نیز با همیات کمک نمود. نمبر گذاری مغارها تا نمبر (۷۰۱) تکمیل و در نتیجه این سروی سه گروپ مغارها با نقوش دیواری که دارای ساختمان های متعدد میباشند دنبال گردید.

الف- مغارهای سطح نشینی واقع در شمال.  
ب- مغارهای دره فولادی بطرف غرب.

ج- مغارهای ککرك بطرف شرق.

همچنان در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ هیئات تحقیقاتی دانشگاه  
مجوی جاپان به منظور تحقیقات پیرامون تاریخ هنر به باستان  
سفر نمود.

کارهای تحقیقاتی و باستانشناسی هیئاتهای متذکره که در این  
کتاب جمع بندی گردیده تا سال ۱۹۷۹ ادامه داشت.

متن کتاب در دو فصل تقسیم شده است.

الف- فهرست مغارها.

ب- اهمیت مغارها.

در فصل اول - مغارها به ترتیب نمبر گذاری و دسته بندی آنها  
از لحاظ پلان های ساختمانی معماری محاط ، نقوش دیواری  
ریلیف ها و سایر میراث تزئینی و هنری در هر تو تاریخ هنر های آن  
عصر تشریح شده و نظرات تازه بی پیرامون مشخصات هنر باستان  
و عناصر منحصر بفرد در آن ارائه شده است . همچنان مباحث طولانی  
پیرامون مجسمه های بزرگ ۵۰ متری و ۳۸ متری باستان ، مغارها  
و رواق های مربوط آنها با ارائه نظرات تازه در باره خصوصیات  
جزئیات و کرونولوژی معماری و هنری آنها در این فصل گنجانیده  
شده است .

در اصل دوم اهمیت مغاره ها و اینکه به کدام اهدافی بکار گرفته میشدند توضیح گردیده و انواع ساختمان های معماری مغاره ها که همه بر روی پلان های مستطیل شکل هشت ضامی یا مند و رباعف های هموار - تاقی - گنبدی و رباعف های دارای تراس پراکت های گوشه بی -اخته شده اند. همچنان عناصر عمده و اصلی موتیف های نقاشی ها و تزیینات تصاویر بودا ها از قبل تر کجیات دایره وی تر دیات متحدالمرکز - ترکیب های یکه مانند ترکیب های چرخ عراده - ترکیب های رواق ها، استوپه ها، تصاویر نروانا بودای مزین بودیستورها، وقف بننده گان و بیروان بودا و همچنان دوره بندی ساختمان ها و نقوش بیان گردیده است.

از توضیحات متن روشن میشود که در بامیان عناصر متعدد سبک گویتهای هنری تأثیرات هنر ساسانی و هخامنشی (اسپراتوری روم شرقی) با بعضی از اساسات فرهنگی بومی تخاری درهم آمیخته و باهم یکجا هنر بامیان را تشکیل داده بودند.

بودیزم نه از طریق گندهارا به بامیان وارد شد سرحد غربی قلمرو مذهبی آنرا تشکیل میداد و از آنجا بود که هر گشتی بسوی شرق نمود.

## په پښتنو کې د کومې موکې پریکړه غوره ده

غلام محی الدین غلامی ملگری

دا یو مېرمن او چوت حقیقت دی چې پښتانه په مختلفو اوجلا، جلا کاسو نو او تېرو نوویشل شوی دی او هر تېر نام ئی جلا، جلا، بل، بیل، لمخا نگرې خصوصیات، ممیزات، دودونه او دستورونه هم لری. خو په عام ډول دروی ټول دستورونه - رواجونه او عهومات ئی سره مشابه ورته والی لری لکه لوئی جرگی - محلی او اولی جرگی - سمنزی - کلا والی جرگی او مرکي او نوری، او نوری . . . نو همدا وجه ده چې تر اوسه پوری همدا غمخه له نې شخص او لمخا نگرې دودونه په پښتنو کې په هم هغه پخوانی - سوچه لرغون توب سره پاتېدلی اود گام دمنل شوی ملی دود او دستور په توگه په اقتصادی، اجتماعی فر هنگی او د ژوندانه په هر اړخیزو ټولنیزو چارو کې تل تر تله ترا چرا لاندی نیولی کیږی او نار لمخنی اخلی - لکه پور، اړه - ننواتی، سوله، سوبه توره - تیری - قرار توب پاله ملکه او خپل ملی غمخه کوچېدل او ښل وېلی خواته - برد پسې - سر نه - جرگه مرور تیا - پخلا توب - پیغور - هرم - دد لکه د پیکې هرېگول د کومې پېښې غمخه پاد - برد تکرې تیتول او پاهم ټک ټول اوداسی نور مسائل لکه شمېرې - جگرې دعوا گانې د چاله سره دلنګی او بدل - پرهارد تپه دغوهر پیکول - د غاښ ایستل او داسی نور - او نور . . . د احم په دا که ده چې پښتانه له کلاونو - کلاونو راهه دی خوا خواره واره هر هر چیرته هم د کوچیانو - پوښو ژوا جائی ایاغو او

پاچائی نورو اوږوند کوی - چی پدهر - هرلمای  
 کی کاه - کاه داسی هم کپری چی غو گامونه سره میشته وی چی  
 همدا معمول اوس په انثروو لایاتو او د هواد په هر - هر گوت کی  
 دهر عومیت لری لکه چی کوچ توب - تجارت - دوستو کولو - اونورو  
 ډول - ډول کامی تعاملاتو - بزگری - همدغه سوچبات سینخ ته راوړی  
 دی خو پها هم په پښتو کی کامی اوخته زه تپری پ ژند گلوی خو -  
 را ازیت او پوخته چی نارگمل کپری یعنی نسی پ ژند گلوی او شپره  
 له مخانه سره پاتر غو پوشتونو پوری دهر نام اوهر لمی په هر لمی  
 مشر - او عام زده وی او نه غوک پوښته ترینه و کپری نو پیا د نسب  
 کپری آن تربت او تربت پوری پانوی - او خپل خپل - هم سره جلا نوی  
 مثلا په هر کام کی غو خپله پاناسی پسی په یوه واحد نام  
 کی سره گلپری لکه مثال په توگه په تره کیو کی پد پخل - پاهاد  
 پخپل مور خپل - شپې خپل در پخپل سابقه خپل - پاپک - خپل - لاپری  
 چی ستانه هم دی نیازی، اونور او همداراز په اندرو - هوتکو - توخو  
 - ساخانلو و نظا، خپلو - سلطه خپلو - په تیره پیا په غلجی نامونو  
 کی عموما غلجی نام ده تره کیو - توخو - هوتکو - احمدزو - اندرو  
 هینوارو منگلو هدرانو - ساخانلو - عایه لو - بها نو - هود خپلو -  
 تره خپلو - او داسی نور او همداشان د دورانی اصلی لغتی نامونو  
 نومونه دادی . محمدزی - بار کری - پوهلی - لکزی - دوزی - اونور  
 اونور .

داهم باید ووايو څرنگه چی موږ اوس په پښتو کی د کومی  
 مرکي باجرگی پر پکړه غوره بولو : په پخواوختو نو کی له سلونو  
 سلونو او زرهاؤ گلونورا په دی خوا په افغانستان یاد هندوخت  
 خورسان - خراسان کی - د پکتیا او پښتونستان په سیمه کی تور کوندي  
 اوسپن گړندی وه او په خاص ډول په غلجی سیمو کی له زابل پها  
 هر چیر ته چی غلجی گامونه میشته دی هغوی هم او په نورو پښتني

سمو کی چی ددورانیوا ثمریت میشته دی اوؤوخیل تولنیز مایل  
 ی به چرگو او سر تو سره دنوزو سمو دپشتو به غیر فیصله کول .  
 خو کوچان - پونده او ایماغ یاهم جائی میشته کلی او اولسونه  
 بیله مر کزد پایتخت یا ولا یانوا و پزارو نولری براته وو دهنوی د  
 ولتزو هرار خیزو چارو فیصلی او هر یکری به به چرگوا و مر کواه  
 نامی تعاملا تو سره سم کیدلی چی دلته نو کده پشته کی کامونوته نظر  
 اچولشیغت نام دو گرونوله لحاظ داحمدزو نام دی محکمه سی داحمد  
 و به کام کی شو نور نامونه همور کدیبری سی همدغه وجه ده چی  
 حمد زی به چرگوا و سر تو کی هر چر ته چی شخیره، دعوا و بدی یا  
 گپه پینه شوی وی نو بادهنی دعوا او شخیری دله سینه و ولوا و فیصلی  
 بساره مر کچیان راجی نه موضوع او خیره حل شی خودن به وی  
 ونه نه نو بی اوائی چی داحمد زو سر که او کومه فیصله چی داحمدزو  
 ر کچیانو و کپه هغه نرخ سو بول دی نود احمد زو هر مر که او هر یکپه  
 نه دی بله مر که نه کپری او داد نهائی فیصلی شکل او حیثیت لری  
 و داحمد زو دسر کسی دنرخیا نو یا فر چیا نو هر یکپه خور امعتبره  
 لئی او هیخونکدا حمد زود سر کسی او نرخ له به هر یکپری  
 هغه سر له محکمه پوی - محکمه داحمد زو هر یکپه له کامی  
 کثرت او نفوذ غنچه بر خورداره ده لکه چی مو مخکی ورته اشاره  
 کپه چی دهنه نام هر یکری به هر لو او جر گو کی دعمل او  
 رزبنتور - مدار او معیار کنل کپری اودی چی نفوذ اود اجرا و  
 کامل ارزبنت و لری نود همه اوجی بر بناء غرنکه چی داحمد زو به کام تور  
 هر کامونه او تپرونه هم کدیبری لکه سلیمان خیل - سهاک - علی خیل  
 نام خیل - تره خیل - طوط خیل - سلطا خیل او همدا شان محذی

نور و اوه تېروته او نامونه نوښه اکثر وېشنې سيمو کې دا حمد زړ د  
 کام و فېصلې او ډېرې و نرغ ته چې سر کېچان او نرغيان «يعني هغه  
 کسان چې گټه او په مرگه او چرکو پوه مېر په سر کېچان او  
 نامتو وي» له لېري لېري - کسانو اوچا پور اولي او په مرگه کې  
 د مدعي او مدعي عليه له دواړو خواوو په مېلغه اوواک اخلې - مېلغه  
 يعني د فېصلې د عملي کولو لپاره تضمين يا نغدي او يا هم جنس لکه  
 توبک او داسې نور ډول پور او تېگه يا تېره ايښو دل چې و ورسته له  
 هغه نود مدعي او مدعي عليه خوله پورې په معناد دي چې نرغيان  
 او سر کېچان د دواړو خواوو دېښې او واکمې قول او خونه او ري  
 او لمان ډېرې پوهې کله چې دا کار وکړي بيا هم مدعي او مدعي  
 عليه جلا - جلا سره کټونوي او د دوي تر مېنځ پرېسې بلو هر پوه ته  
 چلا او لمانگري خبرې او مسئلې تيروي او سريي دمرگي په خبرو  
 خلاصوي چې ودي ته دمرگي غوټه خلاصول واکمې يعني غوټه خبرې  
 ته اچوي او بيا ئې هر لوري چې په پوره او صلاحيت او نوښت هاندې  
 خپله فيصله غاړې صادروي او ورته واکمې چې گرم او ډېرې لوڅېل  
 قول دلايل له ملي کامي غږمنو او تعاملاتو سره جوخت د قاطع  
 ډېرېکري او فيصلې په ډول په کټې توگه لېکي او ثبتوي او تېگه  
 يا تېره نوښه هغه وخت اېږدي چې بيا لويه کلونو - کلونو هم هغه  
 فيصله معتبره کتله کېږي او دواړې خواوې پر هغه هوډ مته مېږدي  
 او وفاداري لري لکه چې که قتل ، تېښته ، شېنگړه - يا نور تور او  
 پورې توکله چې دا حمد زړ کام ډېرېکري او نرغ په کاني فيصله  
 و تلمه شي او هغه کانسې نوښه ډېر معتبر او د منلو وړ وي او د کاني  
 کرځې يا نقش لسي الحجر حکم لري .

# سیامی بنبراد در بدایع الوقایع

که در عربی می‌باشد

استاد کمال الدین بهزاد هروی نقاش و هنرمند توانای سده نهم  
هشمردی که آثارش از پنجصد سال به اینطرف مورد تحسین و ستایش  
همه گان قرار دارد. او نه تنها خود را با ایجاد آثار پرارزش هنری مجاوزه  
بدانگی سوره است بلکه احترام نگاهانند به مدنیّت تیموری که همه  
زینته‌ها را برای پرورش، تربیت و فراهم آوری محیط آرام برای عرضه  
نمودن آثار ارزنده او فراهم گردید، نیز را نگه داشت.

بهر حال درباره بهزاد سخنان زیادی گفته شده و باز هم نسلهای  
کنونی و آینده از او یاد خواهند کرد و آثار او را رجبی سزاوار خواهند  
نهاد پس من به اکتفای سخنان گفته شده بهکوشم سیاهی از او را  
در یکی از آثار که توسط یکی از معاصران موشکاف و کسی که او را از  
نزدیک دیده‌ام می‌شناختم است به خاطر آروم نامعلوم شود که هنرمندی  
چون بهزاد چه رجبی در زمان حیات خود داشته و چرا مورد احترام و ستایش  
زمان خود قرار گرفته است زین الدین محمود بن عبدالجلیل واصفی  
به سال ۸۹۰ هجری قمری در هرات دیده به جهان گشود و آنجا که اقوام  
نزدیک او همه مدبر شده دیده بودند خود نیز بهمان راه رفت و در آغاز



جوانی یعنی شایسته نزد سالکی به شرف حضورا میرعلیشیر نوایی وزیر  
 دانشمند تیموری توفیق یافت. واصفی شاعرو معمار بردار یا طبقات  
 مختلف جامعه هرات آشنا و هم نشین شدوا نقرض مدنیست تیموری را  
 در سال ۹۱۲ هجری قمری مقولطیبیسانسی هارا بدست شاه اسماعیل  
 صفوی در ۹۱۶ ه ق را از نزدیک مشاهده کرد و سر انجام بادلی خسته  
 در محرم ۹۱۸ هجری قمری از هرات به ماوراءالنهر پناه برد ولی درد  
 هربست و هجران وطن را با نوشتن نثای بسیار ارزشمند از روزگار  
 پرشکوه مدنیت تیموری ابردارد.

او در پایان عمر خود یعنی روزگاری نهمینش به سر اشیم هفتاد  
 سالگی نزدیک سی شد اثری نوشت که هرگز در آن روزگار چنان ناری  
 با همه خصوصیت هایش به رشته تحریر در نیامده بود تا چنانکه الکسندر  
 بلدروف مستشرق بزرگ روسی که عمری را به مطالعه تاریخ الوقایع  
 و شناخت واصفی صرف کرد در پایان به این نتیجه رسید که: «نپوخ  
 واصفی درین است که او با تصویب جزئیات زنده گی استادان گمنام و با  
 بیان طرز تفکر و حسن سلیقه آنان سارا به این نتیجه میرساند که هرات  
 زمان واصفی از شهرهای معروف ایتالیا بی دوره و نسانس هرگز چزی کم  
 نداشته است» (مقدمه بدایع الوقایع ص. ۲).

بنیای نثای را ند واصفی بان نام خود را جاویدانه گی سپرد  
 بدایع الوقایع نام دارد. درباره بدایع الوقایع به مطلب زیر  
 اکتفا می کنیم.

( کتاب بدایع الوقایع به مثابه يك اثر تاریخی مهم و لم نظیر  
 چه برای آموختن تاریخ سیاسی، اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ادبی  
 زمان موافق وجه به عنوان نمونه يك اثر برجسته ادبی دری شناخته  
 شده است. )

زین اندین محدود واصفی در حدود هفتاد سالگی در تاشکند چشم  
 از زنده گی بوفیدولی اثر او بجای ماند. تا مرا انجام در روزگار ما الکسندر

ربلمدروف محقق برجسته‌ی اتحاد شوروی، و تربیت یافته‌ی انستیتوت معروف شرق‌شناسی لنینگراد در سال ۱۹۳۲ با بدایع الوقایع آشنا شد از آن بدیدار و عمری بایه خاطر شناخت بیشتر کتاب زین الدین معدود واصفی نویسنده و مولف آن صرف کرد و در پایان، این اثر را چاپ رسانید در باره ارزش این کار بمدروف گفته‌اند :

«یکی از خدمت بسیار ارزنده‌ی فرهنگی استاد بمدروف تدوین و تهیه متن انتقادی تحقیقی و تعلیلی آثار گرانمایه‌ی زین الدین محمود واصفی نویسنده بزرگ و معاصر شاهسته مغول و علامه معروف نورالدین عبدالرحمان جاسی و شاعر و دوست و فاضل داروی اسیرعلی شیر نو- ایی است .»

حالا که بدایع الوقایع مؤلف و چاپگر اثر او کمی آشنا شدیم بهتر است به اصل مطلب بپردازیم و به این واسطی که خود بهزاد راسی شناختنامه است چگونه از وی یاد کرد. است و چه سببهای را از و برای ساق مشیل می‌کند؟ واصفی در قسمت دوم بدایع الوقایع چندین صفحه را به مخاطره از بهزا اختصاص داده است. او در شروع این بحث دلیل احترام هنرمند آن نقاشی و مصوران را چنین بیان داشته است. «سلطان روزگار و خواجه عالی مقدار... همواره جمعی از مصوران سحر آفرین و نقاشان بدیع این را در باید سیرا علی باز داشته. نظر التفات به حال ایشان گماشته اند. چه این طایفه طرب انگیز و این ارقه طیب امیز موجب حضور و سبب سرور عامه اهل عالم اندو...

سپس علت برگزیده شدن بهزاد و توجده سلطان حسین با بقرا به آن هنرمندی مختار را چنین توضیح می‌کند «... پادشاه مغفور مجرور نور- الله مرئوس (مراد سلطان حسین با بقرا سی با شد) از میان هنرمندان این صنعت و سحر آفرینان این حرفت استاد بهزاد نقاش را که مصوران هفت اقلیم سر تسلیم پیش او فرود آورد. بودند و صورت دعوی بهلمی را علی العموم بدو سپرد. بودند. اختیار فرمود. و داور امائی

ثانی لقب نموده ... «از همین توضیح مختصر سیهای روشنی از بهزاد بدست می آید .

نخست اینکه بهزاد در زمان خودش قبل از آنکه مورد توجه فرامانروای وقت قرار گیرد در میان مصوران و هنرمندان روزگار خود خیلی مشهور و مورد ستایش بود . است .

دوم اینکه کار برد کلمه ( استاد ) برای بهزاد از طرف مؤلف و اعطای لقب ( مانی ثانی ) از سوی سلطان درجه استیاز بهزاد را در نزد شخصیت های علمی و دربار به سر تیت شایسته می نماید

اکنون ببینیم بهزاد علاوه بر هنر نقاشی و سینا توری ارای چه خصوصیت های دیگری بوده است که يك زمانه دار قدرتمند را که بیشتر بکار قدرت نمایی مشغول بود . است چنان بخود شوقته ساخته بود از و اصفی بشویم .

« هرگاه این پادشاه عالم لیجاء ( سلطان حسین با قسرا ) را علمی بر این خاطر گردیدی و بار قبض بر سر اوقات خود و رسیدی استاد بشمار والیه ( بهزاد ) صورتی برانگیختی و دیگری بر ایدیتی که به مجرد نگاه کردن حضرت پادشاه روی آئینه طبعش از رنگه کدورت و صفعه خاطرش و کلفت فی الحال متجلی گشتی »

چنانچه استاد ما را لاصناف ( بهزاد ) همواره صور مختلف و نقوش متنوعه با خود همراه داشتی که به وقت حاجت به کار بردی و اکثر صورت اسیر با ما محمود را که از جمله ارای بزرگه عظیم ( لسان و کبرای سترگه رفیع المکان درگاه عالم پناه بود به اوضاع مختلفه تصویر می نمود ، « اکنون به بینم دلیل انتخاب این مدل برای بهزاد بزرگ و هنرمند بزرگ چه بوده است ؟ با هم بگوییم « میرسد کورا میرباها محمود صورت عجیب و هیبت غریب داشت . و با وجود این ضخامت

جساست در غایت چستی و چالاکی بود و از کمال سبک روی خود را  
انند روح در دل اهل عالم جای می نمود و از روی ندیمی حرکات  
رین و حکایات رنگین برداختی و مجلس پادشاه را رشک فردوس برین  
ای و بدین شیوه تخم صحبت خود را در دل آن پادشاه کاشید  
با انداختی»

ازین توصیف برمی آید که بهزاد در انتخاب بدل و کرکتر برای  
اشی چه سوشکافی و دقتی بکار می برده است بدل او سیری بوده  
ست که از لحاظ چهره و بژه گی های جسمی از دیگران فرق داشته  
سوی دیگر آدمی بوده است که به خاطر حرکات دلهیز خود را در دل  
نس و از جمله پادشاه جای میداده است هنر مجلس آرایابی اسیر  
صویت جمعیتی او جلب توجه بهزاد را کرده بود و او باز بر یکی  
رایت انسته بود که تصویر این اسیر سه و اند او را در مقام رفیعی جای دهد  
با توجه به همین دلائل بود که واصفی نگاشت:

«القصه روز بروز وساعت به ساعت هنر و مرتبه استاد (بهزاد)

آرقی بود به هر نقش که می کشید او را از پس پرده غیب صورت  
ج در شدی روی می نمود.»

ولی موقعیت و راه یابی به مجلس نوایی طور دیگری بوده است  
ن در بزم اسیر علمشیر نوایی که خود مردی دانشمند و هنرشناس  
نه است همیشه جمعی از شعرا ، دانشمندان و هنروران حضور  
شند بهزاد کار هنری اش را متجلی می ساخته است بهر ازیمن به نقل  
، خاطره:

نهو راست که استاد مذکور ( بهزاد ) صبیحه ی به مجلس فردوس  
ن سه و تزئین اسیر کبیرا سیر علی شیر روح الله روحه آورد و صورت  
، آن چنان که:

باغچه ی آراسته بود مشتمل بر درختان گوناگون و پرشاخسارش  
درختان خوش صورت و قلمون در طرف جویبار ها جاری و گلپنه های  
شگفته رنگارنگی و صورت مرغوب سیرانچنانکه تکبیر بر عصای زده  
ستاده و به رسم ساجیق طبقه های پراز آرایش نهادند.

بلای درین تابلو بهزاد همه هنرها یش را بکار گرفته بود و در  
ترسیم يك بزم بهاری یعنی باغچه پردرخت با سرخان رنگارنگ و  
خوش صوت (چون بلبل و هما آندان) باجوی های آب روان گل بته  
های پرگل که نما یا نگرد و ف و نار هنری اش بود صورت امیر-  
علیشیر نوائی را از ضمیمه ساخت و در چنان حال و احوال شادی  
آورد لذت بخش چهره نوائی را در حالیکه بر عصا تکبیر زده و طبقه های پر  
از سکه های طلا پیش رویش قرار گرفته بود ترسیم کرده بود نوائی  
هنر شناس و در عن حال امروزی يك بارگاه پر قدرت زمان هرگز  
نمی توانست در برابر چنان تابلوی از تحسین و خوشنودی خود داری  
ورزد بدنباله این قصه توجه کنیم:

«چون حضرت سر نوائی» آن صورت هارا مشاهده و ملاحظه نمود  
آن صحنه لطیف باطنش را به گلهای بهجت و سرور و اطراف خاطرش  
را به اشجار قرح و حضور بار است و از قداب طبعش پر شاخسار  
شون و ذوق نوائی الا حسن برخاست بت:

نقاش بودی خانه نقش نردی

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش نردی

واقعا هر نفس دیگر هم بجای نوائی می بود تصویر خود را با  
چنان هنرمند و زیبا بی دربین چنان نشاط انگیز و سرور می دیدی  
اختیار لب به تحسین می گشود و بزبان میگفت:  
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی.

تصهیر سیمای دنپال کنیم

بعد از آن (نوابی) روبه حضار مجلس نرد و گفت:  
عزیزان را در تصریف تو صیف این صغیفه لازم التشریف به  
خاطرچه می‌رسید؟

مولانا فصیح الدین که استاد و رواج جمله‌ها می‌راهِل خراسان  
بوده فرمود که:

مخدوما! این گلهای شکفته رعنا را نه دیدم خواستم دست در  
از کنم و گلی پرکنم و برسر دستار خود مانم.

مولانا صاحب دارا نه مصاحب و رفیق میر بود گفت:  
«میرا میرا نه این داعیه نه بود اما باید یسه کردم که بیاد دست  
در از کنم و این مرغان از مرد رختان پرواز نمایند مولانا بهر آن  
نه سرایه ظرافت و دودله خراسان بود و لا ینقطع به جناب مهر تعرض  
و ظرافت می نمود گفت نه:

من ملاحظه نرد. دست و زبان نگاه می دارم و دم زدن نمی‌ارم  
نه بیاد حضرت میر در اعراض شوند و روی و بروی خود در هم  
کشند.

مولانا معهود به خشکی که ظرفای خراسان وی را لطیفه تراش  
سر لقب نرد. بودند و هم به شقی خوشا بدی می نرد گفت:

ای مولانا بهر آن اگر نه بی ادب و گستاخی شدی. من آن عصا را  
ز دست حضرت میر گرفته و بر سر قومی زدم حضرت میر فرمودند که  
عزیزان سخنان خوب گفتند و در های معانی مرغوب سفتند اگر  
مولانا بهر آن ناخوشی و درستی نمی کردند به خاطر رسیده بود  
که این طبعهای ساجی را بر سر باران نثار کنم.

واصفی در تذکار این خاطره و گفتگوی شخصیت های همیشین  
امیرعلاشیرنوابی را در باره تابلوی بهزاد بخصوص نزدیکی تصویرها  
را با واقعیت ها و قدرت هنر آفرینی بهزاد را به بهترین وجهی ادا  
کرده است به آخر این خاطره گوش کنیم:

«بعد از آن استاد بهزاد در اسب بازین و بهجام و جامه مناسب  
و اهل مجلس را هر کدام لباس های فاخر اقام فرمودند.

دریغ و درد! ز این مرد مان که خاک شدند

به قوغ مرگ جگر ریش و سینه چاک شدند

در پایان به این نتیجه میرسیم که بهزاد نه تنها هنرمند توانا، روشنگار و  
ایجاد گر بود بلکه صاحب درایت دقت نظر و شخصیتی پرازنده نیز  
بود و شکنی نیست که در پهلوی کار هنرهای در فراهم آوری محیط  
مناسب برای آفرینش و آثار هنری سخت موثر بوده است و آن صد  
نکته را که حافظ غیر از حسن برای مقبولیت صاحب نظران پادشاهانی  
کرده همه در وجود بهزاد گردآمده بود.

صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

---

۱ - سرآمدان هنر نگارش کریم طاهرزاده تبریزی بر این

چاپخانه ایران شهر سال ۱۳۲۳، استاد کمال الدین بهزاد ص (۱۶۵)

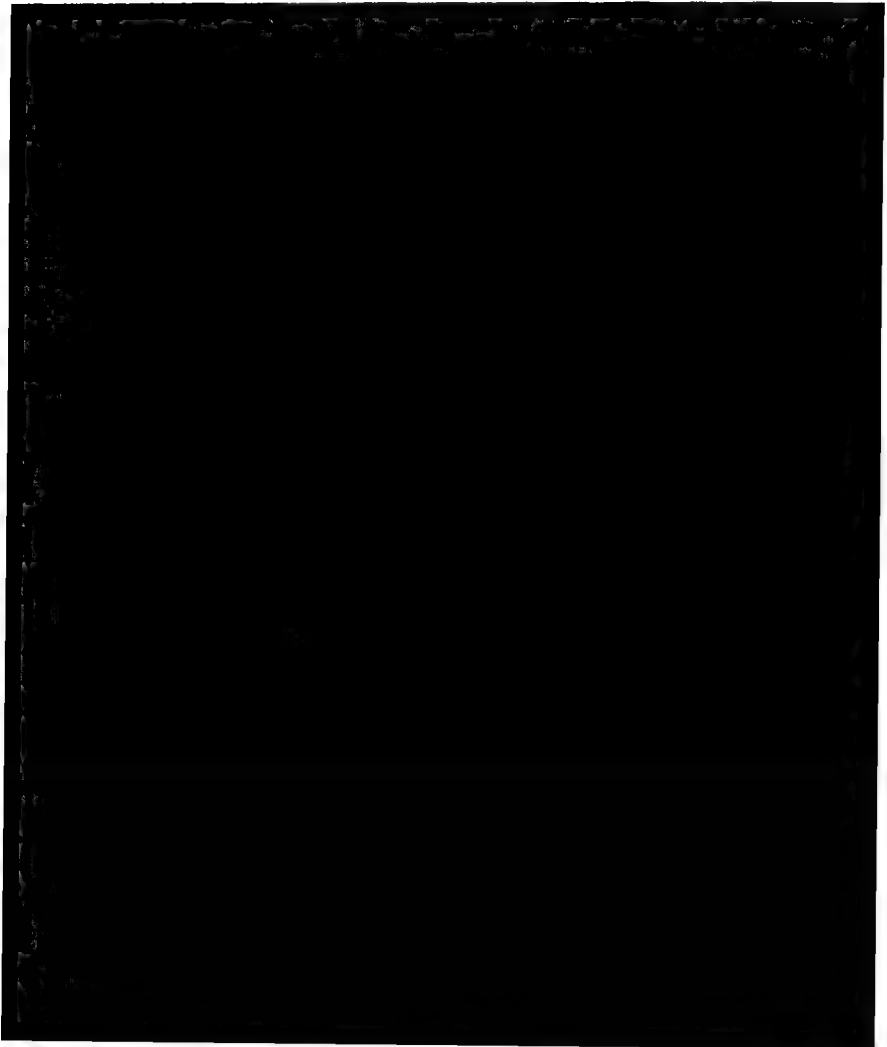
# فرہنگ

مجلہ دو ماہیہ علمی، ادبی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور



7 11 1989





فرہنگ

پہلی، دہلی، ۱۹۱۷ء

## فہرست سندجات این شمارہ

صفحہ	نویسنده یا مترجم	مضمون	شمارہ
۱	استاد علی احمد کھڑاد	ترویج لہجہ	۱
۱۹	شیخ رحمان	سورنامہ الہی	۲
۲۸	دکتر زہار	کلی بولہ	۳
۳۸	پروفیسر	تاریخ اسلام	۴
۵۶	پروفیسر	تاریخ اسلام	۵
۷۶	پروفیسر	تاریخ اسلام	۶
۸۳	پروفیسر	تاریخ اسلام	۷
۹۱	پروفیسر	تاریخ اسلام	۸
۱۰۰	پروفیسر	تاریخ اسلام	۹
۱۰۸	پروفیسر	تاریخ اسلام	۱۰

# فرهنگ

سال نهم ۱۳۶۸

شماره سوم اردو شماره ۱۳۶۸

## فروع فرهنگ

استاد احمد علی کهنه

«بخش سوم»

زبان و رسم الخط یونانی در اوقات تمدن و فرهنگ و فلسفه و ادبیات و هنر آنها نقشی داشت که تاثر آنرا هیچ وجه انداز نمیتوان کرد. تمدن یونانی بیشتر بر فلسفه، حیات و به زیبایی‌های زنده گمانی متکی بود. در میان سپاهان یونانی که با اسکندر آمده بودند عده بی‌درین سرزدن ماندند و مسکن گزیدند و عده دیگر در دوره دو صدساله سلطه یونانی به شرق زمین و منجمه «افغانستان» دبار ما آمدند.

یونانی‌ها همانطور که به‌هر خود افتخار میکردند به فلسفه و ادبیات و مظاهر ادبی زبان خود سخت علاقه‌مند بودند و هر جا میرفتند آنرا با خود می‌بردند و محافظه میکردند و منتشر نمی‌نمودند تا سال‌ها قبل از زبان و رسم الخط یونانی‌ها در افغانستان اثری نبود جز مضامین روی مسکوکات. همین مسکوکات بسیار قشنگ و زیبایی یونانیان باختری و یونانیان کابلی و کندهاری نه تنها برای اثبات وجود زبان و رسم الخط، بلکه برای اثبات وجود هنر یونانی‌ها به تمام مفهوم و وسع آن، یگانه‌اند تا قطع ردست بود و بس.

یونان قدیم دو قرن قبل از اسکندر در شهرهای مختلف و در جزایر متعدد در سراسر خود سکه‌های زیبایی بضرب می‌رساند که هر کدام بحیث مدال زیبایی محسوب شده می‌تواند و بعد از دو نیم هزار سال هنوز سکه و مدالی به زیبایی و نفاست از آنها، پیشی نگرفته است چنانچه در صفحه‌های بیشتر این اثر، به کشف مجموعه بسیار نفیس مسکوکات یونانی از 'بول' چین حضوری و شرقی نابل منطقه جشن استقلال، اشاره شد این مسکوکات خارج افغانستان و قسماً خارج خاک‌های مربوطه امپراطوری هخامنشی در شهرهای مختلف یونان بضرب رسیده و از راه برادرده و تجارت در دوره هخامنشی به شهر و دیار ما رسیده. مسکوکاتی که در امل و خاک‌های اعلی افغانستان چه در باختر و چه در گندهارا و نابل به ضرب رسیده در نفاست از مسکوکات ضرب خود یونانی نمی‌تواند دارد. اینجا مقصد شرح مسکوکات یونانیان باختری و یونانیان جنوب و شرق و غرب هندو کش نیست چه با مسکوکات بسیار نفیس به تعداد زیاد در موزه کابل داریم مجموعه‌های مسکوکات یونانی قندوز، کابل، گردیز از جمله مهمترین مجموعه‌های مکشوفه دلیالت که شرح معرفی آنها کتابهای ضخیمی را بکار دارد چون بیشتر به زبان فرانسه از طرف علمای وابسته به هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان اشاره

یافته مقصداً زدن مسکونات در اینجا ذکر زبان و رسم الخط یونانی بود نه تا ۳۰ سال قبل فقط روی مسکونات دیده شده بود و پس که از نام والقباصفات پاشاهان تجاوز نمیکرد.

البته یکی از دو حرف یونانی روی بارچه های سفالی ظروی شکسته گلی مثلاً از نجه (نملک) بن راه بلخ و آنچه پیدا شده بود ولی در جریان کاوش های متداولم که از طرف هشت باستان شناسی فرانسه «بول برنارد» در ویرانه های شهرای خاتم و محل آمدن ائمه نتیجه از پلسترو و «وروشگاه» شهر و از قبرستان آنها بدست آمده که در محور توجه و اهمیت است. ای خانم نام محلی «شلاق» کوچکی است که در حدود پنجاه متری یاد و صد متری شمال مجرای رودخانه نوچه و دو کیلومتری جنوب شرقی رودخانه (پنج) (آمودریا) قرار دارد. جناح غربی این دهکده به بقایای خرابه های شهر باستانی تماس دارد که در اصطلاح و کاوش رخنه برداری های علمی از ۲۸ سال به به طرف بحث يك شهر یونانی شناخته شده بمذلك گمان میکنم در اینجا مواجه به یکی از اسکندریه ها قبی باشم که در ستون قدیمه بحث (اسکندر یه او نسیانا) یا اسکندریه اکوس یعنی (سکندریه) آمودریا می باشد است.

در اثر کمانه ها و کاوش های امتحانی که در خزان ۱۳۶۳ از طرف هیئت باستان شناسی فرانسه در گوشت و کنار مختلف شهر بعمل آمد تاحدی وضع عمومی شهر و حصه های علیحد و جاده ها و بناهای آب و غیره روشن شد و در نتیجه چنین تشخیص شد که شهر اسلامیه اساس نقشه های کلاسیک شهر سازی یونانی از طرف بهندگان و کنار شناسان ورزیده طرح شده و شامل سه حصه است. بالا حصار پایان حصار و ارگ، پایان حصار که قسمت های هموار شهر را تشکیل میدهد از شمال و جنوب در کرانه های آب پنج یا آمودریا منبسط است و جاده عمومی که در يك کیلومتری رودخانه موازی با جریان آب

کشیده شده دو حصه بالا و پایین شهر از هم جدا میکرد، تاجائی که از روی کاوشهای استعنائی معلوم شده حصص جنوب غربی شهر پایانی محل رهايش اهالی بود و در ساحه وسطی این قسمت شهر بعضی آثار و بقایای عمارت عمومی از قبیل (جهنازیوم) یعنی ورزشگاه (اکورا) یعنی میدان مستطیل شکل دیده میشود که عموماً یونانی هادر حیاط داخلی آن به خرید و فروش می پرداختند و خطبه های اجتماعى و ادبى و ساسى ايراد میگرفتند و عموماً بیکر ف خدمت گذاران جامعه را در آنجا برپا مینمودند.

نتیجه های یونانی که تحت نظر «پول برنارد» مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی از شهر آى خانم بدست آمد از دونا حبه کشف شد و یکی از جهنازیوم و دیگری از گورستان شهر برای جهنازیوم یا ورزشگاه، به مفهوم مشخص تر (زورخانه یا به اصطلاح بهلموانی در محیط ماهه ارکاره) شهرت دارد.

یونانی هادر این مورد کلمه، مخصوصی داشتند و آنرا (پلاسترو) میگفتند، اینجا بیشتر اختصاص به بهلموانی و زور آزمائى و کشتى گرى و تمرین های بدنى داشت و طبق عرف یونانی بهلموانی و زور آزمائى و زیبائى بدنى هم ارباب الانومى داشت مانند: «هر کول و هر مس». خوشبختانه که از همین ورزشگاه - جسمه (هر کول) کشف شده و بدست آمده که بهی نهایت قشنگ است.

در قسمت تحتانی لوحه مشکک مجسمه که در زمین گور بود کتبه به زبان رسم الخط یونانى نقش شد و چون مینماید که يك پادشاه و نفر مردان یونانى که احتمالاً بر در هم بوده اند مجسمه را به ارباب الانواع نیرومندی یعنی (هر مس) و (هر کول) اهدا کرده اند. این دونفر یونانى (تربیا کوس) و (استراتون) نام داشتند و فرزندان (استراتون) بودند. شاید (تربیا کوس استراتون) فقط نام یک نفر باشد که فرزند (استراتون) بود. بهر حال واضح است که يك پسر یا پسران (استراتون) یونانى که به

ورزش و نشستی گیری علاقه خاص داشتند مجسمه رابه ورزشگاه  
شهرای خانم به (هر نول) و (هر مس) ارباب انواع یونانی ها  
اسمی بهلوانی و نیرو و زیبایی بدنی وقف داده اند .  
قراریکه از تاریخ قدیم یونان برسی این اهالی آن سرزن به  
ورزش و نیروی بدنی و زیبایی و تناسب اندام اهمیت زیاد میدادند  
و هر جا بودند بدون ورزش و تمرین های بدنی زندگی نمی توانستند .

جوانان یونانی در ورزشگاه (پارک) (پارک) (پارک) (پارک) و  
(هر مس) را فرا سوش نکردند و زیر نظر ارباب انواع خود تمرین  
و بعد از حمام می نمودند و از هوای آزاد لذت می بردند .

یونانی ها در تربیه بدنی و روحی یکسان اهمیت میدادند در  
شهرهای یونانی ورزشگاه و مدارس فلسفه و حکمت و تئاتر و آدبی  
تئاتر برای نمایش ها و مظاهر هنری و ادبی و نشان دادن درامه  
ها بهلوانیه بهلور ساخته شدند در همین بهلور یونانی کنایه امودر با  
درای خانم ورزشگاه و تئاتر هر دو پیدا شده است . همان طور که  
بازی های الهی شهرت داشتند مشغول آن امروز هم بدن های بدن  
المللی ورزش های جهانی را در شرق و غرب دنیا روغن میکنند فلسفه  
و حکمای آن سر زمین علم پرور ، چون ارسطو و پلاطون و سقراط  
هر کدام شهرت جهانی داشتند و روش های فلسفی و منطقی آن زمان  
مذهب و بدنی هنوز هم رهنمای فلسفه امروزی است و فردی دانش  
و پیش ایشان برپاشانی جهان فرهنگ حاضر میسر نمیشد .

در میان شهر های یونان قدیم (المپ) و (نوه معروف آن از  
نظربازی ها و شطارت ها و مسابقات ها و نیرو و زیبایی بدنی و (دلف)  
از نظر حکمت و فلسفه و علوم ماورای طبیعی شهرت زیاد داشت .  
خوشبختانه درای خانم هم مظاهر تربیه بدنی و هم شواهد تنمیه  
افکار درونی و روحی هر دو را یافته ایم در شهر (دلف) یونان

(اکورا) یعنی میدان داد و ستد و سخن رانی ، به اوج ترقی رسیده بوده و دیگر قاعده اکثر فلاسفه و حکما و شعرا و قدیم یونان در آنجا بنظر میخورد و جمله های حکمت آریزو و جیزه ها و کلمات افسار و پارچه های اشعار اخلاقی روی رواق ها و در پیشانی قاق ها و در پایه مجسمه ها و در اطراف قبل پایه ها نقش می شد تا خاطره آن نزد مردم باقی بماند . در میان سنگ نهشته های یونانی که در سال ( ۵۰۰ هجری شمسی ) از گورستان شهر یونانی « آئی خانم » مکشوف شد یکی نوشته ای بر صندل و قلم آبریک نفر یونانی است موسوم به ( کی نه ام ) یا ( سی نه ام ) یک تن از هموطنان این مرد موسوم به ( کله ارک ) بسر ( ایی ) فراد یوس ( شعری را که در آن اثری از ( هومر ) سفیر سر ای نابینای یونان قدیم هم مشهود است از میان شهر ( دلف ) از میان و جیزه ها نقل کرده و در سزار دوست و با خویش خود انتقال داده و در صندوقه آرا می گاهش در ای خانم » ذکر نموده است که ترجمه آن شهر یونانی این است .

« در طفولیت خوب تربیه شو ، در جوانی خواهش های خود را اداره کن ، در پخته سالی درستکار باش ، در کهنه سالی ناصح خوب و در روزهای واپسین زنده گانی ، بدان چگونه بدون افسوس بمیری » این و جیزه بر معنی و زیبا که در قالب شعر یونانی از شهر ( دلف ) یونان به شهر ( دلف آمودر یا ) رسیده و ایشکه بر سزاری نقر شده ولی پیامی است برای زنده گان . پیام به عبار عمیق و حکمت آمیز که روح تفکر و عمق فلسفه یونانی از آن ساطع است و اندرز بر زنده ایست که فلاسفه یونان بعد از سال ها تسجر به و تفکر دریافته و تمام مبادی تربیه انسانی را در آن خلاصه نموده اند و راز سعادت و افسوس زنده گانی را از مهادتا بعد در یک پارچه شعر لطیف گنجانده اند که برای تمام مراحل زنده گانی سر مشق و ز آن بهتر نمیتوان یافت .

در م‌های که این وجوه برای روزهای مختلف زنده گانی می‌دهد هر کدامش به جای خود يك جهان آرایش دارد . طقوس و تشریفه خوب ، جوانی و خود داری از سبک ها و خواش های نفسانی و شهوانی ، پخته سالی و راست کاری پیری و اندر زده می و رهنمایی صحیح ، هر کدام سنگ های اساسی تهباب تربیه فردی و اجتماعی و بشری است ولی جمله اخیران بدان که بدون انوسوس پیری « مفهوم واقعی همه قسمت های دیگر و چیزه را در بر میگیرد و آدمی میتواند بفهمد که از مردن خود انوسوس نمی خورد اگر در مراحل مختلف حیات حصه های اول این اندرز ها بکمان را عملی کرده باشند .

زبان و رسم الخط یونانی ، فلسفه و حکمت یونانی ، تداوی و طبایع یونانی ، داستان و اسطوره یونانی ، معارف و فرهنگ یونانی طی دو صد سال تسلط آنها در دوره اقتدار دولت یونانی ، الهیتری ، در خاک های کشور ما ، بسیار معمول و مروج شد . یونانیان در اثر ازدواج ، به تدریج با اهالی محلی این سر زمین ، حل و مزج شدند و زبان و رسم الخط آنها ، در سیاق عده ای از هموطنان ما رایج شد همان طور بکه زبان و رسم الخط (آرامی) در دوره دو صد ساله هخامنشی ، زبان بین الاقوام کشور های ملحق به آن امپراتوری محسوب میشد ، در دوره تسلط یونانیان در شرق ، زبان و رسم الخط آنها هم عین همین نقش را بازی کرد . در خاک های افغانستان در دوره هخامنشی و یونانی هر دو زبان و هر دو رسم الخط در دوره های متقابل خود هم ریشه دو افکندند و هم در سوازاات هم باقی ماندند این زبان ها و این رسم الخط هادر عصر سلطه سور با د ر جنوب هندوکش از (گندارا) تا (ارا کوژی) یا از ننگرهار تا هندوهار و در عصر کوشانی های بزرگ در سه قرن اول میلادی به تمام نیرو و قوت خود باقی ماندند که بهایش به استناد اعداد قاطع از تاه و دوام آنها صحبت نخواهید شد . در دوره اخیر ، از رسم الخط آرامی رسم



الخط دیگری معروف به رسم الخط (خروشتی) در کشور مازندران کرد  
و رسم الخط یونانی هم کم تغییر پذیرفته تا عصر پهلوی هخامنشی تا  
اواخر قرن سیمعی دوام نمود و اگر به شهادت زاچینی «هیوان تسنگ»  
که در سال ۶۳۲ وارد کشور ما میشود اکتفا کنیم رسم الخط یونانی  
با هاره تحولات تا زمان ستارن انتشار اسلام درین سرزمین دوام  
داشت و رسم الخط (آرامی) سامی وقتی ازین رفت که اسم الخط  
سامی دیگر یعنی عربی جای آنرا گرفت .

\* \* \*

بیشتر اشاره کردم که یونانی هخامنشی که به سرزمین ما رسیدند  
چه در اقلیم جغرافیایی و چه در عرف و عادات و عقاید و رسوم اجتماعی  
مردم چرهای دیدند که با اقلیم و عرف و عادات خودشان  
چندان مغایرت نداشت . اینسانستان پیش از یونانیان  
و پیش از هخامنشیان از نظر معتقدات بیشتر پیرو آئین  
اوستائی بود (اردویسو را انا هوتا) که در اوستا بشکل زن  
زیبائی با تاج شعاع دار توصیف شده و الهه یا (یغهاوی) زمین و  
حاصل خیزی و فراوانی بود، از روزگاران قبل التاریخ و دوره های  
جدید حجر که مردم به کشت و کار و زمین داری مشغول شدند بهرستش  
کننده و پیرو داشت. غیر از (ناهید) مهر یا این (میترائی) که بشکل  
اولیه بی دوره های ویدی مورد ستایش بود بشکل جدید تر خود  
هنوز هم ستایش میشد (زرتشت ساهتمان) یا (مصلح سپیددین) یاخی  
و این او که عبارت از یکتا پرستی داهورا سزدا بود اساسات کلی  
آن در سه جمله (هندار نیک و گفتار و کردار نیک) خلاصه می شد و موسیت  
تمام داشت .

یونانی ها با مجموعه ای از باب انواع واسطوره های مربوطه وارد  
ایرانستان شدند ایشان هم ربانای بنام (ژوس) داشتند ولی  
مجموعه ای از باب انواع آنها لا بهد و لا بعض بود بعد لك به  
همه ارباب انواع محلی ، احترام خاص قایل شدند و قرار یکه

مسکو ثات شاهان یونانو باختری شهادت میدهد علاوه بر (زوس)  
 و (هرکول) و (اکنه) و (ژوبی قر) (مزو) و (هرمس) و غره بعضی از  
 ارباب الانواع باختری را هم روی سکه های خود نقش کرده اند  
 یونانی ها به شراب سازی و باده گساری و رقص و موسیقی  
 علاقه مندی زیادی داشتند. در خاک های نشور مایه در شمال و چه در  
 جنوب چه در غرب و چه در شرق بخصوص در دره های زیاده وادی  
 های سبز و خرم دایسته های هندو نش با شراب سازان و باده گساران  
 مواجه شد ندو به اندازة باده و باده گساری میدهند که خود حیران ما  
 ندند. قرار اطلاعات موثقی که از منابع سانسکریت در دست است و  
 «پانی نی» عالم بزرگ صرف و نحو (انکی) در زبان سانسکریت، شها  
 دت میدهد بکنوع شراب مخصوص دیار مایه نام «لایسی» که در  
 قرن سیم شهرت زیاد داشت. قرن سدها از نیست که هرودوت پدر  
 مورخان یونانی می زیست. بالاخره قرن سیم همان قری است  
 که در ثلث احران اسکندرمند و نی با سپاه خود وارد دیار ما شد  
 یونانی ها در گشت و گذار خود در دره ها و کوه هایه ها و در باغ  
 ها و تالستان ها سجالس باده گساری و رقص و موسیقی به ارندیدند.  
 یونانی ها برای سستی و شراب و انگور رب الانوع مخصوصی دا  
 شتمند که او را (دیونزوس) میگویند ایشان انقدر انگور و انعام  
 شراب و انواع مستی و رقص و سرگمی میدهند که در عالم تجلات  
 شاعرانه سیتولوژی (تصویر باب الانواع) چنین تصور نمودند که  
 رب الانوع شراب و مستی آنها را صلا از سر زمین ما بود. ازین  
 گذشته شهری هم برای او تصور کردند که بنام (دیونزو پولس)  
 یعنی (شهر دیونزوس) یاد میشد موقعیت آنرا در شمشدان بادر  
 کاپیسا، کوهدیامن ویا کوهستان و در علاقه همد درنگرها قرار میدهند.  
 یونانی ها در مسکو ثات خود بیشتر چهره (زوس) رب الانوع خود  
 و صورت (هرکول) حامی بهادانی و نیروی بدنی را ضرب میزدند

یکی از شاهان یونانی موسوم به (پو کرتیدس) که در حوالی ۱۷۰۰ ق م در باختر به سلطنت رسید در یکنوع سکه هایی که در جنوب هند و کش مخصوصاً در علاقه کاپیسا بضرپ رسا نیده علاوه به ژوس که روی تختی نشسته کلمه ایلی را که علامت تارقه نیروی بهلوانی محلی بود بضرپ رسانید که اصطلاح (پهلوسارا) یا (پهل سر) را همین مطلب به خاطر جلوه میدهد و در اساندها محل رها پشکا حاسی نیرومندی کوهی را می بیند اشتند که در شمال بگرام فراز ر پزه کوهستان حاکم بود.

یونانی ها چه در کوهستان و کوه دامن چه در نچرو و تگاو و سنجین و در ناسه و پنجشیر و اندراب چه در تاگستان های حوزه هریرود و اربخند ابوجه در دره های الی شنگک و الیشکار و دره نور و حصه های سفلی دره کتر همه جا با شکا ری های نیرومند و تنومند مواجه میشدند و مجالس رقص مردان و زنان را میدیدند. این مجالس اعلی العموم زیر شاخسار انبوه درختان و در سایه های تاک های وحشی و املی کوهپایه ها وادی ها صورت میگرفت و یونانی هادران بزم های نشاط شرکت می جستند، می نوشیدند و می رقصیدند و چنان به خود میشدند که دلای یونان خود را فراموش میکردند.

موسو قوشه فرانسوی در کتاب خود از (بلخ تا گزیلا) می نویسد که یونانی ها به اساندها ی محلی شنیده بودند که بهلوان نیرومندی، کمان پردوش انگنده و در کوه های افغانستان گردش میکرد به قیده فرانسوی این بهلوان (میشوارا) یعنی (شکاری بزرگ) خوانده میشد و حاسی کوه ها بود و مانند (ژوس) یونانی قدرت روحانی و مانند (هرکول) نیروی بدنی داشت. یونانی با شنیدن این داستان ها به فکر داستان های خود می افتادند و بعدای اکثر اسطوره های سیتولوژی و صحنه های ظهور آن ها را در کوه ها و تاگستان های این سرزمین تصور میکردند چنان می بیند اشتند که

(زوس) معشوقه خود (پرومته) را در یکی از غارهای (قفقاز) یعنی سلسه جبال هندو کش محبوب من ساخته بود.

هفتاد سال بعد از وفات اسکندر و تجزیه شدن خاک های مفتوحه اود افغانستان را از نظر اوضاع فرهنگی، صنعتی تماس افکار و معتقدات جدیدی میشود. (اشوکا) پسر (پند و سارا) نواسه (چندرا گوپتا) موسس سلاله موریای هندی، با اعزام مبلغان بودائی به نشر آیین و ماسفه نویسی می پرداختند.

«اشو نا» پادشاه بزرگ سوریا درحو الی ۲۶۰ ق م در (پتالی پوترا) یعنی (پتنه) جلوس کرد و در سال هشتم سلطنت، در اثربک جنک که خوانی که در شمال هند در علاقه (گنگا) رخ داد و چندین صد هزار نفر زخمی و کشته شد، روش صلح و بشردوستی را به حداعای آن رسانید و برای آن قوانین وضع کرد و اندر وهای اخلاقی خود را در سنگ نیشتهها به ثبت رسانید که مجموع آن بهت فرسان های سنگی به ۳۱ قطعه میرسد.

قوانین اخلاقی اشو نا به (دهارمه) قوانین بودائی تطابق زیاد دارد و از آن بسیار ملهم شده و خودش حامی و مبلغ آئین بودائی بوده ولی در بودایی بودن شخص شاهنشاه سوریا تازه در جامع علمی غرب شبهه پیدا شده که منشای آن هم قاعدی سلف نتیجه های وی است از خاک های افغانستان. باری در عصر او و در اثر اجتهاد مبلغان اعزامی اودها نت بودائی از هند به افغانستان انتشار یافت.

همانطور که فرسان های اشو نا در نقاط مختلف هند در ستون های سنگی و در سنگ نیشتهها موجود است سه نتیجه اواز جنوب افغانستان بدست آمده که به نام های نتیجه درون ته، نتیجه سر بوزه قندهار و نتیجه شهر کهنده قندها را آنها را یاد می و انیم. نتیجه درون ته «بین جلال آباد و لغمان» در زبان و رسم الخط آرامی، نتیجه سر بوزه به زبان رسم الخط آرامی و زبان و رسم الخط یونانی و نتیجه شهر کهنده قندهار تنها به زبان و رسم الخط یونانی حک شده است. نتیجه

(درون ته) که آنرا به صفت کتیبه (لپا کا) یا (لحمان) خوبتر میشناسند و پروفیسر «هنیک» انگلیسی زیر عنوان (نتیجه آرامی اشوکا مکشوف از (لپا کا) مقاله در آن مورد نوشته اصلا جزء محتویات قدیم سوزه کابل بود و سنگ سیاه شاک نمائی است که روی آن فقط ۸ سطر نوشته آرامی بنظر میخورد و اولین عکس آن در دومین سالنامه کابل در سال ۱۹۳۲ از طرف انجمن ادبی کابل نشر شد. در آنوقت «عاس» از زبان و رسم الخط و مضمون آن سنگ نبشته، اطلاع علمی نداشته و فقط تصویر سنگ را نشر کردند و بار اول توسط پروفیسر (مارگنتن) نورویژی به اروپا معرفی شد و عده بی از زبان شناسان اروپائی به قرائت و ترجمه آن اقدام کردند. شکل این سنگ «شاک نما» است بناء علیه از ۸ سطر آن در بالا فقط يك دو حرف و در سطرهای پایان از هر جمله چند کلمه باقی مانده و پریده گی های سطرها مضمون را طوری تکه تکه کرده اند از ترجمه آن چیزی به دست نمی آید آنچه مهم است اسم مستعار (اشوکا) است که بصورت «دوانام پری یا» در آن ذکر شده و گفته شده است که نتیجه به امر پادشاه در ستون سنگی نقر شده تا برای احفاد باقی بماند.

در بهار سال ۱۹۵۸ مسیحی «۱۳۳۷» هجری شمسی یکی از مسلمان لیسه احمدشاهی قندهار اطلاع داد که در سربوزه نزدیک چهل زینه قندهار سنگ نبشته ای پیدا شده است. موضوع به اطلاع هیئت های باستان شناسی فرانسوی و ایتالیایی رسید و در اثر فعالیت های ایشان حکم ها با بهره معلومات مربوط به (پاریس) و (روما) فرستاده شد و چهار دانشمند فرانسوی (دانیل شلوم برژه) «لوی روبر» (اندردو یون سومر) «امیل بنو نیت» که هر کدام در شناسائی تمدن و فرهنگ یونان و السنه «ارسی» و «یونانی» و زبان های باختری اختصاص داشتند کتیبه مذکور را از بهلوهای مختلف تحت تحقیق و مطالعه قرار دادند.

«ژورنال ازیاتیک سال ۱۹۵۸» این کتیبه روی سنگ بزرگی

حك شده را كه سر راه سر پوزه به شهر كهنه قندهار در بغل راه  
 و جن بدند سر پوزه كوه « قبطول » است و بدو زبان ارامی و یونانی  
 و به رسم الخط ارامی و یونانی نوشته شده اعلان دیگری اساس  
 اعلان های سنگی اشو که به همان نام استعاری « بدو ارشدیا می  
 تعریف در متن یونانی بصورت « پودامس » و در متن ارامی بصورت  
 « پری یاداری » آمده و عن همین نام در يك صفحه پس بصورت  
 « دوانام پری یا » در سنگ « نیستنه » لتمان « دیده شده است نشانی  
 این نتیجه در دو زبان یونانی و ارامی «حتوی اخلاقیات هندی از نظر  
 ائین و ادبیات و فرهنگ ایرانی و یونانی و هندی و اجتماع هر سه در سر  
 زبانی افغانستان اهمیت فوق العاده دارد و با احترام از برایم های  
 تخصصی اهمیت آن از پهلوی های مختلف بکمال ایجاز شرح می شود.  
 اشو تا در سال ۴۶۰ ق م به سلطنت رسیده و این نتیجه را که به  
 حیثیت ( احکام اخلاقی ) دارد و ده سال بعد در حوالی ۴۵۰ ق م  
 در سجاورت مرگ ( ارا کوزی ) شهر کهنه قندهار در دل کوه نقر  
 کرده است .

قراریکه در سواد عظیم هند دیده شده اشو احکام و اندرزهای  
 اخلاقی خود را ۱۳ قطعه آن به حقت ( ۱۳ احکام  
 اساسی ) از طرف اربابانی هاشناخته شده علی العموم به زبان  
 های سحلی هر نقطه ( پراکریتها ) صادر و حک مکرد .  
 در قندهار نتیجه او بدو زبان خلرجی نوشته شده که یکی ( ارامی )  
 و دیگری ( یونانی ) است و به شرحیکه در صفحه های پیشتر تذکر  
 رات این دو زبان یادگار دوره های تسلط یونانی و باختری « باشد  
 که یکی بعد دیگر هر کدام دو قرن درین - روزهین حاکمیت داشتند .  
 درین وقت حتماً کدام زبان سحلی هم در حوزه ارغنداب بوده  
 ولی به عقیده زبان شناسان رسم الخط نداشت و نوشته نمیشد .  
 شبهه یی نیست که اصل احکام در یکی از پراکریت های مروج  
 عصر اشو کا از دارا نشای سلطنتی صادر شد و ترجمان و منشیان

یونانی قندهاری که در هر دو زبان سمارست کامل داشتند و حتما به  
 برا کریت هم آشنا بودند ، به ترجمه متون اقدام کردند . نا گفته  
 نماند که متن یونانی در سرو متن آراسی در خاتمه گرفته شده یعنی یونانی  
 را بر آراسی ترجیح داده اند . اگر چه ترجمه یونانی کوتاه تر  
 ترجمه آراسی شش تروستگین تراست ولی در تکرار اولی (۱۴) سطر آغاز  
 کتیبه و دومی (۸) سطر پایان را اشغال کرده و ترجمه متن (یونانی)  
 و (آراسی) از نظر مطابعات تخصصی زبان شناسی فرق هایی دارد  
 که در جزئیات آن اینجا کاری نداریم ولی ذکر یک مطلب قابل توجه  
 است که برخی کلمات و اصطلاحات متن ترجمه آراسی دلالت به  
 این میکنند که عده بی وزنی ها سی قندهار در این زمان پیر و آئین  
 (مزد نیوم) (مزدی سدا) یا (زوتشتی) بودند . ترجمه آزاد دوم متن  
 قرار آتی است ترجمه متن یونانی و ده سال بعد از جلوس (پرو-  
 داسس) پادشاه یعنی (اهو کا) مراتب احکام اخلاقی خود را اعلام  
 کرد و با زن تاریخ به بعد مردم در روی زمین دین دار تر  
 و خویشتن تر شدند . پادشاه و سائر مردمان همه شکار یان و ماهی-  
 گران حتی کسانی که بر خواهر شات خود کیمیت نداشته اند از کشتن  
 زنده جان دست کشیدند و بر عکس گذشته به پدر و مادر و پسرگان احترام  
 قایل شدند و بدین طریق زاده گالی بهتر برای همگان مفید تر شد .  
 ترجمه متن آراسی :

چون ده سال گذشت سرو پادشاه (پری پاد ارسی) در استقرار  
 حقیقت برخاست و زن تاریخ به بعد ، بدی برای همه مردمان و  
 بدست یان رویه کاهش نهاد و معدوم شد و صلح و صفا و خویشتن بر تمام  
 روی زمین پرتو افکند . چون برای مطیع سلطنتی حیوانات را  
 کمتر می کشتند همه مردم شکار یان و ماهی گران از گرفتن و کشتن  
 زنده جان دست گرفتند . هکذا انجام گشته ها پرا آمدند و احترام  
 مادر و پدر و مال خورده گان طبق وظایفی که قسمت بر آنها نهاده  
 هام شد از همه مردمان دین دار و در آخرت پرست نیست و احترام  
 این احکام برای همه مردم مفید بود و مفید تر خواهد شد . (نا تمام)

جدال الدین محمد بنجی را

در زمان مکان اوستا و خشتنا .

ترجمه : شفیع هکند

بخش دوم

ری:

۱۲۰۰ م در انا تولی دورق جوشش و عروج مذاهب و حتی ادیان بشمار  
برای بیان این زنده گی فکری لازم است تا بصورت موجز به  
ریشه های آن اندکی معلومات بهم رسانیم. بعد از سوسوویت و  
سلام یک دین برحق پذیرفته شد. دوره اول اسلام مطابق یک دوره  
ست ممتد بین دربارۀ ذات او تعالی و صفات او در مورد این که  
پاره روحانی است یا جسمانی هیچگونه اظهار نظر را لازم ندانند  
، با ایشان از طریق مناقشه و استدلال برخورد کرد به نظر صحابه  
ی که امر جانشینی پیامبر را بعهده میکرفت و نهایت میکانیزم  
بایزسی بود، باید از میان صحابه یکده سابقه قبول اسلام شان  
، پیشتر می بود ، طور انتخابی برگزیده می شد. این نخستین  
اندیشه دوم به هاشمی ها یا بنی هاشم که از نزدیکان پیامبر  
و قباطه اهل بیت. بنظر ایتها کسی که بعد از پیامبر مسؤولیت  
راست را بعهده بگیرد باید از اهل بیت (خویشاوندان نزدیک



پيامبران) برگزيده شود . نائيد شايسته اين طبقه حضرت علي كرم الله وجهه كه داماد و پسر عموي پيامبر بود ، بحساب معرفت . تمايل اولي كه با ظرمه اجبرين (از سكه پدمدينه) وياري دهنده گان انان اهل مدينه (انصار) توافق داشته باشند بالاخره مورد تاثير و تاثير واقع شد و در اسلام يك سيستم انتخاباتي بميان آمد . بمنظور اينكه اين طرز عمل در تمام ساحات امور چون يك بنياد عدلي بدو ن استشنا استوار گردد با اين ترتيب پيروان اين سيستم كه هر چنان گفتار و عمل و موارد قبول پيامبر ، ممكن بودند ، اهل سنت و جماعت خوانده شدند .

به گراينده گان طر ح دوم كه چا نپدار سيستم يا عدل (اجماع امت) نبودند و علي را مستحق خلافت دانسته و از اهل بيت طرفداري ميكر دند بنا بر روش و طر ح شان شيعه يا اهل تشيع (چا نپداران يا دوستداران اهل بيت) خطاب كردند . نه اين طر ز تلقى و ادعا عكس العملى عليه طر ح عدلى صحا به بنام (اجماع امت) گفته مى شد . بعدها معاويه فرز ندا يوسفيان كه در زمان حضرت عمر خليفه دوم به حوث والي شام برگزيده شده بود . حضرت علي را به حوث خليفه چهارم بر سميت نشناخت (واو را در قتل حضرت عثمان خليفه سوم كه از امويها بود) دخيل دانسته دست به تدر زد و اين طغيان بخصوص بر اى بدست آوردن مقام خلافت طر ح و بى ريزي شده بود . هر دو جانب داخل جنگ شدند و در نتيجه اين تفرقه ، راه سوسى در اسلام ايجاد كرد يد كسانيكه راه سوس را برگزيندند و در زمينه تعويض مقام خلافت تهر كز قدرت را يك نفر ناساز گارى و عدم توافق نشان دادند و حضرت علي و معاويه را دوست نميداشتند و انديشه اين فرقه بجاي آنكه نقش تعميرى در كار خلافت داشته باشند ، جنبه تخر بى پيدا كرد و عناصرى را در برداشت كه ماهيت چا نپدارى از انارشيزم داشتند اينها بنام (خوارج) ناميده شدند و رهي ن بهجو به فكرى افرقه با طر ز تفكر ديگرى هم پديد آمد كه ( معتزله ) خوانده شد . اهل تشيع كه اكثراً با زر گو بى مواجه مى شدند ، اين جريان

را پسندیدند و ای سنی‌ها که برای رادع‌جزیی بنده بودند و عقیده داشتند که چون شروخ‌ر از جانب خداست و معتدله بنده ممکن است با این اراده اندک هم که دارد بسوی شر و یا خیر سوق گردد، بنا بر آن در حدیچ‌ستن حد وسطی برآمدند و بسوی آن گرایش نشان دادند معتزلی‌ها جریان فکری خود را از ماسون قاسم‌وکل در اختیار داشتند.

این عقیده در عین اینکه فلسفی بود نتیجه بی‌ارزش و قدر بشمار می‌رفت. آنها تا بکه متکر صفات ذاتی خداوند بودند، بنده را دارای اداره و اختیار کامل می‌دانستند. باین ترتیب وقتی محو ولایت اعمال بنده متوجه خود اوستی شد.

این نظر را که اراده جز تابع اراده کل بوده خروشر از او منشاء می‌گیرد، تأیید می‌ورزیدند. رفته رفته موازی با این طرز تلقی فرقه دیگری بظهور پوست نه معتزله بودند همچنانکه کار صواب به اهل ائمه فایده نمی‌ساخت (سائند ارتکاب آن نیز ضرری به انسان ندارد و نقش کردار را نفی نکردند. این فرقه بنام (مرجئه) شهرت یافت. آنها با اعتقاد خود در واقع کسانی را که بی‌رو و بسا و قدر بودند، تأیید می‌کردند. معتزله به عمل یا کردار را جزئی ایمان می‌دانست، از این فرقه جدایی اختیار کرد.

باین ترتیب در اسلام فرقه‌های گوناگون بنام‌های اهل سنت- اهل تشیع، معتزله، خوارج، مرجئه، پنج اسم جداگانه اعتقاد می‌را به‌ریزی کردند. با گذشت زمان متکثرین و پیروان هر یک از این اساسات مذهبی مسایل متعدد را از نگاه برخورد های مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادند و در نتیجه هر یک از این اعتقادات مذهبی شاخه‌ها، شعبه‌ها و فرقه‌های متعدد دیگر بوجود آمد.

تمام این مذاهب پنجگانه که در دوره‌امو بها مورد قبول داشتند در دوره عباسی‌ها معروض تحولات نوین شدند زیرا آغاز زمان است ترجمه از آثار یونانی کم کم در طرز تفکر مسلمانان اثرات خود

راسی گذاشت . دانشمندان مسلمان برای دفاع از قرآن و احادیث در برابر فلسفه یونان ، بران می‌دند تا احکام عقلی قرآن را با دلایل عقلی توافقی دهند و برای بهتر به ثمر رسیدن این کار علمی را بنام علم کلام (منطق) که از ریشه کلمه یونانی (لوگوس) گرفته شده بوجود آوردند . این علم با نقد و کاوش بیشتر شکل متودیک یافت . همچنان دانش‌پذیری که اندیشه‌های مختلف مذاهب گوناگون را ارزیابی و شکل میداد نیز بنام (سلب و نعل) یا (شرابیح و راه‌ها) همچنان آمد و بصورت جدا از علم کلام به رشد و گسترش خود پرداخت .

غیر از این‌ها در میان مسلمانان مذاهب مختلفی که در بحث عقیده عبادت و یاد از هم دوری نداشتند ، دوطایفه دیگر که از نظر اندیشه یک‌گامی راه دیگری اختیار کردند نیز تولد یافت .

اینها بنام‌های (حکما) و (فلاسفه اسلامی) خوانده می‌شدند . اینها مستقیماً به فلسفه هند و ایران پرداخته و حتی برخی به او قیاط اینک به بعضی فلاسفه یونانی در مصر به فراگیری دانش مصروف بودند ، سعی می‌کردند با جستجوی ریشه‌های فلسفه مصر در آثار فلاسفه یونانی آنرا هم «اسلامیزه» کنند با رنگ اسلامیت بزنند . آنها در این راه آثار و اندیشه‌های «افلاطون‌های جدید» را ترجیح میدادند .

اسلام در برابر فلسفه یونان به نیروی ایمان از خود دفاع میکرد . دیگر موضوع قضا و قدر یا ذات و صفات مطرح بحث نبود بلکه مسائل عمده دیگری را قیبل :

هستی ذاتی خدا چه بود ؟ آیا جهان از عدم بوجود آمده ؟ آیا این اسکان دارد ؟ غایب هستی چیست ؟ استعدادها در انبیا یعنی نیروی تحول و تکامل چگونه است ؟ آیا بعد از پیدایش آن بوجود می‌آید یا این استعداد ازلی است ؟

مقصود از اعیاد چیست؟ اینها و موالاتی همگون آن مورد بحث و مناقشه قرار می‌گیرد. ایتها و یهمره مسایلی بودند که اگر یکی ازین سوا لها طرح می‌شد، فوراً حکم می‌کردند این شخص را بدست ۱. کتوف و بگر عقل هر جریانات فکری حکم میراندود رسیان مسلمانان شریعتمدار تک تک نسائی پیدا می‌شدند که فلاسفه را پوینده گان راه حقیقت و رسیدن بدون از طریق (اشراق) می‌پنداشتند. در میان آنها برخی که بیشتر از مکتب ارسطو متأثر بودند، بطور نسبی از اصول تجربی جانپداری می‌نمودند.

بنظر حکما بخصوص باید گذار آن اشراق، هستی معنوی و استعداد ذاتی را که (عقل) خوانند، این استعداد اکتیو یک مفهوم مجرد را بدست می‌داد نه آنرا بنام (نفس کل) یاد کردند و قبول بیرون اصول تاویل عقل کل «آدم» و نفس کل «حوا» بود.

ازین دو استعداد شتیف و پاسیف نه طبقه آسمان و هفت جسم سماوی اشکال گردیده حرارت آسمانها چهار پدیده طبیعت را بیان می‌آورد که عبارت بودند از: خشکی، آبی، گرمی و سردی. در سده هشتم میلادی فرقه های دینی و مذهبی دیگری هم بدین شرح بوجود آمده بودند.

۱- فرقه «سبعیه» که از اهل تشیع جدا شده به تبعیت از شریعت پیامبر، هفت امام را در مورد نبی و دنیا بی‌خویش مرجع هدایت می‌شمردند.

۲- فرقه «اثنی عشری» که دوازده امام را تایید می‌کردند. این فرقه را «اسماعیلیه» و «جعفریه» نیز خوانده اند.

۳- فرقه «اسماعیلیه» که بعد از فوت امام جعفر صادق امام ششم (۸۱۴-۷۶۸ م) از فرزندش اسماعیل و بازمانده گان او تبعیت می‌کردند.

«فرقه «اخوان الصفا» در سده نهم میلادی (سده سوم هجری) توسط  
 يك جمعیت معنوی جا نیدار اصول فلسفی بوجود آمد. فلسفه موجود  
 این ائین تا لیفی بنام «رسایل اخوان الصفا» به بیان آوردند که  
 اسماعیلی ها آنرا کتاب اساسی آئین خود می شناختند. اسماعیلی  
 ها این عقایدشان را در مذهب خود نیز مورد عمل قرار میدادند. بنا بر  
 اعتقاد آنان «عقل کل و نفس کل» عالم روحانی در عالم جسمانی بوسیله  
 برگزیده گان خدا یعنی پیامبر این تبلیغ و تمثیل میشود. پیامبران  
 که به لقب (عظیم) یاد می شدند، در مقامی بالا تر از امام شناخته  
 شده و وحی آنها که امام بود «تعالی» خوانده میشد.

در عین حال پیامبر این دارای شایستگی دریافت وحی شمرده می  
 شدند که وحی را چنانکه نازل می گردید، به پیروان شان انتقال  
 میدادند و از دانش تاویل و معنی ذاتی آنها حریفی بهمان نمی آمد  
 در حالیکه وحی صلاحیت تاویل را در بر بود.

گذشته ازین شمار اعتقادی اهل تشیع یعنی پرظهور امام مهدی  
 نیز در میان اسماعیلی ها گسترش می یافت. آنها را مامی را که بعد  
 از هفت دوره بهمان می آمد به عنوان مهدی پذیرفته و تا کید می کردند  
 که ساختار اجتماعی به قضای زمان قابل تغییر و تحول دائمی  
 است سر دم در انتظار يك عدالت مطلق بود و نسل به چنین  
 جهت نظام مطلقه را رستو اسراسی مستقر در دوره اموی و عباسی  
 و بخصوص عباسیان را رعایت نمی کردند. در میان ابن ارباب مذهب  
 کسانی که اصلاحات موعود خود را در عمل پیاده می کردند  
 نیز وجود داشتند ملامت قرطبی ها که از نظر فکری معیط متمرکزی  
 در بحرین و احقا (اقصا) برای خود بوجود آورده و  
 با اصول ارتدوکی از اغماز مخالفت می ورزیدند. مالم و عشر راسلمی  
 دانسته تجارت و دولتی ساختند و تار مشترک را بنابر ضرورت ارجح  
 گرفتند و ملکیت شخصی را فقط به صلاح، منحصر اعلان کردند. تا آنجا

که بنا بر این اصول مجزا از احکام اسلامی، آنانی که املا مسلمانان نر  
نپودند در جنگها به شک آرمطی هاسی شناختند (۱)

چر بان اسماعیلی که در ایران خاطره سیدک را احاو مورد  
پذیرش وسیع خلن واقع نشد، برعکس در عراق و سوریه گسترش یزید  
یافت و در سده دهم، لادی خلالت فاطمه را در محرو جود آورد.  
در چو کات این خلالت برای نخستین بار در تاریخ اسلام وزارت  
تبلیغ تشکیل گردید.

به ترتب طایفه دیگر که «صوفیه» خوانده شد از سایر مذاهب  
جد او حتی برتر محسوب میگردد، به بیان آمد. اینها به نام سنان با  
طریقت خود را تصوف گذاشتند نام طریقت شان از کلمه یونانی  
«سوفوس» مأخوذ بود.

تصوف، در دوره اول سویها و در آون گری اغساب در خلی  
و قیام، مردم علیه نظام اریستو کراسی بهیان آمد، با اساسات تجربه از  
دیوار اهل آن، زهد خشکی را با خود آورد. ولی هنوز مدتی ست  
نشده که به فلسفه گرایش نشان داد و رفته رفته زیر تأثیر اسماعیلی ها  
تدایلات درون گرایی (باطنی) در آنها راه یافت. درین طریقت زمره  
ها با گروه های دیگری از قبیل ملامتیه و غره زده ها شدند که تکه ها نی  
ایجاد نمودند و در میان صوفی ها نزدیک حالت اریستو را تکه بطهور  
بهوست. بهما قیماً باز در میان گروه های دیگر خصوصاً ان عکس العمل  
های علیه جریان اریستو کراسی تکه پیدا شد. شریعت مداران و جماعه  
نکه با علم نلام و فلسفه ناسازگاری داشتند باشند ایش بری علم  
تصوف عکس العمل نشان دادند. ولی علی الرغم شریعت که عشق  
بازی، موسیقی، رقص و شراب را از ریشد منع قرار میداد و از ناول  
را گشوده (سلوک) را بهمان نمیداد و عشق (محاوره) را تکه بخش

«۱» برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب دلمور بر ناردلوی نعت  
هوان «اصول اسماعیلیه» مراجعه شود «سواف»

توجیه و از مسأله شهوت نیز بری دانسته نمی شدایی بری رسیدن به عشق (حقیقی) تعریف کردند. رقص و موسیقی را هم وسیله جذب و شمرده خوایی ویدی آن را به نیت شخص متعلق دانستند.

مردانگی را بصورت بزرگمردی تلقی کرده زن و مرد را در راه رسیدن به مقام بزرگمردی دارای شایستگی مساوی اعلام نمودند.

تصوف با ازدی مغرب حتی از این بافراتر گذاشت و همه را مساوی شمرده چنان حکم را داد که انسانها چون مایع اندو به هر ظرفی که انداخته شوند، بهمان قالب مبدور شوند و رنگ و شکل انرا به خود می گیرند. خیرش را نیز امری نسبی و حتی اضافی خوانده شد و هر اسیری را که از شخصی سر میزد درست و مطابق استعداد او مجاز دانستند.

بدینسان دیده می شود که تصوف از یکسو باطاعت و زمان خود جهات ازاد و به شرفته داشته به انسانها حق تنفس میداد و از جانبی با گذشت و مسامحه لایتنهای خویش یک سر کز بزرگ تسلی دهنده را به چودسی آورد لا چرم انسانهای خسته دم فرو بسته در تصوف که فارغ از قید زمان و مکان حوادث را مظهر تجلی خدا و هستی جاودانه تلقین می کرد، راحت و صفای قلب خود را می یافتند.

اثنی عشری ها بر این بودند که مهدی امام دوازدهم در خفا حیات پسر برده و در موقع اش ظهور خواهد کرد ولی سنی ها معتقد بودند که وی هنوز زاده نشده بعد آیتو له میگرد و پس از رسیدن بسن بلوغ ظهور میکند. صوفی های شیعه، مهدی را مطابق به آنچه در طریقتشان رهنمود داده شده می پذیرند و صوفی های سنی نیز مهدی را منظور جاودانه دانسته او را یگانه بزرگمرد می شناختند.

اگر طرز تلقی ما را کنار بگذاریم، در اسلام هر چند گاه یکبار مهدی های بوجود می آمده است.

محمد حنقه (۷۰۰ هـ) فرزند خلیفه چهارم علی، اولین آنها بوده کسانی که در صدد دعوی مهدویت بر می آمدند، می میگردد.

کارهای کنده‌دهی موعود باید انجام میداد انجام دهند. اگر موافق شدند مدتی فرمان میراندولی اگر موافق نمی شدند، در آن صورت جناح اکثریت پهلوان‌شان، برای خود مهدی، یگر برمی گزیدند. حتی شاید به همین دلیل که قبل از يك مهدی، مهدی‌های دیگری بوده اند، مردم این تصور ر قوت گرفته بود که پیش از دجال (مسیحول بدی) دجال‌های دیگری هنوز وجود داشته اند. بی‌شک این مهدی‌ها از اوضاع اجتماعی و اقتصادی بهره برداری میکردند. از قبل ادريس كه در سال (۱۷۷ هـ ۷۹۳ ع) در افریقای شمالی حکومتی را تأسیس کرد و باؤدر همان خط شطوط دیگری بنام موحد الدین در اندلس دولتی را بوجود آورد ابوسعد عبدالله المهدی در (۳۲۵ هـ ۱۳۰ ع) بجای او اختیارات را بدست گرفت. عبداله‌مومن در سال (۵۰۸ هـ ۱۱۶۳ ع) بجای او نشست. ابو عبیدالله المهدی در سال (۳۴۲ هـ ۹۲۳ ع) خلافت فاطمیه را در مصر تأسیس کرد. مثل این مهدی‌ها كه موافقت‌هایی بدست آوردند کسانی چون بابا الیاس (۶۳۸ هـ ۱۲۳۰ ع) بابا اسحق (در همان تاریخ) جهری (۷۶۷ هـ ۱۲۷۸ ع) بدرالدین قرزند قاضی صفا و نا (۸۲۸ هـ ۱۴۲۱ ع) و قلندر چلبی (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ ع) نیز بودند که از مهدی‌های ناموفق بشمار میرفتند. حتی شاه اسماعیل مروج مذهب جعفری (اثنی‌عشری) در ایران (۵۹۳ هـ ۱۵۲۳ ع) از نگاه ملوئی‌های اناتولی و روسلی يك مهدی شناخته می‌شد. اکثر این مهدی‌ها نه از باب طریقت بودند، در گسترش تصوف نقش عمده داشتند. در سده سیزدهم میلادی تصوف در اناتولی و سیعاً گسترش یافته بود از یکطرف عدم توجه ملجوفی‌ها به مسائل دینی و مذهبی و از جانبی تقابح حمله مغول و از سوی ناراحتی عمومی و اسباب اساس این گسترش را تشکیل میداد. زهر حمله مغول به اساسی مرکزی ایران و غیر آن قسب شده بود تا شایعه تئوئی میسم یا غول شده. و دانشمندان چون فرح‌الدین عسراغسی (۶۸۸-۷۲۸ ع)



نسجم الدین دایه (۶۵۳-۱۲۵۳ ع) او جدا لدین کرماقی  
(۶۳۵-۱۲۲۷ ع) به انا تولی مهاجرت کنند و طریقت های منسوب  
به آنان با اندیشه هائی که داشتند، درین ساحه امکان پذیرش وسیع  
پیدا شد.

بعد از طریقت (اکبریه) که در اوقات احمدیه خوا نده می  
شد، از طرف پیران صدرالدین قونوی (۶۷۳-۱۲۸۸) فرزند خوانده شد  
این عربی صوفی مشهور و شایسته روح نصوص (۶۳۸، ۱۳۰۵ ع)  
به بیان آمد.

منسوبان این طریقت که با سارو آتش بازی کرده و سیخ داغ را  
بجای خود فرو می کردند با این آله های عجیب و غریب خود مردم  
را بسوی خود کشانده شاخه دیگری را بنام طریقت (رفاعیه) نیز ایجاد  
کردند.

این دو طریقت در انا تولی اوقات بصورت سرشناس ترین و گسترده  
ترین ها تبارز نموده بود.

بعضی طریقت های دیگری بنام قلندریه که به طریقت شیعه  
باطنی شاخه بی از سلسله خراسانیها یا سردان خراسان شباهت داشت  
جاسمی ها، حیدریه، ابدالی ها و فرقه هائی چون ابدالی های روم  
در انا تولی مرکزی بدور خود ایجاد کرده بودند زهد ارباب فتوت  
که از نظر ریشه به دوره سامانی ها می پیوست ولی ماهیت اقتصادی  
داشت نیز در انا تولی از جریانات خیلی قوی فرقه های بحساب سبقت.  
در هر يك از مراکز روی هم رفته يك زویه اهل فتوت جلب توجه  
میکرد حتی ارباب فتوت گذشته از انا تولی و عراق در سوریه و  
مصر نیز نفوذ کافی داشتند. عباسیه ها که در روزبه روز بسوی زوال و فتور  
سیاسی و اداری میرفتند و در جستجوی یسک نقطه اتکال بودند،  
از نفوذ این امر قدیمی خود و استند به ره برداری گفتند. خلیفه  
والناصر الدین الله (۶۲۲-۱۲۵۰ ع) مقام مقتدا بودن این فرقه را

برسمیت می شناخت. کسانی که بعد از او هم به خلافت رسیدند ازین راه بر نکشیدند. باایرمن سلاوک سلطان مائریزی (۶۷۶-۶۷۷ ع) در نامه اش عنوانی حکمدار «التیور» بنام «بکر» در ۱۲۹۲ ع می نویسد تا فرستاده گان او را بدین امر قهچنب کنند.

تمایل عامه به تصوف عامل آن شد تا یک ماه و زیرها و حتی پادشاهان به این اسیر گرایش پیدا کنند. عزالدین کیکاووس اول در زمان خلافت ناصرالدین الله عباسی شیخ مجدالدین اسحق را به دربار او فرستاده خواش کرد تا مهابانی قنوت را به وی بفرستد.

خلیفه نیز منشور سلطنت، مجانی قنوت، جا زه الله و یک عیای سیاه به او گسیل داشت. در دوره سلطنت علاءالدین کیکاووس اول، خلیفه عباسی شهاب الدین سهروردی را (۶۲۲-۶۲۳ ع) به قونیه فرستاده تا هدیه او را که عبارت از یک اسب و عمامه بود به شاه تقدیم کند. علاءالدین در آتی سرایا گروهی از صوفیان دانشمندان و علما از شیخ پذیره شد، هنگام بازگشت شیخ نور تا قریه «زنجربری» که در فاصله یک ساعت راه (بو سیله اسب) از قونیه واقع بود او را بدرقه و مبلغ هنگفتی از مدرک خراج بدست آمده انصرانیها و ارمنیها برای خلیفه از سال داشت. بارد بکر معنی الدین این اجازه از جانشین خلیفه نزد علاءالدین شده و از او تقاضای هزار و ستر سوار کرد و علاءالدین رای آنکه کوچک نشاید، پنج هزار سوار را اختیار فرستاده خلیفه گذشت ولی این سواران هنوز از موصول عبور نکرده بودند که ضرورت دربار خلیفه رفع گردید و آنان به قونیه برگشتند. فرستاده گان خلیفه برای قدردانی از این ناز و هدایائی گران بها به دربار علاءالدین آوردند. معنی الدین و والیه برای فرح الدین عراقی و او به سی و دو کسایت تاسیس کرده بود. نجم الدین دایم مدتی در قیصریه زنده گی کرد و کتاب معروف خود «مرصاد العباد» را در

انجا اوفت . سپس به سیواس و از انجا به عراق رخت سفر ببرد . ولی صدر-  
الدین تو نوی در تکیه خودش واقع قولیه تقریبا مثل يك پادشاه  
زنده گی می کرد .

در سرا کز مذهبی آن زمان در انا تولی مرا کز شاعری ها و حنفی های  
معی مذهب دارای نفوذ و اهمیت مساوی بودند . معتزله را نیز  
نمی شد دست کم گرفت . دانشه ها نیکه پیرو المفسر و نانا  
بودند ، حکمای مسلمان و نصرا نی نده مساجد و کلیسا های متدعه  
داشتند و در آن ها از دانشه به تولید و ترویج می پرداختند  
که این نمودار عدم التفات دولت به مسائل مذهبی بود . افلاطون  
به عنوان « افلاطون الهی » علاقه مسلمانها و بخصوص صوفیان را  
به خود جذب میکرد . شهاب الدین معتزل که در ( ۱۱۹۱ ع ) ( ۵۸۷ هـ ) در حلب  
به قتل رسید ، بنا بر تبحر و تسلطی که در فلسفه قدیم ایران و یونان  
داشت ، افلاطون را آثار حله و لا قری یافتد برده بود .

و رابط سلجوقیه را با اهورا طوری بیژان درین دوره نیز باید  
در نظر گرفت . قلیچ ارسلان دوم که میتوان او را قهرمان مسافرت  
های حج قبول کرد ( ۱۱۵۶-۱۱۸۸ ع ) پس از شکست در نبرد دی که  
با اتابکان سوریه انجام داد ( ۱۱۶۲ ع ) به بیژان فرار کرد و در انجا  
به همراه پناه برد .

نورالدین زنگی اتابک سوریه قلیچ ارسلان را که همسر نصرانی داشت  
مسلمان کامل نمی شمرد . پسرش شهاب الدین کیخسرو اول که  
از پدر ادش رکن الدین فرار کرده بود به بیژان رفته با علاء الدین  
کیقباد پاژده سال در انجا بسر بردند . در ان هنگام بیژان در دست  
لاتیفی ها بود . بعدها پدر زنگی سوخوم به « ما نویل سوروزوم » به انا تولی  
آمده حوزة ( مدرسو دینلی ) را بوی واکذا ر گردید . جلال الدین  
قره نای پدر « قرامونگو » و « حال الدین قره تاش » یکی از اسرای سلجوقی  
از جمله لسانی ها بود که می گفتند بعدها اسلام آورده است . کیخسرو اول

رایخوااری و انکار ژنده‌خانه خود ادامه میداد. حتی بهمین دلیل  
به ترمذی فتوی داده بود که وی صلاحیت پادشاهی بر مسلمانان  
ندارد. همسر غیاث الدین کیخسرو دوم روسی بود. فرزند  
نهمی او ازین زن عزالدین کیکاووس دوم دوباره بزنانس گریخته و در  
تین بهار کشته شد. بهارنا تولی در حمایت سر بازان فرنگی  
سی برد. بیکار و بیکی گنده‌ستا پیل نیز روسی بود. کرمانی‌ها به همین  
ت و بخاطر اتکای عزالدین کیکاووس به روسی‌ها و فرنگی‌ها و  
بن خود می‌شمارند. فرزندان عزالدین در بزنانس اثن نصرانی  
ذیر فته و یکی از آنان بنام ملک کونستان خوانده می‌شد نصرانی  
فرقه کونیارد قونوی‌ها و چندی بشمار می‌رفتند که از اسلام  
گشته بودند این چهره‌ها در پسات در بخش‌های انا تولی و  
روس در قونیه و سرزهای بزنانس سبب آن گردیده بود تا زبان  
بی‌وسیعاً در مکالمات و مکاتبات مردم مورد استفاده قرار گیرد  
ماریکه سولانا و سلطان ولد بزبان روسی انشاء کرده‌اند تا بت  
کنند که در حلقه دانشمندان نیز زبان یونانی راسی دانسته‌اند  
اگر این‌ها و این را در هنوز مغل‌ها بطور کلی اسلام نیاورده  
ند و کنار گرفتن امرای مسلمان را از تعصب در نظر بیاریم  
رقت علت این را که چرا انکار و اندیشه‌های دوران تعصب اسلامی  
لانا و حتی بهر جزوی در شهر پشاز نقل قول و احکام کتبی اسلامی  
ردی در میان مردم به استقبال گرمی سابقه‌رو بروند، بخوبی  
می‌یابیم معینا لدین پروانه صاحب فخرالدین، نورالدین جاجا  
لم‌الدین قیصر در راس توسعه و تعمیم این عملیه پدیرش قرار داشته‌اند  
چنین امر موجب شد تا سولانا اندیشه‌هایش بن توده‌های مردم و وزیرای  
رول و بیکی‌ها به آسانی گسترش یابد و حدود او را هم به اندازه  
(دایاله دارد)  
ست به اراده.

## دوګر پوهنې لنډتایخ او ښوونځی

نېټاند د کونړ پښتو پوهنې د استاد

د اتنولوژۍ نومونه (اصطلاح) لومړۍ ځل پر (۱۷۸۷) کال  
منځته راغلې او د اتنولوژۍ د اړوندو ستونزو په (۱۸۱۰)  
کال راهیسې یې دود موندلی دی. ددی دوو نومونو مانا په هغه  
زمانه کې نه نښتو مانا ورسره توپیر درلود. اتراپا لوجی د یوه بل  
همانندول په توګه زیاتره په امریکایی نومونو پوهنې (ترمینو-  
لوژۍ) پورې اړه لري. په اروپایی نومونو هغه اتراپا لوجی  
کېد (نژاد پوهنې) او یا (پسرپوهنې) په مانا کارول کېږي یا په  
بله ویاند ازیکي وګر پوهنې په جاج (مفهوم) او اتنولوژۍ د کلاچرال  
پاسوشل اتراپا لوجی (کولتوري یا ټوانیزې وګر پوهنې) په مانا-  
نا اخیستل کېږي او ځان په دې اتنولوژۍ په ډول انډی پوتولنیزه  
(عمومي) نومونه بولي (وا لټر هیرشپر ټ ۳۷۰ مخ)  
له نه په وېبزه (لفوی) مانا لري سره توپیر نه لري.

اتنولوژۍ له اتنوس (انسان) او لوګوس (وېب، پوهه، وینا) څخه  
رغیدلې او اتراپا لوجی له اتروپوس (انسان) Anthropos  
او لوګوس Logos (وېب، پوهه، وینا) څخه چې د دواړو  
اړه په یوناني ژبې پورې اړه لري. اتنولوژۍ (Ethnoslogy)  
هم یو یوناني وېب دی چې دلته د دویم ټی پټې څېرې (Grapheir)  
(لیکنه) ده چې بیا هم زیاتره له لوګوس په بله ویاندو کې او  
لولوژۍ سره هم مانیزه کارول کېږي (همالو ټ ۱۰۷، مخ).

د نوموونی (ترم-اصطلاح) له مخی وگرېوهنه هغه پوهنه ده چې په پلا  
په پلي وگرېدلی داری (منشا) او ټولنیز له پلوه په مستقیمه توګه  
ترخېژنی اوسېږي لاندې نېسي (هماغه اثر او مخکېنه) ده چې ټول دو ګر  
پوهنی اندېښمکوره ترخېږي اوسنی نوموونی یا نوموونو څخه مخکې راغلې ده  
لکه د لرغونو زمانو څخه نه خورا لرغونی ده چې دلته به یې لامل  
په اوونه ترکته لاندې نېسو .

لومړۍ- په لرغونی زمانه کی

دو ګر پوهنی بللار «هرودت» بلل شوی دی دده آثار هم تاریخ دی  
او هم انتولوژیک لکه ده همدارغو پیل چې هم د خپلو همدا لود «مصر»  
و ګر تاریخ او ټولنیز (وضع) څرګند کړی او هم د پخوانو (ترم-  
پنځمې پېر) د مخکې ژوند) انځور کړی. دغه انځورنی او څېړنی د خپلو  
پوښو (سفرنو) په لړ کې بشپړولی نن چا څو د لرغونی و ګر پوهنه  
کاپی، دده له آثار وپه توره (Ethnology of Antigue)  
(د لرغونی ټولنی و ګر پوهنی څخه) ګټه اخلی.

## ۲- په منځنیو پېړیو کی

دغه زمانه په تنګ الواکي (تمصب) اواساطر وکی ښکله وه  
له هغو الیکو (تماسو) څخه یې تاریخپوهنې نه دی چې له ناوروایی  
هيوادو سره یې لرل. نو لکه د دغه پېر (دوری) انتولوژیک آثار په  
او ناڅرګندی، لاسوند (دلیل) یې دا چې دوی انساني ځاګړتیاوی  
پوازی په مسیحیت پورې تړلی او د همدغه تنګ الواکي له کچل ورتنه  
نورو ګرې پوره انسانان نه یې ښه بلل وله لکورو، نم انسانانو  
یا انسان وېشو (توروا فریقایي) اوداسی نور وېلو نوڅخه یې د نن چي  
نن-چا کوم پوهنیز ارزښت نه لري. تردی چې نننی انسانان یې د ژوند-  
پوهنی (زولوژي) په رڼا کی کتلای دی او نورو (لکه مسلمانانو او  
یهودانو) ته یې د نیم انسان یا انسان وېسه نوم ورکړی دی .

هوازی سار کو پولو پده دهه لږ کی پوه ژوره غه پله را پرېښی ده مگر  
هغه مهال ورته ددرو خواوا لسانو په سترگه کتل کیدل.

ختیځه نړۍ بیا داروهایې هنۍ غونډۍ په دغه راز تعصب اخځه نه وه  
ددغه پیری عربی، پارسی، افغانی، هندی او چینایې پوهان خورا گرانېږه  
اثار لری لکه: الادریسی، ابن بطوطه، البیرونی (چې نن یې په ارزښت  
پوره پوه شوی وو). همدارنگه دچینی-بودایې زاړه ډولکه هوانگن،  
لی غن اوراور وسته داېن خلدون لیکنۍ په رښتیا سره اټنو لوژیک  
رنګتاری، (المقدمه) او (تاریخ البربر) مسوده ته د اړلوو سبب و  
لوژیک، اټنو لوژیک، جغرافیا، اوسیا، اوسیا، معامات په خوراښه  
توګه په لاس را کړی دی.

### ولسائس

غومره چې دارو پامته پوهېږود نور ورو کړو په پېژندنه کې ناڅپړی  
کړی هومره بېاد نسانس په پیر (دوره) کې ډیره هڅه شوی چې نور  
تو کمونه او وگړۍ وپېژني، لویو لویو پرسروانو (کشفیاتو) دغو  
څېړنو په پراخه لارې را نیسته او هغه وگړۍ تر پېژندنې لاندې راغلل  
چې دمخه یې هېوچا نوم هومره هم نه واور بدلې لکه واخلې سمندرېان،  
استرالیا، اواسرېکا، یوسیان دسویلي امریکا توکمونه او تېرونه  
اوداسی نور.

پولایکونه (سفرایکونه) و کښل شول او خلکو لوستل، لورو پوهانو  
ددوی د لیکنو پر بنسټ دتو کمونو او تېرونو په د لېنډی لاس پوری  
کېږ ژان لانتېسو (Jean fantentenean)، وېله گېدون  
(Ville gag non) د ژان دولیری (Jean delery) (فرا نسان)  
سها کون. (پرتګالی) اولاس کا زاس) (اسپانی) داسی پوهانو چې  
په دی برخه کې یې لومړنۍ څېړنې کړې دي. ژاوړوسته ددغو څېړن  
لیکنو پر بنسټ نوی فلسفې و یښی (پهغو له) پیل شول چې دلته یې دا  
وروسته پهلکۍ وړاندې کوو:

۱- یاد و گری دانسانانو به دله کی راتلای شی ؟

۲- بی اسمانی کتابه و گری، انسانان بلل کیدای شی ؟

۳- دجه او بدوحشی ترمنج تو پر خه دی ؟

اودا سی نور .

۴- اوولسمه او تلسمه بهری

کلاسیزم او بوسی پالنه .

کلمه چی سمندری بوئونو اوله نوری نری سره ای بکو اروها یانو  
ته د نورو و گری و او تو کهنو شتوالی غر گنه لری، نو به دغه  
فلسفی بهری ای له فلسفی او بشری هله پری پوینتنی گروید نی را-  
مخته هوی، بوهان دی ته ای شول چی دنورو تولنو شتوالی ته غاره  
کهریدی اونور تولتورونه نه یوازی و غیره بلیکی دهغوی له فلسفی  
بسته و نو غطه الهام هم واخلی چی له ار و بایی نری غطه جلا دی او  
ورسره یواندول تمدن نه لری. دد غه بهر (دوری) خونوسالی بوهان  
دادی:

الف: ددوی به دله کی چی برتله نوو نکسی گریمد و بان بی

بولی دغه کسان راحی:

لوک (Loock) ، فورستر (Forster) پاسکینسن (Paskinson)،

له پیرس (Laperouse) ، روژی (Rogyevon) او لون

کویر (Von cou Ver) چی سمند ریان (Ocenie) بی راسروره

کری او غیره بی پری کری ده .

ب: به بکو بوهان (طبیعت بوهان) او فلسفه (Philosophiers and Natura

ددوی به دله کی ژان ژاک روسو او ولتیر (Voltaire) راحی چی لوسرینی 18to

(دانسانانو ترمنج دنا برابری نیست) او (تولینز ترون) لیکلی او بکی

بی دخیای فلسفی لپاره دد بهد وحشی «له بلیکی غطه گته اخیرتی ده.

واتورد بوه بیکه-سلاک ضد فلسفوک به نامه یاد هدلای شی چی ددو یانو

فرهنگک او فلسفه بی ستایی دی . مونتهسکوم به خیل «ایرانی

لیکو نه « نی ددو وایرانانو به ژ به (چی فرانسی ته راغلی



او عجايب گوری ( دارو با مصنوعي تولنه انخو روی اوله ایرانی  
همنی سره بی پرتله نوی .

نورده مسوفان لکه هرد ربه المان، ویکو (Vico) به ایستا لیا او  
فر ایو سن به انکلاستان کی چی به ترقه سب - ره بی د پشربست د تاریخ  
پسنتونه Grur drissdor Gesclietote یو نوی سیانسی  
(Anew Seince) او Corsi ericorsi او د متمدنی تو لنی  
تاریخ Hitoryof civil Society 176۰ نوی آثار  
سنخته را وپی دی ، دهمدغو پنه تو نو به برخه لی دی . پردی  
سربیره پر (۱۷۹۰) نو د پربت (Condercet) (د انسانی مفکوری  
د تاریخ سیسی پر مخته کو نو تاملو) نوی کتابو لیشی چسی یوا تنو -  
لرژیک سننه زی پملای شوه

دغه قول اثار له تو لو لوبگر قیا وو سره سره انسان پنه د لسی په  
پوهنه کی پولوی گام گیل نیږی .

د دغه پیر (دوری) یو خونور پوهان دادی :

- هیوم (Hume) لیکر یزدی چی (د انسان طبیعت رساله)  
بی پر (۱۷۳۹) نال کتبی او پوهنه لی بی د پشربستی او طبیعی تاریخ  
را سپړلی دی .

- لافیتو (۱۷۲۳) او تو سین (Tussin) (۱۷۲۳) چی له پیکری شخه

سی پر جوړ شو یو او زار وپاندی غیر نه کړی ده .

- بلومن باخ (Blu new Bach) به گو تینگن کی (د انسان  
رنګسار ننگسی ۱۷۷۵) کتاب و کیش چی په هغه کسی  
انسانان پر پنځه ودلوویشی: تفقازی - معقول - هوشی - (اقیو پیاپی)  
هندي او سالتزیا پی او د اسی نور .

دویم - دوگر پوهنی الوانو نه (تپوری) اوینو نځی .

دغه الوانو کونه او پوونځی د پسر اټکلی دی او که پسته تزه پنه

ورکشوی هم ده ، د سیتود او اسانتیا له پلوه ده .

۱- بشپړ والې (Evolutionism) (د پېدايښتو دواړو جوړښت)  
 ا. تود بخښلو نو د بشپړتيا ودي او تدریجی بدلون (مفسد) :

داداسی فلسفه یا ښوونځی دی چی دمعنی له مخی انسان ته دیو  
 یو والی بلوی دی. ما ناداچی انسان دهره برخه شی چی پروت دی  
 په هماغه یوه بنسټ د کړو کړو نیو او زددی. او په یو بدلون او بشپړتیا  
 موسی دی فلسفې د پتو لوژی له الرا او نوو نظریاتو رنگ (هر کو ره  
 د شرایطو له پلوه) بدلون او بشپړتیا موسی دی فلسفی دیو او ژی  
 له لوا نونو (د نظریاتو) حېخه انهام اختی دی او هر دی  
 سر پیره دجوله ونجوانو لی (Transformism) (الواک یا سلونی  
 (میر هو ن) دی. د اښوونځی په فرهنگي دگرځی ورو  
 او پر له پسې بشپړتیا بلوی دی چی مخانته پیل پیاوړتیا لری  
 او په دی توگه انسان له هر پیاوړه را بر شوی دی مورگان دده  
 ښوونځی استازی دی چی بر ننه پی خول ارزیت حویدی ساتلی دی  
 او لایه امریکایی بی د نوی بشپړوالی (Neo-evolutionism)  
 په نامه فعالیت روان دی چی دنوی بشپړ والی بنسټوالی یواریښت وده  
 ۲- دڅپر نوالی یادانتشارسکوری ښوونځی (Lutfasuonnum)  
 د اښوونځی د بشپړ والی دالواک ناباندی جبهه ده. لارویان پی  
 وه دی گرو هه دی چی تولتی د بشپړتیا په لوری شی وده نه لوی.  
 بلکی یوله بل سره داریکی (تماس) په پايله شی بدلون موسی.  
 که په دوو توالیو شی سره فرهنگي بنسټو نه ورته یا او ده  
 د پیاوړتیا وی، نو یوه دریمه لار را پیدا کړی چی هغه سره نشی دی  
 لیدنه او یوځای لیدنه ده. ددوی په وړاندی د بشپړتیا برعکس  
 او نو پستی (شک او اختراع) فکر پېرلند ټکک دی. یو نو پستی  
 چی په یوه ځانگړی برخه شی را منځته کړی (په نورو ځایو ته  
 خپور تیا (انتشار) موسی دواړو اښوونځی (Wiener Schule) دهمه

غه ښوونځي استازي پاتوگ بطل کيږي چې لوی اندوال (مفکر) یی (P.Schmidt) دی .

مگر ددوی یوه لویه تیروتنه داده چې د نو پښتو او هر سړو نو (اخځنر اعاقو او اکتشافاتو) منځمه یی په لرغوني زمانه (مصر) کی نا المی ده. نوموړې هیڅ وچي دمصر لرغوني تمدن ډیر نږدی باند کوم پوهنیز اغیز نه دی پښتلی او له هغو تمدنونو څخه گټل کيږي چې دمصر په خاوره کی پښه پرلغای او زندانی هاتی شوی دی .

۳- شنډیراند و نه (تحلیلي مفکورې) *Analytic tendencies*  
ددغو اندونو (مفکورو) استازي فرانتس بواس (frants Boas) او لویو دی چې دا وروستی دتولو امریکایی و گڼر پوهاندو پلار گڼل کيږي . دغه ښوونځی ددوو مخنیو ښوونځیو په وړاندې شان رانیغ کړی دی. دمور لو لو ژبم لوسونه ددوی دا تا رولورا پښه پېژندویي لولای شی. دوی وایی کوی تولی او ستیزونه چې په دوو لوسو نیو ښوونځیو کی ترسره شوی دی. نا پېژندویي وخته دی. دهمدی لپاره دوی دسینتیز (Synthese) پرلغای دهمدی (تحلیل) پلویان دی . ما ناد اچي لوسړی دی تول فرهنگي جولي وشنل شی اوهمه دی بیا پرسمتیز سوچو شی .  
سره له دی دغه ښوونځی څه پوزنکی دا سی ژورواو پاریکو ډگروته راڅکوي چي په هغو کی تولیزالوا او نه (عمومی نظریات) پیښی ور کيږي .

۴- ښوونواله (Psychologism) (اوفرهنگواله) (Culturalism)  
داورو ښوونځیو لرغنگه چې وگرېو هیڅو (اتموژیکو)الوا کو نو اواندونو ته یی څپورتیاو ر کړه .  
ددورکیم (Durkheim) ښوونځی هم راهیدا هوچي سا ښوونواله ی بولسي .

مگر دا ښوونځی اروا یی اروا نه (مهيارونه) په یرد یو توالو  
 ۱ کارول غواړی چی تل پرمالی شوی نه دی . د دی ښوونځی په ترڅ  
 ۱ یو بل ښوونځی هم پرمختلېا ومونده چی انیمیزم (Animiam) یی  
 لی . ددغه ښوونځی بنسټ دادی چی لومړی باید د ناپرمختللی  
 هنګه شپږ نه وشي او بیادی دهنو پر بنسټ پرمختللی هنډ وځړل شی .  
 هی دغه ښوونځی تده پیا پواله هم وایی . بنسټوال (پسان گذار)  
 لیوی پرول دی . سافنه چی دد غونورو ښوونځیو دا لوا لونه  
 پر مخته ا لبار یی ډیره مرسته کړی ده .

په توره د ژور دد الو اکونو تر دودیدنې او عایدنې وروسته یی  
 ره وړاندی تکمونډلی دی .

په دغه ښوونځی کی د پوځیو ډلوا (افراد و شخصیت) هملی د  
 له یز ژوند زده کړه او نور وځی دا انسان د لومړیو ښکون نه  
 احساساتو) په توګه ترڅه پنی لاندی نهول کړی . لښتون ، نار  
 ۱ فر مروت - پوښه پکت مار کړیت او داسی نور ددغه ښوونځی  
 متازی بلل شوی دی .

• - چار وړله :

ددغه ښوونځی لارویان وایی : یوه موسسه او یا یو ښای  
 هنډ مهال را پیدا کیدای او هتوالی یی جوته دای شی . او  
 الای راځر کډ پوی چی یو غوره ټولنیز نقش ولری . هغه نقش چی د  
 وی ټولنی او یا یوه فرهنگي سیستم په دننه کی یی لویوی او بیادنه  
 بار (نقش) یا ښکون ده - پخپل پښه ارزښت پیدا کوی چی د یوه - ښم  
 په دننه کی تر کتنی لاندې ونیول شی .

یو فرهنگه پایدېدو همه هالی (سینکرونیکسی) ټټنې په ذکر کې تر  
ټټنې لاندې راشی او بیا دې یې (تدر) سهايز (دېا شرونیکې) اړخونه  
نښل شی. مالیو فیکسی ددغه میتود بنسټونه و خبرې اوددغه مخپه  
(میتود) مشقې خواوې دېر نارونوړی دی. مارسل موس په ناسېده  
و گرده دغه پوونځی اړو نښی. ددغه پوونځی پل لاروی (د ژبو  
نځی په ذکر کې) فردینه اندېښور دی.

۶ - غښتواله :

دغه پوونځی په غږېدو کې ټولنیزې بدې او پېښې د ژبو پوونځی  
په غږېدو کې نه لري ځیرنې لاندې راځي. دغه پوونځی نوی دی او  
په ناڅه وروستۍ تیوریک پوونځی دی چې مخکې راغلې دی.

په دغه خبرې رالنځی کې نو دا وروسته پوونځی وښی :

- په پېښو واله کې تر ټټنې لاندې ونډول شی.

- په پېښو نواله کې باید اړیکه (تماس) پرېام کې ونډول شی.

- پواس او لوی د شته زوانونو (تعاملې مفکورې) د استازو

په توگه جولی او اړخونه اټلې دي.

- چار واله د ټولنیز سیستم اوچنې ټولنو او د هغو نقشونه

څېړي.

- ر غښتواله د ټولنې د ټولنو نو بېلگې تر ټټنې لاندې نیسي

چې ددغو بېلگو پر بنسټ د نورو ټولنیزو بدلیدو څېړنه تر سره کېږي

ددغو پورتنیو پوونځیو تر څنگ په ناره. د پوونځیو پوهاو

الواکونه (نظریات) هم په پام کې ونه اړول شی د ژبو پوونځی د پوونځیو په

تاریخ کې هم گډون لري لکه تر هر درې (ویکو) او پوونځیو راتسې پوهاو.

وروسته د لازاروس او شتاين قال پوونځی (ویکوما پوهنه) (۱۸۰۰-)

د یادولودی چی «وکر و ساپوهنی اوژی لپاره یوه محله شته  
نومی مجلی هستوال دی اوو مهم و نتهکی هم ندهون لری و  
کاستان نی بی لاری . ستوارت سل دی و ساپوهنی لری  
ونخی» لپهراند و ساپوهنه» بولی .

د لحنوورو و گریوهانو نومونه چې ده دغه د خورک - ۱۵ ور  
ندان دی داسی لندیزموسی .

- تا یلار (۱۹۳۲ - ۱۹۱۷)

- سار لس بیوله .

- فرازنده کچرونکی چی د غوړنی پاتنی لپاره لری و ادم نومونه  
ی دی نومونه بی دادی . وسمه ، فرو یس ، لو د ی و ا م -  
و نخی د یقو ز نیم - فراک تو نالیزم نوموسی .

ورپسی دویست سارک ، کرو پیر ، ریورز ، اوراد لاف وون نومونه  
دونی وړدی . همدارنگه روپرتون سمه چی اسمانی نملن بی  
پلی دی .

1) Walter Hischberg Alfred Janat a Technologie  
and Ethnologie in der vollkerkunde w. Germany B.T  
Mannhim 1966

2- W. Hisch berg  
Wörter buch der vollker Kunde Alfred Kroener ve  
stuttgart 1963

برن پوهنتون کی له هرو دسور دوسال سره لوستونده او شاګردان

# گام‌های وضع خراسان، هنگام ناصر خسرو

۱- اوضاع سیاسی :

حکیم ابوسعید ناصر خسرو قبادیانی یکی همگانی از پهره های تابناک و درخشان ادب و حکمت، از ابر مردان هدایت و سپاه خراسان است. این والا مرد واراسته سال ۳۹۳ هجری در دهه اخیر قرن چهارم در قبادیان از توابع قبیله الاسلام بلخ به بساط هستی پا نهاد پس از دیدن فرود و فراز و سوز و سفر در زنده گی، تحمل و نجات و شقاوت غربت و عزلت از وطن مالموف در سال ۴۸۱ هجری در دره همگان سر زمین گوهر بار بدخشان داعی اجل را لبیک گفت و به جاویدان بهشت این نستوه مرد آگاه در مدت هشتاد و هفت سال زنده گی بر ما چرا- بش در زمینه های مختلف گامهای پرثمر برداشت و از بسر تا همگان را قدم به قدم سوری کرد. اوشهد و زهر روزگار را چشید و بسا ابر قدر توان زمانش مردانه سپارزه کرد و بغاطر رسیدن به آسمانی نه داشت به همه ارزشهای راه کم کن زنده گی پشت پا ز دو در راهی که انتخاب کرده بود تا آخرین رمق به پیش رفت.

سپه انگاری روزگار ناصر خسرو و روشن کردن ابهام آن کاراسانی نیست پژوهنده گان بزرگ مرا کزی علمی جهان در بن باره به هیوه های گوناگون اثرات قیمت داری را تقدیم حلقه های علمی کرده اند و نگارنده که ریزه خوا و رخوان کرم بزرگان دانشم و از آثار ناو- هگران ژرف نگار که جستارهای علمی شان مدام رهکهای راه رهرو- ان ادب و عرفان و پژوهش و نگارش بوده است در فرا چنگه آوردن مطالب بهره ها برده ام، میگویم که به استناد اسناد و مدارکی که در دسترس دارم تا حد سلور در تعلیل اوضاع خراسان در روزگار ناصر

خسرو توفیق رفیق گردد و خداوند بفضیل و نیرم خویش این پند ضعیف و  
نا توان هیچ مدان را یا رویاوار باشد زیرا بگفته مضرب مولانا بی بزرگ:

بی عفا یات حق و خاصان حق

که ملک باشد سیاه همش وری

اوضاع سیاسی خراسان در اواخر قرن چهارم از جهات مختلف متغیر  
و در هم و پرم بود و گویا کراتها زد و بیدها تاخت و بنا زها شد و همه  
ناهی از تلاشهای قدرت طلبانه بی اسرای آزمد و عاقبت نا اقدایی  
بود که شهرهای خراسان را اشغال کرده بودند. حماد همراخان  
به بخارا و فرار امیرنوح در سال ۳۸۲ جرئت اغواگران این الوقت  
در بار سامانی را فزونی بخشید و او شدن را در بازیه قرار دادن  
امیر سامانی مطابق به سبیل و خواست خویش چسور تر ساخت. رعایت  
های خصمانه فائق و علی سیمجوری و بعد ها ابوالقاسم سیمجوری و  
بگنوزن و قویعه طلبیهای امیرالدین سیمککن و پسران سلطان محمود  
از جالب دیگر از قدرت و صلابت آل سامان بهکاست و از این شاهان  
ان دو دمان را بازیه اسیران قدرت مند قلم و آن سالدله اهل  
ساخته بود (۳) و این نظر بروقیسور بار تولد به شوه اقطاع سازند  
همیشه لها لیا سبب جدیگهای خانگی و بهیر و تهدیل دائم فرمان فرما  
مایان بود (۴)

سوفد وضع بحرانی خراسان در اواخر قرن چهارم هجری به پیش  
مرگ نوح بن منصور سامانی و تا سر آمدین سیمککن که در سال ۴۰۰  
به سال ۳۸۷ هجری زوال سلطنت آل سامان را سرعت بخشید (۵)  
و با این حادثه اوضاع خراسان بحرانی تر شد و قدرت امیران از سیمجوری  
نگاه را بر ای تاخت و تا ز خود فراختر کرد و در سلطنت سیمجوری  
ابوالعارث منصور بن نوح نقواست به جوی ناسالم و به آلود سیمجوری  
و نظامی خراسان اثر مثبت وارد نماید  
زیرا بروز اختلاف بین جانشینان سیمککن به طاعت گرفتن تاج



و تخت و تکیه زدن بر اریکه قدرت در غزنه از يك سو و رقابت های خصمانه اراکین سلطنت بخارا بویژه سوغتی نادر باره موضع گیری اسیر سامانی دامنگیر ایشان شده بود . (۶) . از سوی دیگر در فرو بردن نظام اداری و سیاسی خراسان نقش تعیین کننده را دارا بود .

اسماعیل را در محمود نه بر غزنه ، مرکز قلمروال ناصر سلطت بسود با اتکاب به بدل بید ریغ بول و سو استفاده از خزینه دولت میخواست . سلطنت خود را بلامه دار سازد چون از طرفی برادرش محمود و استعداد شگرف او در امور نظامی و اداری نگران بود ، در صدد آن شد که اگر بتواند ، در اثر قهی کردن خزاین لشو ریه برار غلبه کند یعنی درین مورد چنین بینگارد .

« چون لشکر تصور و مشاهدت کردند دامن تعسک و تعصب کشیدن گرفته و در سراتب و مناصب پس از مفادیر خویش مطالبت کردند و در زیادت مواجب و مواهب طبع بستند تا چه مالکی قراکات و تخلفات ناصر الدین در وجوه اجتماع ایشان مستغرق شد و خزانه خالی گشت و اسیر اسماعیل به ذخایر قلاع و دایع غزنه دست بازید و اگر زمان آن تحکیمات استعداد یافتی نظم حال و مال بگسستی و جمعیت حشم به تفرق و تمزق پیوستی » (۷) از گفته های همین مورخ چنین استنباط میشود که پاسخ دادن به خواست طامعین وی را چنان اطمینان داده بود که حتی از قاضاهای اشتهی گرایا نه محمود نه برای وی اقطاع وسیعی را در بلخ در نظر داشت سر پیچی کرد . اما چون به نظامی گیری اشمای کافی و وافی نداشت ، از هر در شکست مفتضحانه خورد و در قلعه غزنه خود را محصور کرد و به حصانات آن از صدمه اولی و کامه نیری معسر شد . « (۸) سپس ازین فتح سلطان محمود در بر تو استعداد خدا دادی که در قریب ندهی داشت سر بر روی سلطنت غزنه در قلمرو و سبکتکین گردید .

این رویداد بزرگ از نظر خلیفه عباسی در دوران الخلافه بغداد

نیز نادیده گرفته شد. چون آینده سلطان را قاپه‌نک می‌دید، بدو تعلیل می‌پیش می‌داد. سنت خلفه مشور و القاب و خدایات را از ایشان جدا کرد و آن عنوان سلطان محمود را بر او نهاد و او را «دولت‌الدوله» نامید. (۹)

عبارت میان راسیاست چنان بود که برای ابقای خلافت خودش مادام فرماندهان و ولات خراسان را با فرمان دادن سزا می‌فرمود و برای سزا می‌داد و بزرگ تشویق و ترغیب می‌کردند. و آتش جنگ ویرانی و کشتن را در پیش رویشان می‌گذاشت. خلافت شرقی همواره در نگاه سزا می‌داد و جنگ و کشتن و دزدان صفاری و سامانی ناسی از همین سیاست بود.

و پس از آنکه امیر اسماعیل سامانی بدو و نی بر روز خود خلافت می‌نشور و خراسان را به وی فرمان داد این بار به خلافت بتداد می‌نمود این گفته کنجه‌ئی است که از زبان سکندر به‌دارا می‌گوید:

«زمالك من اقطاع من سیدی»

«ایات سیدل از من سیدی» (۱۰)

سلطان محمود که خیال جهانکشی در سر داشت و می‌خواست به وسعت قلمرو خود در شرق و غرب و شمال و جنوب و امپراتوری بزرگی را در منطقه قاسم، نماید قمر ندادن قوای نظامی را به خطر انداخته این امپراتوری وسیع در سه شیر بلخ، نیشابور و غزنه در نظر گرفت. او می‌خواست که حالت بر ماوراءالنهر را از بلخ و هارس را از نیشابور و برنیم قاره هند و هرات و سیستان و بسرا از غزنه استوار سازد یعنی به همانندیشه بود که سلطان محمود استوار داد خراسان را در حیطه قلمرو خویش از امپراتوری تقاضای کرد آنگاه که این خواست طرف پادشاه قرار نگرفت سلطان بزور توصل و رزق و خواست همان بود که در مرو سال ۳۸۹ هـ بن سپاه محمود و قشون متحد سامانی و هوزن و غایق و ابوالقاسم سجوری جنگی در گرفت که منجر به پیروزی سلطان محمود گردید و سلطان بر خراسان غلبه مسلط شد. (۱۲)

در همین تاریخ یعنی دهم ذی‌قعدة سال ۳۸۹ هـ دولت آل سامان که از دستان‌های اصل خراسان بوده در سایه دار کردن و ساندن کار

فرهنگ و زبان هراسانی در برابر زبان فرهنگ غناسندربی  
 ا پشتیبانی نظامی و سیاسی نیز مجهز بود تلاش عظیمی نمودند و  
 ن راه گاهای موثروشمیری را بجای آورد داشته اند سخنوران چهره  
 و پژوهنده گان ژرفنگر و دانشمندان مانند نظرار در رشته های  
 فاعلوم تشویق و ترغیب نمودند این سلاله نجیب و شریف فرهنگ  
 و ادب گستر در اثر رقابت های خصمانه امرا و دربان بیمار تر  
 بشکیر تر شده بود بدست ابلک نصر پادشاه دودمان قره خان  
 ستان منقرض گردیده موقوف کرد. (۱۳)

نازی منتصر و احسن شهزاده سامانی بطاخر اعاده سلطنت ال  
 ن هم بجای نرسید وی بعد از تاخت و تازی نتیجه در ربیع الاول  
 ۳۹۵ ه در میدان مرو بدست رئیس قبیله ای از چادر نشیان اعراب  
 نه شد (۱۳) مرگ منتصر دودمان نو بدولت رسیده در خراسان و  
 رالنهر را از عرب و ترسی که ازین ناحیه دافنگیر شان بود  
 ت داد و مطمئن شدند که دیگر از دودمان سامانی نسبیکه مردم به  
 ست و استعاده فرماندهی او اعتماد داشته باشد نمانده است بسبب  
 دولت سامانی را ورق ورق هر طرف باد پردو دست تطاول  
 ن در انقراض این خانواده شریف از استون بهداد گری  
 بد و ورق انها را در نوشت \*

ان محمود مقتدر ترین، موفق ترین، دلیر ترین و کاروان ترین فرمانر  
 وای خراسان هدفمندانه برار یک سلطنت در غزنین سال ۳۸۸ ه  
 به زد. (۱۵) این بزرگمرد تاریخ در بر تو نبوغ سیاسی و نظامی  
 تا اندر کار شد و تا روز پنجم ۲۳ ربیع الثانی سال (۳۲۱) ه  
 ز بساط هستی با شید سردان و هدفمندانه در راهیکه تعبیر کرده  
 بجای آورد و نام خود را در اثر نار نامه های بلند و روشن فرهنگی  
 نظامی و سیاسی و علمی در شمار بزرگمردان فراموش ناشدنی تاریخ  
 به هم رفته گسانیکه این وثیقه سلی بد نام نامی شان مباحثات میکنند و کار

کردمهای بزرگ و سازنده شان را برای آیندگان و رونده گان راه فرهنگ و دانش سیاست و مردم داری دانش پروری و خردمند مسجل مسازد و نقد یم مینماید تا آن شبوه هار هکشی ره روان راستن راه مردمی و انسانی در پوی فرهنگ و ادب سیاست و علم باشد شامل کرد سلطان محمود ۳۲ سال سلطنت کرد و روزیکه او برار یکم قدرت مک زد خراسان از لحاظ سیاسی و نظامی یک قلم بهمار بود. ۱. زمدان چهل گرسدو شدند که با استفاده از ناخوانی دولت سامانی کسه های نهی خود را حریصانه بر نمایند و بداعدای و ارمان های قدرت طلبی خویش نایل آمد اما سلطان پیر غزنه به طرح تشکیل دولت یک بار چه و نیرو مند را ر بخته بود و در نظر داشت دولت تو ا بندا و پاسخگوی همه نیازمندی ها باشد. آنچه را که اول سالان در زمینه های فرهنگی و نظامی با به گذاری کردند در زمان فرماندهی سلطان پیر غزنه قوام پیدا کرد و به رشد و کمال رسید چنانکه بارتولد زدرین بار بار از نظر لرده سگوب شد: (( و اگر شخص محمود دچار عواقب درد ناک و غم انگ زدنگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکم وی در زمان حکمرانی اس متزلزل نشد. این را فقط نتیجه اوصاف شخص وی که با جان شناسی تفاوت فاحش داشته توان دانست و توجیه کرده اراده استوار و خد نبوغ امیر محمود از خود کامگی ها و بی بند باری ها ممانعت میکرد)) (۱۶)

سلطان، دودمان های محلی رادر سیستان، غرجهستان، نوز تانان خوارزم، گندهار، گرگان، اصفهان ری و بولان و حوزه های دیگر یکی بی دیگر از میان برداشت و ساحت تحت نفوذ ایشان را مربوط قلمرو خویش کرد و بدین ترتیب توانست به دولتی یک پارچه، مقتاد و مطیع که از یک مرکز واحد اداره میشد، تاس نماید، بنا سلطان محمود در بر تو نبوغ خود وحدت سیاسی رادر خراسان و مضافات آن

نامین کرد و يك دولت مسلط بر امور را در قلمرو وسیع تحت فرمان  
موبش به میان آورد که ارگان اداری، نظامی، اقتصادی، فرهنگی علمی  
سیاسی آن از هر جهت مستحکم و استوار بود. و در روشن شدن این  
ضخمت نظر عالمانه و محققانه دا کتر ناظم مائسد چنین است.

((سلطان ما نقد ساما نیهای بخارا یکی از سطلق العنان ترین  
مکمرانان در نوع خود به شمار میرفت و در عین حال اقتدار امور و قنده  
قضائی و اجرای سلطنت و اختیار حیات و سمات رعایا را بدست داشت.  
(۱۷) حادثه مرکه سلطان مراغای بر ای از هم پاشیدن  
میراژه امپراطوری ال ناصر به شمار میرود و امپراطوریکه آنرا  
رخمی سینسانی در يك قصیده خود دایمانه چنین تبیین مینماید:

ز لوه گیلان او راست تا بدان سوی ری

از آب خوارزم او راست تا بدان سو گنگک (۱۸)

سلطان محمود غزنوی که ارا کین دولت محمودی به شخصیت  
و در امور کشور بیشتر اعتماد داشتند. بعد از خلع برادرش سلطان  
حمد در تگین آباد پرو زد و ششده سوم شوال سال ۴۳۲ هـ سلطان سطلق  
لعنان قلمرو وسیع امپراطوری ال ناصر شد و بگفته بیهقی ((عواقی  
موانع بر افتاد و زایل گشت و نارها بکرویه شد و مستقیم و دلها  
طاعت است و بیهقی درست. )) (۱۹) این سلطان بعد ها دست  
نادر کاهای تخریبی بیشتر از کارهای تعمیری با زد و با  
بستن و بستن و اندن کار رساند و در زبده و اگاه  
زمینه سقوط امپراطوری غزنه را مساعد گردانید و در اثر  
شورت های کینه توزانه و ویرانگری که بوسهلی زوزنی یکی از  
زدیکان و مقربان او که بگفته بیهقی شرارت و زعارتی در طبع وی  
و کده بود. (۲۰) نیروهای منجم نظامی و ملکی را تضعیف کرد و در  
وجه آن رقابت های خصمانه پدران و پسران روزگار و متعاضد تر میشد  
زد و بند ها را شد بدتر میکرد. سلطان که بیشتر به مسخره و

و خوشگذرانی و آزمودنی های بی حد و حدیص خود فرور رفته بود بدون  
اینکه نبض جامعه را دریابد و از اوضاع آگاهی کسب نماید. به گفته تار  
بداند ایشان کوتاه نگار گوش فراداده بود و نارهای مملکت داری  
را بر مبنای همان طرحهای بدبختانه به منصب اجرا قرار میداد. عواجه  
ابوالفضل بیهوشی از کار بردهای سلطان محمود مشاوران و ندیمان  
داشتند نهایی سخت پرمفهوم و عبرت باری که همگان را در هر زمان  
بکار آید پرداخته و از جمله بازس گرفتن صلوات بیهوشی است که در  
بارۀ آن چنین میگویید: دوزخست که همه دلها را سرد کردند برین  
پادشاه آن بود که بوسهل زوونی و دیگران تدبیر کردند و در نهان  
که مال بیهوشی و صلواتها که برادرت امیر محمد داده است باز باید ستد  
که امیر و همین است کاری نا افتاده را از خون هفتاد و هشتاد هزار  
هزار درم بترکان و تازیکان و اصفان لشکر بگذاشتند. و این حدیث  
را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند: «این پدریان بی روی و  
ریای خود میخواهند که این سال خداوند باز خواهد داد ایشان الولده  
اند و مال ستده اند دانند که باز باید داد و ناخوششان آید.» (۲۱)  
سلطان محمود موضوع را با وزیر احمد حسن مشورت کرد و او ازین  
چربان سخت متذکر شده و نتیجه ناسودمندی در آن دریافت چنانکه به او  
نصیر مشکان چنین گفت: «عواجه بطارم آمد و عواجه بونصر را بطور  
اندو حالی کرد و گفت: «مهر داری که چه ساخته اند؟ گفت: ندارم گفت  
خداوند سلطان را برین حریص کرده اند که آنچه برادرش داده است  
بصلت لشکر را در صرا و شعرا را تا بوقی و دینده آن را و سخره را باید  
ستد و خداوند بامن درین باب سخن گفته است. و سخن ناپسندیده  
است مرا این حدیث و در حال چه می بیشتر نگفتم که امیر را سخت حریص  
دیدم در باز ستدن مال گفتم: بودم بستم. و دی دوش درین بودم و هر

چند نظر انداختی صواب نمی بینم . این حدیث کردن که زشت ناسهئی  
بزرگ حاصل آید .» (۲۲)

سرانجام همان شد که از آنجمله اندیشه و عاقبت نگری های  
وزیر و رئیس دهوان رسالت بازتاب کرده بود و بنوعی مرشکان پادیدن  
نوعه کار پرداز می مشاوران در خود فرو رفته و امیری از بد و خود  
بین چهره می گفت : «وندانم تا کار یکجا باز است که این ملک رحیم  
و حلیم و شرمگین را بدو باز نخواهند گذاشت چنانکه بر روی کار  
دیده آمد . و این همه قاعده ها برگردد و عاقبت چون باشد .» (۲۳) .  
و سپس از آن غارتگری های سوری و الی خراسان و چپاول هستی  
مردم آن سامان و دیگر کارهای ظالمانه اوزبک را برای از هم  
بافیدن هیروژه نظامی و اداری دولت غرنوی مساعد ساخت . که  
این جریان را از زبان بهقی این نگارنده روشن بین همان زمان  
پشتنیم که چه میگوید : «سوری مردی متهور و ظالم بود چون دست  
او را گشاده کردند بر خراسان اعیان و روه سار را بر گشت و مالهای  
بی اندازه ستند و آسیب و ستم او به ضعیفان و زنان چه ستد از ده  
درم پنج سلطان را داد و آن اعیان مستاصل شدند و نامه ها نوشتند  
به ما را از انهر و رسولان فرستادند و با اعیان قرآن بنالیدند تا ایشان اغوا  
کردند تر که آنان و ضعیفان نیز با یزد عزذ کره حال خویش  
برداشتند و ستمیان را زهره نبود که حال سوری را بر راستی آنها  
کردندی و امیر ررضی الله عنه سخن کس بر روی نمی شنود  
و بدانند به های با فراطوی سبک بخت تا خراسان ، به حققت  
در سر نظم و در از دست می وی باشد .» (۲۴) چون سعود را از زوال  
دولت سعودی رادر عیاهی و خوشگذرانی و بی اعتنائی و خود  
خواهی های سلطان سعودی دید در یک قصیده کار کرد های او را  
سورده انتقاد ارار داد و او را از نبرو مندی مخالفان و عاقبت  
تا سالمه وضع رو ب زوال دولت هو همار با ش گفته نظر خود را چه - ن  
ابراز کرد :

مخالفان قوموران به ندمتار شدند

برارزود زموران مارگشته دمار

بده زمانشان زین بهش دروزگار مبر

که اژدها شود ارروزگار باید مار (۲۵)

سرانجام در نتیجه خودبختی و خودرانی و خوشگذرانی هاورا-  
های خصمانه بدریان و پسران مخالفین نیروی توان بیشتر پیدا کرده  
نریجات و ویرانی هارا زیادتر کردند و مار یکبه در سوراخهای  
ت های خشك و سوزان از ترس بهادران گند اور و چنگاوران  
ور میخیزد اژدها شد و به شهرها حمله ور گردید تا اینکه در غره  
نشان سال ۳۳۵ ه در دله انقان منجر به شکست لشکر باد قانع  
نشین و تخریب خراسان شد. (۲۶)

سلجوقیان که ترکان خانه بدوش بهادران خراسان بودند در اثر  
تشیای تجزیه طلبانه و با استفاده از تحریک نارکدهای خود بهمانه  
لمان مسعود امپراتوری غزنه را بهارچه بهارچه نمودند و پیشتر  
از دیگر امپراتوری آل ناصر جدا کردند. ایشان نه از ادب  
لنت کردن و ملکه ارانی چیزی نمیدانستند با آگاهیه و تار  
نی از رده خراسان امور مملکت داری و باد هاهی را فرا گرفتند  
خراسانیان ترکان را درین زمینه باره کردند گرچه در ولسور  
توله خصایل شخصی نخستین شاهان سلجوقی را نسبت به سلاطین  
نوی ویژه سلطان محمود و سورش محمود به ستایش میکرد و ویژه  
های زنده گی آنان را در برابر زنده گی هر دو سلطان آل ناصر مورد  
به قرار میداد. (۲۷)

سلجوقیان که در نتیجه استیلاهای سیاسی و نظامی سلطان محمود  
اطان مسعود سلطنت خراسان را راجهنگ آورده نسبت به غزنویان  
سور کشورداری و شهرنشینی ناگاه بودند اما زمانی که در شاه  
را اعلان باد هاهی کردند گروهی از ناراضیان نه لشکر کشی



های بی مورد سلطان محمود و شاز تگری های مستبدانه سوری ایشان را به سعه آورده بود بود بسیاری آسان شتافتند و حکومت مرکزی دوباره دستخوش تفرقه و رقابت های خصمانه گردید چنانکه در غزنه و بلخ و هندوستان ال ناصر در نیشابور قیسان وری و همدان و تا اصفهان سلجوقیان در قزقستان قره خانی ها و در خوار زم شاه ملک حکومت میکردند که این وضع از نظر سیاسی و یک بارچه بودن منطقه خود خطر عظیمی داشت که نمیتوانست آرامشی را برای مردم بار آورد گرچه مغرل بیگ سلجوقی با کشتن بسیاری و آوردن خلیفه عباسی را دوباره بر سر پر خلعت و طرح خود پشاوندی با خلعت بغداد و قدرت نمایی در آن شهر باعث بار خود و دودمانش افزود و توانست که به مثابه یک قدرت مطیع خود را تبارز دهد و در زمینه های فرهنگی و آموزش نیز کارهای بار وری را انجام دهد (۲۸) سلجوقیان چون مردمان ساده صحرا بوده و زنده گی شان از تجمل عاری بود و به پیرایه دادن اسور در زمینه های فرماندهی چندان دلچسپی نداشته اند . از آنرو به همان وضع عادی در آغاز جلوه گر شدند طوریکه بعضی مشاغل را که با پرداخت های اخلاقی ایشان مطابقت نداشت از دستگاه دولتی بیرون کردند و به آنها اهمیت ندادند . (۲۹)

و همد قدرت های خورد که مولود پاشه شدند شیراز و هموستگی سیاسی و اجتماعی و نایقان شدن دولت میگردد روزگار سلجوقیان دوباره احیاءد . آفت خانمان سوزی که سلطان کبیر غزنه در اثر درایت و لیاقت خود از خراسان بر طرف کرد ، و حکومت های خورد و بزرگ را ازین خطه زور خیز و مردم پرور برآورد و به راسخ و به راسخ دولت مرکزی گردانید بود از جنگهای خانگی بخاطر رسیدن به قدرت سیاسی شهری نبود ، در روزگار این سلاجقه افت قدرت طبایع و بالا کران جنگهای خانگی دوباره دامنگیر خراسان شده و به در روزگار ملکشاه و پسرانش برکیارک و محمد نظام اجتماعی و سیاسی

دولت سلجوقی در اثر ترو و فدا شدن اسامعی از یکطرف و سد آن  
تاج و تخت از دودمان سلجوقی از جانب دیگر در هم و بر هم گردید (۳۰).  
شاهان مقتدری چون آلپ ارسلان و ملکشاه که در آن دوره بر سر  
خطرات گوناگونی قرار داشتند با اتکاد در پی تقویت و توسعه قدرت  
چون نظام الملک، توانستند به قلمرو وسیعی را از مدیترانه تا چین  
و شمال هندویش در زیر نفوذ سیاست خود در آورند. اما با بر  
سلطنت ملکشاه قنوری دستگیر دولت سلجوقی شد. بزرگان دولت  
بخاطر وزیر شدن یکی بجان دیگر افتاده بودند چنانچه نظام الملک  
با تاج الملک که بار وزارت در سر داشت از طایفه اشراف گارد  
خود و به عزیمت نایل آمد. (۳۱) این شیوه در بار وزیر شدن  
تا بدان چاه رسوایی شانیده شد به مؤلفان آن در بدل پرداخت یک  
صد هزار دینار به خزینه دولت خواشان وزارت دادند. جای هم این  
مسئله را پذیرفت. (۳۲)

قرنان سلجوق آداب سلطنت را چون به نریان در دست گرفته اند  
اما روی هم رفته نتوانستند به امنیت را در اطراف و اطاعت ملوک و  
خویش تاسین نمایند. بنامه استنباط «لستون» سلجوقه در شان آذربای  
موفقیت در امور کشور داری مواجه به دو مشکل اساسی شده اند  
که میبایست در حل آن مساعی بخرج دهند. مشکل نخستین نحوه  
جانشین کردن قبایل خانه بدوش و دور از تمدن و فرهنگ و مسائل  
مدنی قلمرو سلجوقیان بود. مسئله دوم پرداخت به مسکنهای و جاهای  
سپاهیان بود. نظر مستشرق ژرفنگر چنان است که: «شکست آنان در  
یافتن راه حل مسئله نخستین، یکی از عوامل شکست سلجوقیان در  
دوره سلطنت سنجر (۵۱۱-۵۵۲) بود. از طرف دیگر روشی که برای  
حل مسئله دوم اتخاذ کردند اصول ملی و تشکیلات اسبگری و  
دستگاه اداری سمک را مسجل کرد و هر چند در بین ازار توفیق  
کامل حاصل نکردند با این همه این اصول به صورت تجاری هم و پیش

تعدیل یافته بود. (۲۲) روی همراهی از نحوه پژوهش و جستار همه مورخان بیدار است نه ساجوقیان در کشور داری و تاج و تخت ملی و حمایت از قدرت مرکزی نظر به غزنویان مقام ناز و لتری داشتند آنان نتوانستند نه از قدرت های رومیه توسعه معطی در ولایات جلو گرای نمایند و از جانب دیگر ناتوانی ایشان در حر است نظم لشکری و پرداخت نظم و استگانی گرایش شانرا به فرا گرفتن شیوه اقطاع شدت بخشید نه این روش از جهت اداری قدرت مرکزی است و اداره را از لحاظ لشکری و اقتصادی به ضعف مواجه کرد چنانکه قسمت اعظم امپراطوری ساجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و به عنوان اقطاع به دیگران واگذار شده بود (۲۳).

آنچه که باید در واسه تعادل این بحث گفته شد این است نه ووز کار فاصرت و از نظر سیاسی توأم با یک مشت حوادث و رویداد های بوده نه در آن زمان موافقت ها و عدم موافقت های خراسان را مشاهده کرده تشکیل دولت مقتدری با اثر ارشادت و - رایت محمود غزنوی در غزنه و سیر نفوذ آن تا هند و خوارم و ری و سومات و درگیری های دژ خم مشافه و ورقابت های خصمانه در باربان و هم چنان خودخواهی هایش از حد مسعود غزنوی و سرانجام تجزیه خراسان و تکه زدن قومی بدوی و صحراگری بر سر قدرت این مرد بوم از جمله پیش آمد های است که تاریخ این سر زمین را پر از حوادث کرده است.

این واقعات مردم این نواحی را بیشتر به زد و بند های مصروف کرد نه نتوانستند در اسر دگر کوئی بنهادی حیات اجتماعی و فعالیت های اقتصادی جامعه خویش اندیشه می نمایند و فکر بکار برند از همه مهم تر جنگ های فرساینده شهزاده گان ساجوقی بعد از مرگ ملک شاه از یک طرف و فعالیت های تخریبی فدائیان اسماعیلی و قدرت روز افزون فرماندهان در الموت از جانب دیگر به نگرانی مردم در شهرها

و دهات افزوده بود. درین وقت دولت غزنوی متانت و ثبات بیشتری داشت. ششصد تن طغرل تاجر نعمت و به قدرت رسید. حدود سوم و سپس سلطان ابراهیم غزنوی جلو تارامی درونی را گرفت و ایشان در نیم قاره هند عطف توجه نموده از مواجه شدن با سلجوقیان اجتناب کردند. ناصر خسرو نیز از وضع به ایشان خرابان شکوه نکند. وسلاجقه را مسؤول این بریشانی وانمود میسازد گرچه سلجوقیان برکن از نظر سیاسی در قلمرو خویش به پیروزی های دست یافت و طغرل به بغداد شلیقه کرد و الپ ارسلان امپراطوری روم شرقی را باطاعت خود در آورد و حلقه هند کی در کوش او آویخت. لیکن این به شرف ها آشری وزه گذر بود. و هیچ کدام آنها در سر نوشت مردم اثر سازنده و پراژنده نداشته اند. مردم از ناحیه سالیه و سیت اندازی سالیه گران به فغان و ناله بودند و وضع اقتصادی یک فاجعه بحران به خود گرفت. مظطمان چون حاکمان مستبد و مطلق العنان در حوزه زیر فرمان خویش دست اندر کار شده تمام حقوق مدنی رعایا را غصب کرده بودند و حتی کسی را برای داد خواهی هم در بار سلطان نمی گذاشتند (۳۵)

روابط بین آل ناصر و آل سلجوق در روزگار سلطان ابراهیم غزنوی حسنه و نیک بود و تا حدی به وند مساهره بی به شرف آمد. محرم در دربار به برقرار شدن این پیوند داستانی شیه به انسانی دارد و در آن نشان میدهد که در بار غزنویان از نظر جهان بینی ها و شایخ بدیده ها تخلفات تر از دربار سلجوقیان بود (۳۶) همه مورخان درین مورد که سلطان ابراهیم غزنوی پس از سلطان محمود و پدرش سلطان محمود از سلاطین بزرگ سلاطه غزنوی به شمار می رود نظر واحد دارند و عظم و شکوه سلطنت آل ناصر را در مدت ۳۲ سال سلطنت خود دوباره اختیار کرد و هور و غرجستان را مطاع خود گردانید و با سلجوقیان پیوند خود را حسنه ساخت و عمه سلطان ملک شاه سلجوقی را برای فرزندان

سلطان مسعود گرفت و از این طریق خود را از جنگ با سلجوقیان نجات داد و توجه خویش به پیر کردن خلاعی معطوف کرد. به از اسلاف او در درون دولت ایجاد شده بود. زیرا آنکه سلطان ابراهیم خود را از اداره باخ شمرسوده عاجز یافت و نتوانست که آن شهر باستانی را در قلمرو خود حفظ نماید با اعضای یک معاهده در سال ۴۵۱ م. به باخ و تر سر را به سلجوقیان سپرد و آن را به به قبیله را از آنجا به غزنو احضار کرد. (۳۷).

پس از آنکه غزنویان از باخ دست کشیدند و سلجوقیان قدرت و سطره خود را در آن شهر و مفاضات آن استوار گشتند و خواستند که به از آنجا به ماوراءالنهر نفوذ خود را گسترش بدهند چنانکه آلپ ارسلان به چنانان و ختل حملاتی کرد و بهاد شواری های مواجه گردید. کشته شدن آلپ ارسلان در پائیز ۴۶۱ م. زمینه را برای حمله شمس الملک به باخ مساعد گردانید. ایاز بزرگ آلپ ارسلان قرار کرد و به باخ مورد غارت ترکان ماوراءالنهر قرار گرفت و باز دو باره سلجوقیان به آن دست یافتند (۴۸). این جریان خود نشان دهنده وضع ناسطمن و ناسالم از نظر سیاسی برای مردمان منطقه می باشد و این که ناصر خسرو اوضاع و احوال خراسان را در قصاید خود سخت رقت بار می خواند و از ترکان سلجوقی به سختی شکوه می کند به سرزنش آگاهی او را در اثر دست بازی خود ویران کرده اند ناشی از همین وضع است.

جوسایس خراسان در روزگار ناصر خسرو جوی مهالود، ناسالم آمیخته با خون و جنگ و غارت و حمله آمیخته با رقابت های دژخیم شد و سلاله ها و دودمان های قدرتمند و نوبه قدرت رسیده مقتضایان و زمین داران و خان های ویرانکار اوضاع سیاسی این سرزمین دستخوش ارمان های بی پایه اما مسلط بر اندیشه های فرماندهان چون و نا استوار خلافت بغداد خلفه یک حکومت معنوی خود را موجه تراز

حکومت سیاسی وانمود میکرد. در حدود شصت نه بتواند بهاران خود را اثر دستکاری و کمک خراسانیان نایل آید.

نخست از نفوذ قاطع آن مصر جمادی گری به سلطنت و زود پیکر حاکمیت خویش را بر سر نوشت دودمان هات بر سر افتاد خراسان به نگرانی از آنها نگهدارد بهار زود دوم به شراکت بهایان در راه و اختلافات و خصوصیت های برگزینی ولایات بر آورده شد تا آنکه مصروف گردودار خویشتن باشند و آراء و بهادران و از واجب العمل بدانند این بود وضع سیاسی خراسان در روز گذر تا به خرداد و بلخی به د یانی به کانی صحبت جزیره خراسان.

### ماخذ

- ۱ - عبدالجبار عینی - ترجمه تاریخ عینی - ترجمه جواد قانی بکوشش دکتر جعفر شعار طبع تهران سال .
- ۲ - دکتر ناظم - حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی ترجمه عبدالغفور امینی طبع نایل سال ۱۳۱۸ س - ص ۲۳
- ۳ - عبدالحی بن ضحاک گزدر یزی - زین الاخبار - بکوشش عبدالحی حبیبی طبع تهران - سال (۱۳۳۸) ش - ص
- ۴ - پروا سوز بارقوله - ترستان نامه ترجمه شایم شریز طبع تهران سال (۱۳۵۲) ش - ص (۵۷۱)
- ۵ - رک زین الاخبار ص (۱۷۰) .
- ۶ - ابوالفضل بهقی تاریخ بهقی - بکوشش دکتر علی انور قیاض - طبع مشهد سال (۱۳۵۰) ش - ص (۸۶۶) .
- ۷ - ترجمه تاریخ یعقوبی ص (۱۵۸)

- ۸ - همان کتاب ص (۱۶۵) .
- ۹ - زن الاخبار ص (۱۷۵)
- ۱۰ - ابوبکر بن محمد جعفر الزلفی تاریخ بخارا ترجمه ابو نصر -  
احمد قبادی بکوشش - ادبی رضوی طبع تهران سال (۱۳۵۱) ش -  
ص (۱۲۷)
- ۱۱ - نظامی گنجوی - خمسه - با مقدمه دکتر معین فیض طبع  
تهران سال ۱۳۶۲ ش - ص (۷۸۳)
- ۱۲ - دکتر ناظم حیات و اوقات سلطان محمود ترجمه عبدالغفور  
اسدی طبع کابل سال ۱۳۱۸ ش - ص - (۳۷ و ۳۶)
- ۱۳ - پرویسور هارتولد ترکتان نامه ترجمه کریم کشاورز  
طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش - ح ر - ص (۵۷۰) .
- ۱۴ - رک ترجمه تاریخ بهمنی ص (۱۹۹) .
- ۱۵ - رک همان کتاب - ص
- ۱۶ - رک - ترکستان نامه ح ۱ ص - (۶۱۶)
- ۱۷ - رک حیات و اوقات سلطان محمود ص - (۱۳۳)
- ۱۸ - رک - دیوان فرخی ص -
- ۱۹ - رک - تاریخ بهمنی چاپ مشهد ص اول
- ۲۰ - رک تاریخ بهمنی ص (۲۲۲)
- ۲۱ - همان اثر ص (۳۳۶)
- ۲۲ - همان اثر ص (۳۳۷)
- ۲۳ - همان اثر ص (۳۳۸)
- ۲۴ - همان کتاب ص (۵۳۱)
- ۲۵ - همان کتاب ص (۷۹۰)
- ۲۶ - همان کتاب ص (۸۳۶)
- ۲۷ - رک ترکستان نامه ح ۱ ص - (۶۳۲)

- ۲۸ - ظہیر الدین فضاہپوری - ماجوقنامہ - طبع کلامہ خاور  
سال (۱۳۳۲) ش ص (۱۸ - ۱۹ - ۲۰)
- ۲۹ - رک ترکہ تافنامہ ج ۱ ص (۶۳۳)
- ۳۰ - محمد بن علی راوندی - راحت المہدور - یکوشن مجدد  
اقبال . طبع تہران سال (۱۳۳۳) ص (۱۵۵)
- ۳۱ - همان اثر ص (۱۳۵)
- ۳۲ - همان اثر ص (۱۳۷)
- ۳۳ - دا کتر لمتون - مالک وزارع در ایران - ترجمہ منوچہر  
امری طبع تہران سال (۱۳۳۵) ص (۱۲۷).
- ۳۴ - همان کتاب ص (۱۳۲)
- ۳۵ - همان کتاب ص (۱۳۳)
- ۳۶ - فخر مدم - اداب العرب و الشجاعہ یکوشن منوچہر  
نساری طبع تہران سال ۱۳۳۶ ش ص .
- ۳۷ - بو سورت - غز نوہان متاخر - ترجمہ عبد الوہاب فناشی  
طبع تہران سال ۱۳۶۷ ش ص
- ۳۸ - ہار تولد - ترکستان نامہ ج ۱ - ص - (۶۵۸)



# موج نیکین کعبه کبریا کعبه کبریا

پیشوا

## «بخش دوم»

۳۳- جوینده یا بنده است .

انسان با خوش و زحمت به آرزو های خویش میرسد ، پس نباید  
دست از طلب بردارد و ناامید شود .  
جست او را تاش چون بنده بود  
لاجرم جوینده یا بنده بود  
(ص ۶۹ ، داول)

\* \* \*

گرگران و گرشنا بنده بود  
انکه جویندست یا بنده بود  
در طلب زن دایما تو هردودست  
نی طلب در راه نهکو رهبر است  
(ص ۳۱ ، دوم)

عاقبت جوینده یا بنده بود  
که درج از صبر زاینده بود

\* \* \*

سایه حق بر سر بنده بود  
عاقبت جوینده یا بنده بود

گفت پنهان نه چون و بی دری

شایب زین در بودن از بی

(م. ۱۰۰)

\* \* \*

چند را باید که جان بند بود

زاد حد چه رسد بود

(م. ۱۰۱)

ایم - زبان هم (لامه) است هم (لامه) که نه زبان

سرخ سرسبز را هرگاه رسد و رسد بگوید و گوید زبان

انسان است و همچنان که به نام آدم از زبان رسد

یعنی انسان با زبان است به سوسرا و سوسرا و سوسرا

را دوست و همیگونه این زبان است انسان را از کت

نجات رسد و گاهی با مرگ و غیب رسد رسد

ای زبان هم آتش و هم خردی

حمله این آتش سرین خردی

در نهان جان از تو افغان رسد

گرچه هر چه که رسد آن رسد

ای زبان هم گنج بی پایان نوی

این زبان هم گنج بی پایان نوی

هم صدف و خلد و درخان نوی

هم صدف و خلد و درخان نوی

(م. ۱۰۲)

این زبان چون سنگ و هم آتش و

و این چینه از زبان چون آتش است

(م. ۱۰۳)

\* \* \*

آدمی سفت‌بست در زیر زبانه

این زمان پرده است بر درگاه جان

(ص. ۲۴، دوم)

همچنان ضرب الهملی است که میگوید: دهن پر شده صد تنگه  
منی از سخن پیچوده گفتن و خود را به عذاب ساخته خاموشی بهتر است  
۲- دنیا از گداز خراب شده است

بن‌ضرب الهملی را و می‌استعمال میکنند که کسی با انتقال سخنهای  
ادریست و خود ساخته میان دو تن یا میان دو خانواده باعث ایجاد  
نازعه و ماجرأها گردد.

ظالم آن قومی که چشمان دوخته‌اند

زان سخن‌ها عالمی را سوخته‌اند

عالمی را یک سخن ویران کنند

رو بهان برده را شیران دهد

(ص. ۷۹، اول)

۳- انسان شوم اگر به دریا برود دریا خشک می‌گردد  
این ضرب الهملی را در مورد کسانی بکار می‌برند که اگر آنها  
را به هر داری بگماري هیچ نتیجه مطلوب از آن به دست نیاید.  
منی اگر او را پشت آب هم رو آن نمی‌گوید دریا خشک میشود  
منی آبی را بخود نمی‌آورد.

ناسای گر خاک گردد زور شود

ناقص او زور برد خاکستر هود

(ص. ۷۹، دوم)

\* \* \*

کرکلی گردد به دست خاری شود

ورسوی یاری رود ماری هود.

(ص. ۸۰، دوم)

۳۳- هر چه کاشتی مندروی

یعنی هر عمل انسان چه عمل نیک و چه عمل بد نتیجه می‌دهد  
دایال دارد.

هیچ کدام کاری وجو پردهد

دیده ای کسی که کار کرده

و او را

چند

چند دا نند این اگر ننگوی

هر چه در دا ریش رو زنی

(س. ۱۰۰ - ۱۰۱)

چون

چون بکاری چو از وید و چو

ورض تو بر داری و نه خواهی که

است و در دست

۳۴- نه هیچ بسوزد نی کوباب.

اگر ضرب المثل و قتی گفته میشود و دو طرف یک منا زمه

بخواهند که نار قحقی به انجام برسد تا هر دو طرف از آن نفع

برند و کوباب عدالت از هر دو جانب سراءات شود.

گفته تا گفته کند از قتی حباب

تا از آن نی هیچ بسوزد نی کوباب

(س. ۱۰۱ - ۱۰۲)

۳۵- کپ که یک بار خطا شد و خطا شد و با میگردد که بتر از

کمان که جهت دیگر بر نهد و دردی یعنی خطایی از دهان انسان

بیرون میشود مانند قهری است که از کمان برود و اگر در دست

باید قبل از سخن اندیشه و تا سخن به خطا نرسد چرا که سخن به

خطا رقت چهران کردن آن دهموار آید و پس همانی آن گاه سودی

ندارد.

من پشیمان گشتم این گفته چه بود

لیک چون گفتم پشیمان چی چه بود

نکته ثان چیست تا که از زبان

همچو قوری د ان که جست آن از لسان

وا نکردد از ره آن تیرای بصر

بند را بد نزد سالی را ز سر

(ص ۸۲) د اول

۳۷- آب برده به هر چو دست می اندازد .

انسانی نه به مشکل بزرگی گرفتار آید و در آن خطر از بین  
رفتن او باشد از هر کسی طلب کمک میکند و هر سوله بی امید می بیند .

بر دهر چه گفته چا نمی میکنند

دست را دور هر گیاه می میزند

تا که امش دست گرد در خطر

دست و پای می میزند از بیم سر

(ص ۸۹ ، د اول)

۳۸- از بهکاری کرده بهکاری خوبی است و با میگویند نه :

بهکاری مادر فساد است . یعنی انسان در هر صورت معصوم و بیعی  
باید داشته باشد تا آنچه لای حلالی به دست آورد .

دوست دارد یا را این اشفته کسی

کوشش بهوده به از هفته گی

(ص ۸۹) د اول

افزون بر این ضرب المثلی است که میگویند : آدم بهکار بهار

شود یا بهار .

و همچنان میگویند نه : از آدم بهکار ، خدا بزار

این ضرب المثل و قی گفته میشود که بطور امانت تاملی کسی

را به رخ او بکشد تا او دست به کاری بزند .

۳۹- گنده نان قاج (ناز) و یا مگر گویند نه آدم زنده دماغ کند.  
یعنی برای زن و یا دختر ناز و یا ناز نمیزیند به همانگونه که به  
به آدم نادار نالن ناری زهب ندارد.  
زشت باشد روی ناز و یا و ناز

صفت باشد چشم ناز و یا و درد (۱)

(ص ۳۹، د اول)

۴۰- نان نور. در مورد خان شخص مسکین همکاری گرفته میشود.  
نه هرگز کسی نغمه ای از خوان او نسکسته باشد.  
خاردان آن را که خرما دیده ای

زافک پس نان کور و پس داده ای

(ص ۹۰، د اول)

از برای آب چون تمضمض شده اند

نان نور و آب نور ایسان پس

(ص ۱۲۰، د اول)

۴۱- مال موزی خوراک غازی.

در مورد انسان مسکین گفته میشود که سی اندوزد و بی سر  
انجام نمی دهد گری میدهد.

وانک در اقبال ماند و صرافه ارد

اشش و موس و حواش بهاس خورد

(ص ۱۱۱، د اول)

(۱) در مثنوی معنوی بار بار ایا قی آمده است نه فو

اندیشه مولانا پوسته لایه را از هم دریده است و مولانا در

مجبور به مراعات لایه ندانسته است بت با لایکی از آن خود را

مما حد.

۵۲ - سرمه را از چشم میزنند . این مثل به گونه کشاید در  
مورد کسی که جز دزدی کاری نداشته باشد گفته میشود . مگس  
رادر هوا رگ زدن نه چیدن مهبوسی را ارائه میدارد .

چه عطا مبارکدا بی میتیم      هر مگس رادر هوار که موزنیم  
گر کسی مهمان رسد گرمین منم      شب پخسپد قصد دلق او کنم  
(ص ۱۱۲ ، داول)

\*\*\*

چون قدم بامهرو بابک میزنی      چون بلخ رادر هوار کلامه زنی  
(ص ۱۱۵ ، داول)

اولا دزد به محل دهنده ات      چون ستانی باز بابی تبصرت  
(ص ۱۱۲ دوال)

۵۳ - غریب چه است نه گپ او باشد . و بامیگویند نه به گپ  
تو کس بیازمیده نمیکند این ضرب المثل وقتی گفته میشود که  
بخواهند تا سخن کسی را به بی ارزشی بگیرند و او را تحقیر کنند  
و از طرف دیگر بیا نگر سو قیامت انسانهای فقیر در جامعه است نه  
کس به گپ و سخن آنها و لو بی نظمی و درست هم باشد و نمی نه و بگذارد  
ورگدا گوید سخن چون از ثان      ره نباید ناله او درد ثان  
(ص ۱۱۷ - داول -)

۵۴ - عیب آدم هولدار را نمی بیند .  
خواجده در عیبت غرقه تا به گوش      خواجده امال مالش عیب پوش  
کز طبع عیبش نویسد طماعی      کشت دلها را طمعها چامی  
(ص ۱۱۶ ، داول)

۵۵ - سر که بار کرده گناه از انسان فر شروی است نه  
به بسته به خلق و جگر خون باشد  
سر که نفروش و هزاران جان بین      از قناعت غرق بهرا نگبین  
صد هزاران جان قلعی کش نگر      همه جو گل اغشته اندر گلشگر  
(ص ۱۱۸ ، داول)

- گریه می‌کند زن است

ن مثل در مورد زنانی گفته می‌شود که خواهند یا گریه  
احساس ترحم دیگران را به خود جلب کند و مادر مساله بی  
بیگناه جلوه بدهند .

پداورا نه تند و توسن است دشت گریان گریه خود دام زن است  
(ص ۱۱۹، داول)

به هر کس روزی خود را می‌جورد .

ان را در در می‌کشون کنم روزی تو خون نهاده چون کنم  
(ص ۱۱۹، داول)

- آب و روغن به هم قیامزد . و با گویند که : آب را هرجا  
بزد دست روغن است

نک روغن را ز آب اسرشته اند آب با روغن چرخا گشته اند  
(ص ۱۱۳، داول)

\* \* \*

اگر در روغن جوشان کنی د بگدان و دهکے را وهران کنی  
(ص ۱۸۴، چهارم)

مثل هترزانو زدن . وقتی کسی در برابر حرف خویشتن  
گردد میگویند که بالاخره مثل هترزانو زد ولی زانو نهاده  
اگر دی نشستن نیز میباشد .

او آن دم زن که تسلیمت کنند و چون زانو زدن بهمت کنند  
(ص ۱۲۶، داول)

\* \* \*

دینمور به لایه انداند همچو واشتر پس او زانو زدند .  
(ص ۲۳۳، دوم)



۶- کس از خاطر يك دوستين را در نماند.

انسان بخاطر يك فرد يك اجتماع را از خود آزرده نماند.

هر يكی تو گاهی را می‌بوی و صدایی هر کس بگذارد روز  
(ص ۱۳۳، داول)

\* \* \*

هر يكی تو گاهی سوختن نیست لایق از تو دیده دوختن  
(ص ۲۳۱، داول)

چنانچه باشد شش گزینم بر کریم يك چه بود نه بوزم زو گام  
(ص ۲۹۰، دهنج)

۷- مردم این هست را که میگویند بی پیرمرو اندر نمایی هر چند  
مکن در زمانی دیگر به شبانه يك ضرب المثل در حیات روزمره شان بکار  
می‌آید و گاهی هم برای کسی که به ناری تازه آغاز نموده باشید  
میگویند که بی پیرمرو

پیر را بگزین نه بی پیر این سفر هست پس پرافت و خوی و خطر  
آن رمی نه با و ما تورفته‌ای بی تلاوز اندر آن آشفته‌ای  
پس رمی را که ندیده‌ای تو هیچ بینم و تنها ز رهبر سرمه‌چ  
(ص ۱۳۶، داول)

هر که در ره بی تلاوزی رود هر دو روز راه صد ساله شود  
هر که تازه روی نمایی دلیل همچو این سرگشته‌گان گردد ذلیل  
(ص ۱۳۳، دوم)

۸- سفر انسان را پخته می‌سازد.

رفت آن مسکین و سالی در سفر در فراق دوست سوزید از ضرر  
پخته شد آن سوخته پس باز گشت باز کرد خانه انبار گشت  
(ص ۱۵۱، داول).

از سفرها ماه میسر و شود      بی سفرها ماه بی خسرو و شود  
از سفرها بدق شود فرزین راد      و از سفرها بد بوسه دهد مراد  
(ص ۳۰۹، دوم)

۶۳ - تا خود را شناسی خدا را نمی‌شناسی و یا می‌گویند نه :  
هر کس خود را شناخت خدای خود را هم می‌شناسد .

این ضرب المثل را وقتی می‌گویند که کسی در مورد خود بالا تر  
از آنچه که هست حرف بزند و خود را بزرگ جلوه دهد و خود  
شناسی خود پایه بلند معرفت است .

هر کس نقش خویش را دید و شناخت  
از در است گمان خود دوام به تاخت .

زان نمیدورد به سوی ذوالجلال  
کو گمانی نمیدرد خود را بحال  
(ص ۱۰۹، اول)

۶۴ - چاقو دسته خود را نمیدرد .  
این مثل را هنگامی بکار می‌گویند که کسی از طرف ادا دوست  
صمیمی و یا خویشا و ندان خود متهم به خیانت و گناهی شود و  
در مقام دفاع و تبرئه خود این مثل را بکار می‌گیرد .

کی ترا شد تیغ دسته خویش را  
رو به جراحی سباز این ریش را  
(ص ۱۰۹، اول)

۶۵ - پوستین چه پوشیدن .  
این مثل به گونه گفایه امیر این امر را بیان میدارد که کسی به  
خاطر انجام کار مهمی و یا بخاطر تصفیه حساب با کسی تصمیم  
طاعتانه و آخرین خویش را بکشد . مثلاً می‌گویند که اگر بک بار  
پوستین را چه بپوشم بازماندن و الانستم .

چون کندجان باز گونه پوستین

چند و او بی برارد ز اهل دین

(ص ۱۶۳ ، داول)

\* \* \*

پوستن را باز گونه گر کند

گوه را از یخ و ازین بر کند

(ص ۱۹۲ ، داول)

\* \* \*

چون بگردانید نا که پوستین

خردشان بشکست آن نفس القرین

(ص ۱۲۷۲ ، دهم)

۶۶ - از گاه گوه میسازد یا میگویند که شتر کجی خود را  
نمیپوشد و با گورند که عیب خود را دیده نمیتواند. تمام این مثلها  
در مورد اشخاصی بکار میرود که پیوسته در مورد دیگران عیبجویی  
میکند ، بدون آن که بدانند که خود نیز عیبهای زیادی دارند  
و همچنان در مورد چنین اشخاص ضرب المثلی زیری داریم که  
میگویند کور خود بینای مردم .

گذشته از اینها مثلی دیگری نیز است که میگویند : برگ پیش  
پایت میبارد سر کوه را چه تماشا میکنی؟ معنی خودت دنیای از عیب  
هستی دنبال عیب دیگرها چه میکردی .

خوبی در آینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید از آن و غم کرد

خوبش این چون از کسی چیزی بدید

آفتی دروی زدو زخ هه بدید

(ص ۱۶۵ ، داول)

۶۷ - سرگین چاشت ها سرگین را چاشت معلوم میشود .  
این مثل دوسورد کسی گفته میشود که بر وی اعتماد شده باشد و  
بر کاری گماشته شده باشد اما دیگری مطمئن باشد که او را انجام  
خیانتی را مرتکب خواهد شد . چرا که در چاشت مودمی که آفتاب  
گرمتر میباشد و وی و تعفن سرگین بالا میشود همانگونه که وی  
و تعفن خیانت او بالا خواهد شد .

پنجم زد با آدم از نازی که داشت  
گشت رسوا همچو سرگین و مت چاشت  
( ص ۱۶۳ ، اول )

۶۸ - گوشت خرد دندان سگ و یا با کمی اختلاف میگویند که کله  
خرد دندان سگ . این مثل آن گاه گفته میشود که دو انسان نااهل  
و جاهل روی مساله ای با هم به نزاع برخاسته باشند .  
رهش بد را داروی بد یاقت رگ  
در سرخر را زد دندان سگ

( ص ۱۸۸ ، اول )  
۶۹ - زیره به کرمان بردن و هادر ولسوالی درواز بدخشان میگویند  
که دوغ به دولاخ ( بهلاق ) بردن اگر کسی زیره به کرمان ددوغ به  
بهلاق و همیگونه بگویم که نمک به قالدان ببرد تحفه بخوده  
بی با خود برده است . این مثل را در چنین مواردی بکار می برند .  
جه بی را جانب گلشن چون بره  
قطره را سوی عمان چون برم

زیره را من سوی کرمان آورم  
گر به پیش تو دل و جان آورم  
( ص ۱۸۸ ، اول )

۷۰ - آب و آتش به هم جور نمی آیند .

همچنان در مورد دو کس که از گذشته ها با هم دشمنی داشته باشند میگویند که آن دو با هم آب و آتش اند .

نار خصم آب و فرزندان اوست

همچنان که آب خصم جان اوست

آب آتش را شد زیرا که او

خصم فرزندان آبست و عدو

(ص ۱۸۲ ، داول)

ز آب آتش زان گریزان میشود

کاتشش از آب ویران میشود

(ص ۲۰۹ ، د دوم)

۷۱- در دندان کردن .

میکنند دندان بد را آن طیب

تار هد از درد و بیماری هچیب

(ص ۱۹۰ ، د اول)

\* \* \*

چونك دندان قو كرمش در فتاد

نیست دندان بر کنش ای اوستاد

(ص ۳۳۸ ، د سوم)

۷۲- شتر دزدی و خم خم و یا میگویند که شتر میدزد و خود را در

گوهانش بت میکند .

این مثل با نگراین مفهوم است که این عمل بفنان شدنی نیست

پس انسان کاری را که میکند باید مردانۀ و ار کار انجام بدهد از

کار و وظیفۀ خویش هراس نداشته باشد .

جاده شویی کرد خواهی ای فلان

رومگردان از محله کاروان

(ص ۱۹۱ ، داول)

۷۳- پایت راهبه الداره کلامت دراز کن.

این مثل را در مورد کسانی بکار میبرند که آلهادر مورد قدرت  
صلاحیت و لیاقت خویش اضافه تراژ آنچه کرده اند ادعا نمایند.

که از آن دوری در این دوری گزیم

با بکلی زیرا در زاست این گزم

(ص ۲۱۷، داول)

۷۴- سگ عوعو میکند مسافر به راه خود میرود.

یعنی انسان باید پشت کار خود برگردد نه پشت گپ هر کس و نا پس

در شب مهتاب به رادر سگ

از سگان عوعو ایشان چه باک

(ص ۲۲، دوم)

\* \* \*

گفت از بانگ و علای سگان

هیچ و اگر در زرامی ناروان

باشب مهتاب از غوغای سگ

سست گردد پدر را در سر و تنک

به ایشانند نور و سگ عوعو کند

هر کس برخاست خود مستند

(ص ۲۳، دهم)

۷۵- سیاه دهدی گاو خبال کردی.

این مثل را وقتی میگویند که کسی در مورد کسی به شناخت

درون نرسیده باشد و او را آن گونه که است تشقاخنه باشد و در مورد

شخصیت او قضاوت سطحی نماید.

گفت شیراز روشنی افزون شدی

زهره اهل پدری و دلخون شدن

این چنین گستاخ زان به بخاردم

کود را این شب گاو سهنداردم

(ص ۲۴، دوم)

۷۶- پشك رانگه‌بان گوشت ساخته است.

وقتی انسان خراشتکاری مورد اعتماد قرار گیرد وامانتی به وی سپرده شود این مثل را میگویند.

تو جگر پندی میان گروه‌ها گان

اندراهدازی وجویی زن نشان

(ص ۲۲۶، دوم)

۷۷- مگس هردوخ . کنایه از انسان شله است که در هر موضوع و مساله بی خود را بدون ضرورت و تلافی اشريك سازد و یاد رهر کجایی بدون صلا هر کنار سفره بنشیند.

چون مگس حاضر شود در هر طعام

از وقاحت بی صلا و بی سلام

(ص ۲۲۹، دوم)

\* \* \*

رو مگس به گبر قاتانی هلا

سوی دوشی زن مگس هار صلا

(ص ۲۳۱، دوم)

۷۸- دزد هم خدایگوید و کاروان هم خدا میگوید.

کار و مومن خدا گویند لیک

در میان هردو فرق هست لیک

(ص ۲۳۴، دوم)

۷۹- خاك در چشم زدن . این مثل به گونه کنایه به انگرفریب

کسی است. مثلاً وقتی کسی را در خرید و فروش چیزی فریب بدهند میگویند در چشمش خاك زدیم .

خاك در چشمش زدواز راه برد در میان چغندو ویرا نش سمر د

(ص ۲۳۳، دوم)

\* \* \*

---

خاك زن دردیده حسن بدن خویش د یدۀ حین دشمن غفلت و :ش  
(ص ۲۷، ددوم)

\* \* \*

چون بریشم خاك را بر میتفشد خاك در چشم منزه رید  
(ص ۱۲۷، ددشم)

۸- در کان نمك كه خرمبرده هم بختند نمك میشود.

این ضرب المثل سوار گوناگون استعمال دارد. از جمله میتوان  
گفت موامی كه انسانى نااهلى در امر تعام با جمعی از انسا نهای  
هوب و شریف خصملتهای شایسته وانسا نی پیدا شد این مثل را بكار  
می برند .

هیزم تیره حریف نارشد تیره كی رقت وهمه انوارشد  
در نمكدان چون خرمبرده افتاد آن خری و برده كی يك سرنهاد  
(ص ۱۲۶، ددوم)

۸۱- دایار آب بگيرد مرغای را تا به ژانوه.

كسی وقتی مطمئن باشد كه از خطرو حا د ابدی كه ممكن رخ باشد  
رامان میماند این مثل را بكار میبرد.

انج خوك دیگران آن امن تست بطوقی رز و بچروم رخ خانه مست  
(ص ۲۶، ددوم)

\* \* \*

بط راز شكستن كشتی چه غم كشتی اش بر آب پس باشد قدم  
(ص ۱۲۴، ددشم)

۸۲- در روز عافیت هر كس دوست انسان است و با میگویند  
كه دوست خود را در روز بد امتحان كن. همچنان در همین مفهوم مثلی  
ست كه میگویند روز بد برادر ندارد.



نه نشان دوستی شد سرخو شی در بالا و آفت و محنت کشی  
دوست همچون از بالا چون آتش است از خالص درد دل آتش خوش است  
(ص ۲۶۸، دوم)

\* \* \*

وقت صحت جمعه یارند و حریف وقت درد و غم به جز حق کوا یف  
و قدر در چشم و دندان هیچکس دست تو گیرد به جز در یاد رس  
(ص ۹۸۷، پنجم)

۸۳- مشتی زد به لکدی گیر آمد.

یعنی در حق کسی مستی روا داشت، اما خود مستی بزرگتری را  
گرفتار آمد.

۸۴- خدای را خدای شد چنان که سده زن کوزه بخور اینک سزا  
(ص ۲۷۶، دوم)

۸۵- ملا ملا حافظ است، نیمچه ملا کافراست و با سبکو بود که  
با جاهل جاهل باشی با عالم عالم بر علاوه سبکو بود که از بد عملی کرده  
بی عملی بهتر است چرا که انسانهای بد عمل و با بد اصطلاح عوام  
نیمچه ملا تصور میکنند که عالم بهفته اند بنا بر نظر خویش سخن  
و نظر کس دیگر را نمیبینند و یا گاهی به مشکلی میبپردازند از  
اینرو هیچگاه حقیقت را در نمی یابند.

دانش ناقص نداد فرق را لاجرم غور می داند برق را  
چونک ملعون خواند ناقص قول رسول بود در تاویل نقصان عقول  
(ص ۲۷۲، دوم)

۸۶- دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.

دوست نادان باد و ستی ابلهان نه خویش چنان باعث درد سر و  
بر پشانی برای انسان میگردد که دشمن دانا نمیکردد. گذشته از آن  
دوست نادان نشان دهنده نادانی خود انسان است چنانچه گویند انسان  
را از روی دوستی پشامس.

ز انك عاقل را جفا می گرود  
ازو نای جاهلان ان به بود  
گفت هیمنبرعدا و ت از خرد  
بهتر از بهری ند از جاهل رسد  
(ص ۲۸۸، دوم)

\* \* \*  
جاهل را با تو نماید همدلی  
عاقبت زخمت زند از جاهلی  
دوستی جاهل شیرین سخن  
کم شنوند گان هست چون سم کهن  
(ص ۱۱۳، هشتم)

همچنان در مورد دوستی و صحبت انسان نادان میگوید نه صحبت  
گداست.

۸۶ - دوستی ادم ابله مثل دوستی خرس است.  
مردم مادر مورد دوستی خرس با انسان تصدها و نسیانه های  
دی دارند که سرانجام تمام آن تصدها حائلی از این است که خرس  
و نه به فکر دوستی و انجام خدمت به دوستش با امان نشسته شدن  
آن شده است و با او را به عذاب الهی سردچار نموده است.  
از اینرو مردم دوستی انسان ابله را زخمیه به دوستی خرس  
انند.

هر ابله مهر خرس امده خون  
کین او به راست و به راست خون  
(ص ۳۰، دوم)

۸۷ - تا که طفل نه گیرد مادر شیر نمیدهد.  
یعنی تا زمانی که از دوست خویش کمک نخواسته ای او را زاهدانه  
چشم اند.

داده و مادرها نه چو بود  
تا ده کی این طفل و گریان شود  
طفل حاجات شمارا آرد  
تا بنا آید و هود شیرش بدید  
(ص ۲۹۱، دوم)

تا نگردد بر کی دهندد چمن  
تا نگردد طفل کی جوشد لب

---

طفل يك روز همی داند طریق

که بگریم تار سد دایه شفیق  
(ص ۸۲۶ ، پنجم) .

۸۸- گنج در ویرانه است .

وقتی چیزی قیمتی را در کلبه هریبانه بی بی ببینند یا دانشمند و  
با فهمی را در هکله دوری ببینند و با حسن زبانی را در خانه  
هفاری ببینند این مثل را بکار ببرند .  
چونك گنجی هست در عالم سرنج

هیچ ویران را بدان خالی ز گنج  
(ص ۳۰۱ ، دوم)

عقل من گنج است و من ویرانم

گنج گریه را کنم دیوانه ام  
(ص ۱۳۱ ، دوم)

\* \* \*

گنجها را در هرابی زان نهند

تا ز حرص اهل عمران وارهند  
(ص ۸۰۶ ، پنجم)

گنج و گوهر کی میان خانه هاست

گنجها بیو حقه در ویرانه هاست

گنج آدم چون به ویران بدد قین

گشت طینش چشم بندان زمین  
(ص ۹۹۹ ، پنجم)

\* \* \*

چو عمارت دین تو و هم و راهها

گنج نبود در عمارت جاها  
(ص ۱۲۳ ، اول)

۸۹- مردم گاهی که هواست به باشند کسی و با چیزی را کم بزنند  
و اما کثرت چیزی را با آن بداند : آنگاه میگویند  
که هر سنگی را که بالا کنی زیر آن مثل توده آدم است گر چه در اوقات  
زیر آن مثل به مفهوم کم زدن نیامده است ، بلکه میگوید چشم  
یقین خود را باز کن و در زهر هر سنگ مرهنگی بین و با روی هر گلی  
کلیبی را بین که نشسته است . یعنی دنیا پر است از مردان خدا .

گر ترا باز است آن دیده یقین

زهر هر سنگی یکی مرهنگه بین

\* \* \*

پیش آن چشمی که باز و روبراست

هر گلی را کلیبی در راست

(ص ۱۳۱ ، دوم)

۹۰- ناف سراه نام او بریده اند .

این مثل را وقتی میگویند که کسی نخواهد تا دیگر با نار و  
وظیفه ای باها کس دیگری و یا با چیزی سرو کار داشته باشد . مثلاً  
وقتی کسی نخواهد که دیگر همروش را به مزدوری سپری نماید  
میگوید که ناف مرا خوبه مزدوری نه بریده اند .

ناف ما بر سر او بریده اند

عشق او در جان ما کارده اند

(ص ۲۲۲ ، دوم)

(بافیدارد)

# شرح چندستیوال کتہ (۱)

## دیک نوح قلمی

محمد نذیر میمنی

جورج مور گنستون زبان ساسی معروف نارویژی در سال ۱۹۲۹ء  
حین دیدارش از چترال نسخہ قلمی ہی را دریافت کہ تا اکنون  
اولین اثر شناختہ شدہ در بارہ تاریخ و فرهنگ نورستان قدیم از  
قلم یک نورستانی میباشد۔ وی بعد از مطالعہ این اثر و انجام تحقیقات  
پیرامون آن ، لکچرہای را در این بارہ در اکادمی علوم ناروی  
ایجاد نمود و در سال ۱۹۳۳ء چند صفحہ آنرا بہ طبع رسانید۔

مواک این نسخہ کہ مور گنستون مستقیماً آنرا از نزد خود  
خریداری کرد ، سردار از ار (نام قبل از اسلام) نام دارد ۔ اسوی  
بعد از مسلمان شدن بنام شیخ عبد اللہ ( ۲ ) یا محمد عبد اللہ  
( ۳ ) مسما گردید ۔ پدرش سردار کاهیم نام داشت و یکی از  
بزرگان قبیلہ کتہ بود کہ در ہر گرامتال ( ہر گمتال ) زندہ گی میکرد۔  
وی در سال ۱۸۹۶ء بعد از فتح آنجا توسط عبدالرحمن باہر وانی و  
خویشاوندانش کہ با بایں ہر شخصہ نفر میشدند از درہ ہا ہیکل ارا را نمود  
و در ہر دستول واقع در چترال مسکن گزید و طی سالہای اخیر قرن ۱۹  
و دہہ اول قرن بیست در جلد ر کمپ کتاہش را برشتہ تحریر آورد۔  
این کتاب در ( ۱۳۹ ) صفحہ بہ دو بخش تقسیم میگردد۔ صفحہات ( ۸۲ - ۱ )

آن از لحاظ تاریخ و جامعه شناسی نورستان خلی با اهمیت بود .  
 شرحی از جامعه نامه پارسیوم تاریخ و حوادث مربوط به فتوحات  
 عهدالرحمن را احتوا میکنند. صفحات ۸-۱۲۹ - آن به دیوگرانی، دیو  
 لوژی و پوشتراز همه به جر بان زنده گی خودش درخارج از نورستان  
 خصوصاً هند اختصاص یافته است . آزار کوشیده تا به استثنای  
 بعضی جاهای که به سبک عالی نوشته باقی متن را به سبک روان هندی  
 با املائی درست و خط زیبای نستعلیق تحریر کند (۳)

کنت کرسیتن مین با استفاده از لکچر های مورگنسترن و مراجعه  
 به اصل نسخه مطالب هندی را از آن استخراج کرده در سه بار فرهنگ  
 هندو کش که در سال ۱۹۷۰ در سوئگارد دایر گردیده ارایه نمود .

وی در بخش دوم مقاله خود ده شرحی از چند استیوال گفته  
 های قدیم را از روی متن نسخه بدون اتمام تدرف با همان سبک  
 اصلی نویسنده اقتباس کرد و واقعاً موضوع خلی جالب است زیرا  
 استیوال های قبایل مختلف نورستانی که از لحاظ فرهنگ شناسی  
 از پدیده های مهم آن منطقه بشمار میرود . عمیقاً با مذہب روابط  
 اجتماعی کار و تولید ، روا شناسی و ذوق هنری شان ارتباط میکنند  
 لذا یچ تحقیقات سالهای اخیر در باره تاریخ و فرهنگ نورستان نشان  
 میدهد که استیوال ها به گونه های مشابه و تفاوت در مناطق جداگانه  
 و در بین قبایل متعدد از لحاظ موضوع ، هدف نحوه و معیار هرگزادی  
 زیاد بوده توضیح هر کدام آنها که فصل های بسیار مهم و دلچسپی  
 را در عرصه تاریخ و فرهنگ نورستان تشکیل میدهد ، موضوعات  
 مونوگرانی های جداگانه را احتوا میکنند . اساساً مادر اینچهار  
 اساس مقاله کرسیتن مین هرچی از پنج استیوال معمول در میان  
 قبایل کته های قدیم را که بقلم یک نورستانی (آزار) در حدود  
 بیش از نود سال قبل ثبت شده ناچای که مقدور است با حفظ اسالت  
 متن اردو که به زبان انگلیس ترجمه شده پیش از این علاقمندان

فرهنگه مردم آن دره های و کوهپایه های هندو کش جنوب شرقی  
سیندائوم

بقول وی از اردر افرش ویرامون نستیوال ها نهشته که کته ها  
چون مسلمان ها عیدوی ها و هندوها همه ساله نستیوالهای خاص داشته  
از آن جمله پنج نستیوال درین شان خجلی عمده میباشد این نستیوال ها  
موارند از:

کیش نموج Gish Namuch نی لون Nilon - گیچ Cuche

اهتری چل نات Ishtrichal Not

مون ون Munvon

۱- گیچ نموج

دو این نستیوال که برای هژده روز در اخیر فصل بهار برپا می افتد.  
طی پانزده شب به منظور پرستش و خدمت به معبود قبل از  
اسلام، شان کیش (ه) و به استقبال سال نو یوز یک می نوازند در صفحه  
۷۷ از کتاب شرح یافته که مختصر آ اینک طای پانزده روز اول  
کته ها از طرف شب یوز یک می نوازند و طی سه روز بعدی  
در میدان رقص قریه که در یک محل مناسب ساخته میشود بصورت  
دسته جمعی میرقصند یوزگان و روسای قریه نیز در اجرای این رقص  
هرکت میکنند. دبلول ( ۶ ) نیز در آن هرکت میجوید تا در این  
مراسم پرستش، موعظه نماید. در این مراسم مردم لباس های خوبی  
پوش میکنند، عوام و تهی دستان را در آن راهی نیست.

۲- نی لون

این نستیوال شصت روز بعد از ختم گیچ نموج، در گرمای تابستان  
برای بیست روز برگزار میشود طی دو هفته اول آن مردم  
بعد از شام در میدان رقص دهکده که بشکل یک ستیج وسیع و طویل  
ساخته میشود، با اجرای رقص و آواز که مشابه یکنوع پوجا  
( عبادت ) میباشد، معبودان خود را احترام میکنند. در این مراسم

موز يك اوالخته ميشود و همچا شكل يك نمايش موزهكال را بخود  
 ميگردانند و در صفحه (۴۸) اشاره ميكنند كه در اين مراسم كامل  
 خاص براي پوشيدن لباس و شرايت دران وجود نداشته و من بخواند  
 در ان شركت نمايد بعد از سهري شدن اين دو هفته در طي چهار  
 يا پنج روز مردم يكد يگر خود را با آب آبر مي سازند كه اين مراسم  
 شبيه مراسمي مذهب است كه هندوها طي آن يكديگر را با رنگ اوده  
 ميكنند البته در سه روز اخير و شب هاي اين بختار معبودان شان  
 با لباس هاي زيبا و قصي مشابه رادر ميدان ميگذرانند و اجرا ميكنند همچنان  
 طي اين شب ها هر كسي در خانه خود غذاهاي بهتري مي پزد و به  
 يكد يگر توزيع ميدهند

### ۳- اشترى - چل - نات

اين فستيوال چهل روز بعد از زني لون در آخر فصل تابستان، اي  
 سه روز براه ميافتد طي اين روز ها از طرف صبح و شام در ميدان  
 رقص ميروند و رقص هاي مشابه الهه رادر بالا گرفته و اجرا ميكنند  
 پوشيدن لباس و توزيع غذا به يكد يگر نيز مشابه آن است

### ۴- گيجي (صفحه ۴۹)

اين فستيوال بعد از اشترى چل نات براي مدت حد اقل  
 دوازده روز دايه ميشود طي هفت شب اول مراسم رقص را بجا  
 ميآورند و روز هشتم همه از خانه ها برآمده قطع كردن و جمع آوري چوب تاج  
 سروي بردارند و روز نهمي آنها را با مقداري از چوب سويور بخانه  
 آورده قسمتي از انرا دود ميكنند همچنان در شب چهارم به وزنده  
 ميبرند رقص هاي نان را بهنام معبود ها پخته و بعد از ساعت ۱۲ شب  
 آتش را مي افروزند و پارچه از آن نان ها را با لحي و عن و خمچه هاي  
 صنوبر در آتش مي دانند و در اين وقت نام معبوداني را كه اين  
 نان ها را به نام هان پخته کرده اند ياد آوري کرده از آنها تكرم  
 بعمل ميآورند .



در صفحه (۵۰) اثر آزار آمده که آنها بعد از آنکه باقی مانده نان‌ها را خوردند، محبوس‌های از گاوی، یزه گوسفند، و همچنین شپا نان را از شاخچه‌های پند میسازند که شپا نان و مواشی‌ها را تمشیل میکند. این محبوس‌ها را در یک اتاق بلند و برآمده در مقابل در ورودی‌ها را خود قرار میدهند. آنها به عقیده خود به این ترتیب به معبودشان عرض حال میکنند، و میگویند تا چه چیزها را نان چندین حیوانات را که به‌دوی تعلیق دارند به ایشان بدهند. به‌دادا می‌این مراسم هر کس نظریه مقامش چون عنعنۀ قدیمی یا سوامی که طی روزهای گذشته جمع آوری کرده می‌پوشاند تصاویر حیوانات متعلق به خود را روی دیوار خانه اش ترسیم می‌نماید.

از صفحه (۵۱): در روز پنجم آنها شاخچه‌های را که قبلاً جمع آوری کرده برای مردمان دسته‌های بطول ۱۰ تا ۲۰ فوت و برای زن‌ها و اطفال بطول ۶ تا ۱۰ فوت می‌بندند. این دسته‌ها بنام‌های هر شخص بوده و زنان حامله برای طفلی که در بطن اش می‌باشد نیز دسته‌تیار می‌کنند. در شب همان روز بنام معبودان شان به استثنای (سون) نان پخته و در ساعت ۱۲ شب بطریقی که قبلاً تذکار یافت، پوچا انجام داده بعداً استراحت میکنند. در صفحه (۵۲) آمده که ساعت ۳ شب همه مردم از خواب بیدار شده، لباس‌های زیبایی به تن میکنند. (دبلول) از همه اولتر به قسمت بالائی بسته‌های شاخچه که در آن شاخه‌های صنوبر بسته می‌باشد آتش زده از خانه بیرون میشود. بدنبال وی دیگران نیز انگاراً را انجام داده از خانه می‌جروند و همه با آواز بلند سچ و سچ صداهای زنند که دعای خیر معنی میدهد. بعد از آنکه کی توقف در دره‌ها روا نه آتشکده معبود شان بنام دیساین (۷) می‌گردند در آتشکده اولاد دبلول و پشو (۸) و بعداً عامه مردم داخل میشوند. بعد از آنکه تمام مردم در آنجا جمع شدند یکجا با دبلول و پشو که در این وقت پیروش میشود معبود را پرستش می‌نمایند. معبود از طریق پشور بصورت

در موزی با آنها سخن میگوید و بشو و نام آنها را که دعایش مورد قبول قرار میگردد یادآوری نموده بسته های متعلق به آنها را که تعدادشان از دو تا چهار بیشتر نمیشود گرفته در شمارد و روانه میدهد استاده میکنند بشو و آن استدعایی را که مورد قبول میباشد قرار خواهد گرفت به مردم شرح میدهد و همه مردم با وی یکجا بادستان بسته به پامی ایستند و مردم استدعای خویش را از طریق وی بمسجود ارا نه کرده جواب خویش را نیز از طریق او میمانند بعد از اتمام این مراسم آنها دو باره رقص زنان بطرف دهکده راهی میشوند البتة حین اجرای رقص میرا بن دولی الم سوسینی آنها را همراهی نمیکند (؟) آنها تا زمانی که مردم آن از آتشکده رنگشده اند در میدان متذکره میرقصند و وقتی مردان بد آنجا رسیده همه با هم یکجا برای مدت طولانی به اجرای رقص باله موسیقی میپردازند بعد از این مردم به خانه خود رفته غذا میخورند هفت روز بعد از این مراسم مردم به مجلس مجسمه های سواشی و شبانان خویش را از چوب پیل ساخته آنها را در آتشی که در خانه های خود به منظور بر ستش میپزدشان می فروزند می نوازند این مراسم شاید جشن دیوالی هندوها در زمستان است .

این قریه ال برای يك روز در خیر ماه چای فقط بهت روز قبل از استیوال اول برای می افتند در این فستوال صبح بسارو نت آنها از خواب بیدار میشوند و غذای می پزند آنها در حوالی ساعت ده آنرا با خود به شهرستان دهکده برده و مقداری از آنرا با تخم روغن آب شور و می و غره روی مجسمه های خویشتاوندان شان میباشند و غذای آنها این غذاها به مردم مورس بعد از غذای باقی مانده را این خود تقسیم کرده با آواز خرائی به دهکده بر میگردد آواز خوانی شان شکاف و کوه لیک دارد. آزار در صبح (۵۵) میفریسد که وقتی که آنها به دهکده رسیده اند به میدان رقص میروند و حین اجرای رقص را از عمو ما

مردان را مسخره میکنند و مردان از گفته‌هایشان احساس خجالت نموده از آنها تقاضا بعمل می‌آورند تا آواز خوانی را توقف بدهند و به خانه‌هایشان برگردند و مانند آنهایی که آلهه‌ها به برگشتند و مصروف صرف غذا شدند مردان لباس‌های رقص را پوشیده مشاهده‌راسمی که قبلاً از آن‌ها آوری کردیم جهت اجرای رقص به میدان دهکده می‌روند آن‌ها به همراهی سوزیک سیرقصدن پارچه‌های را که درباره پدران، پدر کلان‌ها و پدر کلان پدرشان حین مرگ آن‌ها خوانده بودند می‌خوانند و ارثین‌سوده‌گان مقداری از شیرو انواع میوه‌جات را با خود آورده بین هم تقسیم میکنند و عقیقه آن‌ها غذاهای توزیع شده به‌سوده‌گان میرسد از هر چه چنان در صفحه (۵۶) علاوه میکنند که بر علاوه این فستیوال ها تعدادی از مردم اسم و جشن‌های کوچک دیگر نیز وجود دارد شرحی آن را به یاد طول است و بنا بر این جا شرح نیافته است...

یادداشت‌ها

۱- کاتن یا نته نام یکی از قبایل بزرگی نورستان است که بدو بخش عمده کته‌های شرقی و غربی تقسیم میشوند کته‌های شرقی در دره باشکل و غربی‌های آن در کانتیواو اگل‌زنده گی میکنند که سابق بنام کتور نیز یاد میشدند و بنا بر تریه گوسفندان سیاه بنام سیاه‌هوان معروف بودند.

۲- در صفحه ۷۷ نسخه قلمی جا بی که سولف‌جیاسو لوژی‌خویش را بیان میکنند به همین نام آمده، فرهنگ هندو نش صفحه (۱۱).

۳- پالوال، عناصر اجتماعی و نمادهای نورستان قدیم، فرهنگ هند و کش صفحه (۶۴).

۴- نورستین، کلماتور هند و کش صفحه (۱۵).

۵- کیش رب انواع چنگی نورستانی‌های قدیم بوده.

۶- (دبلول) یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی‌های قبل از اسلام است که در میان سایر پیشوایان مقام بلندتری داشت.

دسیان یکی از الهه‌های قدیم نورستان است که به عبادت  
ی از محصولات و سواشی شان حمایت میکرد.

. پشوا پنبه یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی‌های قبل از اسلام  
قدیمه سابق آنها و قتیکه معبودانی میخواستند ظایر شوند و را این وقت  
همیگر دود را این حالت فرغانه معبود به گوش وی میرسد و پشو  
ان را به مردم اعلام میدارد، (صفحه ۷ - ۷۲ اثر ازار)  
هندوکش، صفحه (۱۹)

# موازین نقد و داوری در باب

## انواع شعر و آثار ادبی

گزینش از مجله دانش و مهر ۱۳۰۱-۱۲

نقد و داوری درباره آثار ادبی زبان فارسی دشوار است، زیرا ماهنوز در مرحله اتهام هستیم تا به رسم به مرحله ای ده از خود نیز ملاحظاتی نقد و بررسی به وجود آوریم بهترین ناقد روزگار ما کسی است که بتواند آرای مفتقدان اروپایی را به درستی با آثار ادبی تطبیق دهد و آن‌ها که دست اندر کار مطالعه آثار معاصر اند نیکه میدانند که هنوز از نعمت چنین منتقدی برخوردار نشده ایم زیرا ناقدانی که با موازین نقد اروپایی آشنایی دارند نقص این کار درها فتماند و راه را منحصر در این میدانند که آنچه از موازین نقد و بلاغت اروپایی کلیت و شمول دارد، باید به فارسی درآید و کوشش شود که بر نهاد آن آثار، ادبیات قدیم و جدید ما منعجده شود و داوری درباره آثار ادبی معاصر ما آسانتر است، زیرا این گونه آثار تشابهاتی با آثار ادبی غرب دارند و به خوبی میتوان بسیاری از آراء ناقدان فرنگ را در باب آثار معاصر خود شدن، بر آثار ادبی معاصر انطباق داد. اما این عمل در مورد آثار ادبی قدیم دشوار است، زیرا شرایط تاریخی و اجتماعی بهدایش آن آثار با شرایط اجتماعی و تاریخی آثار ادبی اروپا کاملاً متفاوت است و پیاده کردن موازین زیبایی شناسی و نقد اروپایی در مورد آن آثار با پدیده‌ها احتیاط کامل و با بصیرت فر اوان انجام گیرد

بسیاری از اصطلاحات نقد ادبی اروپایی فقط و فقط در مورد آثار ادبی ملل اروپایی قابل انطباق است و بعضی دیگر با اندکی تغییر و تحول مع می‌تواند بر آثار ادبی ملل شرقی و اسلامی نیز منطبق شود و با تغییرات و دگرگوئیهای که در محیط ادبی بوجود آمده، قسمت بیشتری از حرفهای منتقدان اروپایی را در باب آثار معاصر میتوان پذیرفت.

یکی از مسائل عمده‌ی منتقدان اروپایی از قدیم به آن توجه داشته اند و از خلال فن شعر ارسطو و آثار شاه آندرون در بابات تقسیم بندی آثار ادبی است؛ تالی نه در ادبیات شرقی و اسلامی اصلا مطرح نبوده است، البته در ادبیات ملل اسلامی (فارسی، عربی، اردو) به تاثیر طرز فکر ادیبان عرب، آثار ادبی (مطبوعه) از دیدگاه ظاهر آن تقسیم بندی شده است و این گویا، یک خصوصیت ویژه‌ی ادبی است که از رهگذر ادبیات عرب به آثار ادبی دیگر، ملل اسلامی انتقال یافته که صورت ظاهر و شکلی اد ادبی را بدو بخش قرار داده، نه عمق معنوی و حوزه اندیشگی و عاطفی آنرا از راه تئری که شاعران و ناقدان عرب به مسأله قافیه و وزن دادند و موافق داوری ایشان که بر محور مسأله الفاظ و وب قافیه و وزن می‌گردد فلسفه هدایی اینگونه تقسیم بندی را بدو بخش، توان احساس کرد زیرا انگاری که دیدن نقد متوجه عالم لغوی و صوتی اثر است باشد، ملاک داوری و شده تقسیم بندی و از آثار ادبی در چنین حالتی خواهد داشت اینگونه تقسیم بندی که بر اساس صورت و شکلی آثار ادبی بنیاد شده است بی فایده نیست (۱) و از جهات بسیاری مانع نقد و داوری درست است همین توجه به صورت و تقسیم بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و فرم است که نقص عمده‌ی رادیکال شعری مانع شده است و آن فراهم آوردن دیوانهای شاعران است بر اساس

قالب قصیده و غزل و رباعی و آنگاه تقسیم بندی آن قوالب به ترتیب حروف تهجی در نتیجه این تلقی ادیبان ما از تقسیم آثار ادبی این مشکلات به وجود آمده است نخست اینکه شاعران قدیم ما سیر تاریخی و تحول ذهنی خود را ثبت نکرده اند هیچ دانسته نیست که حافظ کدام شعرها را در جوانی گفته و کدام شعرها را در پیری مگر اینکه قریب به بی خاص به دشواری بتوانیم در بعضی موارد پیدا کنیم و دیگر اینکه داوری درباره جوانب معنوی کار شاعران قدیم ما دشوار شده است زیرا در تقسیم بندی دیوانها رعایت شکل ظاهری و ترتیب الفبایی سبب شده است که برای خواننده مطالعه در جوانب روحی و معنوی سیریک شاعر از نثرهای دشوار و گاه معال گردد و در بررسی ادوار ادبی سیر صعودی یا نزولی یک اندیشه پاک زمینه و جذائی و عاطفی را به دشواری بتوانیم بررسی کنیم. فایده اصلی این کار، یعنی تقسیم بندی آثار ادبی بر اساس انواع این است که به خوبی میتوان علل ضعیف یا نیروها متن بسکی از انواع را در دوره بی خاص بررسی کرد. وقتی بدانیم حماسه یا شعر غنایی چیست و شرایط تاریخی و اجتماعی هر کدام چیست به خوبی میتوان از ضعیف و انحطاط یا اوج و بکفگی هر نوع در ادوار مختلف سخن بگوییم. بر اساس شناسایی این نظریه علل اوج حماسه در قرن چهارم و انحطاط آن در عصر مغل و باز اوج غنا و شعر غنایی در عصر مغول را خوب میتوان تفسیر و توجیه کرد. حتی میتوان آگاهانه بعضی از ضعفها را، که نتیجه عوامل خاص است) بر طرف کرد و در نقد و بررسی یک اثر، با توجه به شرایطی که نوع آن اثر دارد، از قوت و ضعف آن سخن به میان آورد. سنت ادبی عرب که مورد پذیرش ادیبان ملل مسلمان قرار گرفت، این دشواریها را بر سر راه نقد و داوری تاحدی به وجود آورد. این پرسش به ذهن میرسد که چرا وقتی ملل اسلامی فرهنگ و تمدن یونانی

را از رهگذر ترجمه و اقتباس اخذ کردند و بسیاری از جزئیات تفکر یونانی را به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار دادند، از این نکته محافل مانندند که موازن نقد و داوری در باب آثار ادبی را هم از یونانیان اخذ کنند. ظاهر آعلتش این است که قدامت تصور میکرده اند آثار ادبی هر زبانی ویژه گی خاص خود را دارد و قابل انتقال به زبان دیگر نیست و از سوی دیگر، اهمیتی نه به شعر عرب و آرا عرب در باب شعر - که دیوان العرب خوانده شد (۲) - میدادند سبب شده است که خود را از آرا یونانیان در باب شعر بی نیاز بدانند و از همین جهت که وقتی در منطق، نیازمند به اخذ اصطلاحات ادبی یونان شده اند، اغلب حرف های همان پریشان بینی است از قول سخفانی که این سبناود یگران در باب تراژدی (تراژودیا) در تفا سیر و شروح خود برخطاه اوسط آورده اند (۳) و نشان میدهند که در کدرستی از این مفاهیم ندانسته اند ناقدان فرنگی، که از میراث تفکر یونانی بهره مندند، آثار ادبی را دور از توجه به شکل ظاهری و چند و چون وزن و قافیه فقط از دیدگاه زمینه معنوی و بار عاطفی و وجدانی تقسیم بندی میکنند به گونه ای که این تقسیم بندی سرژوئی خاصی نمیشناسد این تقسیم بندی که در آثار ادبی همه ملل جهان با تفاوت هایی در جزئیات صدق میکند و در همه ادوار تاریخ ادبیات ملل قابل توجه است نوع حصر عقلی است در حوزه معانی آثار ادبی و خصایص عام اصالب آن که باید اگر گونه های جوان بشری به دشواری قابل تغییر است و چنانکه خواهیم دید از همان روزگار قدیم تا کنون این حصر عقلی مصداق داشته است. بی گمان ذهن تعالیل و تجزیه گر یونانی - همان گونه که بقولاب را در منطق و فلسفه حصر عقلی کرده در این تقسیم بندی تشریح شده داشته است، نظریه انواع، ادبی کوششی است در راه این تقسیم بندی. انواع ادبی عبارت از مجموعه خصایص لسانی که هر کدام دارای



شخصات و قوانین ویژه خود هستند . هر يك از انواع شعر حماسی نایبی ، نمایشی و تعلیمی ساختمان و هندسه خاص خود را دارا است مثلا حماسه نوعی شعر داستانی است که کما ملأ دارای جنبه آفاقی است نه انفسی .

در این نوع هیچ گاه هنر مند از «من» خویش سخن نمیگوید و از همن رهگذر است که حوزه حماسه بسیار وسیع است و در خلال حماسه صویر تمدن يك ملت را ، در مجموع با تمام عادات و اخلاق آن به خوبی میتوان مشاهده کرد و حتی قوای طبیعی و غیر طبیعی موثر در کویین آن ملت در حماسه اش نمودار است برعکس ، شعر غنایی شعری است که حاصل لبریزی احساسات شخصی است و محور آن «من» شاعر است و سرایند در آن نقش ویژه رند و بتاثر دارد نه تاثیر بخش و موثر ، دیگر انواع نیز هر کدام ویژه گمی خاص خود را دارند و این انواع در اثر نیز مصداق پیدا میکنند هر کدام از این انواع ساده بی مخصوص به خود دارد . در حماسه ساده بی وسع که مجموعه بی از حوادث بهم است همراه با سلاو بی لبر و مند و سرشار از نظر قرینه سازی و تصویرها - ضروری است و تا يك حماسه به درجه کمال برسد تجربه چند شاعر در چند نسل لازم است و باید که شاعران حماسه سرا از تغاییل نور و بیندی برخوردار باشند . برعکس ، شعر غنایی ساده و محدودی دارد که عبارت است از هر گونه احساس هادی با هم با خفگی که به گونه شعر در آید . باز در مقابل این دو نوع ، شعر نمایشی نه نیازی به افزونی حوادث دارد چنانکه در حماسه لازم بود و نه سرهاری و لبریزی احساسات میخواهد چنانکه در شعر غنایی ضرورت داشت ، بلکه قدرت در نظم و سرعت و تصویر گری حوادث ( با حادثه ) را لازم دارد با سلاو بی افکار و استوار . و بر همین اساس شعر تعلیمی نیز ساده خاص خود را ، که دانی و اخلاق است ، با نظر گاه فلسفی دارا است . این انواع ، ادبی بشو کم به انواع پدید

های هستی شباهت دارند: حیوانات، جمادات، نباتات، انسانها نه در تاریخ طبیعی، هر مجموعهای با خواص مشترک خود جداگانه مورد بحث قرار میگیرد. پرنده گان خصایص مشترک خود دارند نه در پستانداران یا مثلاً دسته ماهیها بدید نمیشود.

تقسیم را انواع موجودات، تحت تأثیر عوامل مثل خارجی معطوفتر کیمب خاص در کدام به وجود می آید؛ اما تقویر انواع ادبی تحت تأثیر نبوغ آفریننده گن آنرا را دبی و تمدنهای گوناگون است. همانگونه که محقق تاریخ طبیعی یک درخت صنوبر را از وقتی که گاشکی بوده تا هنگامی که درختی شده مطالعه میکند تا اقل ادبی نورسنوئی از انواع ادب را در سیر تاریخی خود مورد بررسی قرار میدهد تا چگونه به وجود می آید و چگونه راه کمال مییابد و حتی چگونه از میان میرود. بنابراین، از چند نظرگاه میتوان تقویر انواع ادبی را بررسی کرد:

- ۱- تقویر هر یک از انواع به طور مستقل و جداگانه،
- ۲- دیگر گونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر،
- ۳- تغییرات کمال در انواع.

۱- تقویر هر یک از انواع ادبی!

یکی از اشتباهات ناقدان قرن هفده و هجده امثال بوالو این بود که تصور میکردند انواع ادبی به گونه قالبهای جامد و ثابت همیشگی وجود دارند و هیچ تغییری در آنها راه ندارد؛ اما در قرن اخیر، از هرگز مطالعات تاریخی در این انواع به این نتیجه رسیده اند که هر نوعی محدود به خود سوری و تقویری دارد، یعنی پس از یک مرحله ابتدایی به انواع دیگری آمیخته و نمیتوان یک نوع را از همسایگان معنوی آن جدا کرد، هر نوعی مراحل رشد و کمال خود را مییابد تا میسرسانیه مرحله انحلال؛ مثلاً همانکه ممکن است در یک دوره خامه یافته متقانی شود؛ زیرا شرایط اجتماعی به وجود آمدن، دیگر وجود نداشته باشد.

- ۲- دیگر گونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر.

در آثار ادبی بعضی ملل، از قبیل یونان پیدایش انواع ادبی  
 در گرونی آن‌سور تاریخی و طبیعی داود؛ ولی در بعضی ملل دیگر ممکن  
 است جنبه تقلیدی داشته باشد، مثل آثار ادبی ملل اروپا در قهاس  
 ادبیات قوم یونانی. رو به گرفته میتوان مراحل تاریخی پیدایش  
 انواع ادبی را در آثار ادبی بعضی ملل از قبیل یونان بدینگونه  
 رسی کرد:

(ف) حماسه

نخستین نوعی که در ادب یونان ظهور کرده، نوع حماسه است.  
 ر ادب یونانی حماسه‌هاست گاهی اشرافی دارد. این نوع شعر که  
 مضوع آن صحنه‌های نبرد است، تعبیر درستی است از یک جامعه قطع دار  
 فیودال) که با همسایگان خود در گرو دار نبرد است تا حوزه  
 سلطه خود را گسترش دهد. در این اجتماع فرد وجود مشخصی ندارد،  
 بلکه بعضی از سر گردگان نیرومند هستند که را هجری جنگ  
 جنگواره‌گی با ایشان است. این نوع شعر حالت بیداری یک جامعه  
 را در برابر حیات تصویر میکند. در ادب ایرانی نیز چنین است  
 این تفاوت که در گریه‌های قومی در شاهنامه بنیاد تجاوز طلبی  
 نظام فیودالیسم ندارد و تصویر حالت سازنده‌گی یک جامعه است.

(ب) غنایی

در یونان، پس از جنگهای پی در پی، آرامش نسبی برقرار  
 میشود. نوعی نظام بر شهر حاکم میگردد. مردم به خویش می‌آیند  
 از لذت‌های زنده‌گی سخن میگویند و فرد در جامعه اعتبار خود را  
 از سیلابد و انسان در جمع گم شده نیست. درین عصر شعر غنایی شکل  
 میگیرد. شعر تأثیر، شعر آیه‌بسته یا قصه و موسیقی. این نوع شعر تصویر  
 گرسر حمله بی است که فرد، شخصیت خود را باز مییابد، خواه خود او  
 شخصیت و خواه شخصیت دیگران البته در ادب دیگر ملل این امر مسلم نیست  
 وای بسا که شعر غنایی بر شعر حماسی تقدم داشته باشد. شواهد موجود

در ادب حماسی نشان می‌دهد حماسه پردیگر انواع، مانند یونان  
تقدم دارد.

### ج) نمایشی

شعر نمایشی، یا شعر دراماتیک، شعری است که در جوامع مترقی  
به وجود می‌آید؛ جوامعی که به مرحله کمال فکری و معنوی رسیده اند  
زیرا پیچیده ترین نوع شعراست و شاعر در آن می‌کوشد نتیجه های  
پیچیده نفسانیات انسان را مورد تحلیل و وصف قرار دهد و این کار  
نیازمند آشنایی به روان انسان است و جز در مرحله بی نهایت اجتماع به  
حد معنایی شناخت و خرد رسیده باشد و از انفعاله و روانشناسی  
آگاه باشد، حاصل نمیشود. در یونان قدیم شعر نمایشی رواج داشته،  
ولی در ادبیات ملل اسلامی تا به صورت اخیر از شعر نمایشی و اصول ادبیات  
دراماتیک نشانه‌ای نیست، مگر اینکه از بعضی شاعران شعر نمایشی  
صرف نظر شود و با تومس، بعضی از آثار ادبی داستان‌های ماضی ادب  
نمایشی قرار گیرد.

### د) تعلیمی

شعر تعلیمی که موضوع آن اخلاق و دانش و آموختن است در  
مرحله بی بدیه می‌شود که اردا و جامعه به سرانجام می‌رسند  
سابقه آن در ادب اغلب ملل دیرینه است و ادبیات اسلامی  
شعر تعلیمی از کهنه ترین انواع به شمار می‌رود و البته در  
تاریخی خاص دارد.

### دوران نثر

در هر يك از انواع ادبی، نثر به طور کلی دیرتر از شعر به وجود  
می‌آید. اگرچه به ظاهر دشوار و مینمایند ولی اگر به خاستگاه روحی  
و معنوی شعر و نثر بپردازیم به خوبی دانسته میشود که موطن  
و احساسات (که مایه های اصلی شعرند) زودتر از منطق و اندیشه  
(که خاستگاه طبعی نثر ادبی هستند) در انسان بیدار میشود.

در ادبیات تمام ملل این خصوصیت وجود دارد که شعر مقدم بر اثر  
به وجود می آید. البته منظور از شعر، شعر به معنی ساده و ابتدایی  
آن است.

### ۳- تغییرات کامل در انواع ادبی

انواع ادبی تنها تطور و دگر گونی نمی یابند بلکه گاهی تبدیل  
به نوعی دیگر می شود هنگامی که اجتماع می کند اشکال تازه بی که  
با تمایلات جدید سازگار باشد. به وجود آورد نوعی به نوع دیگر  
تبدیل می شود. از ساده نوع قبلی نوع تازه بی به وجود می آید. مثلاً حماسه  
هومیروس گونه تاریخ هرودوت درسی آید، یا تاریخ ساسانیان در زبان فردوسی  
ما به های حماسی به خود می گزید و یا شاهنامه اساس تاریخ نویسی  
دوره های بعدی می شود.

البته نباید فراموش کرد که همانطور که در عالم طبیعت و در تاریخ  
طبیعی نمی توان مرز زمانی دقیقی میان مراحل پیدایش انواع قابل  
شد و نشان داد که در چه مرحله بی جماد و در چه مرحله بی گیاه  
حوان و انسان پدید آمده، انواع ادبی نیز چنین است همه اینها را  
می توان در کنار هم دیده و داخل این انواع ادبی، امری است طبیعی  
ممکن است بعضی از خصایص شعر غنایی در فصلی از یک حماسه  
یا یک شعر نمایشی به وجود آید و این در هم آمیختگی در ادبیات ملل  
اسلامی و به خصوص در ادبیات پارسی به گونه آشکاری مشاهده  
میشود و بی گمان عامل فرم (صورت) در این آمیختگی تأثیر فراوان  
داشته است.

در تاریخ طبیعی برای هر گروه و دسته خانواده نامها و اصطلاحات  
دقیقی وجود دارد.

اماد ادب، برای شاخه های فرعی و شعبه های این انواع دقیقاً نامی  
نمی توان جست. بر روی هم آنچه در حوزه ادب قرار می گیرد و حاصل  
تبرخ هنری انسان الی و گذر کلمات است در دو شاخه اصلی انواع

شعر و انواع نثر قرار نگیرد. شعر خود جداگانه در ران چهار نوع اصلی حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی است و در کدام از این انواع دارای شاخه‌هایی است، مثلاً شعر غنایی شامل مثنوی، مرثیه و غزل است و شعر نمایشی دارای اقسام: تراژید، کمدی و درام جداگانه است و باز هر کدام از این شاخه‌ها شامل آثار است که در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند.

به دشواری میتوان يك اثر از این را از نوع دیگری و یا به خاص خودش قرار دارد، زیرا اگر از نظر گاهی به نوعی ترکیب باشد از دیدگاه دیگری به نوعی دیگر باشد. مثلاً صیغه بی از شعر نمایشی به خود نگردد و آگاه به بی از صیغه بی و حتی صیغه بی از شعر تعلیمی به هم هم چنانچه است. در شعر حماسی ادبی در تمام موارد دقیقاً بخوبی است و به نوعی در تمام موارد قرار دادی به خود نگردد و در نوع پارس، اغلب انواع نمایشی به یکدیگر می‌آید، غزل حافظ مجموعه اشعار است و به نوعی حماسه میشود از طرز قافیه و سروده و غزل در خرد چیده نگردد.

## شعر حماسی

تعریف و خصایص حماسه:

حماسه شعری است داستانی - روایی با ژانر حماسی و در نوعی قوسی و ملی که حوادثی بیرون از زندگی مردم آن - ملی - را در گذشته و یا در حال و یا در آینده یکی از خصایص آن این است که حماسه آمده جنبه داستانی بودن آن است، بنا بر این، در حماسه از حوادث وجود دارد، این که در حماسه، هیچ اشعار و قصه‌ها بی از او صاف و خطبه‌ها و تصاویر وجود دارند، اما به نوعی نسبت به عنصر داستانی بودن جنبه ثانوی دارند حماسه، تاریخ حماسی

گذشته است به قول لاسارتین : حماسه شعر ملل است به هنگام طفولیت ملل آنگاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به هم آمیخت و قاع سورخ ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ هنوز نقد و انتقاد رواج نیافته در آن مرحله ملل نیازمند وصایای بزرگان و قهرمانان خویش اند آنها که ملت ها را از مرحله بی به مرحله بی سوق داده اند و به درجه بی از تمدن رسانده اند.

۲- زمینه قهرمانی حماسه : بیشترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث اشغال میکنند و وظیفه شاعر حماسی آنست که تصویر ساز انسانی باشد که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم از لحاظ نیروهای معنوی با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد. تغیل همیشه نمو نه های عالی و ابدیال را در گذشته میجوید؛ اما عقل و منطق این نمونه های متعالی را در آینه جستجو میکند. همانگونه که نه که نستور قهرمان سالفر سودا بیاد هومر میگوید : ( هیچ کسی نمیتواند از مردمان زندگان روزگار ) خود را با آن قهرمانان باستانی مقایسه کند. آنان حتی در خوردن و نوشیدن نیز حالت برجسته و استثنایی دارند.

۳- زمینه ملی شعر حماسی : این حوادث قهرمانی، که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جاری است و آن عبارت است از خصایص اخلاقی آن جامعه و نظام اجتماعی و زنده گی سیاسی و عقاید او در مسائل فکری و مذهبی.

#### الف) اخلاق عصر :

ایلیاد تا بلویسی است که جامعه یی که هومر در آن سوزسته؛ جامعه یی با نظام اقطاعی (فئودالی) و خصو صیات ویژه آن : روش

هنگامه و نوع نبرد آزارها، طرز لباس پوشیدن و نوع عمارتها، خصایص  
و انی جامعه از درشتنوی و ساده گئی و انتقا مجویسی. شاهنامه نیز  
تصویری است از جامعه درجه-زنی ترین خصایص حیاتی مردم  
(ب) تصویر مردم:

طرز تفکر مردم و عقایدشان در باب آفرینش و زنده گئی و مرگ  
آنچه به حیات آن سرزمین و مردم پیوستگی دارد در حماسه آن است  
سرزمین تصویر میشود. ایلایاد تصویری است از مردم یونان. به همین  
مناسبت که بعضی از ناقدان آنرا نسوی گفته اند. «شرط حماسه این  
است که هم از جنبه تغیل و هم از نظر تصویر عقاید مردم کاسه تر-ین  
اثری باشد، همچون دایرة المعارفی از زمانه و مردم با هم. به-ینگونه  
پیدا است که جز شاهنامه در ادبیات ما، اثری که مصداق کامل  
حماسه باشد، به دشواری میتوان یافت.

۳- زمینه خرق عادت، یعنی جریان حوادثی که به منطق و تجربه  
علمی همسازی ندارد یکی دیگر از شرایط حماسه است در هر حماسه ای  
رویداد های غیر طبیعی و بیرون از نظام عادت وجود دارد و این  
نوارق عادات فقط از رهگذر عقاید و بی آن عصر توجیه میشود. هر مملتی  
نایمسا و راه طبیعی خود را به عنوان عامل «شگفت آوری» در حماسه  
ویش به کار میگیرد و به-ینگونه است که در تمام حماسه ها موجودات  
آفریده هایی غیر طبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر میکند،  
ور میکنند. در ایلایاد، نقش خدایان کارهای ایشان، به-سته  
جلی میکند. در اودیسسه نیز چنین است. در شاهنامه حدیث میسر و دهر  
ایند و روین تن بودن اسفندیار و عصر هزار ساله زال و... رویداد-



هایی است بدون از عادت الهه چون رشته استوار ز سینه تخیلی  
حماسه را تقویت میکنند.

در نغمه راتی حماسه در تاریخ میباید، عوامل «شگفت انگیزی»  
یعنی عوامل توجه خوارق عادت دیگرگون میشوند؛ زیرا عقاید ماوراء  
طبیعی یک قوم دیگرگون میشود. مثلاً در اقوامی که بت پرست اند یا  
به بعد خدا یا ن معتقدند، راه توجه خوارق عادات، با اقوام  
مسیحی متفاوت است. در مسیحیت، قدسین آیین مسح و فرشتگان  
و نه اطنجان جای آفریده های اساطیری را میگیرند. گونه دیگر از عوامل توجه  
خوارق عادت وجود دارد و آن اعتقاد به آری از اقوام است به سحر و جاد  
و عالم ارواح و جن. در تمام این سه نوع، اساس کلی عقیده است  
گاهی تخیل شاعر نیز خود عاملی است در پدید آمدن بعضی پدیده ها.  
درمان با قدان قدیم اروپا بر سر این موضوع اختلاف نه عامل  
توجه به خوارق عادت، یعنی عنصر اصلی «شگفت آوری» باید ثابت باشد  
میعنی همان الهه اساطیری یونان باشد یا قدسین آیین مسح و خدا و  
فرشتگان بدل سود، زیرا عقاید جامعه دیگرگون شده است. هوالو  
در آن شعر خویش منحصر آ همان خدایان و پدیده های اساطیری را میپند  
پرد اما شاتو بریان در نپو غ مسیحیت عکس این عقیده را داشته است  
در نظر شاتو بریان باید بر اساس عقاید مسیحیت سخن گفت؛ زیرا آمدن  
مسیحی، شعری، میباید پدید با حقیقت مسیحیت.

همیشه شعر حماسی؛

هر حماسه، ناگزیر باید از وحدت کامل برخوردار باشد. این

وحدت حاصل چند امر است:

نخست، اینکه یک حادثه اصلی در آن وجود داشته باشد تا حوادث

دیگر را در پی باورد، دوم، اینکه یک قهرمان اصلی در آن باشد که

حوادث را راهبری کند. حوادث را در چهار اصل میتوان تصویر کرد:

(پایدارد)

# ددلی اوشهی دقصی دوه نور راویان او ناظران

(۲) عبدالباقي:

د دلی اوشاهو د قصی بل ناظم عید الباقی دی، ده هم ددی قصی  
زبا لې روایت د نظم په قالب کی راوړی دی، نظم یې خاص شکای  
مکتبته نه لری. هزلی، مقاسونه، رباعی، تنی، مخسی اولسی لوبی او  
نور ټکی شامل دی. ددی قصی ناظم هم له فرهنگ ادبیات نه (۱۲) پرته بل  
چیری نه دی، شعرای شوی. پښتو منظوم تذکره ددی ضبط لري، البته  
ده عبدالباقي په نامه موږ دوه تنه نور شاعران په کوچی پوښی عبدالباقي  
مهدانی (۱۲۲۰ - ۱۳۱۱ ه. ش) پښتو اولسی شاعر و، ډیر منظومات یې  
موږ ته معلوم دی (۱۲).

بل شاعر عبدالباقي افغان (۱۳۴۴ ه. ق. مړ) تیز سن الو اچوات  
لنظریب المعانی په نامه دوه اصلاحي منظوم کتاب (۱۳) خاوند  
دی، داسې هم پښتو تذکره ضبط لري دی مگر دغه عبدالباقي چی ددلی  
اوشهود قصی ناظم دی بل سړی دی اوله دغودوار و عبدالباقي نور  
شاعر انور ته دریم عبدالباقي دی چی تراوسه یې لاسرلی پښتو  
کروته لاره نه ده پیدا کړی.

داعبد الباقی د دیارلسی پیړی شاعر دی او دشمال سړی سرحدی  
صوبی په کښت (گهت) لوسی سیه کی اوسیده. ده په خوله قصه کی  
دخپل لمخای په باب داسی وایی

نوم عبدالباقي زما گيت نئي سكونت کوم

واره ميفتون نه يا نبي ستادزينت کوم

دي د خپلو شعرونو په سطرعا توکي خپل نوم کله عبدالباقي او کله  
باقي راوړي، ده خپله قصه د ۱۳۰۰ هـ کال دشعبان دميا شتي په  
لسمه نېټه سرته رسولي ده، ده پخپله ويلي دي:

ديارلس سوه سنده واته مياشت

ورځ لسمه دشعبان يي وهلو قال

باقي خپل دستخط پرې وکړه قصه بس کړه

اوريدو ته يي محتاج د گيت اول

د عبدالباقي ددلي اوشهو قصه په تحفته العشاق مشهوره ده، او په همدې  
نامه په ۳۲ مخونو کي غالبا په ۱۳۷۱ هـ کال په لاهور کي چاپ  
شوي ده

د عبدالباقي ددلي اوشاهي قصه له حمدونعت وروسته داسي پيل  
کېږي:

يو قصه در ته کوم دعا شتانو

د پخوا زمانې خلقي صا دقان وه

چي يي واورې همون زړه به دي خو شعال شي

يا دېد لوچي دلي نومي وونو ان وه

دي به چې به هزاره به اوسيدو

بهادر و به خپل وخت کي به لوان وه

کوودده وه به شيه کي کلي کي ياره

وړو نئي نه وو ډير اوچت به خانه ان وه

او به دي بهتونوده خپله قصه کړي ده:

ددلي نه دوه پايي گيرچا پر شوي

د عاشقوسي چکاره کړودر ته حال

ددلی اود شهی قصه شوه تاسه

میشو په وی د ساش د زرد ساش

دا کتاب چی تحریر نه ژباور وړه

خوا له می پدسه د ژباور نه

د پارلسی موه مننه وه اتمه مافت

ورځ لسمه د سحاب اوس وقل

باقی خپل دستخط پری و اړه قصه اس نه

اور ادا ته پی بهتاج د کبول

قردی پیتو نو ورو ستو شاعر قردی عنوان «شاش خراک» جری

نه دخو شعالی «مندره» یوه خوږه مندره هم رزلې ده

## لوپه

دنداسه راوړه ماله چاله - وات نه

چی رنگالی وې د پېت «زبا»

انعام به در کړم ډیر بچاری تاسه

چی می به سرو شونو ودا - اوسې جری

شومی زړگی پری پری

دنداسه زه نه راوړم تاله

غم به اړی چو لږ ووتی ماله

نه راوړم داسی دنداسه چاله

د نورو چو نو پیدا کړی راته جری

شومی زړگی اړی اړی

دنداسه راوړه ماله پته

نری نری چی نوی غنډ

مانه به و کړی پکی گټه

چی چینگې دچم گاونډه اړی ننداری

شومی زړگی پری اړی

## دنداسه واخله ښه مزیداره

مادہ راوری ہم - مادہ ہارہ

شوندی اری-مری که شه هوبیاره

راتہ کارہری زن و غم چاہہ کری

## شومنی زہر کی ہری ہری

شوندگی به سری گرم پی مزه‌داری

## ای مهاجری خپل پار د پاری

ته چور خورزما به یاری

«جدا لپاتی» عاشق و همی را تهناری

## ہومیو زبر کی پری پری

دو مقام ذریعہ:

بندہ خویونہ ہمدی بندہ کا انتظام

بدخوب و له به دی به ناخته تمام

۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰

بدیه بدی که دی بد که هر کدام

«باقی» وایں قل زہ سوال کوم لہ رب نہ

## حامیای بی ادب در برابر ادب

ماء خذونه

۱- دلی او شہی دمدر خان غٹک دخیال بطاری به زہار دہنور۔

چاپ پہنچا گیا۔ ۶۷۱ء میں

۲ - دودمان و نسب

۳- مرحوم نوری (۱۳۵۲ هـ. ش. م. ر.) ددلی اودھی دلمی شفاهی

شکل دہلی ہنداری بہ دوہم توک کی خوندی کری دی

۴- ددلی | وہود لکھی مقدمہ ۴۴-۵۶ مخوذہ

۵۵- پشتو منظومې قصې هېدا الکريم پښتنگ ۱۳۰۷ هـ ش کال د کابل چاپ

دولتي مطبعه ۳۲-۳۳ مخونه.

۶- ددلي شهي مقامه ۳۰ مخي

۷- پشتو منظومې قصې ۳۱-۳۲ مخونه

۸- فرهنگ زبان و ادبيات پشتو د زلمي هيواد مل، ج ۱ د ۱۳۰۶

هـ ش کال چاپ تاليف او ترجمي رياست د پوښو نني او روزني مطبعه ۳۸۱ مخي

۹- پشتو (مجله) د ۱۹۰۹ ع کال گڼه ۲۲-۱۳۰ مخونه

۱۰- پشتو (مجله) د ۱۹۰۹ ع کال گڼه ۳۱ مخي (۱۲) فرهنگ

زبان و ادبيات پشتو ج ۱ ص ۲۹۲

۱۱- هېدا ياني گاونډي زلمي هېدا مل تاليف ۱۳۶۲ هـ ش کال

چاپ د دلاور اکادمي د پوښو نني او روزني مطبعه ۲۲۰ مخي.

۱۲- پښتانه شعرا د پوهاند رفيع الدين د ۱۳۲۱ هـ ش کال چاپ

پښتو ټولنه په عمومي مطبعه ۶۷۲ مخي.

۱۳- تحفته العشاق دلاور چاپ ۲۸ مخي

# نقش اسطوره ها در ایجاد آمار هنری

مصدی و خاوری

استفاده از اسطوره ها و به کار گرفتن آن بعنوان قالب برای ایجاد یک اثر مستقل بخصوصه برای تأثیر یکی از بارزترین تحولات نه ادبیات قرن بیست آنرا پذیرفته و در سطح زن و گنجینه های ادبی و هنری ، و بالاترین نمای هنری بر آن مقام داده است .  
مشهورترین و ارزشمندترین نمونه این شیوه تما یشتنامه «اولیس» اثر «جیمز ژویس» است ، که معروفترین نقاد جهان تیا تری «اس الیوت» تقریظ شوا و بلند بالایی در مجله «دایان» بر آن نوشته است . الیوت می نویسد :

«ژویس» (۱) در نحوه استفاده از اسطوره برای حالی نمودن مشابهت ها و تداوم حوادث امروز و روزگار گذشته ، روش و شیوه بی را به کار برده که بدون تردید قابلیت آنرا دارد که دیگران آنرا بعنوان یک سرمشق و الیادهایی بمد کار خود پذیرفته و از روش او استفاده نمایند .

چه تار برد «ژویس» هیچ وجه صیغه تقلیدی ندارد و نمی توان آثانی را که به تعبیر از او گام بر میدارند ، مقلد دانست . درست مانند دانشمندی نه اگر از کشفیات (اانتین) برای حصول مقاصد تعقی خود استفاده میکند ، کاری بر مبنای تقلید انجام نداده است .  
قالب گهری از اسطوره ها در نظم خود یک نوع تنظیم و شکل دادن و تقسیم نمایان ساختن ناسامانی های تاریخ معاصر چه دیگر

مت، چنانچه «یا قیس» هم به شکل و گونه‌ی از این روش استفاده کرد. و در واقع او از هنر دیگران این راز را اولتر کشف کرده و اولین کسی است که این ضرورت را ادراک نموده و به این جهت گام نهایت مهم و بزرگ و عملی را برای امکان پذیر نمودن زنجار کارهای با ارزش در عالم هنر برداشته است. چه قبل یا قیس بود که این نحوه را در نمایشنامه منظوم خود به نحوی مبالغه مایم بکار برد و بعد «اوانیل» نیز از آن پیروی کرد.

«قابل شدن تمایز و ارزش در دایره والا نری بن استفاده از سطوره و نمایش نامه‌های تاریخی آثار سهل و ساده‌ی گوشت و پیچ می‌شود بطرقیکه مستلزم است این دو تفاوت سالم و ستیل این شد. مثلاً در نمایشنامه معروف تاریخی «اسپر اطور و سردی از نالیمه» اثر نمایشنامه نویس مشهور «ایپسن» «جوده مشتک زیادی بتوان مراغ نمود که یا همین شوه موردی برای بحث دارد.» (۲) ولی از جهات کلی اگر این منظور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سرابطات به طریقی خاصی آن مطالعه میشود آنچه نقطه روشن و اساس در موضوع محسوب میشود فقط قصد هدف و منظور نمایشنامه نویس است. بدین تفصیل که یک نمایشنامه نویس و یا یک نویسنده از سطوره یا افسانه و یا تاریخ باضوابطی باید تار خود را انجام دهد که سطوره یا افسانه و یا تاریخ نه بهیت سواد و مصالح کار، مشخصاً مورد استفاده قرار گیرد. بلکه از اینها با نسبت بصورت قالی برای تزیین به پایان تجربه‌ها استفاده شده.

اگر از نمایش نامه‌های منظوم چشم‌پوشی کنیم به سراغ نمایش نامه‌های منظوم برویم در بین دایره‌سهم‌ترین نمونه‌های این نوع نمایشنامه‌ها را نویسنده گاه رالمسوی ایجاد کرده‌اند. «کوئتو» در نمایشنامه «ما درین دوزخی»



«سارتر» در نمایشنامه «مگس‌ها» و «مورس ارون» در نمایشنامه «تیری مول لیه» ازین شیوه بوجه احسن استفاده نموده‌اند. (۳)

آنانی که اسطوره را به صورت قالب برای ربط آثار خود انتخاب کرده و پرمینای آن آثار خود را نگاشته‌اند، زیاداند ولی در میان آنان آنکه خود نماهی بیشتر میکنند و جلوه به خصوص در کارش مویدا است همانا نمایشنامه نویس مشهور «ژان انوی» است که نمایشنامه‌های نظیر «اروپئیس» «انتیگون» و «مده» را بوجود آورده و در آن قدرت ایجاد و ابتکار خود را به ثبوت رسانیده است.

«ژان انوی» با این ایجاد، تحولات مهم و شگرف و در عین زمان خارق العاده در تیاتر جدید بوجود آورده که به قول نقادان و تواتر شناسان این نمونه‌های موفقیت آمیز استفاده از قالب اسطوره پرداخته است نه در روند و روند یاد‌های تیاتر آینده نقش مهمی و تأثیر بسیاری خواهد داشت.

#### «انتیگون» لوین و ژان انوی :

اگر به تاریخ کهن تیاتر نظر اندازی شود «انتیگون» «اروپئیس» را فقط «سوفوکلس» که بین سالهای (۴۹۰ - ۴۰۶) قبل از میلاد میزیست نوشته است. و به این طریق «انتیگون» فقط يك اسطوره است، اسطوره ای که آنرا «سوفوکلس» زائیده و بوجود آورده ولی با زحم همین تاریخ تیاتر است که چندین «انتیگون» را به اسناد میگیرد که آنهم مال با اثر چندین نویسنده است اگر روی هر يك صحبت شود، لاجرم صحبت بدر ازا خواهد کشید به طوریکه بحث از دایره يك مقاله سوجزو کوتاه بصورت يك کتاب طور و ضخیم درخواهد آمد.

اما چون بحث ما روی «انتیگون» نوشته «ژان انوی» است لذا محور صحبت همین اندیگون است و بس.

«ژان انوی» نمایشنامه «انتیگون» را در سال ۱۹۴۳ نوشت .  
در نمایشنامه «انتیگون» شخصیت های بازی بهمان صورت اساطیری  
اند ولی هدف و غایب بی نمایش نامه ، بصورت يك كل برای بیان  
خصوصیات زمانی در نظر گرفته شده که نویسنده در آن زمان زنده گی  
می کند . یعنی حالت بیان معاصر را دارد و این خصوصیت مرابطاتی  
را حالی میکند که میان معاصر و حوادث اسطوره موجود است .

اهمیت موضوع فقط قالب اسطوره است و در قدم بعدی ، بازترین  
ارزش نمایشنامه در این است ، که ضوابط و معیارها ، خصوصیات  
و قرار داد های که قیاس کلاسیک یونان داشت ، در « انتیگون »  
نویسنده این ضوابط و قرار دادها به شکل ساده و روان و موافق به  
حالت ها و شرایط زمان تطبیق شده است .

مثلاً در « انتیگون » نویسنده یعنی تخلق «ژان انوی» کلمه بازیگران  
نمایشنامه در آغاز نمایش ، بصورت دسته جمعی وارد صحنه شده و یکی  
از آنان چند قدم جلو تر آمده و خطاب به تماشا چنان می گوید :  
دوستان ! اینها هستند هنرمندانی که برای شما « انتیگون » را  
بازی می کنند .

سپس تشریحات مفصل تر و بیشتر را در باره شخصیت بازیگران  
ارائه داده اشاره به یکی از هنرمندان مشمول من نموده و به صحبت  
خود چنین ادامه میدهد .

این دختر که لایزال نام که اینجا نشسته و خاموشانه حوادث  
را تعقیب می کند ، چند دقیقه بعد « انتیگون » خواهد شد . این مقرر  
است که او « انتیگون » نامیده شود او مکالمات است که نقش  
« انتیگون » را از آغاز تا انجام ایفا کند . زمانی که پرده قیاس  
بالا میرود . او به وضوح می بیند که « ایسمن » خواهرش با جوانی  
مصرولی صحبت و خنده است . مرد به سرعت دور میشود . بعد از مدای  
شنیده میشود : « یکی از سایبان امشب باید بمیرد » .

دژان انوی، راعقیده براین است که با این حالت رابطه مشخصی بین تماشاچی و صحنه به نحوی مؤثر قایل میشود زیرا تماشاچی بوجه احسن با نحوه حرکت نمایش نامه و شخصیت های بازی نامه آشناسمه نگاه آنها کرده میشوند در تماشاخانه با ز هم صدایی شنیده میشود که گوینده را همگان می بینند .

این مرد نوی هیکل و تنوسند « ترپون » نام دارد . آن جوان که های دیوار تکیه زده و رنگ اصلی چهره اش زائل شده به نظرها سقوطد ، قاصد است کم حرف که میل به صحبت ندارد . حالا تماشاچیان تا حدودی اشخاص را شناختند و اینان سر گذشتی را برایتان بازی می کنند که شما بدین (تماشای) آن آمده اید ، برای سر گذشت «اتال» و «پولی نیس» دوبر و ادیب» را . قرار براین بود که هر يك از اینان بصورت متناوب یکسال حکومت کنند وای اینان باهم جنگیده و سر انجام هر دو پای دیوار شهر از های درآمده اند .

در اینجا گوینده از صحنه خارج میشود تمام بازیگران بالنوبه از صحنه خارج میشوند ، لایت صحنه تغییر می کند و بازیگران به ترتیب نقش های شان وارد صحنه می شوند . (۴)

در خصوص تار و وضوح عمومی نمایشنامه آنچه در خور توجه است و آنچه چشم گیری مؤثر دارد همانا ، شیوه نمایشنامه است که نمایشنامه های ناآورد ایستی بصورت عمومی از آن بی بهره اند یکی از نمونه ها ویاتم های نوین آنرا می توان بهمان یا مقدسه آغاز نمایش دانست ، این حالت ، مشخصا بطاظر استخفاظ تداوم و هم آهنگی و یک پارچه گی قالب اسطوره صورت گرفته و به نویسنده امکاناتی را میسازد تا از محدوده قالب اصلی عدول نکند .

فصلت سال قبل از امروز موازین و خصوصیات نمایشنامه های روما نیک را نمایش نامه نویسانی مانند « اپین » و « استر اندرک »

رهايت نكردند و در هالهٔ اندیشه‌های نوافرين‌شان، آنچه خواستند  
 بوجود آورده و ساختند نه حقاء خوب ساختند و خوب آفر پندند.  
 ولی امروز فرم رهايت نكردن و فرار از موازين و قوانين به ديوده  
 ديگرى عرض وجود نموده نه بصورت عدوسى مريون قدرت خلاقه  
 و نوآورى‌هاى «ژان انوى» است درست مانند (الپوت) كه قالب  
 گيرى‌هاى اسطوره‌يى را در نمايشنامه منظوم «قتل در ناسا»  
 خود ابتكار كرد.

باز هم نمايشنامه «انتىگون» نه محور اصلى صحت ماست.  
 ((انتىگون)) بدون فاصله، بازي مى‌شود. يعنى فاصله‌سيان سن‌ها يا  
 پرده‌ها وجود ندارد و از آغاز تا ختم يكسره بازي مى‌شود ولى مهم‌تر  
 اين وهه‌جان انگيز ترين صحنه يكه در واقع صحنه اصلى نمايشنامه  
 محسوب مى‌شود، تقابل و روبرويى ((انتىگون)) و ((كرون)) است  
 درست موقع نه ((انتىگون)) روى لجاجت و سخت‌برى تمام، براى  
 بطلان سپردن ارادش با فشارى مى‌كند، طبق قانون جان خودش را  
 در قبال اين تار گرومى نهد. اين صحنه تجربهٔ انسان را در هنگام  
 ميكه به سردو راه قرار ميگيرد، در انتخاب يكي از دو راه به  
 شكل كاملا بارز و سوار نمايى مى‌دهد و چه خوب از قول ((انتىگون))  
 نقل مى‌شود:

انتىگون - من نگفته ام هاى! شما اصرار داريد! سياست شما  
 ضرورت شما، داستان‌هاى بيان خالى شما چه تاثيرى ميتواند بر من  
 داشته باشد؟؟

من ميتوانم كه به هر چه كه دوست ندارم بگويم ((لى))  
 براى اينكه من بگازم قضات كفته استم و... شما... فقط ميتوانيد  
 حكم اعدام مرا صادر كنيد... براى اينكه شما گفته ايد (لى) (ه)  
 جان مستطاب در اين است كه در ((انتىگون)) اثر ((انوى)) سلطه  
 قالب، بر محتوى تسلط كامل دارد ولى در نمايشنامه منظوم

(( قتل در کلبه )) این خصوصیت چشم گور نیست و از اینرو قاطع می توان حکم کرد نه نمایشنامه (( قتل در کلبه )) یک (( انتخاب فنی )) است و لسی (انتیگون) یک (تجربه انتخاب) که بین این دو تفاوت های زیاد در حدود حد فاصل موجود است.

بر میگرددیم باز هم به موضوع انتیگون با انتیگون نوین که چه سرنوشتی را دنبال میکند.

نتیجه بی چیر نمایشنامه رعایت قانون است. قانونی که استثنائی نداشته و باید یکسان تطبیق شود. مجری این قانون (( کرئون )) است. اوست که باید تصمیم بگیرد. یکی از اجساد بزرگرمی آفتاب بگندد و دیگرش دفن شود. اهمیت ندارد کدام یک باید دفن شود و کدام یک هم گندیده. این ناراحتی ها با این یافتن شورش مردم باید انجام شود. اینکار به منظور تطبیق قانون و نظم زنده گی اجتماعی باید عملی شود. در اینجا (( انتیگون )) هم باید به حیث یک قهرمان کاری را انجام دهد که هاسته یک قهرمان است و قتی اوسی شود کرئون. بطاظر دیگران نه بطاظر برادرش ۱۱ پس برای کی ۹. انتیگون - برای خودم ۱۱ انتظار برای خودم ۱

این خود بودن و خود گفتن از لحاظ شخصیت یک نمایشنامه آنهم در حدود یک قهرمان نمایشنامه، به این ساده گی که ادا میشود و پیچیده آنرا می نمود نیست چه این تاکید خاص نمایشنامه است که چه در آثار کلاسیک و چه در نمایشنامه های غیر کلاسیک نقش دروغنده دارد. دروغ بطاظر آنکه در روشنائی آن باید قهرمان نمایشنامه راهی را بگشاید و یا هی را تعقیب کند که برای یک قهرمان ممکن است. قهرمان مرثیات عادی ندارد، قهرمان نمایشنامه ها مخصوصا نمایشنامه کلاسیک هیچکاه از میان مردمان عادی که کارها و اعمال عادی را انجام میدهند، انتخاب نشده اند.

«چخوف» نویسنده و دراماتیکست مشهور روسی برای قهرمانان خود  
ارج بزرگ میگذاشته و روی این ارج گذاری در پسا سوار دروی  
بله تردد می‌است دهرای اینکه قهرمانش با بدیهای قهرمانی را  
بماند. چنانچه وقتی در عمل، قهرمان در شکایت قرار میگرفت  
قهرمان را در لایه‌ای کلمات گیر میساخت تا با داخده بی به  
مقاسش عاید شده باشد.

مثلا یکی از قهرمانان چخوف وقتی در تردد قرار می‌گیرد چنین  
نحوه میکند: بلی‌ا همه ما از یاد می‌رویم - سرنوشت ما همین است و ناری هم  
از ما ساخته نیست. همه آن چیزهای نه اسر و نه نظر ما مهم و جدی  
و هر معنای است، یک روزی فراموش میشو و دوباره از هدیت می‌افتد.  
این مشکل است که ما نمیتوانیم حدس بزنیم چه چیزها در آینده بزر  
گ و مهم خواهد بود و چه چیزها هم بوج و ناچار و سرخورد. در این صورت  
اگر قهرمان، ناری که شاید و در خور انجام عمل یک قهرمان است  
از خود نشان ندیده، ضعف آن در تشخیص و شناخت عمل است  
نه در اراده او. اما «نیکون» با گفتن «برای خودم» وضعیت حالت  
و موقعیت خود را تشخیص و توجیه نموده است و به این طریق خود-  
شوارادش را نیکو شناخته و برای انجام آن هر گونه فرجام برایش  
بی تفاوت خواهد بود همین ترتیب در نمایشنامه «قتل در آنس» از  
ژان قهرمان هدیده می‌شود.

در هر موقعیت و در همه شرایط انسانی می‌تواند به این‌ها بودن  
و نبودن یکی را انتخاب کند. این یک تردد است، تردد یکباره از نگاه  
ان نمایشنامه نویسی آنرا «کشمکش بیش بنی شده» هم می‌توان  
خواند. ولی این موضوع که چرا قاطع نیست و تردد بکار رفته بحثی  
است که در آن کیفیت عمل و خصوصیت عمل ناز قهرمان، وارد شده  
است یعنی اینکه حرکت قهرمان در کدام یک مسیر است و این حرکت  
با موقعیت و شخصیت قهرمان چقدر سازگار، متوافق و هم آمیز است

وقتی این نتیجه حاصل شد باید در آن صورت تهران و موقعیت آن تثبیت میشود مثلاً از زبان «اتملو» در نمایشنامه «اتملو» می‌گوییم اول جمع را خاموش کنیم تا نور حیات او را . . .

این از لحاظ فنی يك تردد است ولی منکر چشم‌کشی هم نمیتوان شد که در هر صورت تهران هنگامیکه در تردد قرار میگیرد بر اساس سنت نمایشنامه نویسی، باید تردد هم نتجدا را ارائه دهد ولی نه بیرون از دایره آنچه که میگوید بلکه بموازات آنچه که گفته است . در «انتیگون» آنچه میگوید قاطعیت دارد . اصلاً ترددی وجود ندارد که این در نفسی خود يك امتیاز است، امتیازی که يك تهران اساطیری همیشه داشته است . «ژان انوی» با همه نگرش های که دارد این امتیاز را زایل نکرد و از آن بعضی بعنوان وسیله بیان واقعت استفاده نموده درست موافق به تعریفی که «الیوت» نموده است «لیوت عقیده دارد که «يك وضعیت و پیاختی از حوادث گاهی سبب می‌شود احساس را بر انگیزد که واقعات های عمیقی میتواند اثر ایجاد کند .

نقطه مشخص و قابل بحث این است که نویسنده گان میتوانند افسانه یا اسطوره را قالب قرار داده تعلیلات و تعویضاتی در آن وارد نماید مشروط بر اینکه وضعیت و اسطوره حوادث را به شکل و نحوه رساتر گویند، دقیق تر و زیاده تر بیان کنند .

در هر صورت فقط کافی خواهد بود گفته شود با قالب گیری های ناشیانه و مستبدانه اثر اصلی را هم با خود يك جا بگیردستان دهن خود اهد نمود چه رسد به اثر قالب هده . «ریمولد ویلیامز» معروفترین محقق و نویسنده عرصه حاضر در مورد استفاده از اسطوره و نحوه برداشت و اصول تجربه و قالب گیری از اسطوره چنین عقیده ای دارد که در یکی از مقالات خود آنرا انعکاس داده است .

در برداشت و قالب گیری از اسطوره بعضاء يك هدف مشخص را يك تم معین را نویسنده گان مورد توجه خاص قرار میدهند مثلاً در نما

پیشنامه معروف «مکس ها» که «سارتر» آنرا نگاشته «موضوع قبول و گناه» سختی طرف توجه بوده است و به همین منظور «سارتر» نقطه همین بحث اهدف مشخص قرار داده است.

در این بیان آنچه نقطه مشخص و در خور دقت فراوان است نحوه رد داشت «سارتر» است که تا ملاء این برداشت به تفسیر فلسفی آن تکی است و اگر تا نئید اصالی نما پیشنامه از زبانی شود بدون تردید این به کیدروی اصول فلسفه استوار است که «سارتر» بدان اعتقاد را تکیاشته است.

ولی در نما پیشنامه «انتیگون» وضع به این منوال نیست چه در «انتیگون» قالب اسطوره در نفس امر زبان نما پیشنامه که هدف نما پیشنامه احوالی و رهبری سی شد و این یک خصوصیت است که این خصوصیت به تکی تا مل به طرز اندیشه و تفکر «انوی» دارد.

مثلاً در «انتیگون» یک سنت پاره شده و از آن سرپیچی بعمل آمده که این سنت بسته گی دارد به تا نئیدی که مقام «امید شرف» در نما پیشنامه ذکر شده است ولی از آنجا یک که این تا نئید موافق به طرز تفکر اندیشه نویسنده نبوده و وجه ریخته در آن احساس نمی گردد از این رو ن تا کید را نه پذیرفته و بطرود قرار داده است.

«تسمیکه» «سارتر» به معنای روش فلسفی خود نما پیشنامه را وسیله رای بیان افکار اندیشه ها و عقاید میدانسد.

لذا در هر حالت و وضعیت باید این حقیقت از تا نئید دور اما لند که الب گیری از اسطوره ها امریست مجاز و در مواردی هم شاید ضروری لی باید نویسنده گان بصورت عمومی بدلائل فراوانی که موجود ست در اصول قالب گیری روش و اصولی را یک کار ببرند که لازمه تار یک را ماتیست است نه هیوه و روش یک فیلسوف.

در هر صورتها اگر عالما نه در این کار قضاوت نشود و بهرامون لفتی و عرضه های اسطوره بی و تجربه های نه از آن حاصل میشود و



تجربانه ارزیابی نگردد بدون تردید آنچه بر «اسکاراوا» بوده  
 رسیده و در اساتیت مشهور و «ایسین» نویسنده و درامه قاتل است و  
 همگان شان نازل شد بر قالب گیرنده کان دیگر نازل خواهد شد.  
 و یکبار دیگر گفته های «اسکاراوا» را قالب گیرنده کان در  
 محکمه تکرار خواهند کرد.

یعنی اگر خراش کرده ام اعدام کنید و اگر زیبا تر و مهیول تر  
 ساخته شده است حق سکافات و استیلا است به با هم که در هر دو صورت  
 هر دو را نسبت به من مضایقه نکنید.

### «مواخذ»

- ۱- تحلیل اسطوره ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان شماره ۱۷۳، ۱۰۱۷۳
- ۲- نظری به «اسطوره وردی از گالیله ترجمه اهرج زهری مجله  
 تماشا سال ۲۰۳۶
- ۳- انتیگون آغاز کار بهجت امید کیهان شماره ۱۰۵۲۲
- ۴- « « « « « « ۱۰۵۲۳
- ۵- کتاب باز یگر ترجمه بهدخت دولت آبادی چاپ تهران
- ۶- کوشش برای شناخت هنر ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان  
 ۱۰۷۲۱
- ۷- نگاهی به اسطوره نوین فرهنگ اسدی مجله تماشا سال ۲۰۳۶
- ۸- دیالوگ های منظوم چاپ آلمان دموکراتیک

## د ملی فرهنگ او ادب تاریخ له شیبوڅخه

(مرحوم عبداللہ بختانی)

په ۱۳۲۳ هـ ش. د لومړي ځل لپاره د ادب شمېره ليکلو پيل وکړ. هغه په دې «انيس» ته واستاوه او د «چهاره» په تخلص په ژباړه وړاندې هلمته خپرېدل.

په ۱۳۲۵ هـ ش. تال لي دنگر هار د پوهنې په مديريت کې مامور شوم. دا زما لومړنۍ رسمي وظيفه وه. د «اصلاح» ورځپاڼه په نورو لویو رڼه ماموراو ته راټول او زه د «اتحاد مشرقي» په اشتراك مكلف وم. اوس نو د پوهنې چکړه تره او هغه د ژباړې د نوي حالات هم نور او بدل وو.

د همدې تال په مېنې کې به ځل د دفتر کې ناست وم چه اتحاد مشرقي دا وه نړۍ جرېدې نوې گمراو رسېدلې. هغه رڼه د نوي گټه وه. هم د صحافت او طباعت او هم د مضا مينواو هم شمېرونوله مېنې پخې نوې وه او بدلون پکې راغلی ؤ. داسې خبرې پکې وې چې تر هغه وخته پورې مونږ نه وې لوستلې. د داسې انتقادي آزاده لهجه د مطالب طرح شوې ؤ چې هغسې خبرې چا نه شوای نولای او ليکلاي زه ورته حيران هم شوم او خوندي هم را ناوه.

ددې گټې په نندې اېکل شوي ؤ په دېر: گل پاچا الفت. د جرېدې ستره سر مقاله. زېږېدې په ليکي وه چې مطلب يې داسې و:

«... يو وخت شمس الدين خان قلمتکي ددې جرېدې مدير شو هغه پخپله لومړنۍ سر مقاله کې ليکلي وو چه زه به هغه د ژرم ددې جرېدې په قلمي همکارانو کې داسې ښان وروزم چه هغوي

بیا بیا کومه چه ژوند دی مدیریت نه ایسته کیرم ددی جریدی  
مدیریت مسؤلیت په غاړه و اخستلی شی . ما په هغه وخت ، کښی  
لوی قام په لاس اخستلی و او دی مدیریت ته و هو سیدم . اوس دغه  
دی د ارمان سی پوره شو او ژوند جریدی مدیریت شوم . زه هم عینا دغسی  
ارزولرم او هغه بهو لږم چه د مدیریت د قلمی همکارانو کښی داسی  
زلمان وروزم چه په راتلونکی کښی ددی چرندی مدیریت د غاړه  
واخلی . «

دلته ژماد په لاره هغه ارزو زمانه زړه کښی غزونی و کړی چه ناشکی د  
« ناشکی » او قلمونکی « په شان یو وخت د ( مدیر هید الله بهتانی )  
عبارت هم و داخبار په تندۍ کښی چاپ شی .

داسی هم شوه . د لار می لا ژوند او زه دری نیم کاله د  
( زېری ) مدیریت وم . د هغوی د وفات نه وروسته د ننگرهار د مجلې د  
ننگرهار ( پخوانی اتحاد مشرقی ) دور کښانی او نزدی پنځه کاله  
د « هواد » دور کښانی د مسؤل مدیریت د مقام افتخار هم راه په برخه  
شو .

د اتحاد مشرقی په د کرشوی گڼه کښی د گل پاچا لفت بوخوندور  
انتقاد دی شعر اولسی چهار بیتۍ په فورم هم خپور شوی وه د هغه  
یو بندۍ تر اوسه په یاد دی اوداسی و:

د داکتر دانو په دارووی که د طب په اکسیر

د ملایانو په دعاوی که په دم د فقیر

نه په توتکو یا تویند ووی که په پهل کوم تدبیر

له لویه خدایه خپل مریض لره شفاغو اړو موثر

د شعر په لوستلو هر څوک پوهیده چه د شاعر « مریض » دغه بیوزلی

نادره ، ناچاره ، او روسته پاته اولی دی . ا هغه شعر می غوغو

للمه ولوست . بیا به می په هر محفل کښی لوسته او پخوله سی هم

د هغه اقتضا و لره او هغه خپل شعر می جریدی ته واستاوه .

جریدی در او توبه و روح به منتظر ناست و چه اوس همه اتحاد شرقی را وسیله.

یوه گفته به بی تربلی او یو مضمون او هر به بی تربلی بنا بسته خود او خونه ورو ماهه هم خپل ابتدایی شعر و نه او مضمون او نه لیکل او هتله به چاپ بدل و ما عادت د او چه خپلی لیکنی به می د جریدی موزع به لاس استولی یوه و ریخ چه هتله ماته جریده را نړه ویی ویل:

مدیر صاحب در باندی سلام ویلی دی . هغه وایی چه زه غواړم چه تاو وینم . نوته ووايه چه زه د معارف مسرت ته در شم او له ته د مطبوعاتو مدیریت ته رالحی ؟ ما به زړه ښی ووی چه گوړه تواضع ته یو لوی مدیر او عالم او لیکوال او شاعر د یو به چاره عادی ما سوراوستیدی شاعر د ملاقات غوښتنه لوی او وایی چه زه به د رشم ماهنه سپری ته ووی چه زما له خو بهم سلام وروړه ووه او زه به دیر ژر د مطبوعاتو مدیریت کښی د هغوی خدمت ته ور سېرم .

زه ولاړم . یونرم طبعه ته متواضع انسان به ډېر وقار او مستانت د مدیریت به چوکی ناست و . سره ښه ناست و . خبری مو کولی له هری جملی هری المی او ان تردی چه له هری مو سکاو اشاری نه بی دالفت خواخوږی ، صمیمیت او مهر بانی معنا څرگند بدله . زما د نار لورنی ، تحصیل او ژوند به پاره ښی به بی پوښتنی لولی . زما به یاد دی چه بی راته وویل : ستا تحصیل له مانه زیات نددی کم هم نه دی . دهغه کتابونه چه سالوستی دی تا هم لوستی دی . ریاضی او طب مانه دی لوستی او قالوستی دی نار و نړه مطالعه و نړه خبره و نی ولوله . شعرونه او مقالی ولیکه . قانه لوی سپری جوړیږی . ته وپوهیږه چه زما د لومړنیو شعرونو نه ستا د لومړنیو شعرونه ډیر ښه او قوی دی . . او زما د تشویق لپاره داسی نوری خبری بیامی وویل ته خواوس به اداری کار ستره بی . له دی ښی هر څومره

مخکنی لاریشی تانه به هو اداری سړی یا محاسب میرزا جورشی. ته  
خو لوی ملایی، دشاعری اولیکوالی استعداد لری. ته باید لیکنی و  
نهی اود ژوند برهانه پوری د تالیفاتو خاوند شی. موثودیر میرز  
ایان لرو مگر عالمان او لیکوال دیر شم دی. خصوصاً به پښتو  
نښی خو د کوتیر به شمیردی.

ماووی: میرزا فقی قاضی صاحب غوښتل چه زه قاضی نامتو شم  
میرزاو نه منل. معارف ته لار چه معلوم شم. له پوده ژاوند او ورتنه منتظر شم  
هغه ووی به عاتبه هم منتظر او سه او زه د لته به مطبوعا تو  
سی هم گورم چه در نه نوم مطبوعاتی نارینه اشی.  
نودی وروسته ما خپل شعر و نه او مضمونونه پخپله د مطبوعا تو سر  
بریس. ته ول او الفت صاحب به د اصلاح نه وروسته خپول  
نامه نا المه دهغوی 'ورته هم قلم او دهغوی صحبت له رض نه  
سی استعداد لوله.

\* \* \*

به همه وخت ښی د حق انزحور و اوج نه وو د نال به پای ښی  
پوه ورځ الفت صاحب ته ولاړم نو د مطبوعا تو اداری ما ورنه یی وویل  
چه هغه د پختانی صاحب جایزه راوړه چه یی ورته وسپارو. داد مطبو -  
عانو د مسنقل ریاست یوه رسمی تشکر نامه اودوه کتابونه وچه  
به اتحاد مشرقی کښی (اماد خبرو شوو آثارو به جایزه د مطبوعا تو  
مدیریت به ادرس استول شوی وو. کتابونه یو د صدیق المله پښتون  
تالیف (د پښتو ادب تاریخ) او بل د صلاح الدین سلجوقی تالیف  
(افکار شاعر) و. الفت صاحب ژباړه دار ژبت به باره ښی  
هم به رخ وویل او ژباړه د مطالعی به لپ کی دداسی کتابونو د لوستو  
اهمیت یی هم را ته څر گند کړ. رښه ما هم ددی جایزی به اخیستو او  
د الفت صاحب به خبرو زه یی اندازی خو هغه له هم شوم اولیکوالی  
او شاعری ته هم نه ورو مخکدم.

۱۳۲۶ دحمل دمیاشتی وروستی لمره ده . زه دالفت صاحب  
کورتۀ و لارم . په حجره ښی یی وویل نور د لکه موقر-پری  
هم ناست و سلام هابك اودروغېروسته دالفت صاحب ماته مخ واراوه او یی  
ویل پختانی صاحب لکه چه مولانا صاحب نه پېژنی ؟ - ماوی : نه  
هنه وویل : داخو مولانا قیام الدین خادم صاحب دی . ماوی :  
ماخو ددوی ډېر شعرونه او مقالې لوستی دی خو نډا و پندسی سړی قری  
الهیستی دی . ښه شوچه په خدمت یی هم مشرف شوم .

خادم صاحب مانه د مهربانی ډیری خبری و کړی دالفت صاحب ته  
یی مخ واراوه او وی ویل : هلك لخوان دی خو پوخ پښار ی  
« خوند او پند » ته دی یی پام دی . الفت صاحب وویل : هو ا  
لخوان دی خو مولوی هم دی ددی وخت کتابونه یی عم لوستی دی  
په استعداد لری . موږ اونیاسی باید خو فعاله و او سوچه شعروود  
« خوند او پند » په لار روان کړی دی ...

خادم صاحب پاورته مخ واراوه او وی ویل :

پاچا ا دی دی په خبره یوه کړی دی نه نه ؟

الفت صاحب معناد اری موسکاسره جواب ور ډېر : دی خدای  
یوه کړی دی . هغسې فکر کوی چه سونډا و قاسی یی لوواوه غصی  
لیکی چه باید ووی لیکي .

خادم صاحب پخیلای جدی لهجه وویل : نو کوری ورته غله ؟  
کتاب راواخله چه اسفا یی کړی او پندرویی هم قری واخله ...  
الفت صاحب دوښمن زلمیانو د نوی چور شوی پټ حزب کتاب را  
واخیست . د هغه سړی امو لوست او لالهك می و ئی . یوه غوم چه  
د ( وین زلمیاو ) تر عنوان لاندی د محمد ظاهر صافی د چاپ شوی  
شعر غصه معناده ؟ او داچه دالفت صاحب ، خادم صاحب اونورو په  
آثار کښی وین زلمیان یا ډیری د افسو ك دی ؟ نوی را

وتلی شدن پنجه گز اوت می هم بحق الشعول به نامه ور کپه دی  
وخت کبی زما میاشتی تلخوا ( ۱۶۶ ) الفانی وی .

هو ا تردی پینی دوه میاشتی دمه ددی حزب بدعت اپنیول  
شوی و او دهنه لیکوالو شاعرانو غرو به خپلو لیکلو ، همرونو، خبر  
و او پنا وو کبی د تلخی به معنا دویش زلمیانو هسارت راوړل او  
داچتماعی اولی ضرورتو لویه منطق پی دهنه دمرام غو گند و له  
کوله . یوازی دحزب او دلی دجوړید و خبره پی پته ساتنه او دهنه  
مرام پی داچتماعی مطلب او دلیکوال او شاعر دنظر به توگه بهانا  
وه دی کبی شک نشته چه در وپنا نفکرانو ترمنځ مفاهمی ، تبادل  
الکار او مشوری له پوره پخوانه موجودی وی .

ددی میخیلی اومان او مقدس تمهد به رنای زه الفت صاحب  
خادم صاحب ، طاهر صافی او اور وویش زلمیانو ته نورهم نژدی  
هرم محمد طاهر صافی دنگرهار دتعاونی دیهود موسسی رئیس او خادم  
صاحب پی دقتیش مدیر ویدوی سره می ناسته ولاړه نوره هم زیاته  
شوه . دالفت صاحب او خادم داکر له رنای او ادبی پانگونه پی پوره  
استفاده کوله . خپل هراړخه می ددوی له لظره تیره کړه ددوی تر  
اصلاحاتو او مشوری وروسته به می چاپ ته ورکړ . ددوی هرچاپ  
شوی آثاره می غوڅو هله به غور ولوست . دمطالعی دروازه راته  
نوره هم پیرته شوه . دلیکوالو نار راته پوره شو . دمطبوعاتو اداره  
راته خپله اداره او دخادم صاحب او الفت صاحب کورونه زیاخپل  
نورونه هوو .

خومره چه وپس زلمیانو انکشاف کاوه هومره زیاده پی نری هم  
نورهم پراخیده . په نال دوو کبی دی درجی ته ورسیدم چه زما  
دلظم او نثره هره پارچه به چی بو لهای کبی خبره شوه . پیاړه نوډ  
مر نژاوولا پاتو نورو مطبوعاتو هم اقتصاس کړه . « پاته لری »

## فرهنگ سکوت

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست، گاهیکی اهلیت «شنودن» بودی، تمام گفتن‌سی باید و تمام شنودن، بردها سهر است، برزها نها سهر است و بر گوشها سهر.

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست

خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

فرهنگ سکوت از مصطلحات بانو لو فرره، نار هنام بزرگ آموزش و پرورش برلینی است. بانولو فرره یکی از چهره‌های درخشان و حماسای عصر ما است که ستاها نه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی او را نداشت و مدهاست نه او را بسا پر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در ژنو با شهرتی بین المللی زیست میکند او یک کارشناس آموزش و پرورش و در همین حال فیلسوف و مفکری گرانقدر است. کشف فرهنگ سکوت در دنیای مستبدان و استعمار زده‌گان و انتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش ذوق سلیم است و نظرش باختصار گویای این مطلب است که در نظامات خود کامه و با ممالکی که در تارهای مخفی و آشکار استعمار محصورند آموزش و پرورش رسالتش منحصر آ «وام سازی» و اسکات مردم است. سکوت و بهر نقش اساسی در بر نامه های آموزشی این ممالک دارد و گفت و شنود (دیالوگ) و بحث و انتقاد نوعی بی ادبی و وفادت است و حتی به دریده کی تعبیر میشود و لی احترام به استاد و اطاعت از او



بر هر دانش پژوهی فرض است. این اطاعت و احترام در محیط  
 کارگاه ها و ادارات هم میباید همان نازک و ناز درسا و رئیس  
 و مرنوس رعایت گردد و طبیعتاً سلسله مراتبی بوجود می آید که  
 در تمام شئون زنده گی انسانها عمودی ازسافوق به مادون دروضعی  
 آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد و انتقاد گاهی در عداد  
 جرائم محسوب می شود ، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالک  
 بر قدرت سرمایه استوار است و در نتیجه طبقات ممتاز متوسط و فقیر  
 نمایشگر در آمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقه ممتاز  
 بر طبقه متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از طبقه فقیر  
 برتر میداند و میجاهده می کند تا خود را به طبقه ممتاز رسانند  
 تحصیل کردگانی هم که درجه د کترا دارند بردانش آموختگانی  
 که لیسانس هستند و لیسانس ها بر متوسط ها نوعی مزیت و برتری  
 احساس میکنند و در پی کوشش میکنند بهر زحمتی که شده خود  
 را به مدارج لیسانس و د کترا برسانند تا در آمد و حیثیت بیشتری  
 کسب کند خلاصه علم مثل پول درین جوامع اسلحه دفاع و نوعی  
 وسایله در آمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میبرد ،  
 دارنده دیوالم هم از دارنده لیسانس میباید حساب ببرد و نسبت باو  
 احترام آید به ترسی داشته باشد ، بدیهی است علمی که این  
 چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترساندن کم  
 سوادان از با سوادان و سواد آفرینی کار دیگری از آن نمیتواند  
 برخاسته باشد ، و اگر روزی دیدیم ثروتمندان ثروت خود را خالصاً  
 مخلصاً در اختیار مستمندان گذاشتند ، دانشمندان این جوامع را هم  
 خواهند دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت و دور ادعا  
 و ارعاب در اختیار مردم کوچه و بازار گذاشته اند و در پی شهرت و جاه  
 گام بر میدارند !

پس تا سیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که در آن پول مقدم

بر علم است تغییر نکند، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بفروشند و فروش نگذارند و در پی سودجویی نباشند! اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزش چنین جامه‌ای تجارب را نفی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون از مطبق تجارب را از غیر تولیدی و غیر دانسته‌اند، این دانش پژوهان در عمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند، چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اتاقهای در بسته گم خواهد شد و اگر این احوال تکرار شود از محیط خارج عذرشان خواسته می‌شود و بدین ترتیب این بایان غم انگیز باثباتی فرره حاصل دیگری اشاره می‌کنند و آن «آزادسازی» است که اگر آموزش و پرورش رهائی‌بخش نباشد و انسانها را از قفسه شکلاتی که دارند آزاد نسازد امر بهوده می‌خواهد بود.

مفهوم آزادی و آزاد سازی کمی خیال انگیز و دور از دسترس بنظر می‌آید و حال اینکه اینطور نیست در زنده گی روزمره هراصل بود و نبود آنرا احساس می‌کنیم و قتی به تعریف هربرت مارکوزه به آزادی دقت کنیم مساله خیلی ساده می‌شود، او می‌گوید: آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه‌هاست. یعنی مثلاً اگر مردی روستائی محصولش را بفروشد و کمی درایش گفت که نقد در این بوده و باید با فقر بسازد و شاید تر باشد که خریدن را سعی نکرده است، وظیفه سواد آموزان روستائی اینست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سبیل بند وجود داشت معجزاتی را برای او پیدا می‌کرد و این از قبایلی به تقدیر و سر نوشت ندارد باید روشنی کرد تا سبیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است، اما اگر سواد آموزان باین اکتفا نکرده اند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و بفهمد که می‌شود سبیل بند احداث نمود و راه اقدام را با و نیاموختند رسالت واقعی خود را انجام نداده‌اند و این سواد آموزی نتیجه و حاصلی نخواهد داشت - در تأمل این نظر ژان

کالتولک نار هدام بر جسته آموزش و پرورش سوئدی نظر هائولو  
لرره را تأیید و در حقیقت تفسیر میکند ، اگر روزی همه مردم جهان  
باسواد شوند چه روی خواهد داد ؟ و خودش فی الفور در جواب  
میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد ، چون ساخت اجتماعی و اقتصادی  
جهان بگونه ایست که چنین اتفاقی را هضم نمی کند ، یعنی با مواد  
فقری نه بدعت سیستم غلط اجتماعی اقتصادی نمیتواند با عوامل  
و افرادی نه موجب فقر او شده اند مبارزه کند با شخصی نه چون  
اوقیر ولی بی سواد است هیچ ثمری ندارد چون هیچکدام نمیتوانند  
خود را از این مشکلاتی که دارند نجات دهند و از فقرهایی بمانند  
فقط آنکه سواد دارد میتواند فلان سند را امضاء کند یا خرج  
روزانه اش را جمع بزند و الا گری از دیگر مشکلاتش نخواهد گشود  
و این بدیهی است نه کافی نیست .

فرهنگ سکوت هائولو لرره یادآور فرهنگ دیگری است که مایکل  
هرلیگتن نویسنده کتاب فقر را باالات متحده در کتاب خود عنوان کرده  
است و آن فرهنگ است که در مقابل هر پیشرفت و توسعه و رفاهی  
«محمولیت» پیدا کرده و محکوم است که همچنان باقی بماند درست  
مانند فرهنگ سکوت که در مقابل بحث و انتقاد و اعتراض محمولیت  
دارد ، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته اند از پائین سایشها و  
اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده و سال  
هایها را روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع حالتی  
بازگشته دارند ، زیرا هر قدر قدرت تولیدی در بشر فوقانی جامعه  
افزایش یابد ، فقر و گرسنگی درین شهر سهمگین تر می گردد و  
طبیعی است که روز بروز از حجم فقر فوقانی کاسته میشود و بر  
حجم فقر زیرین افزوده میگردد و لا جرم فرهنگ فقر روز بروز در  
گستره است . این حالت گفته حکما نه ژژونده و کاسترو ، اولین  
کاشف بدیده سیاه گرسنگی را پیادسی آورد که : «عقب افتاده کی

خود بخود امری نیست بلکه لاهی از توسعه یافتگی دیگر است»  
 آزاد سازی و خود یاری که معور سواد آموزی جدید است و  
 به ملل عالم بخصوص ممالك در حال رشد توصیه شده است لازم  
 رشد و توسعه حلقه‌ی خود را برپایه آن قرار دهند و از رشد و توسعه  
 ناذب که نوعی بازی اعداد و ارقام است پرهیز نمایند، توصیه  
 لازم نیست، بلکه همه وقت در اعصار و ارون بصورتی دیگر راه  
 گشای خردمندی و توسعه فکری بوده است - اگر تاریخ فرهنگ سرور  
 کنیم پدیده «عرفان» و نظام آموزشی آن برجسته ترین پدیده فرهنگی  
 و نظام آزاد سازی و خود یاریست که متأسفانه مثل سایر خصیصه‌ها  
 و فضیلت‌های عالی خود نه فقط در تعالی آن نگوشیده ایم، بلکه  
 به اثر بندیت گهری آنرا در حد ما دهی مقدار تقلیل داده ایم و  
 هائاه و خرافات را پس از این های مجلل نمودن اشیاء شده ایم و  
 آنچه روزی عامل تحرك و خلافت بود امروز بصورت مسکنی خواب  
 آور به مصرف گرفته ایم - اگر به عمل بیدایش این پدیده متعالی نه  
 در درجه اول تعصبات قشری مذهب و سپس ظلم وجود حاکمان  
 متجاوز و بالاخره تعامل ذاتی انسان به کمال و رفاهانی از پندهای  
 پیدای و ناپیدای جسم و اندیشه بود و هند ریج انگیزه جهان وطنی و  
 فضائی که جان انسانها در آن متحد باشند بر آن اضافی شد، بدقت  
 و خالی از غرض و مگریم می‌بینیم که امروز در جهان چنین قدرت  
 معنوی را در خود ندارند، پس اگر روزی ما آواره کمک متفکران  
 صاحب نظر دستکاری نمائیم و در قالبهای متد اول زمان بریزیم و  
 بایک زیربنای اقتصادی که خوب پختله سیستم تعاونی جهانی کار  
 آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یک سیستم آزاد سازی جهان  
 بدنیای سرخورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم،  
 با رلع چنین سوه تقاضی بد نیست تشابه اندیشه دارد و امروز  
 و دیروز با بدقت به پیچیدگی و در بین زمینه نمودن ای از اندیشه

شمس قبر یزی را نقل کنیم، شاید باطلایسه اندیشه های نو ما را  
برای رهنمون شود :

خیال نمی کنم معرفتی شمس قبر یزی لازم باشد کافی است نه  
بدانیم در اوقات فکری او جوهر اندیشه های مولانای بزرگ است  
و مولوی خلیفه عرفان شوق، او در عصر تاریک و پر آشوب مغول و  
آپام پره راس و سخنپن از تقدیش عقائد خلقای عباسی همان احساس  
را داشته اند امروز بائولو فرره با طرح فرهنگ سکوت از دنیای  
استعمار و استبداد دارد :

هنوز ما را احاطت « گفت » نیست ، ناشکی املات « شنودن »  
بودی تمام گفتن می باشد و تمام شنودن - برد لها مهر است ، پرزها نها  
مهر است و هر گوشها مهر .

آنچه جان کلام شمس است ، نام گمنام - یعنی چیزی ، بدو دم  
را ایما نماند و بیمار آمد و به احقاق حق برانگیزد و تمام شنودن  
یعنی آنچه انسان از دل و جان گوس شد و از آن لذت برد و خواهان  
روحش نباشد ، و این دو برای شمس فراهم نبوده ، همچنانکه برای  
بائولو فرره هم در هر زبیل سرسبز نبوده است .

سپاویتی به تک روندگان در علم و دانش سرزنش خطاب می دهند که :  
« اگر در این راه شده مسروری و مسجاده می کنی و شب و روز  
میگوشی صادق ، چرا دیگری را راه نمی نمائی و او را بر خواب بخرگوش  
می در می اندازی ؟ »

فوری گفته گالتو نک بخاطر می آمد که میگوید : آنها که در  
نظام آموزش و پرورش آزادی بخش شکوفا میشوند خواهان آنند  
که دیگران را هم بی مفت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش  
ملك مخصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید به دیگران انتقال  
داده شود .

همچنین وقتی از تحصیل علم به خاطر امرای و پادشاهان می‌کنند و  
می‌گویند :

تحصیل علم جهت لقمهٔ دنیوی چه می‌کنی ؟ این رسن از بهر آنست که  
ازین چه برآیند نه بهر آنکه ازین چه به چاه‌های دیگر فرو روند و در بند  
آن باش نه ندانی من بیم وجه جوهرم و به چه آمده‌ام و به کجا بروم و  
اصل من از نجاست و این ساعت در چه عالم و روی به چه دارم .

آنا گفته ژان کالتونک به خاطر می‌آید نه می‌گوید : دانش نباید  
برای تسبب منفعت یا فرد گرا باشد ، یعنی شخص بدانش خود نیازد  
و لفاظی کند و دیگران را به صحت اندازد و از علم خود بترساند ، به کس  
باید گفت و شنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً آموزش و پرورش  
می‌باید به روی ارزشها متمرکز شود .

- خواننده گان عزیز ملاحظه می‌فرمایند نه در هر فغان راستین  
انزوا و تک روی مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که به  
دیگران را چون خود آگاه سازد و ر آزادسازی دیگران مجامعه  
نماید ، همچنین خود باری و به اراده خود دمیکی بودن و احساس  
مسئولیت کردن از اصول است ، چنانکه شمس‌الامیر احمد می‌گوید : هر  
مشکلی که شود از خود گله آن که این مشکل از من است و کسی نه  
این طریقه راسی به سرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلک و مذهب  
آزادی کامل دارد ، همچنانکه شمس می‌گوید :

هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگذا ر و هر اعتقاد نه ترا سرد  
کرد از آن دور باش .

ملاحظه می‌فرمایید که چقدر روح دموکراسی و آزاد سازی و  
خود باری درین گفته ها موج می‌زند و جا دارد که آنها را بررسی  
نگیریم و به اندیشه های نو تطبیق دهیم و از آن راه تازه بی باز نمانم  
برای اینکه به این بحث پایان دهیم و ضمناً خواننده گان عزیز را

هم در آفتاب نه نگذاریم بیگویم سعدی علیه الرحمه لرزنگ سکوت را نایند  
 نمایند چنانچه در شعر آغاز این بحث ملاحظه نمایند حکایتی از  
 بوسنان باختصار نقل می‌کنم تا رفع شبهه گردد و بدانند که خطای  
 بزرگان گرفته خطایست - سعدی نقل می‌کند که شخصی برای  
 برسدن مشکلی نزد امیر مومنان علی ابن ابیطالب (ع) حلیفه و ات  
 می‌رود و علی چوایی که بنظر می‌رسد و ما می‌گوید درین میان یکی از  
 حاضران مجلس باعتراض می‌گوید با امیرا امیران اشد پناه می‌کنی و  
 علی بدون اینکه بر اجدها هفته گردد با معذرات خاص خود می‌فرماید اگر  
 تو بهتر می‌دانی بگو و انمرد بقول سعدی چنین می‌گوید :

بگفت آنچه دانست و پایسته گفت

به گل چشمه خور نشاید نهفت

بسندید از او شاه مردان جواب

که من بر خطا بودم او بر صواب

به چشم انسان در نیاید کسی

که از خود بزرگی نماید بسی

آنچه سعدی در تذکره است آغاز می‌کند گفت بهنا بهصاحتی بود  
 نه همواره در تمام ادوار برای هر صاحب نظر مصاحبت اندیشی پیش  
 می‌آید و بی نظراتی بالاخره بهنجوی گفته می‌شود . اگر سعدی در آن  
 زمان بر خطای بزرگان چشم نمی‌بسته ، پس امکان داشته که موجودیت  
 خود و نزد رهبر اندوخته بهتر نه چنین خطری نکرده تا از آنچه  
 دیده آورده آنرا چشم دلها روشن بماند .

«لگین»

# امام محمد غزالی در آینه های سه گانه

## مکالمه، معامله، مکاشفه

حیدری و چودی

۱- امام محمد غزالی از آن کمال یافتگان نور انسانیت است که حقیقت وجودی اش جواب هر سوال باطل ایمان و منکران حقیقت محمدیست: ۱- امام غزالی را درین سه آینه که حضرتش از آنها به مکالمه معامله و مکاشفه عبارت آمده است میتوان دید، حالت و شناخت و همین سه مرحله را حضرت شمس حکمت گفتار، حکمت کردار و حکمت دیدار خوانده و حضرت مولانا دوره های خاصی، پخته گی و سوخته گی یافته است و مولانا جاسی دید، حالت و شناخت تعبیر کرده است و زبان قرآن امام الیقین، همین الیقین و حق الیقین عبارت شده اند.

۲- مکالمه عبارت از آرا گیری دانش های نظری و سیر در انزاهات با هر خورد انتقادی در راه رسیدن به حق و حقیقت، و معامله عبارت از عبادت خدای تکرور یافت است در جهت رسیدن به ایمان الهی مکاشفه شناخت حقیقت اشیا است فراسوی علوم حسی و عقلی.

۳- ایمان را بطریقه و شکران بزرگی در هر حق و غریب باید صائب و نافع، در حالت و شناخت این سه دوره کلی ژنده گی هر بار امام پورهش های حاصل و کامل نموده اند. و ما میتوانیم با مطالعه آثار آن استاد آن درجه دید و باقیات خویش را با حامد غزالی را بشناسیم در هر تو خداوند از نظرو عمل آن امام و لت پیروی نمایم

۴- امام محمد غزالی با همه ثلوت استعداد و عشقی که در آرا گیری دانش های روزگار خویش داشت همه دانش های متداول و غیر متداول آن



دور آنرا آموخت، نه تنها آموخت بلکه در هستی اصلی اش هضم و حل نمود  
 به به وسیله آن همه قوت در حوزه نظامی به داد به اعتبارات بلند نیاید  
 شد اما هیچ يك از آن دانش ها و اعتبارات آن قوت و مایه را نداشت  
 که به مرغ دل نا رام غزالی را آرامش نمکین و با تسکین اصلی بدهد.  
 زیرا امام با همه قوت های وجودی و تمایل اصلی از دوران کودکی  
 درجه تجوی «گشوده» خویش برآورد و باد و درسا از نظامی نیشاور  
 تا نظامی به داد در آئینه های مکالمه، مسامله و شکافه سرگرد اما  
 حال و چو دی حورا چنانکه به خواست قیامت، کمال و چو دی «گشودن»  
 دانش ها در عمل و ظاهر شدن حقیقت در زنده گی عمل انسان می دهد.  
 - به این علم بود که غزالی با جهشی از دام و دانه های ابل و قال  
 و چاه و چالان لرغی و رسیدن به چاه و چال اصلی با قوت پروبال حال که  
 آنرا «ذوق» می خوانند فراموشی معلومات و معدودات حیرت گرد  
 - در آن صوفی سواد و حرف نیست

چند ل امید همچون برگ نیست

زاد داشتند آثار قلم داد صوفی چیست؟ انوار قدم

v- حجت الاسلام باور خود و ادویتی چنین اظهار کرده است:  
 مرا تو راحت جانی معاینه نمخبر کرامت معاینه باشد بخیر چه سود کند  
 هم چنان واقع مدعرو است که در راه جرجان دزدان اموال امام را بفارت  
 بردند، در میان اموال یاد داشت هایی از دوره های تحصیل امام وجود  
 داشته و غزالی از دزدان با گرمی و نرمی زبان در خواست که همان  
 یاد داشت ها که حاصل بیست سال سعی و تلاشش بود پس بدهند، یاد داشت ها  
 را برایش داد و دور قیس دزدان خطاب به غزالی گفت: اینگو که علم  
 به چینی کار خواهد آمد که در هر ابر بیست سال کوشش و رنج بدست آید و  
 آنرا دزدان بفارت ببرد!

این نکته هر معنی نیز به روح بزرگ غزالی تا غیر گذاشت و در پی  
 آن شد که از خبر به معاینه برسد.

بدینگونه گفته شده خود را که عبارت از به ن قلبی است در روشنی نور سکا شده حالت و شناخت حضوری فرمود که: تا سکا همه و معامله به سکا شده منتهی نشود یقین واقعی حاصل نمیشود و با این به ن روحیه انصاف و عرفان آورد. این جهش و پرش امام ناگهانی و اتفاقی نبود بلکه با تأثیر پذیری از سطوح در آثار صوفیه و عرفا و صحبت های حضوری با بزرگان این طایفه، غزالی بزرگ آگاهانه اهل و ثمال مدرسه را ترک کرد و باروی آوردن او جهان عرفان بهشت و بازوی عرفا و صوفیه چنان قوی شد که هشت دهه از وی مسلمانان با اسلام آوردن حضرت فاروق اعظم.

۸- اظهار باید کرد که امام از دانش های حسی و عقلی عام و تمام انکار که ورزد بلکه آنها را در رسیدن به شناخت های اصلی نیمه سایه و محدود نداند و این دانش های نظری را غرور و پویدگی و کلاه و علت و پندار کمال شناخته است.

عینی به تر ز پندار کمال نیست اندر جان توای دولتلال  
غرائی معامله را و ماله تصفیه قلب و سر پوط به سعی انسان  
و فضل الهی میداند امام سکا شده امر پوط به فصل الهی میداند که چه  
انسانی در آن تأثیری ندارد.

۹- و این مقوله در اینجا صدق پیدا میکند « به بهای نمیدهند  
به بهانه میدهند » بهر حال غزالی بزرگ در هفده سال اخ و عمرش  
در اثر ریاضت و تصفیه قلب در ریاضت که نزد یک کثر و مستقیم کرد و  
کشف حقیقت از هر راه دیگر را مدلل است. غزالی بدین باور است  
که اگر جهان ناسوت را بوسیله حواس جسمانی میتوان درک کرد، عام  
ملکوت را باید بوسیله قوا و دیگری درک نمود و برای جسمانی این  
اساس قوای دیگری که بدانوسله میتوان عالم ملکوت را درک  
کرد الهام و کشف است که محل آن دل میباشد. برای انجام جهان  
نما دل انسان کامل است.

۱- امام غزالی دل را لطیفه ربانی و روحانی میخواند و آنرا به آیه تشبیه میکند و همانگونه که صورت آینه در آینه انعکاس میابد حقیقت اشیاء در دل به عکس عکس میشود. باین دید غزالی نظمین مرتبه مثالی را بدین گونه طرح نمود که: نقاشان چینی و روسی باهم مطالعه کردند که روسی مادر صفای دیوار کار خوبی پرداخته و چینی ها در تناسب و وزن رنگها نه در نتیجه نار نقاشان چینی در دیوار صوفیان بافته روسی ها انعکاس یافت چنانکه بیننده در نار هان تفاوتی را مشاهده نکرد. که این مثال را مولانا در مثنوی شریف به تفصیل بیان کرده است.

۱- بزرگواران بزرگی که حق امام را بطوری ادا کرده است میگوید: اگر چه نارهای غزالی و عطار در معنی و سطح تفاوتی ندارند ولی تعلیم شان فراتر است و بسیار دارد همچنان، جود تفاوت و ناهمگونی زنده گی غزالی و مولانا تعدیلات این دو بزرگ را همسان می بیند و علاوه میکند که هر کس بخواهد به عرفان تصوف خراسانی همه جا نهب آشنایی حاصل کند بدون آگاهی از آثار و احوال این سه مرد بزرگ خاور ممکن نیست.

۲- باین اساس دلی را که غزالی لطیفه ربانی و روحانی میداند و آنرا محل کشف و الهام میخواند و آیه را آیه ایات مولانا مطالعه و مشاهده میکنیم و نور کشفی را که در دل های پاک غزالی و مولانا قایم می بینیم و در روشنی و گرمی آن نور چشم داریم که دیده ها و دل های ما نیز گرم و روشن کردند:

آینه دل صاف باشد قاد رو

و آشناسی صورت زلفت و نکو

آینه دل چون هر دو عالمی و پاک

نقشهای بی برون از آب و خاک

صورت بی صورتی بیحد و عیب  
 ز آینه سیمانت موسی را زجیب  
 آن دلی آور که قطب عالم است  
 جان جان جان جان آدم است  
 دل اگر هفتاد چو این هفت آسمان  
 اندرا و آید خود آنها لهان  
 آند لی کز آسمانها بر تر است  
 با دل آید ال یا هومبر است  
 گر نشاید دل سرانها ن راز  
 جان بسوی عرش آرد در کثاف  
 در لری عرصه آن پاک جان  
 ننگ آید عرصه هفت آسمان  
 آسمان را این بزرگی از کجاست  
 که دلها نیک ولی الله راست  
 گفت هومبر که حق فرموده است  
 من نکنم هیچ در با لا و پست  
 در دل موین بکنم ای عجب  
 گر مرا خواهی در آن دها طلب  
 گام در صحرای دل باید نهاد  
 زانکه در صحرای گل نهود کشاد  
 این آهادر است دل ای دوستان  
 چشمه ها و گلستان در گلستان  
 ملاحظه:

- ۱- ترازو مدرسه، حسین زریں کوپ، ص ۱۱، ۷۸، ۷۹، ۱۷۹
- ۲- لب لهاب مشکوی، حسین واعظ

- ۳- فرار از مدرسه ، حسن زرین کوب ، ص ۱۸۲ ص ۱۸۳
- ۴- همان کتاب - - - ص ۱۷۹
- ۵- حدیقه سنائی چاپ ۱۳۵۴
- ۶- مثنوی مولانا جلال بلخی
- ۷- برخی بررسیها درباره جهان بینی ها .... احسان طهری ص ۲۰۸
- ۸- غزالنامه ، جلال الدین ص ۳۹۹
- ۹- فرار از مدرسه ، حسن زرین کوب ، ص ۲۸۶
- ۱۰- جاسی و این عربی ، مبلغ ص ۳۰
- ۱۱- مثنوی مولوی
- ۱۲- فرار از مدرسه ، زرین کوب ، ص ۱۱
- ۱۳- تئوریها و انکشافات در اشعار مولانا محمد عبادزاده کرمانی ص ۲۰ ص ۲۱

۱۲۴۸۰۳  
۳۰۸۰۵

# فرہنگ

مجلد دومہ حصہ اولیٰ فرہنگی

سال اسی ۱۳۶۸

ہمکاران مسکلی :

ہیات تحریر مجلد :

عربی فہرستان : قریبی مدونی

اکادمیسن پواندہ کتور جاویدہ : صدیق رومی

آرین مالک : بٹرا مدنی

زلی پروادلی : دہنور دزیاب : پویا فاریابی

غرضان پست

پوہنیا لطیف نامی : واصف باختری

آدیس : سرل چادم سات

حمید اللہ صدیقی : نیاب رحیمی

تیغون : ۲۰۵۳

محمود صفت گیزاد : غلط صدیقی

پیر رسول : مدنی دعاگری

پہلی اشعار

۱۰۰ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۵

۱۰۶ - ۱۰۷

۱۰۸ - ۱۰۹

۱۱۰ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳

۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹

۱۲۰ - ۱۲۱

۱۲۲ - ۱۲۳

**FARHANG**

